

نقشه

شماره ۳ سال اول، پائیز ۱۳۷۴

پس از این تجربه تلغخ - خسرو آشتیانی. مجموعه سانسور - احمد کریمی حکاک، ناصر رحمانی نژاد، یوسف آنام و... گنفوانس بکن - سیناز متین. ا.ج. سیمسون - بهمن سیاوشان. خاورمیانه مغلوب - آن ژوکس. روشنگری و ابداع جامعه مدنی - ناصر اعتمادی. و نقی داند که زمین گرد است - ع.ا. حاج سید جوادی. دین و دولت در آثار میرزا آقا خان گرمانی - باقر مؤمنی. مرگ چاوش پیر - حمید حمید. یادی از عزیز نسین - شاپور شیدا. دادگاه میکونوس - م. حمید. دانی جان فاپلتون و دیکر هیچ - نادر بکناش و ...



منتشر شده است



نقطه

نقطه

نشریه سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

منیر مستول: بهزاد لادین

سردیلر: ناصر مهاجر

زیر نظر هیئت تحریریه

مستول فنی: کریم صادق

صفحه آرایی: علیرضا یاوری

نشانی پستی در ایالات متحده آمریکا:

Noghteh
P.O. Box 8181
Berkeley, CA 94707
USA

نشانی پستی در اروپا:

Noghteh
B.P. 157
94004 Creteil Cedex
France

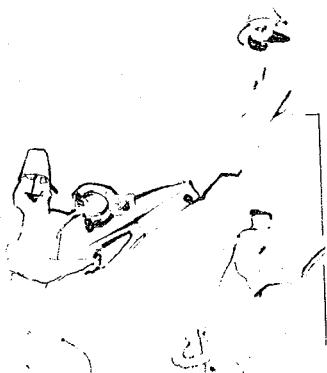
حساب بانکی:

Noghteh
Account No. 139299
Cooperative Center Federal Union
P.O. Box 248
Berkeley, CA 94701-0248
USA

تلفن و فاکس:

510-763-6220 (در ایالات متحده)

email: noghteh@igc.apc.org



خسرو آشتیانی

- | | |
|----|------------------------------|
| ۶ | احمد کریمی حکاک \ ناصر مهاجر |
| ۱۲ | ناصر رحمانی نژاد |
| ۱۸ | الف. ایرانی |
| ۲۰ | یوسف آنام |
| ۲۴ | پگاه |
| ۲۵ | علی مجحوب |
| ۲۶ | جین رول \ شهلا سرابی |
| ۲۸ | کارل مارکس \ مرتضی محیط |
| ۳۵ | نوال السعداوي \ شهلا سرابی |
| ۳۶ | مهنار متنین |
| ۴۱ | شاراوه هادوی ، پروانه آزاد |
| ۴۵ | بهمن سیاوشان |
| ۴۸ | اردشیر محصص |
| ۴۹ | آلن گرش \ بهروز افшиن |
| ۵۳ | آلن ژوکس \ نصرت صفائی |
| ۵۴ | هروه لوبرا \ تقی مقدم |
| ۵۷ | ناصر اعتمادی \ |
| ۵۹ | علی اصغر حاج سید جوادی |
| ۶۵ | باقر مومنی |
| ۷۲ | حمد حمید |
| ۷۸ | شاپور شیدا |
| ۷۹ | شاپور شیدا |
| ۸۱ | م. حمید |
| ۸۴ | شاپور شیدا |
| ۸۶ | نادر بکتاش |
| ۸۸ | زیستلا کیهان |
| ۹۰ | |
| ۹۱ | |
| ۹۲ | |

* طرح ها از اردشیر محصص، خاور، افسانه، میتی.

پس از این تجربه ناخ

مجموعه سانسور :

تاریخچه سانسور در ایران

دو ریب، دو تجربه

مطبوعات ایران و تکنهاهی آن

هفت خوان سینماهای ایران

صلاح نیست

سانسور و خودسانسوری

ادبیات زنان همچنین کوا ...

نوپریختانی درباره سانسور دولت پروس

مبارزه با تسلیم

کنفوانس جهانی زن

دو گزارش از پکن

دادگاه ا. ج. سیمیسون

برگی از تاریخ

نگاه دوباره

خاورمیانه مصلوب

فلسطین مکتو باتنستان است؟

نکاهی دیگر به مسئله جمعیت

روشنکوی و ابداع جامعه مدنی

و فمی دانند که زمین گرد است

میرزا آقاخان ، دین و دولت

موگ چاوش پیر: ارنست مندل

پادی از عزیز نسبین

گزارشی از دادگاه میکونوس

در جستجوی اصالت ادبی

دانی جان نایلئون و دیگر هیچ

زبانی از تصویر

از سرزمین عجایب

معروفی کتاب و مجله های تازه

أخبار زندگی مردم و

از آنهایی که می خواهند برای نقطه مقاله بفرستند خواهش می کنیم به نکته های زیر توجه کنند:

* «نقطه» از انتشار مقاله هایی که برای نشریه های دیگر نیز فرستاده شده، خودداری می کند.

* همراه با ترجمه، نسخه ای از متن اصلی را برایمان بفرستید.

* تا امکان کوشش کنید که نوشته تان از ۴۰۰۰ کلمه بیشتر نشود.

پس از این تجربهٔ ناخ

خسرو آشنیانی

از دست نداده است. این رژیم هنوز از حمایت فعال کادرها و عناصری برخوردار است که با ایمان و اعتقاد به درستی راه خود و چه بسا با هدف استقلال و آبادی ایران، از جان و دل به کار و تلاش مشغولند. شمار اینان که با حسن نیت مشغول فرش کردن راه جهنمند، روز بروز کمتر می‌شود. اما اکثریت طرفداران و سینه‌چاکان این رژیم، با دفاع از نظام اسلامی در واقع از منافع شخصی خود دفاع می‌کنند. اینان در سایه اسلام، به چنان امتیازاتی رسیده‌اند که دست‌شستن از آنها باسانی می‌ستر نیست. شغل و مقام و منصبی که دارند، نه به پیشینه کاری‌شان ارتباطی دارد و نه به دانش و تجربه‌شان. شمار این طیف گسترده‌جیره‌خوار و فاسد، بسیار است و در سراسر کشور موضع کلیدی قدرت را در دست دارند.

آخوندهای حاکم با اتکا به این دو دسته (معتقد و جیره‌خوار) و با باز گذاشتن دست آنها در اعمال خشن‌ترین جنایات، و سازماندهی آنها در یک شبکه سراسری ترور و سرکوب، اکثریت عظیم مردم را سرکوب می‌کنند. بخش اعظم این پایه اجتماعی با برافتادن بساط نظام اسلامی، بصورت دستچats مسلح تروریست در مقابل هر وضعیت جدیدی خواهند ایستاد. سرکوب وسیع و سبعانه تظاهرات مردم در شهرهای مختلف و اخیراً در اسلام‌شهر نشانه هراسی است که اینان از تغییر وضع دارند.

دوم اینکه، درآمد حاصل از فروش نفت، اگر نگوینم مهمترین عامل، یکی از مهمترین عواملی است که رژیم را سر پا نگاهداشته است. این درآمد اگرچه کاهش چشمگیری یافته است، با اندازه هست که نیازهای مُبرم هر حکومت فاسد و بی‌لیاقتی را تأمین کند. تخصیص سوبسید برای کالاهای اساسی و واردات مواد مصرفی مورد نیاز مردم از یکسو و

جمهوری اسلامی وارد مرحله جدیدی از بحران درونی خود شده است. ولایت مطلق فقیه که ستون فقرات نظام اسلامی است، از جانب برخی از روحانیان و هواداران تا بامروز رژیم آشکارا به زیر سوال می‌رود. اینان ولایت را نوعی وکالت می‌دانند که ممکنی به رأی مردم است و در صورت لزوم قابل عزل. مسئله واقعی اما، بسیار فراتر از ولایت است. امروز آخوندهای حاکم که بی‌لیاقتی و ناتوانی خود را در اداره امور کشور به قیمت ویرانی ایران باثبات رسانده‌اند، نگران از خشم فزاینده مردم، از خطر حذف روحانیت سخن می‌گویند و باین ترتیب به انزوای خود در میان مردم اعتراف می‌شود. در انتخاباتی که ریش و قیچی در دست خود آخونده‌هاست، ابراز نگرانی از «خطر حذف روحانیت» نمایانگر موقعیت لرزان طبقه حاکم است.

موقعیت رژیم اسلامی در عرصه مناسبات بین‌المللی از اینهم بدتر است. انزوای رژیم، بویژه با تحریم آمریکا وارد مرحله جدیدی شده است. شهرت جهانی رژیم بعنوان تروریست و قرون وسطایی چنان است که دولتهای غربی را که حریصانه در آرزوی پر کردن جای خالی آمریکا در ایرانند، در برابر افکار عمومی خود با مشکلات جدی مواجه می‌کند. حلقة انزوای رژیم چه در پنهان داخل کشور و چه در عرصه مناسبات خارجی بیش از پیش تنگتر می‌شود. آیا شمارش معکوس برای سقوط ام القرای اسلام آغاز شده است؟

واقعیت این است که جمهوری اسلامی بقاء خود را مدیون عوامل مشخصی است: اول اینکه، بعنوان یک دولت ایدئولوژیک که از درون یک انقلاب بیرون آمده، هنوز ظرفیت‌های بسیج خود را به تمامی

آنچه که آحاد مردم می‌خواهند و مستقل از صلح طلبی و آرامش و امنیت‌خواهی مردم، به دلیل عملکرد مصیب‌تبار رژیم اسلامی بسرعت بطرف یک انفجار اجتماعی به‌پیش می‌رود. بنابراین خواست گذار مسالمت‌آمیز از جهنم کنونی به جامعه‌ای آزاد و قانونی و متکی به رأی آزاد مردم، به معنی اینکان‌پذیر بودن آن نیست. حکومت اسلامی و بطور کلی طرفداران این نظام نابهنجام، بخوبی می‌دانند که اولین بازنده یک وضعیت قانونی و آزاد خواهد بود و از همین‌رو باسانی تن به یک گذار مسالمت‌آمیز نخواهند داد. آنها قادرند و تاکنون بارها نشان داده‌اند که برای حفظ قدرت و امتیازات خود از هیچ جنایتی دریغ نورزند. اما همین سبیعت و بیرحمی، بنویه خود جامعه را بیش از پیش بسوی یک انفجار سوق می‌دهد.

در چنین وضعیتی، مردم نیازمند داشتن چشم‌انداز روشن و امید بخشی هستند که براساس آن بتوانند مخالفت خود را با رژیم اسلامی سازمان دهند. و گرنه جمهوری اسلامی می‌تواند سالهای سال با اتکا به عوامل یاد شده و بزور سرنیزه همچنان حکومت کند. مخالفت بی‌امانی که آخوندهای حاکم با هرگونه تشکل سیاسی غیر خودی دارند، تا آنجا که حتی در چارچوب قانون اساسی‌شان هم به کسی اجازه فعالیت نمی‌دهند، از آگاهی به موقعیت لرزانشان و ترس از مخالفت سازمان‌یافته ناشی می‌شود. در این راستا نقش وظیفه‌ای که اپوزیسیون بعده دارد بسیار تعیین‌کننده است. مشکل جامعه ما و آینده ایران چیزی نیست که فقط با سرنگونی جمهوری اسلامی برطرف شود. جمهوری اسلامی و اصولاً وجود چنین نظامی در آستانه سال دوهزار، پیش از هر چیز نشان دهنده تن بیمار جامعه ایران است. طبعاً اپوزیسیون ایران از طیف راست تا چپ، به درجات مختلف، از این بیماری مصون نبوده و نیست. امروز آیا اپوزیسیون ما از این تجربه تلغی درسی گرفته است؟ آیا می‌پنیرد که ایران ملک خصوصی هیچ دسته و گروه سیاسی یا مذهبی نیست و سرانجام مردم باید بتوانند براساس یک فرد، یک رأی در تعیین سرنوشت سیاسی خود مشارکت کنند و هیچ‌کس را نمی‌توان بخاطر گرایشات سیاسی، مذهبی و یا ضد مذهبی اش از این حق محروم داشت؟ آیا در نظام مورد نظرشان، جمهوری خواه، مجاهد، کمونیست و حتی سلطنت طلب با آن کارنامه سیاهی که دارد، می‌توانند در پناه قانون و از راههای قانونی و مسالمت‌آمیز برای تحقق ایده‌آل‌های خود مشکل شوند و مبارزه کنند؟ آیا به آزادی بی قید و شرط باور دارند؟ آیا قواعد بازی دموکراسی را محترم می‌شمرند؟ آیا از هم‌امروز حق مخالف را برسیت می‌شناسند؟ ایجاد امید به آینده و ارائه چشم‌اندازی روشن برای مردم تا حدود زیادی در گروی منش و کردار اپوزیسیون در کلیت آن است. بهر میزان که مردم تصویر امیدبخش‌تری از فردای سرنگونی نظام اسلامی داشته باشند، بهمان میزان پای به میدان خواهند گذاشت و انرژی ابانتهای را که می‌رود تا در یک انفجار کور اجتماعی به هدر رود، در مسیر صلح و آزادی و سازندگی ایران فردا بکار خواهند گرفت. ●

تأمین هزینه‌های دستگاه عظیم سرکوب از سوی دیگر، تنها با همین درآمد بادآورده میسر می‌شود. درآمدی که خارج از حوزه تولید اقتصادی، با بحران دهشتناکی که درگیر آنست، منبع تضمین شده‌ای را در اختیار گذارد. اینجاست که اهمیت تحریم اقتصادی و تاثیرات آن در تعییف رژیم اسلامی روشن می‌شود. کسانیکه معتقدند بیشترین لطمہ از تحریم اقتصادی نصیب مردم خواهد شد، یک نکته بسیار مهم را نادیده می‌گیرند. و آن اینکه بخش اعظم درآمد نفت، درست برای سرکوب همین مردم و برای سازماندهی دستگاه عظیم ترور و سرکوب نظام اسلامی به کار گرفته می‌شود. تحریم اقتصادی و سیاسی رژیم از جانب هر دولتی که باشد بسود مردم است.

سوم اینکه، امروز درست برخلاف گذشته، ایده دگرگونی و تغییر برای مردم نگران‌کننده و هراس‌آور شده‌است. قبل از انقلاب، پس از نزدیک به سه دهه آرامش و سکوت گورستان که بر کشور حاکم بود، ایده تغییر بخودی خود جذاب بود. توده مردم طی این سالها هیچگونه نقشی در عرصه حیات سیاسی جامعه نداشت. مخالفت با شاه منحصر بود به روشنفکران و گروههای بسیار محدود سیاسی که به دلیل استبداد و خفغان حاکم از یکطرف و خصلت ماجراجویانه مشی سیاسی از طرف دیگر، نمی‌توانست هیچگونه رابطه‌ای با مردم داشتباشد. ایده تغییر و انقلاب که نزد روشنفکران و اغلب گروههای سیاسی، فی‌نفسه پرستیده می‌شد، در دوره فضای باز سیاسی سال ۵۶ به توده مردم نیز سرایت کرد و انرژی ابانته شده در طی این سالهای انجامداد را مشتعل ساخت. ایده تغییر و جانبداری از انقلاب، از کارگر و سرمایه‌دار، از بی‌سواد و با سواد و حتی بسیاری از بالاترین مقامات کشوری را که منطقاً هیچ منافع مشترکی در این تغییر نداشتند به یکسان تسخیر نمود.

اما این تغییر برخلاف آرزوها و تصور همگان میوه تلغی به بار آورد. نیروی مرتجمی که همچون هیولاًی در اعماق زمین خفته بود، سر بلند کرد و با تکیه بر عقب‌ماندهای و ارجاعی ترین تعابیلات توده مردم بر سریر قدرت نشست. امروز پس از این تجربه تلغی که مردم به خطای سرنوشت‌ساز خود پی برده‌اند، ایده تغییر و انقلاب نه تنها جذابیتی ندارد، بلکه نگران کننده هم شده‌است. نگرانی و ترس از آینده‌ای چه‌بسا بدتر. مردم امروز به فردای خود نیز اطمینانی ندارند و تغییر به امری روزمره بدل شده‌است. در گذشته اگر گفته می‌شد که هر حکومتی بباید بهتر از سلطنت پهلوی است، امروز این گفته اعتباری ندارد. مردمی که هشت سال جنگ را پشت سر گذاشت‌اند، مردمی که سالهای است شاهد اعمال خشونت افسارگسیخته حکومت‌اند، طبیعی است که روی خوشی به یک انقلاب و دگرگونی حاد و خشن دیگر نشان ندهند. خونریزی و کشت و کشتار و احیاناً یک جنگ داخلی، بی‌آنکه در کوتاه‌مدت سرانجام روشن و امیدبخشی برای آن متصور باشد، لطمه بسیار سنگین دیگری بر پیکر بیمار ایران خواهد زد.

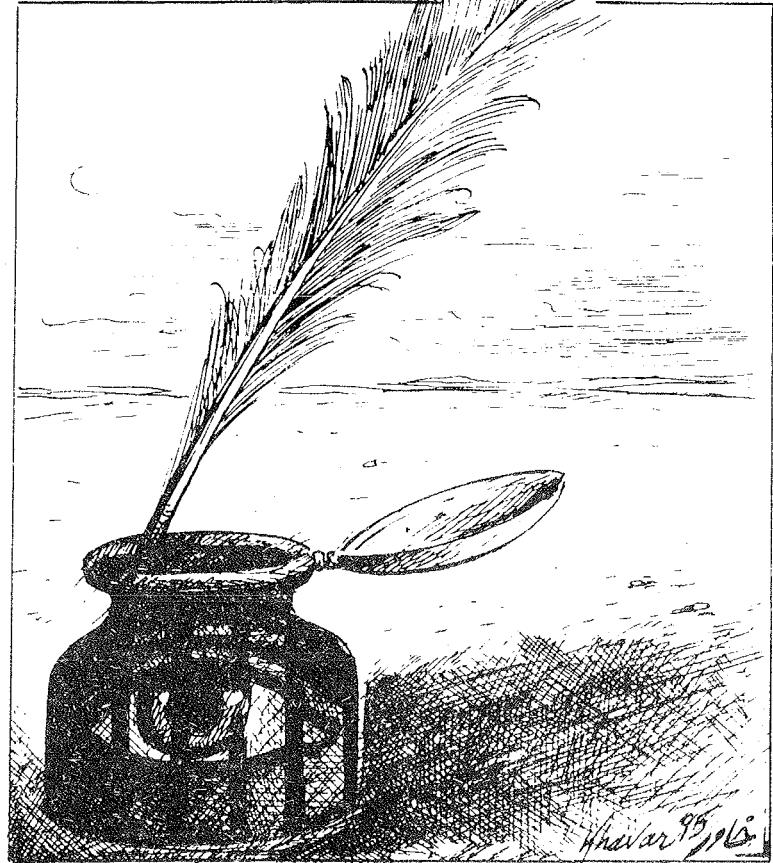
اما متأسفانه واقعیت اینست که جامعه ایران مستقل از

یکی از سدهای بزرگ در برایور دش آگاهی و پیشرفت جامعه ما سانسور است. گوشش کرده ایم در این مجموعه، تاریخچه کوتاه این پدیده در ایران را به دست دهیم. و نیز تأثیرات زیانیار آن را در گسترش پیافتگی روحیه دموکراتیک و نابدبادی سیاسی در جامعه.

تأکید را بر اشکال و ابعاد سانسور در جمهوری اسلامی گذاشته ایم؛ هر چند که از ویژه گی های سانسور دوران پهلوی نیز نگذشته ایم. به چند نمونه سانسور در جاهای دیگر هم پرداخته ایم. چه، سانسور پدیده ای است جهانی و همه جا اعمال می شود. البته به نسبت های گونا گون. و همین نسبت شاخص هیزان آزادی و آگاهی اجتماعی است.

افسوس که محدودیت صفحات نشریه نمی گذارد همه آنچه را که قبیه گردد ایم، در این مجموعه بسازیم. امیدواریم در آینده بتوخی از این نوشتگان را در اختیار خواهند گذاشت گروهی فراز دهیم.

" فقط"



نحوه ۹۵

تاریخچه سانسور در ایران

بر محتوای آن روزنامه گمارد. پس از عزل امیرکبیر از قدرت (۱۲۶۸، ۱۸۵۲) برجس شکوه کرد که روال انتشار "وقایع اتفاقیه" چنان رو به زوال گذاشته که او بدون بازبین قبلی شخص صدراعظم نمی تواند چیزی جز اخبار خارجی منتشر کند، و اینکه او موظف است "در مورد مقاله هایی که قرار است در روزنامه بیاید با صدراعظم و در پاره ای اوقات با شخص شاه" مشورت کند.

در سال ۱۳۰۰ (۱۸۸۳) محمدحسن خان حنیف الدوله (اعتمادالسلطنه بعدی) که از سال ۱۲۸۸ (۱۸۷۱) مدیر دارالترجمه و مستول طبع دو روزنامه رسمی (کشور) بود، وزیر انبطاعات شد و نیز سپرست کلیه چاپخانه ها و ناظر بر انتشار روزنامه در سرتاسر ایران. در

که بنگاه های دولتی وظيفة سانسور رسمی را عهدهدار شوند. این مقاله عمدتاً به سانسور مطبوعات (روزنامه و کتاب) از نیمه آخر قرن نوزدهم تا امروز، می پردازد.

سانسور مطبوعات دولتی نویا

۱۳۱۲ تا ۱۳۶۲ (۱۸۹۵ تا ۱۸۵۱)

سانسور در مطبوعات ایران، کمی پس از انتشار دومین روزنامه ایرانی، روزنامه پراوازه "وقایع اتفاقیه" آغاز شد؛ (این روزنامه در پنجم ربی الثانی ۱۲۶۷، برابر با ۷ فوریه ۱۸۵۱، توسط میرزا تقی خان امیرکبیر منتشر شد) هنگامی که ناصرالدین شاه، یکی از کارکنان دربار خود بنام ادوارد برجس (Edward Burgess) انگلیسی، معروف به "برجیس صاحب" را که پیشتر از سوی عباس میرزا به عنوان چاپچی استخدام شده بود، به امر نظارت

سانسور در پیشتر جوامع و از جمله در ایران اعمال شده است؛ خواه از سوی دستگاه سنهبی، یا مقامات دولتی و یا گروههای غیررسمی. در کشورهای اسلامی رفتار نیک به مثابه تجلی اخلاق فردی، محور آرمان عدالت اجتماعی تلقی می شد و مفهوم ارشاد، که در دو اصل "امر به معروف" و "نی از منکر" متجلی است، با ولی امر جامعه مسلمین بود. بدین ترتیب در شهرهای اسلامی برای اعمال "امر به معروف"، منصب "محتسب" شکل گرفت تا به سوی استفاده هایی که در بازار و کوی و بربزن می شد، رسیدگی کند و مجازات و اقدامات تأدیبی مقتضی را به اجراء گذارد. ظهور دولت مدرن و گسترش یافتن وسایل ارتباط همگانی (كتاب، روزنامه، سینما و غیره)، اما، موجب شد

به ندرت هم به اقدامات کیفری نیاز افتاد. اما در دور دوم تصدی میرزا علی اصفهان این‌سلطان اتابک اعظم (۱۸۹۸-۱۹۰۳/۱۳۱۶-۲۱) محدودیت‌های شدیدی بر امر درج خبر در روزنامه‌ها به وجود آمد و احکامی مستقیماً به وزارت اطباعات صادر گشت مبنی بر اینکه از ورود «روزنامه‌هایی که خارج از مرزهای ایران و دور از پایتخت انتشار می‌یابند، جلوگیری شود». با این همه، هم شب‌نامه‌ها و هم روزنامه‌های خارج از کشور رونق یافته‌ند و ملاً نقش خطیری در پیدایش انقلاب مشروطیت مدیر «قانون» دوستی داشت.

امضاء فرمان مشروطیت در سال ۱۳۲۴ (۱۹۰۶) بطور قطع مرحله تازه‌ای را در زندگی هفتادساله مطبوعات ایران رقم زد. قانون اساسی نخستین که طبق الگوی قانون اساسی ۱۸۳۱ بلژیک طرح‌ریزی شده، اصل آزادی بیان و مطبوعات را در چارچوب گزارش مذاکرات مجلس، اعلام می‌دارد. چنانکه در بند سیزدهم قید شده مطبوعات «می‌توانند تمام مذاکرات مجلس را بی هیچ تحریف و تغییری در محتوا، گزارش کنند» و «کلیه روزنامه‌ها، مادام که محتویاتشان هیچیکی از اصول اساسی دولت و ملت را مورد تخطی قرار ندهد، آزاداند و می‌توانند بی هیچ قید و شرطی به نشر و پخش نوشته‌های عموماً مفید، مانند مذاکرات مجلس و افکار عمومی نسبت به این مذاکرات پیردازند». این بند چنین خاتمه می‌یابد: «اگر شخصی در روزنامه‌ها و سایر نشریات چیزی خلاف آنچه در بالا ذکر شد، منتشر کند، یا بر مبنای کینه‌جوئی‌های شخصی و یا برای بدnam کردن و افترا بستن به دیگران، باید به شکل قانونی تحت تعقیب قرار گیرد، و محکمه و مجازات شود».

حتی پیش از امضاء قانون اساسی توسط مظفرالدین شاه، بر مشروطه خواهان آشکار بود که بسیاری از جملات مبهم این قانون، نیاز به توضیح دارد. از این رو به فاصله چند ماهی پس از گشایش مجلس اول، متمم قانون اساسی تدوین شد که پس از مشاجراتی سرانجام در ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ (۷ اکتبر ۱۹۰۷) به امضاء محمدعلی شاه رسید. ماده بیستم، با اعلام اینکه «همه مطبوعات آزادند و ممیزی در آنها منع است، جز کتابهای طاله و مطالبی که برای دین مبین اسلام زبانبار است»، مفهوم آزادی بیان را توضیح می‌دهد. با این وجود همین ماده تصویح

کشور قاچاق می‌شند. شاه که صریحاً دستور داده بود خبر توقيف مطبوعات ضاله در مرزها و در پست را به گوشش برسانند، برخی وقت‌ها دستور می‌داد که آنچه را توقيف شده در حضورش بسوزانند. او فرمان داد تا میرزا یوسفخان مستشار‌الدوله یکی از دولتمردان اصلاح‌طلب و همکاران پیشین سپهسالار را که مظنون بود در روزنامه «آخر» مقاله نوشته فلک کنند و به زنجیر کشند؛ نیز خانه محمدعلی‌خان فروغی را تقتیش نمایند؛ چه از قرار با ملکم‌خان مدیر «قانون» دوستی داشت.

در چنین محیطی، پدیده نوین بنام «شب‌نامه» پدید آمد و به صحنه سیاسی پا گذاشت. «شب‌نامه»‌ها، اوراق، اعلامیه‌ها، اعلان‌ها و جزووهای سیاسی شدید‌الحن مخالفی بودند که بیشتر، آمال آزادی‌خواهان و میهن‌دوستانه مردم را به نثری ساده‌بیان می‌کردند. آنها را در سر گذر آویزان می‌کردند؛ یا شبها از لای در به درون خانه‌ها می‌سرازندند. سلسه مقررات معروف به «بدایع‌النظمیه» که در سال ۱۲۹۶ (۱۸۷۹) توسط کنت دومونت‌فورت تدوین شد (این شخص یک افسر ایتالیائی بود که در همان سال برای بازسازی نیروی پلیس استخدام شد) در برگیرنده مقررات مربوط به تحديد آزادی بیان هم بود. این مقررات که به «کتابچه قانون کنت» هم معروف است، تصویح می‌کند که هرکس جسارت ورزد و در معتبر عمومی علیه شاه اعلان بپیشاند، از یک تا پنج سال زندانی می‌شود؛ هرکس که علیه شاه یا خاندان سلطنت صحبت کند، از یک تا هرکس علیه دولت چیزی بگوید که مضمونی افترآمیز داشته باشد، از یک سال تا پانزده سال به زندان می‌افتد؛ انتشار کتابهایی که تشخیص داده شود توهین به دین و دولت است، با یک تا پنج سال زندان مجازات می‌شوند.

سانسور مطبوعات نویای غیردولتی (۱۳۱۴-۱۹۲۰)

جزر و مد سانسور، در سراسر عهد سلطنت مظفرالدین شاه میریض‌الاحوال (۱۳۱۳-۲۵/۱۸۹۶-۱۹۰۲)، از فراز و فروز سیاست دولت نسبت به مشروطه خواهان پیروی می‌کرد. بدین ترتیب در دوره نخست‌وزیری صدراعظم اصلاح‌طلب، میرزا علی‌اصغرخان امین‌الدوله (۱۳۱۴-۱۶/۱۸۹۷-۹۸) بر شمار روزنامه‌های غیردولتی افزوده شد؛ و

دوران نخست‌وزیری میرزا حسین‌خان مشیر‌الدوله سپهسالار (۱۲۸۸-۹۲/۱۸۷۱-۸۰)، روزنامه‌ها تا حد معینی از آزادی بهره‌مند بودند. سپهسالار اعتقاد داشت که مطبوعات برای بیداری مردم واجباند و به تلاش دست زد تا آنها را از نو سازد و بر نقش‌شان بیفزاید. با واژگونی سپهسالار در (۱۲۹۷/۱۸۰۰) و گشته در وضعیت مطبوعات ایران پدید آمد. در سال ۱۳۰۰ (۱۸۸۳) محمدحسن‌خان اعتماد‌السلطنه به وزارت اطباعات منصوب شد. به پیشنهاد اعتماد‌السلطنه، ناصرالدین شاه در ربی‌الثانی (۱۳۰۲/۱۸۸۵) فرمان تأسیس «اداره سانسور داخله» را صادر کرد که می‌بایست همه روزنامه‌ها، جزووهای و اعلامیه‌ها را پیش از انتشار بازبینی کند. ناصرالدین شاه، اعتماد‌السلطنه را به سمت مدیریت این اداره گمارد. بر صفحه اول آنچه از این اداره اجازه انتشار می‌گرفت، مهر مربع‌الشكلی خورده بود که نقش شیر و خورشید را بر بالای کلمه «ملاحظه شد» نشان می‌داد. دست کم یک بار، اعتماد‌السلطنه همه نسخه‌های کتاب شعری را که خود بازبینی نکرده بود، سوزاند؛ گرچه معاون او محمدحسین فروغی اجازه داده بود که کتاب منتشر شود. هم او یک بار دیگر نیز دستور داد که چاچی دارالفون را به فلک بندند؛ زیرا بدون اجازه او اعلامیه‌ای چاچ کرده بود. شاه هم گهگاه روزنامه‌های رسمی و کتب را مورد بررسی قرار می‌داد، و یک بار دستور داد سالنامه‌ای را که توزیع هم شده بود جمع کنند. کتابهای خود اعتماد‌السلطنه هم مستثنی نبود. البته بسی دشوارتر بود که جلوی روزنامه‌های را که در خارج از کشور منتشر می‌شد گرفت و نگذشت که، «قانون»، «آخر»، یا «عروة‌الوثقی» به دست خواننده ایرانی بررسد. همه اعضاء هیئت دولت، اما، موافق سانسور نبودند. (به ویژه میرزا علی‌خان امین‌الدوله، رئیس ادراة پست که بنا به گفتة حاج سیاح حواسش جمع بود که روزنامه به دست خوانندگان دست‌چین شده‌اش برسد) و این خود موجب شد تا اعتماد‌السلطنه به برخی از اعضاء هیئت دولت مظنون شود و گمان کند که برای برکناری او دسیسه چیده‌اند.

چنین سانسوری مطبوعات مخالف را بد فعالیت زیرزمینی کشاند. اما آن گروه از نشریات فارسی که در خارج از کشور انتشار می‌یافته‌ند، به رغم حساسیت فزاینده ناصرالدین شاه و دولتش، همچنان به داخل

فیروز نسبت داده بود، بیانیه‌ای صادر کرد و تهدید نمود که در آینده نویسنده هر آن مطلبی را که خلاف توضیح رسمی دولت باشد، تنبیه خواهد کرد و هر روزنامه‌ای را که جرئت چاپ آن را داشته باشد، به توقيف خواهد کشاند. وی چند ماه بعد، در واکنش به نوشته انتقادی دیگری، دستور داد سردبیر «روزنامه» را بازداشت کنند و به دفترش بیاورند و پیش از آنکه شخص خاطی به زندان فرستاده شود، شخصاً کتکش زد. او دیگران را نیز به تبعید فرستاد، به زندان اندخت و یا نابود کرد.

رضاشاه بعنوان یک فرد نظامی کشش داشت که در برخورد هایش با مطبوعات در درجه نخست به ذور بدنه تکیه کند. در همان سال ۱۳۰۱ خورشیدی (۱۹۲۲) کمی پس از آنکه اداره سانسور قدیم (اداره راهنمای روزنامه‌نگاری) از وزارت معارف به اداره رو به گسترش پلیس انتقال یابد، علی دشتی سردبیر «شفق سرخ» پرسشی اساسی را در برابر وزیر جنگ مقتدر قرار داد. «اینطور نیست که داوری درباره محتويات مطبوعات به کلی از حوزه عملکرد یک افسر ارتض خارج است؟». «در حقیقت» روند رام کردن مطبوعات و تحمیل سانسور دولتی بر کردار و پندار شمردن از انتشار درست چند روز پس از انتشار اولین شماره روزنامه «قرن بیست» آغاز شد؛ در هفتم تیر ۱۳۰۳ شمسی (۲۸ژوئن ۱۹۲۴) حکومت نظامی در حال رشد، میرزاوه عشقی روزنامه‌نگار و شاعر معبد را به قتل رساند. سپس اداره پلیس به همه چاپخانه‌های کشور فرمانی صادر کرد دائز بر اینکه هر برگه کاغذی که منتشر می‌شود می‌باشد امضاء مقام سانسور را بر خود داشته باشد. این فرمان در تمام دوران زمامداری رضاشاه، به قدرت خود باقی بود و به رغم لغزش‌های گهگاهی توانست مطبوعات را به چیزی در حد انتشارات رسمی فروکاهد. در سال ۱۳۱۰ خورشیدی (۱۹۳۱ میلادی) قانونی علیه «رامهای اشتراکی» وضع شد که جمله‌بندهای داشت و بسی بیشتر بیان و نشر عقایدی را که منافق سیاست‌های رسمی دولت تلقی می‌شد، ممنوع می‌ساخت.

افسرانی که به کار سانسور کشوری نظارت می‌کردند، با توجه به تجربه اندکی که در این امور داشتند، یقیناً حریف نویسنده‌گان و روزنامه‌نگاران زبردستی چون ارائه نمی‌شند که صفحات

پیش» نیز روی می‌آورند. در این میان، نیروهای اشغالگر، به ویژه قوای تزاری در شمال، مطبوعات محلی را به انقیاد خود کشیدند و سر آخوندی را به پایتخت راندند. سرانجام، در سال ۱۳۲۵ قمری (۱۹۱۸) علاء‌السلطنه نخست وزیر وقت موفق شد دو مصوبه به تأثید هیئت دولت بررساند که هر دو دامنه آزادی بیان را محدود می‌کرد. این دو مصوبه تا کودتای ۱۲۹۹ (۱۹۲۱) به قدرت خود برجا ماند و تا حدودی باعث از بین رفقن چند روزنامه‌ای شد که روزانه در تهران منتشر می‌شد.

سانسور در دوران رضاشاه (۱۳۲۰-۱۲۹۹)

با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی (۲۲ فوریه ۱۹۲۱) روندی آغاز شد که آزادی بیان را به انقیاد الزامات سیاسی درمی‌آورد. در این سال و در دوران نخست وزیری احمد قوام (قوم‌السلطنه)، به هنگامی که مجلس در حال بحث پیرامون تشکیل دادگاه با هیئت منصفه برای رسیدگی به تخلفات از قانون مطبوعات بود، روزنامه «ناهید» یک شعر ضدآخوندی از عارف قزوینی چاپ کرد و دیگر روزنامه‌ها هم مقالاتی علیه علماء و دستگاه مذهبی به چاپ رساندند. این حرکت موجب اعتراض‌ها و اعلامیه‌های جناح مذهبی علیه نویسنده‌گان (لاتیک) گشت و باعث شد که میرزا عبدالقاسم کحال‌زاده مدیر مجله «پژوهش» تکفیر و مهندس‌الدم شود. بدین ترتیب در ۱۰ آبان ۱۳۰۱ خورشیدی (اول نوامبر ۱۹۲۲) مجلس، قانونی گذراند «راجع به نظرات مطبوعات» و آخوندی به نام شمس‌الانضل را مأمور کرد تا «همواره در وزارت معارف حاضر باشد تا در مورد کلیه مطبوعات مراقب و ناظر مسائل مربوط به مذهب بوده، نگذارد چیزی خلاف مذهب در مطبوعات منتشر گردد».

با رسیدن رضاشاه به قدرت، مطبوعات ایران در معرض آزمون‌های تازه‌ای قرار گرفتند. رضاشاه در همان زمانی که وزیر جنگ بود، با صدور چند بیانیه آشکار نمود که مخالفخوانی مطبوعات را تحمل نخواهد کرد. بعنوان نمونه، به مناسبت اولین سالروز کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی و در پی ورود قوای روسیه، آغاز دوره بحران و بی‌ثباتی بود. در این دوره سانسور به شدت اجراء می‌شد. هم توسط دولت و هم توسط دو نیروی اشغالگر روس در شمال و انگلیس در جنوب. در این سال‌ها تا انقلاب روسیه، مقامات ایران نه تنها سانسور شدید کیفری را به اجراء گذاشتند، بلکه گاه‌گاه به «سانسور از

می‌کند» در صورتی که چیزی خلاف قانون مطبوعات منتشر شود، ناشر را نویسنده باید طبق مقررات مجازات شود. این قانون و سایر قوانین مربوط به آزادی بیان، تا سال‌ها بر روایت میان مطبوعات و دولت فرمان راندند. و علی‌رغم اینکه نحوه اجرای این قوانین به ندرت مطابق نص یا روح قانون بود، دست کم به لحاظ نظری، سانسور کیفری، جانشین سانسور از پیش شد.

فاصله میان امضاء فرمان مشروطیت و تصویب اولین قانون مطبوعات در محروم ۱۳۲۶ (مارس ۱۹۰۸) با فعالیت شدید مطبوعات ایران مشخص می‌شود. مطبوعات، که اکنون از پشتیبانی مجلس تازه گشوده برخوردار بودند، به سرعت خود را از قید همه اشکال نظارت از پیش، رها می‌کردند. «انجمان» نخستین روزنامه‌ای شد که در ایران انتشار می‌یافت و تسلیم سانسور دولتی نمی‌شد. اما قانون مطبوعات ۵ محروم ۱۳۲۶ (۱۹۰۸)، به مطبوعاتی که بلا فاصله پس از انقلاب مشروطیت، از آزادی شایان توجهی برخوردار شده بودند، محدودیت‌های تحریم کرد. ماده چهارم، انتشار کتب را محدود می‌کرد؛ به ویژه کتاب‌های مذهبی را که می‌باشد در «جمع‌الجزایر علوم دینی» وزارت معارف به نظر ممیزی رسند. ماده سی و یکم هم توهین به مقام سلطنت را غیرقابل‌نوی می‌کرد.

کودتای محمدعلی شاه علیه مشروطیت، در جمادی‌الاولی (ژوئن ۱۹۰۸) به آزادی بیان در ایران، ضربه‌ای جدی زد. جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل و سلطان‌العلماء، مدیر روح القدس، اعدام شدند. سرانجام محمدعلی شاه پس از یک سال از سلطنت خلع شد (و پسرش احمدشاه را جایش نشاندند)، ولی دولت با اعمال اقتدار، به سرکوب روزنامه‌های پرداخت که موضوعی انتقادی نسبت به سیاست‌هایش داشتند. اعتراض روزنامه‌نگاران به جائی نمی‌رسید و دست کم یک روزنامه، به علت اعتراض خیلی تندش توقيف شد. تعطیل مجلس در سال ۱۳۱۹ قمری (۱۹۱۱)، در پی ورود قوای روسیه، آغاز دوره بحران و بی‌ثباتی بود. در این دوره سانسور به شدت اجراء می‌شد. هم توسط دولت و هم توسط دو نیروی اشغالگر روس در شمال و انگلیس در جنوب. در این سال‌ها تا انقلاب روسیه، مقامات ایران نه تنها سانسور شدید کیفری را به اجراء گذاشتند، بلکه گاه‌گاه به «سانسور از

(ارگان حزب توده که به نامهای گوناگون منتشر می‌شد و از جمله "جهان‌بینی"، "دز"، "صبح پایدار"، "رستاخیز خلق"، "علاج"، "توبید آینده"، "راهنمای ملت"، "آخرین نبرد"، "سراججام"، "صبح تابان" و "عصر نو" با مصدق مخالفت می‌کردند؛ و حزب فاشیستی "سومکا" سیاست‌های دولت را با قاطعیت بمنظری می‌کویید. مصدق اما از سرکوب آنها سرباز می‌زد و برای هواپارانش توضیح می‌داد که مطبوعات سالم و بیان آزاد اندیشه، عناصر اساسی آمان‌های دمکراتیک‌اش هستند. او با استفاده از اختیارات تامی که داشت، طرح جامع مطبوعات را تهیه کرد که متنضم آزادی بیان مطبوعات بود و همچنین دادرسی با هیئت منصفه برای تخلفاتی که توسط مطبوعات صورت می‌گرفت.

سانسور و دیکتاتوری فردی (۱۹۵۳-۷۷/۱۳۳۶-۵۶)

برای دولت نظامی ای که در اثر کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) به قدرت رسیده بود، سرکوب مطبوعات، مسئله مرگ و زندگی بود. قانون ۱۳۱۰ خورشیدی، مستمسک این کار شد و در بسیاری از موارد مربوط به آزادی مطبوعات، با کارائی نظامی به خدمت گرفته شد. در عرض چند هفته همه نشریاتی را که از مصدق حمایت کرده بودند، تعطیل؛ دستگاه‌های چاوشان را توقیف؛ نویسندها و مدیرانشان را دستگیر یا ناگزیر به فرار از کشور کردند. حسین فاطمی وزیر خارجه دولت مصدق و سردبیر روزنامه "باخته امروز" را به خاطر سرمقاله تحریک‌آمیزی که در روزهای ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ (۱۷ تا ۱۹ اوت ۱۹۵۳) علیه سلطنت نوشته بود، اعدام کردند و کریم‌پور شیرازی یکی دیگر از روزنامه‌نگاران ضدسلطنت را زنده در سلوک زندان سوزاندند. افسران ارتش را بر کار سانسور مطبوعات و نظارت بر انتشار کتب گماردن. روزنامه‌ها و مجلات را، بر اساس قانون مطبوعات تازه‌ای که در سال ۱۳۳۴ (۱۹۵۵) تصویب شد و با حکمی در سال ۱۳۴۲ تمدید گشت، نظم و انتظام دادند. بنابراین قانون «تنها ایرانیانی که از حسن شهرت و تحصیلات برخوردارند و از قدرت مالی بهره‌برداری برای مدت مشخصی» می‌توانستند از کمیسیون مطبوعاتی که در وزارت اطلاعات دایر شده بود؛ درخواست جواز

سردبیر آنرا به خاطر نافرمانی از امر ملوکانه به زندان اندازند.

سانسور و مقدم سالاری (۱۹۴۱-۵۳) ۱۳۲۰-۳۲ خورشیدی

کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت در سال ۱۳۲۰ خورشیدی (۱۹۴۱) و برقراری حکومت پارلمانی، آزادی‌های سیاسی به بار آورد و مطبوعات ایران، دیگر بار، آغاز به انتشار کردند. حدود ۵۰۰ روزنامه و مجله می‌شناسیم که بین سال‌های ۱۳۲۰ خورشیدی (۱۹۴۱) و ۱۳۳۲ (۱۹۵۳) در ایران منتشر می‌شدند، و جز سانسوری که توسط نیروهای اشغالگر متفقین در موارد مربوط به سیاست خارجی اعمال می‌شد، نشانه چندانی از "سانسور از پیش" را که در این دوره روی داده باشد، نمی‌شناسیم. حتی وقتی در سال ۱۳۲۱ خورشیدی (۱۹۴۲)، دولت قواوم‌السلطنه کوشید که متممی بر قانون مطبوعات بگذارد، مجلس آنرا به چند محدودیت و چند اقدام کیفری فروکاست. (قانون اصلاح قسمتی از قانون مطبوعات). بدین ترتیب گهکاه روزنامه یا مجله‌ای را برای توقیف مدتی می‌کردند، که این مدت به شدت تخلف، که آنهم توسط ادارات و یا مقامات مختلف دولتی تعیین می‌شد، بستگی داشت. تنها پس از ماجراهای سوءقصد به شاه (بهمن ۱۳۲۷ خورشیدی / فوریه ۱۹۴۹) بود که سانسور علیه نشریات حزب توده که مسئول سوءقصد قلمداد شد. ابعاد تازه‌ای یافت، پاسخ معمول مطبوعات ایران این بود که نشریه توقیف شده را به نام نو نشر دهنده و درخواست اجازه‌نامه‌ای نو کنند؛ و این کار قانونی بود؛ چرا که روزنامه‌ها و نشریات مجاز بودند مادام که اجازه انتشارشان در دست بررسی است منتشر شوند.

در سال‌های مبارزه علیه شرکت نفت ایران و انگلیس، محمد مصدق، نخست وزیر ایران (۱۳۳۰-۳۲ ۱۹۵۱-۵۳) روش دیگری اختیار کرد. به مصدق بارها پیشنهاد شد که مطبوعات مخالف را که افکار عمومی هم آنها را مخالف اقدام ملی او می‌پنداشت. سرکوب کند، اما او از این کار سر بار زد. در جناح راست، چندین روزنامه‌ها اشکارا علیه مواضع او بودند؛ روزنامه‌هایی چون "فرمانان"، "صدای مردم"، "وظیفه"، "آتشبار"، "شرق" و "تبرد ملت"؛ در جناح چپ "بسی آینده"

رساله‌های مارکسیستی را لابه لای صفحات حاوی مطلب عادی و بی‌ضرر می‌گذاشت. ارانی و همکارانش سرآخون دستگیر و محکمه شدند؛ اما آنها هم تأثیر زیادی بر روال سانسور گذاشتند و هم نارسائی‌های نظام نظارت بر مطبوعات را فاش ساختند.

در سال ۱۳۱۶، در بحبوحه جنبشی که به زمام برآمد اتفاچه بود، سیدحسن تقی‌زاده یکی از داشمندان بر جسته کشور که در آن زمان سفیر رضاشاه در پاریس بود، مطلبی نوشت و گفت که کنارگذاشتن کلمات عربی از فارسی و بکار گرفتن مشتقات تازه فارسی باید با حزم و احتیاط بسیار و به تدریج صورت گیرد. وقتی رضاشاه این مقاله را دید سخت برآشفت و روزنامه‌ای را که مطلب در آن درج شده بود، توقیف کرد؛ و صاحب تقی‌زاده مجبور شد از مقام دیپلماتیکش استغفا دهد و سمت تدریس در دانشگاه لندن را اختیار کند؛ سمعتی که تا پس از کناره‌گیری رضاشاه از سلطنت هم داشت. بدین ترتیب در پایان دوران زمامداری رضاشاه، مطبوعات ایران به ده یا دوازده مجله و دو روزنامه نسبتاً کثیر‌الانتشار تقلیل یافته بودند، که همه‌شان سیاست‌های مورد نظر دولت را طوطی‌وار تکرار می‌کردند. با این حال، اقلام خبر و مقاله روزنامه چون هر چیز دیگری که قرار بود انتشار یابد، «زیر نظر پلیس در دفتر مرکزی سانسور - جایی که هر آنچه قرار بود منتشر شود معاینه می‌شد، توسط یک گروه کارشناس به دقت مورد بررسی قرار می‌گرفت». اگر خبری که دفتر سانسور بی‌ضرر تشخیص داده بود، پس از انتشار موجب آزدگی خاطر شاه و یا مقامات پلیس می‌شد، کمترین اتفاقی که روی می‌داد این بود که مسئولان امر کارشان را از دست بدند؛ یا حتی موقعتاً بازداشت شوند. یکبار، رضاشاه به مطبوعات ایران دستور داد که با کاریکاتوری که در یک روزنامه فرانسوی چاپ شده بود و باعث رنجش او گشته بود، مقابله به مثل کنند. یکی از روزنامه‌ها این کار را با انتشار یادداشت کوتاهی انجام داد، مبتنى بر اینکه این کاریکاتور کیفیتی ناچیز دارد و «دور از شأن مطبوعات ایران است» که به چنین شوخی مبتذلی «پاسخ دهنده». شاه بجای اینکه از چنین رویه‌ای خرسند شود، دستور داد که روزنامه را بینند و

در فاصله میان این رویداد و واژگونی نهایی سلطنت در بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹)، صدھا جلد کتاب منتشر شد که به کتابهای "جلد سفید" معروف‌اند. و از جمله، کتاب‌های سابقاً منع درباره تاریخ سیاسی ایران، تئوری و پراتیک چپ و نیز نوشت‌های افراد اقلیت‌های قومی گوناگون به زبان‌های اصلی‌شان.

برای جبران کمبود کتابخانه‌های عمومی و دانشگاهی، سازمان‌های سیاسی، گروه‌های دانشجویی و حتی مساجد محل، دست به تشکیل کتابخانه‌های کوچکی زدند و به وام دادن کتاب به خوانندگان مشتاقی که منظرة انقلاب در حال وقوع به هیجانشان آورده بود، پرداختند. سانسور رسمی مطبوعات به سرعت درهم فروخت و جای خود را به تنوع تابناک افکار رقیب واگذاشت. اگرچه ارقام قابل اتکائی درباره تعداد روزنامه‌ها و هفت‌نامه‌ها و ماهنامه‌های آن دوره در دست نیست، به راحتی می‌توان گفت که تعداد نشریات سیاسی، به شکل بارزی افزایش یافت.

هم از آغاز رهبران روحانی انقلاب خواستار پاکسازی گرایش‌های غیراسلامی بودند. مبارزین سلمان در جریان بسیاری از تظاهراتی که در ماههای پیش از قیام بهمن سازماندهی می‌شد، هر شعار و شمایلی را که نمی‌پسندیدند، فرمی‌کشیدند. و هنوز یک ماهی از قیام بهمن نگذشته بود که خمینی در یکی از سخنرانی‌های خود از مطبوعات خواست که روششان را نسبت به انقلاب اسلامی تصحیح کند. درست پس از همین سخنرانی بود که دو روزنامه سه‌م تهران، اطلاعات و کیمان، به تصرف گروه‌های مذهبی درآمد. و این اولین حادثه بود، در میان سلسله اقداماتی که در جهت واداشتن مطبوعات به سازگاری با دولت نوین اسلامی انجام شد.

در دوره بین بهمن ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) و خرداد ۱۳۶۰ خورشیدی (مه ۱۹۸۱)، یعنی هنگامی که زورآزمائی قطعی میان جمهوری اسلامی و روشنفکران لایک روی داد، مطبوعات ایران بدون اینکه به نظام نویای سرکوب و سانسور تسلیم شوند، یا در برابر اوچگیری بینش تند و تیز بینای گرایی در دیوان‌سالاری، نظام آموزش عالی و رسانه‌های گروهی (سر فرود آوردنده بارزه پر تب و تابی را برای بقای خود ادامه دادند. در تابستان ۱۳۵۹، کمی پس از اینکه دانشگاهها به شکل خشونت‌آمیزی بسته شدند، دادگاه انقلاب اسلامی تهران

شده را بعداً تغییر می‌دادند و از نکته‌های مخالفت‌آمیز می‌کاستند.

در بهمن ۱۳۴۷ (فوریه-مارس ۱۹۶۹) دولت اعلام کرد که به برگزاری "کنگره‌ای از نویسندهان و شاعران ایران" اقدام می‌کند. در پاسخ، شماری از نویسندهان ایران اطلاعیه‌ای منتشر کردند حاکی از این که در نبود آزادی بیان و نشر، گشايش کنگره‌ای از نویسندهان به سرپرستی شهبانو، کاری بیجاست. پس از این اطلاعیه، اطلاعیه دیگری منتشر شد که ۴۹ شاعر و نویسنده آن را امضاء کرده بودند و خواستار تشکیل کانون نویسندهان شده بودند. کانونی که مala شکل گرفت، گرچه موفق شد در رویدادهایی که به انقلاب منجر شد نقش مهمی ایفاء کند، اما به طور کلی در مبارزه علیه سانسور ناکام ماند. پس از نزدیک به دو سال فعالیت، "کانون نویسندهان ایران" ناگزیر به لام خود فرو رفت. برخی از اعضاء هیئت رهبری‌اش و از جمله محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، فریدون تنکابنی و محمدعلی سپانلو دستگیر و به جرم فتنه‌افروزی علیه دولت، محکمه شدند. در اوایل دهه پنجم (۱۹۷۰) وضعیت وخیمتر شد. در سال ۱۳۵۰ (۱۹۷۱) قانونی در حمایت و پشتیبانی از حقوق نویسندهان و هنرمندان، به تصویب رسید. در عین حال، اما، ساواک بازرسی‌های دورهای از کتابخانه‌های عمومی و مدارس را آغاز کرد و هر آنچه را که گمراه‌کننده تلقی می‌کرد از قفسه‌ها برچید؛ یعنی نه تنها کتابهایی که جزو کتابهای مارکسیستی و کمونیستی طبقه‌بندی شده بودند، بلکه نوشت‌های نویسندهان ایرانی چون صادق هدایت، بزرگ علوی، جلال آلامد، غلامحسین ساعدی، علی شریعتی و صمد بهرنگی، در همین دوره حجم کتاب‌های غیرمجاز زیرزمینی ده برابر شد.

سانسور در "انقلاب اسلامی" (۱۳۵۷-۸۰)

سرسیدن جنبش انقلابی در اواخر سالهای ۱۳۵۰ خورشیدی (۱۹۷۰) که با سست شدن سانسور همراه بود، به فوران فعالیت‌های روشنفکری انجامید. "کانون نویسندهان ایران" به شکلی تازه‌تر و بسی رادیکالتر از گذشته، دوباره برقرار شد و در پائیز ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) "ده شب شعر" را برگزار کرد؛ رویدادی که از نخستین نشانه‌های ظهور شورش مردمی علیه رژیم شناخته شده است. طبق برخی برآوردها،

کنند. اما به محض اینکه جواز تأمین می‌شد، محدودیت‌هایی برای مدیر و نویسندهان وضع می‌کردند که تخطی از آن به تعليق فرزی، جواز و چريمه‌های سنگین و حبس خاطیان می‌انجامید. از جمله موضوع‌های ممنوعه اينها بودند: «حمله به خاندان سلطنتی، انتشار اخبار دروغ، افشاء اسرار نظامی، انتشار مطالب مضر به اسلام، یا چاپ مطالب مستهجن».

در سال ۱۳۳۶ خورشیدی (۱۹۵۷)، پلیس امنیتی تازه‌ای تأسیس شد به نام "سازمان اطلاعات و امنیت کشور" معروف به "ساواک"، که در میان دیگر چیزها، به دخالت در امر تنظیم مطبوعات کشور می‌پرداخت و صنعت بالنده چاپ.

در سال‌های ۱۳۴۰ (۱۹۶۰)، و با شدت گرفتن مبارزه برای حفظ میزان معینی آزادی بیان، ساز و کار روش سانسور هم پیچیده‌تر گردید. مستله محدودیت‌هایی که دولت بر آزادی بیان تحییل کرده، به مثابة "ویرگی عمه" زندگی اجتماعی و بیش از پیش به عنوان "نشانة دیگر ترس مقامات بالا" بارز می‌شود. در نتیجه نه تنها «امکان بحث‌های عمومی سازنده درباره مسائل اقتصادی و سیاسی مبتلا به جامعه، در نظره خفه می‌شود، بلکه از تدریس جدی‌ی علوم اجتماعی و سیاسی هم در دانشگاه‌ها جلوگیری می‌گردد».

در عمل اما ثابت شد که سانسور کتاب، به ویره مجتمعه‌های اشعار و نمایشنامه، کار چندان آسانی نیست. نویسندهان متجدد ایران که بسی دلنگران رویدادهای اجتماعی بودند، اینک در مرکز نیروهای مخالف دولت قرار داشتند. آنها با بهره‌گیری از واژگان نیرومندی همچون تضاد میان روشنایی و تاریکی، خیر و شر، حق و تاحق، جامعه را چون زمین بایری و صفت می‌کردند و دولت را چون سد سترگی در راه آزادی و کمال انسانی. وانگمی، اینان بیش از پیش به زبانی نمادین روی می‌آوردند؛ که کار دولت را در انگشت گذاشتن بر اصطلاحات ممنوعه دشوار می‌ساخت. در سال ۱۳۳۴، نشر کتاب در معرض مقررات جدیدی قرار گرفت. اگرچه قانون مطبوعات سال ۱۳۲۵ خورشیدی (۱۹۴۶) تصریح می‌کرد که نویسندهان و ناشران می‌توانند کتاب‌هایشان را در کتابخان ملی به ثبت رسانند، طبق مقررات تازه، ناشر موظف بود دو نسخه از "دستنویس چاپ‌نشده" کتاب را به "وزارت اطلاعات" ارائه دهد. بسیاری از دستنوشته‌های ارائه

سال ۱۳۶۸ (۱۹۸۸) در تهران به بازار آمد. این کتاب که به خاطر اشارات انتقادی و مخالفت‌آمیزش به رضاشاه، در گذشته بارها سانسور شده و مورد تنقیح قرار گرفته بود، اکنون به این جهت سانسور می‌شود که روحیه خصمانه شاعر را نسبت به دیدگاه رژیم کنونی درباره اسلام، زائل کنند. چند مورد از سانسورهای رژیم گذشته و رژیم کنونی به قرار زیرند: ۱) تصفیه دیوان در ۱۳۱۰ خورشیدی (۱۹۳۱) که ابتدا توسط وارثان شاعر خودسانسوری شده بود و هیچیک از اشعار انتقادی علیه رضاشاه را در برنداشت. ۲) حذف چهار شعر "مسقط موشح"، "اینک غزل"، "جمهوری نامه" و "یک شب شوم" در چاپ سوم (۱۳۵۴-۵۵ / ۱۹۷۵-۷۶); این اشعار با کمی جرح و تعدیل در چاپ اول و دوم (۱۳۲۵ و ۱۳۴۳) آمده بودند. ۳) چاپ چهارم دیوان دربرگیرنده این چهار شعر بود و چند شعر دیگر در ضدیت با رضاشاه، اما چند شعر دیگر از آن حذف شده بود، شعرهایی چون "ای زن" و "چهار خطابه" که بهار در آنها از آزادی زنان دفاع کرده و تعصّب مذهبی را نکوئیده است.

شاید تنها فرق مهمی که بین سانسور حکومت سلطنتی و سانسور تئوکراسی بنیادگرای کنونی وجود دارد، همانا جایجا شدن نقطه تأکیدهای سانسور تحریری به سانسور تجویزی. اگر سانسور سالهای ۱۳۱۰ و اوایل دهه ۱۳۵۰- یعنی سختترین سالهای سانسور در دوره پس از انقلاب مشروطیت در جهت خفه کردن بیان و تحمیل سکوت بود، در دهه ۱۳۶۰ هدف از سانسور این بود که چه افکاری باید رواج یابند و چگونه. دست کم در همین یک مورد، یعنی بیان افکار، ابعاد تازه‌ای به محدودیت‌های اخلاقی، اجتماعی و سیاسی جامعه ایران، افزوده شده است. ●

برگرفته از داشنامه ایرانیکا
Encyclopedia Iranica
برگردان: ناصر سهاجر

این مقاله با اجازه نویسنده به فارسی برگردانده شده و از نظر ایشان گذشته است. کتابشناسی بسیار جایع و جالب این نوشته را به علت کبود جا حذف کردیم. امیدواریم که آن را در شماره آینده "نقطه" بیاوریم. اما آنها که می‌خواهند پیش از شماره بعدی، به این متن دست یابند، با ما تفاس بگیرند تا نسخه‌ای از آن را در اختیارشان فرار دهیم.

جامعه را در نظر نگیرد، بی‌گمان نظارتی بیرونی ضرورت خواهد یافت. نظارتی که برخلاف تبلیغات لیبرالیسم، می‌تواند زداینده آزادی هنرمند نباشد.» چنین اظهاراتی مجوز اعمال خشونت‌آمیز، حبس، شکنجه و اعدام‌های مخفیانه و سایر تجاوزات به حقوق بشر بوده است که آشکارا علیه قانون اساسی است.

در سالهای ۱۳۶۰ خورشیدی (۱۹۸۰)، سیاست دولت نسبت به مطبوعات و صنعت چاپ، بازتاب توانان هراس اساسی از ایدئولوژی‌های لایک و نیز میل مفرط به سوقدادن جامعه روشنفکری به سمت ساختن زندگی روشنفکری و دانشگاهی در سال ۱۳۶۰ دولت استراتژی‌های بسیار گوناکونی را برای ساخت کردن مخالفان روشنفکری بکار بسته است و به اعمال فشارهای خارج از محدوده قانونی دست زده است: از تهدید عناصر روشنفکر به مرگ گرفته تا حملات سازمانی یافته حزب‌الله‌ها به کتابفروشی‌ها، تا استقرار انحصار دولتی برای واردات کاغذ و مرکب و ماشین چاپ و سایر ادوات پیچیده‌تر چاپ روزنامه و کتاب. با این حال، تازگی‌ها به شماری از مجلات ادبی و فرهنگی اجازه داده‌اند که زیر نظر دقیق وزارت ارشاد اسلامی، آثار نویسنده‌گان، شاعران و روشنفکران بر جسته کشور را منتشر کنند. با صدور فتوای مرگ آیت‌الله خمینی علیه سلمان رشدی نویسنده کتاب "ایه‌ای شیطانی" در سال ۱۳۶۷ (۱۹۸۸)، نوع جدیدی از سانسور، باب شد.

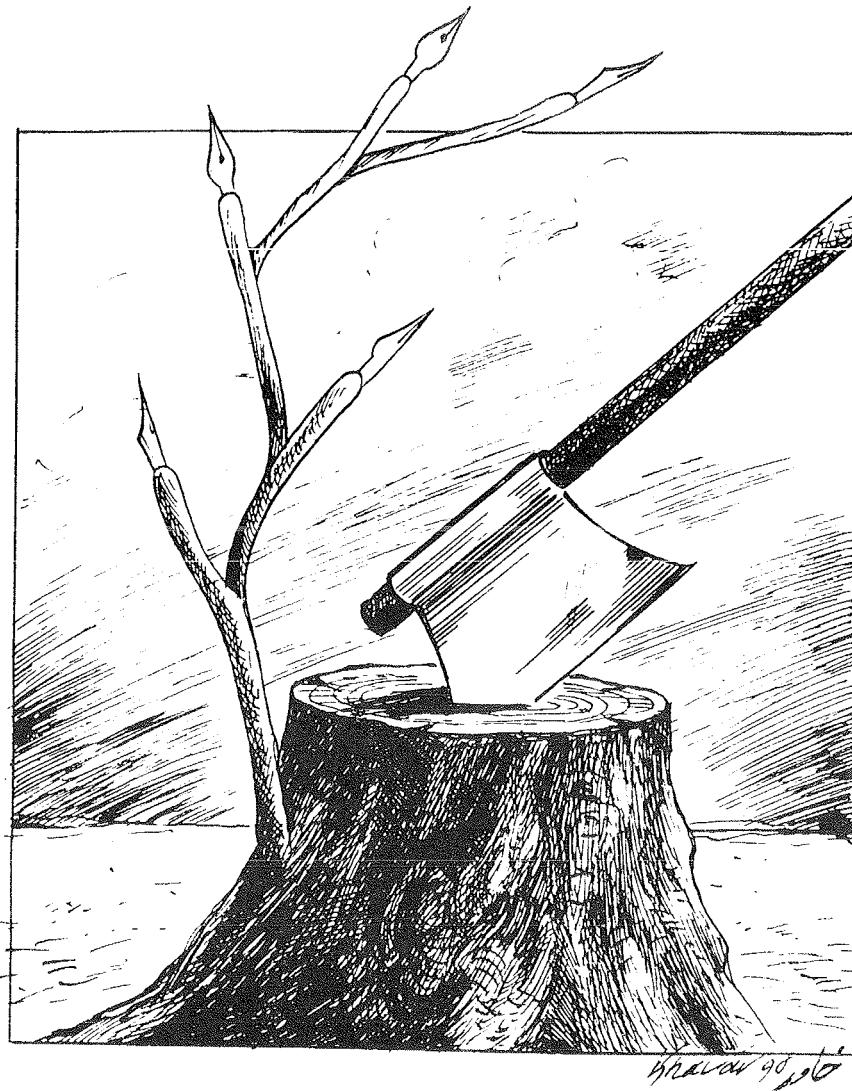
هر برآورده از وضعیت سانسور در ایران اسرور باید با توجه به ناسازگاری‌های ناشی از مناسبات میان یک جامعه روشنفکری به شدت لایک، و دولت تحت رهبریت روحانیت که انگیزه حرکتش ایدئولوژی است، و به مفاهیم نوین لایکی چون حقوق بشر و آزادی بیان باور ندارد، صورت گیرد. آیت‌الله حسین‌علی متنظری، در زمانی که جانشین منتخب آیت‌الله خمینی بود، در سخنرانی مسیمی به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب اسلامی (۲۲ بهمن ۱۳۶۷ / ۱۱ فوریه ۱۹۸۹) ابراز نگرانی کرد که در جایی که سخنرانی‌های او را سانسور می‌کنند، می‌شود تصویر کرد که چه بس اظهارنظر دیگران می‌آورند. تنها به یک نمونه سانسور پیردازیم؛ به چاپ چهارم دیوان محمدتقی بهار، ملک الشعرا که در

حکمی صادر کرد که در آن قید شده بود: هر چاپخانه‌ای که بخواهد کتاب، کتابچه، جزو، مجله، روزنامه، اعلانیه و یا هر مطلب دیگری را به چاپ رساند، موظف است ابتدا ثمر وزارت ارشاد اسلامی را بر کاغذی که دستنوشته بر روی آن آمده رویت و تصدیق کند. برای تضمین فعالیت‌های انتشاراتی تحت شرایط نامناسب جدید، رشتۀ درازی از استراتژی‌های پرهیز و گریز که در طول بیش از صد سال سنتیز با سانسور فراگرفته شده بود، به خدمت آمد. اما حتی هنگامی که نویسنده‌گان و ویراستاران و ناشران از سانسور می‌گریختند، باز در معرض خشم باندهای چماق‌داری بودند که هر چند یک بار به کتابفروشی‌ها یورش می‌بردند، کتاب‌ها را می‌سوazندند و متخلّفین مورد سوءظن را به باد کتک می‌گرفتند.

در عین حال، رهبران جمهوری اسلامی سرگرم تدوین خطמשی خود در برابر مسئله آزادی بیان بودند. قانون ۲۷ آبان ۱۳۵۸ خورشیدی (۱۸ نوامبر ۱۹۷۹) به تصویب مجلس خبرگان رسید، در ماده ۲۴ ام قید می‌کند: «جرائد و مطبوعات آزادند نظرات خود را انتشار دهند، مگر اینکه اصول اسلام و اخلاق عمومی را خدشه‌دار کنند». در این مورد نیز چون سایر موارد مربوط به آزادی‌های فردی و مدنی، قانون اساسی جدید قرابت شایان توجهی را با سندی که جایگزین اش شده، یعنی قانون اساسی ۱۹۰۶، نشان می‌دهد. بسیاری از مفاد قانون اساسی جدید در معن سانسور از پیش و اعمال محدودیت برای اقدامات کیفری دولت، نه هرگز مورد حمایت قوه قضائیه قرار گرفت و نه هرگز از سوی قوه قضائیه به اجراء گذشته شد. در عمل، گروه‌بندی‌های گوناگون حکومت بوده‌اند که خط و مشی نشر و پخش عقاید را تعیین کرده‌اند. در این میان برخی از احزاب سیاسی هم در تلاش برای جلب نظر مساعد مقامات، با هر اقدام محدودکننده و غیرقانونی موافقت کرده‌اند. نمونه بارز این فرستطلبه، عملکرد حزب توده در سه سال نخست انقلاب امیرحسین آرینپور، یکی از هاداران این حزب، انتشار برخی از انواع کارهای هنری و ادبی را به گرفتن "داروی مخدور زیر بینی دیگران" تشبیه کرد و اظهار نظر نمود «اگر هنرمند خود در جریان هنرآفرینی با وجود بیدار، مصالح

دو رژیم،

دو تجربه



خاور ۹۰

ناصر رحمانی نواد

طريق یک حرکت، یا یک تصویر و یا کلمات می‌شود.^(۴) سانسور اگر بتواند، دلخواهش این است که کلمه و هر نشانه و علامت ارتباط میان آدمیان را از میان بردارد؛ حتی خود آدمیان را. و می‌دانیم که چنین کرده، اما، قدرتی که سانسور را اعمال می‌کند، در عین حال می‌کوشد تا به آن صورتی قانونی یا حداقل قانون پسند بدهد. یک روز تحت عنوان دفاع از "سیاست مستقل و ملی" و روز دیگر تحت لواز حفظ و حراست ایمان امت از کفر و اندیشه‌های العادی!

من، بعنوان یک کارگردان تئاتر، همیشه برای به روی صحنه‌بردن نمایش با مشکل سانسور روپرتو بودام. بویژه که هیچگاه حقوق‌بگیر یا مستخدم‌هنرمند دولت نبودام و همواره خواسته‌ام که مستقل باشم. اما، استقلال داشتن در کشوری با "سیاست مستقل و ملی" تحت رهبری قیمی بنام شاه، منافات و تناقض دارد. در چنین مملکتی افراد عادی نمی‌توانند، و نباید خود رأساً تصمیم بگیرند. افراد ملت اساساً در مقام

هنرمند و در ذهنیت جامعه روش‌نگاری که به ناگزیر بخشی از زندگی خلاقه او می‌شود. و سپس در ذهنیت کل جامعه تبدیل به دستگاهی می‌شود که عملکردی قطعی پیدا می‌کند، بی‌آنکه آشکار یا ملموس باشد. از این پس سانسور یکی از حس‌های آدمی می‌شود. تبدیل به جانوری می‌شود که خواب تو را آشفته می‌سازد، برایت کابوس بوجود می‌آورد. اگر زبان کار هنریات تصویر باشد یا کلمه، تصاویر و کلمات با تو به جدال بزمی‌خیزند. در تلاش برای بست آوردن قالب مناسب و مورد قبول سانسور، با تو می‌ستیزند، آفریده‌های تو علیه تو می‌شورند، و تو به حکم و وزرگویی سانسور می‌خواهی آنها را رام و فرمانبردار کنی. و اگر تو این کار را نکنی، متخصصین و مؤموران سانسور بنحو ناشیانه‌تر و ناشایسته‌ای این کار را خواهند کرد. سانسور از خود تو نیز فراتر می‌رود. ویروس آن گریبان همکاران و دوستان تو را هم می‌گیرد. حالا دیگر سانسور - و این ناگوارترین شکل آنست - در کنار تو، در جلد بازیگر و همکار تو نمی‌شناسد. سانسور هیچ حریمی نیست. زیرا سانسور فقط در قلمرو خود عمل نمی‌کند، فراتر از آن، در ذهن

سانسور، این جانور هفتسر، این هیولای تشیبه‌نایندر، این پلیس موذی، این نمی‌دانم چه، تا آنجا که بخاطر می‌آورم به دلایلی و در اشکال گوناگونی، همواره در زندگی و فعالیت اجتماعی و هنری من، حضور داشته. بصورت مخفی یا آشکار، با ماسک یا بدون آن، بزکشیده یا بدون بزرگ، در زندان و در آزادی، با هر هیأت و شکلی که بوده، حضور خود را تحمیل کرده. آنقدر که همیشه خود را مردی با دو سایه می‌پنداشتم. یکی سایه واقعی ام، و دیگری سایه سانسور تیره و هولناک پایپایی من، همه جا در تعقیب و در مراقبت^(۵) من. سایه به سایه من.

در کشوری که کتاب "هنر تئاتر"^(۱) یا "تکنیک تئاتر"^(۲) یا "کتابیای ضاله"^(۳) قلمداد شود، در کشوری که داستان عاشقانه^(۴) اجازه انتشار نداشته باشد فقط باین علت که مؤلف یا مترجم آن "پیشنه سیاسی" یا اندیشه سیاسی دارد. داشتن چنین تصوراتی دور از منطق سانسور - و این ناگوارترین شکل آنست - نیست. زیرا سانسور هیچ حریمی نمی‌شناسد. سانسور فقط در قلمرو خود عمل نمی‌کند، فراتر از آن، در ذهن

مذهبی است، آنهم از نوع شیعه اسلام: سختگیر، ترشو، منتقم، که آمده تا فساد را از روی زمین ریشه کن کند؛ و این ماموریتی الهی است. انگیزه او، انگیزه‌های الهی و ایمانی است، و چنین انگیزه‌های سرشته متفاوت از انگیزه رژیم گذشته دارد. اتکاء او، شمشیر اسلام است. ایدئولوژی بخش مهم و اساسی تفسیر و توجیه همه اعمال و اقدامات او برای استقرار حاکمیت اسلام است. حقانیت مطلقی که برای خود می‌شناسد. این جواز را به او داده که برای تحقق هدفهای الهی حکومت اسلامی، هر اقدامی را روا دارد. برخلاف رژیم گذشته، در جمهوری اسلامی ایدئولوژی عاملی تیرومند و تعیین‌کننده در همه امور، و بویژه معیاری قطعی برای تمیزدادن هر عنصر غیر اسلامی است. این یکی از تفاوتهای اساسی میان رژیم گذشته و رژیم فعلی است. بدین جهت، اگر در رژیم گذشته معیارهای سانسور عمده‌ای ماهیتی سیاسی داشتند، در رژیم فعلی عامل ایدئولوژی به عامل سیاسی افزوده شده، و گاه حتی تفکیک این دو را از هم دشوار می‌نماید؛ بنحوی که در مواردی ادغام این دو، یک معیار واحد ساخته است.

در رژیم گذشته شاه بطور مطلق و اخص و دربار بطور اعم انتقادناپذیر بودند؛ در رژیم فعلی رهبر (ولی فقیه) و کل هیرارشی روحانیت حاکم از انتقاد ببرآ هستند.

در رژیم گذشته ارتش و شهریانی (در واقع کل نیروهای نظامی رژیم) غیرقابل انتقاد بودند؛ در رژیم فعلی بد همه اینها، سپاه پاسداران و بقیه نیروهای نظامی و شبه نظامی افزوده شده‌اند.

رژیم گذشته به "اخلاق" اجتماعی و فردی حساسیت چندانی نشان نمی‌داد؛ اما رژیم فعلی، درباره "اخلاق" تعصی شدید می‌ورزد؛ و برای اجرای "آداب" و "اخلاق" اسلامی، نهادهای متفاوتی در ساختار دولت تعیین کرده است. دایرة منکرات نهادی است مختص به مسائل اخلاق و رفتار اجتماعی و فردی، ضمن آنکه تمام کمیته‌های سحلی و باندهای نیمرسمی از طرف دولت، یا آنطور که برخی می‌گویند از طرف برخی از گروههای داخل رژیم، تأمین مالی و سازماندهی می‌شوند. در این مورد، از آنجا که امر به معروف و نهی از منکر یکی از فروع دین است، در عین حال که نهادها، تشكیلات و سلولهای متفاوتی برای سرافیت، حفظ و رعایت "اخلاق اسلامی" وجود دارد، هر فرد

هم‌جانبه و کامل روی سانسور را دشوارتر می‌کند. شاید یکی از راههای سودمند، ثبت تجربه‌های گوناگونی است که سانسور

تصمیم‌گیری نیستند؛ کل اقتدار و اراده تصمیم‌گیری از آن تنها یک شخص است، شخصی که در قله هرم طبقاتی، بر تارک

سانسور اکر بنواند، دلخواهش این است که کلمه و هر نشانه و علامت ارتباط میان آدمیان را از میان بردارد؛ حتی خود آدمیان را. و می‌دانیم که چنین کوده، اما، قادری که سانسور را اعمال می‌کند، در عین حال می‌کوشد تا به آن صورتی قانونی یا حداقل قانون پسند بادهد. یک روز تحت عنوان دفاع از سیاست مستقل و علی و روز دیگر تحت لوای حفظ و حراست ایمان امت از کفر و اندیشه‌های العادی!

در زمینه‌های مختلف فعالیت‌های ادبی و هنری اعمال کرده. یادداشت‌ها و ثبت این تجربه‌ها بعنوان مواد قابل مطالعه برای محققین می‌تواند به شناخت دقیق‌تر این دستگاه پیچیده کمک کند. البته، می‌دانیم که بخشی از پیچیدگی این دستگاه مربوط به ابداع روش‌ها و شگردهای جدیدتر می‌شود. از آن گذشت، هر دولت با توجه به سیاست عمومی مسائل داخلی کشور، و بویژه با توجه به سیاست فرهنگی خود، ابزار، روش‌ها و راههای گوناگونی اتخاذ می‌کند. از این بدلتر، رژیم‌های متفاوت، بنا به ماهیتشان، تئوری و سیاست متفاوت، و در نتیجه شیوه عمل و وسائل و ابزار متفاوتی برای سانسور دارند. بطور مثال اگر در رژیم گذشت، روی صحنه تئاتر مردی دست زنی را می‌گرفت، یا مردی زنی را می‌بوسید و یا در آغوش می‌گرفت، امری طبیعی تلقی می‌شد. اما در رژیم جمهوری اسلامی، حتی لمس کردن دست زن توسط یک مرد از سحرمنات است. این مثال بظاهر پیش پا افتاده، تفاوت بزرگی را در مساله سانسور، بین این دو رژیم نشان می‌دهد. البته این تفاوت هیچگونه امتیاز یا برتری یا رجحان، برای رژیم گذشت ندارد. این تفاوت، شکل بدلتر سانسور را در رژیم فعلی فاش می‌کند.

تفاوت بنیادی میان رژیم گذشت و رژیم فعلی، تا آنجا که به بحث ما مربوط می‌شود، اینست که رژیم گذشت رسم این ادعای را نداشت که رسالت برقراری حاکمیت خدا را بر عهده دارد اگرچه شاه چندبار بنحوی غیرمستقیم خود را کمربسته این یا آن ایام یا احتمالاً سایه حدا جا زده بود، اما خود او نیز بخوبی می‌دانست که این‌گونه ادعاهای دستاویزی برای فریب مردم است. اما، رژیم جمهوری اسلامی ایران ماهیتا رژیمی

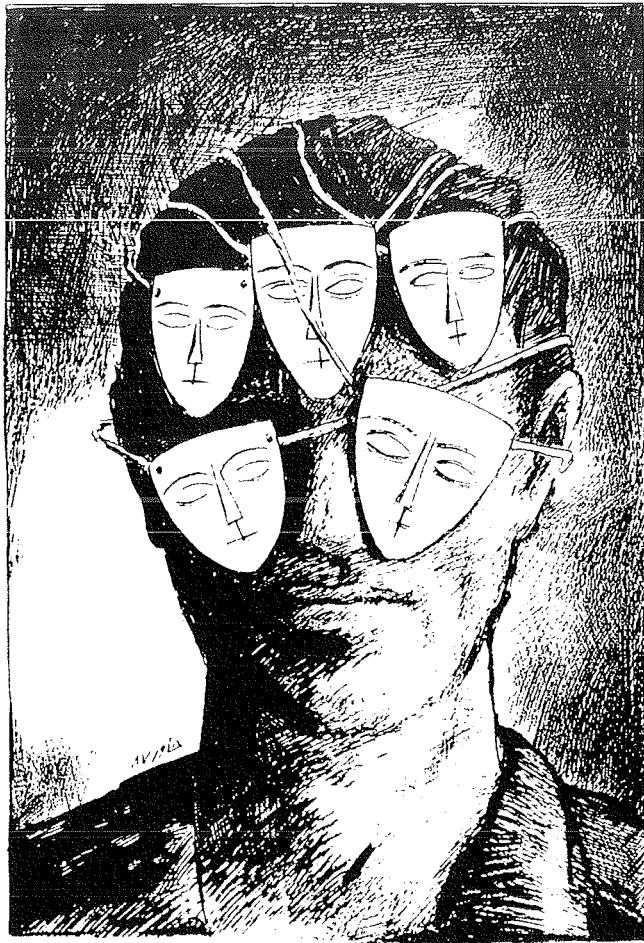
خاندان فراترین، جای دارد و اراده اوست که باید در اعمال و افعال و رفتار و گفتار روزمره ملت جاری باشد. این میراثی است که از گذشت، از یک جامعه پدرسالار و از دوهزار و پانصد و اندي سال تاریخ قлерی و استبداد و دیکتاتوری، به "شخص اول" مملکت، به "پسر ملت"، به "سایه خدا" رسیده و این امری است طللق. این یک "دیدعه الهی" است.

تجربه سانسور را، من در چنین شرایطی از سر گذرانده‌ام.

هیشه خواستادم که تجربیات در عرصه تئاتر، بویژه تجزیه "انجمان تئاتر ایران" را، که با آرمان خواهی و هدفهای معینی شکل گرفت، بشویم. اما دشواری‌های گوناگونی که همواره و بی‌وقنه در طول زندگی بر سر راهم قرار داشته، مانع از آن شده که این خواست تحقق پیدا کند؛ این برایم سخت رنج آور است. همه امیدم این است که بالاخره روزی این فرجست، این مجال را پیدا کنم پیش از آنکه این جهان را وداع گفته باشم. بخش مهمی از این تجربه مربوط به سانسور، و روش‌هایی است که سا برای فرار از سانسور ابداع می‌کردیم. اشکال سانسور سخت متنع و پیچیده بود، و سلم نبود که همیشه بتوان بدل آن را یافت. از سانسور نام، کلمه، جمله و یک نمایشناه کامل آغاز می‌شد و تا سانسور و حذف فرد و حتی یک گروه پیش می‌رفت. اشکال و روش‌هایی که دیگر از سر همه چهارچوبها و ضابطه‌هایی که خود اختراع کرده بودند فراتر می‌رفت و تابع هیچ قاعده اداری، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و... نمی‌شد.

تفاوت‌های سانسور در دو رژیم

همین امر کار یک تحقیق و مطالعه



اما، اینبار، برخلاف دفعات قبل، خواندن نمایشنامه ما، یا در واقع جواب اداره تئاتر طولانی‌تر شد. هریار که سراجعه می‌کردم یا تلفن می‌زدم گفته می‌شد که هنوز جواب نیامده. با خود فکر کردم که احتمالاً بعلت حساسیت بیش از حدی که به گروه ما، یعنی "انجمن تئاتر ایران" دارند، زیاده متوجه خشخشان می‌گذارند. و چون نمایشنامه آموزگاران" نوشته سحسن یلفانی که برنامه سال ۱۳۴۹ "انجمن تئاتر ایران" بود از طرف سواک توقيف شده بود و محسن یلغانی بعنوان نویسنده و سعید سلطانپور بعنوان کارگردان دستگیر شده بودند، دلیل قانع‌کننده‌ای داشتم که فکر کنم نسبت به ما حساسیت پیشتری نشان دهند.

تعاون اداره تئاتر طرف مستول در این سراجعات بود و هریار به او خاطرنشان می‌کردم که ما تمرين‌هایمان را شروع کردیم و منتظریم به محض دریافت جواب شما، سالن و تاریخ را مشخص کنیم، وسایل صحنه را تدارک ببینیم، لباس‌ها، دکور و کارهای زیادی که بسیار نیرو می‌برد و وقت می‌خواهد را ترتیب کنیم... و او اطیینان می‌داد که نگران نباشم و دنبال تدارکات بروم و همه چیز بموقع درست خواهد شد.

پس از همه این کش و قوس‌ها و مراجعات پیاپی و معطلي‌های خاص

"در پوست شیو"

اواخر سال ۱۳۴۹ تصمیم گرفتم که نمایشنامه شون اوکیسی را برای فعلی بعدی تئاتر، یعنی سال ۱۳۵۰ روی صحنه ببرم. پس از آنکه متن آن توسط دوست شاعر اسماعیل خوبی، بنحو بسیار عالی و دقیق، با همه ظرافتها و طنز ویژه ایرلندی و بخصوص غنای شعری زبان اوکیسی آماده شد، بنا به فرمول اداری، دو نسخه از آن را بهمراه یک نامه با همه مشخصات متقاضی، نام کارگردان و نام گروه، به اداره کل برنامه‌های تئاتر و برای دریافت پروانه نمایش ارسال داشتم. در آن زمان ما برای آنکه نمایشنامه‌هایمان با مشکل سانسور مواجه نشد، به اشکال گوناگون سعی می‌کردیم متنی از نمایشنامه را به اداره تئاتر ارائه کنیم که پیش‌اپیش از همه عنامر و نشانه‌های "حساسیت‌برانگیز" پاک شده باشد. در واقع متن سانسور شده‌ای به دست مأموران سانسور می‌سپردیم. نمایشنامه "در پوست شیو" از این نظر چندان "حساسیت‌برانگیز" نبود. یا من تصور می‌کردم که چنین نیست. بنابراین دو نسخه مخصوص اداره تئاتر به سادگی آماده شد و به دفتر آن اداره تحویل داده شد.

مسلمان موظف است که در زندگی روزانه خود، به "امر به معروف و نهی از منکر" توجه داشته باشد و به دیگران نیز توجه دهد. بنابراین، هیچ حوزه‌ای از زندگی اجتماعی (خیابان، کوچه، بازار، محل کار و غیره)، خانوادگی و فردی برکنار از این نظارت نیست.

می‌توان تفاوت‌ها و تمایزهای میان رژیم گذشته و رژیم فعلی را در امر سانسور بازهم بیشتر بر肖مرد. همچنین می‌توان درباره نحوه عملکرد هریک و تفاوت‌های میان عملکرد آنها نیز صحبت کرد. اما، این بحثی است طولانی که جایش در اینجا نیست. من در اینجا قصد دارم دو نمونه از برخورد خود را با دو نفر از مأموران سانسور در دو رژیم گذشته و فعلی باز گویم، تا شاید توضیحاتی را که درباره سانسور داده‌ام، تا حدودی عینی و ملموس کند. البته، همانطور که قبل اشاره کردم، تنوع سانسور حد و شمار نمی‌شناسد. هر نمونه، نمونه منحصر به فرد است و تابع ویژگی‌های همان نمونه است. نمونه‌هایی که من در اینجا توضیح خواهم داد، خیمن تعمیم‌پذیر بودنشان، مشروط و محدود به خود نیز هستند. باین معنی که این نمونه‌ها به تمامی نمی‌توانند ماهیت و عملکرد سانسور را توضیح دهند. تنها ما را تا حدودی به موضوع نزدیک می‌کنند.

می‌گفت: یا مثلاً انگلستان در این نمایش. خب، انگلستان چه ربطی به ما دارد؟ و من می‌گفتم: خب، اینها چیزهایی است که من می‌خواهم بدانم. شما باید به من بگوئید که اشکال آن چیست؟ و او می‌گفت و این بار روشن‌تر: آخه انگلستان و ایرلند؟ به ما چه آقا. ما چرا باید مسایل آنها را بگوییم. و من هم پیش‌تر می‌رفتم و می‌گفتم: خب، شکل من هم همین است. من می‌خواهم بدانم ایرلند و انگلستان، خب بعد، ایران و کجا؟ شما دنبال چه تشابهاتی می‌گردید؟ آیا هیچ تشابه‌ی هست؟

من از همان یکی دو عبارت اولی که این آقای سامور سانسور به زبان آورد، متوجه مظنو ای شدم. و نیز متوجه این که با او به نتیجه‌ای نخواهم رسید. بعد هم این بازی تئاتر پوچی، که برایم هم جالب بود و هم سخت عصبانی کننده، دیگر داشت خستگام می‌کرد. این مرد چنان بازی می‌کرد که بسیار طبیعی بود اگر باور می‌کردم که او واقعاً با همین بلاهتی که تلاش می‌کند بنماید، یک ابله ناب و به تمام معناست و بعلت همین بلاهتش، بی‌گناهی است که آنچه می‌گوید صادقانه است و سخت به آن باور دارد. اگر گناهی دارد، تنها گناهش بلاه است. اما، در واقع چنین نبود. او با مهارت تمام نقش یک سامور سانسور بی‌گناه، ابله و نادان، اما صادق و شریف را بازی می‌کرد و کوشش داشت طرف خود را نیز مقاعده کند. از او خدا حافظی کردم، با خود فکر می‌کردم که از اینجا به بعد این ماجرا را چگونه باید دنبال کنم.

ماجرای پیگیری و تعقیب پرونده سانسور، در مرداد سال ۱۳۵۱، در حالیکه مقدمات اولین نشستها را برای آغاز تمرین نمایشنامه "چهره‌های سیمون ماسار" اثر برتولت برشت فراهم می‌کردم، با دستگیری من توسط ساواک متوقف شد.

"هیله المتقین"

نمونه دوم که به رژیم فعلی مربوط می‌شود، نمایشنامه‌ای است که با الهام از خلسله کردستان و در قالبی تمثیلی نوشته شده بود. نمایشنامه‌ای بسیار هوشمندانه، با ساختاری محکم، شخصیت‌پردازی هنرمندانه، دیالوگ دقیق و عمیق. حوادث نمایشنامه در یک روستا می‌گذرد. یک اتفاق بسیار کوچک بتدربیح گسترش پیدا می‌کند و اوج

برای یک بار هم که شده، یک مورد سانسور را دنبال کنم و از آن یک پرونده مستند بسازم. بنظر می‌رسید هنوز آنقدر که باید تجربه کسب نکرده بودم و نمی‌دانستم که آنها بدست کسی مدرک نخواهند داد تا به زیان‌شان باشد، آنهم در مورد مسئله حساسی مثل سانسور. مراجعات من برای دریافت پاسخ بی‌نتیجه مانند. بالاخره مجبور شدم تقاضای ملاقات با رئیس اداره تئاتر کنم. این ملاقات صورت گرفت. خیلی کوتاه و مختصر. آقای رئیس گفتند که یکی از آقایان اعضاء کمیسیون صدور پروانه نمایش مخالفت کرده‌اند و بهمین دلیل نمی‌توانیم پروانه نمایش بدهیم. پرسیدم آخر به چه دلیل؟ اشکال نمایشنامه چیست؟ شاید که اشکال، قابل رفع و رجوع باشد. آقای رئیس از کم و کیف قضایا اظهار ای اطلاعی کردند و بالاخره پس از اصرار و پافشاری من که این عضو کمیسیون کیست، نام محل کار و تلفن او را به من دادند. نام آن سامور را فراموش کردند. ولی او شخصی بود که عضو وزارت اطلاعات بود و محل کارش هم در اداره رادیو، میدان ارک، بود. به او تلفن کردم و با او قرار گذاشت و برای دیدنش به اداره رادیو رفتم. در یک اتاق کوچک مرا پذیرفت. پس از عبارات معمول و مرسوم اولیه، از او خواهش کردم که توضیح دهد چرا این نمایشنامه رد شده است. اگر بخواهم مطلبی را که او گفت بگویم، شاید بیش از دو یا سه جمله دست و پا شکسته، نصفه نیمه و ناقص نشود. اما، همین دو سه جمله در حدود بیست دقیقه که طول ملاقات‌ما بود، به درازا کشید. او بیشتر بازی می‌کرد: با ایما و اشاره نه با کلمه حرف می‌زد؛ و در واقع برای آنکه دم به تله ندهد، به این ادعا متول شده بود. شاید برای اولین بار بود که در چنین موقعیتی قرار گرفته بود: رو در رو با یک مدعی. بهره‌حال، می‌گفت: آقا، شما رفت‌اید این نمایشنامه ایرلندی را انتخاب کرده‌اید. خب، به ما چه؟ به ما چه ربطی دارد؟ حرف او را تأیید می‌کردم و می‌گفتمن: بل. من هم همین را می‌خواهم بدانم. به ما ربطی ندارد. پس چرا رد شده؟ و او جواب داد سعی می‌کرد که مثلاً مرا متقدعاً کند. می‌گفت: بل، همین. آخه آنچه ایرلند، اینجا ایران. خب، که چی؟ و من می‌گفتمن: بل، متوجه هستم. اما منظور شما را درست نمی‌فهمم. من می‌خواهم بدانم ایرلند چه ارتباطی با ایران پیدا می‌کند؟ و او

بوروکراسی علیل و بیمار ایران، بالاخره در یکی از این مراجعات، معاون اداره تئاتر بمن اطلاع داد که نمایشنامه تصویب شده، نama آن هم آماده شده، فقط یک امضاء باقی مانده که آن هم همین روزها انجام می‌شود. خبر بسیار خوشحال‌کننده‌ای بود!

تمرین‌ها همچنان ادامه داشت. پس از یک هفت‌به اداره تئاتر مراجعت کردم، و معاون اداره با کمال تأسیف ابراز کرد که هنوز طرف مربوطه امضاء نکرده. و دوباره اطمینان داد که اصلاً نگران نباشم؛ بد تمرین‌ها ادامه بدهم و او، هر جور که شده، به زودی این امضاء را خواهد گرفت. هفت‌به دیگر تلفن کردم. و هفت‌به دیگر بهمین ترتیب، این ماجرا بیش از دو ماه طول کشید. تا اینکه معاون اداره تئاتر با کمال شرم‌مندگی اطلاع داد که نمایشنامه را نمی‌داند چرا. تصویب نکرده‌اند! من که خستگی، خشم و درماندگی داشت از پا درم می‌آورد، مانده بودم چه بگویم. چون بخشی از وسائل صحنه تهیه شده بود، لباس شخصیت‌های مرد خریده شده بود، پارچه برای لباس شخصیت‌های زن خریده شده بود، کلاه زنانه مدل معینی سفارش داده شده بود و دوخته شده بود، بخشی از مصالح دکور خریده شده بود و در جست و جوی محلی برای ساختن آن بودم. در آن لحظه به همه این چیزها می‌اندیشیدم. باور این قضیه برایم غیرممکن بود. برای اینکه چندین ماه بود که به این اطمینان داده شده بود نمایشنامه تصویب شده. و واقعاً هم بمنظور نمی‌رسید از نوع نمایشنامه‌ای باشد که دچار مشکلات سانسور شود. معاون اداره تئاتر که نشان می‌داد سخت متأسف است و با من همدردی دارد و صورت سرخ و گوش‌تالودش سرخ‌تر شده بود همچنان با ظاهری متاثر ساخت در برابر ایستاده بود. از او سوال کردم با ساده‌لوحی تمام. شما می‌دانید چرا تصویب نشده، اشکال نمایشنامه چه بوده؟ و او جواب داد واله، نه. فقط گفت‌هاند که این نمایش اشکال دارد. پرسیدم چه کسی مستول است. چه کسی می‌تواند به من جواب روشن بدهد؟ آقای معاون پیشنهاد کرد که رئیس اداره را ببینم. از آقای معاون خدا حافظی کردم و از اداره تئاتر آمدم بیرون تا فکر کنم واقعاً چه باید کرد.

نامه‌ای برای سپریست اداره تئاتر نوشتم. ماجرا را مختصراً توضیح دادم و از او خواستم دلایل عدم تصویب نمایشنامه را کتبأ توضیح دهد. تصمیم گرفته بودم

جعفری از من پرسید که چه کاری با او دارم. برایش توضیح دادم که نامه‌ای دریافت کردم که مربوط به نمایشنامه فلان است، و حالا آدمهای بینم که اشکال قضیه چیست و قسمت‌هایی که گفته شده باید حذف شود، کدامند. اسم مرا پرسید، و من اسم را گفتم. سوال کرد که آیا من نویسنده نمایشنامه هستم. جواب دادم: نه. من تقاضای پروانه نمایش کرده‌ام و قرار است که آن را کارگردانی کنم. از همانجا که نشسته بود یکی از "برادر"ها را صدا کرد و خواست که برایش پرونده این نمایش و خود نمایشنامه را بیاورند. تا پرونده را بیاورند ما به صحبت‌مان ادامه دادیم. "برادر" حسین جعفری گفت که مرا می‌شناسند و کارهای مرا در رژیم قبلی دیده است. با لحنی که کوشش می‌کرد بهیچوجه برخورنده نباشد؛ ولی در عین حال نظری انتقاد‌آمیز بود. گفت: من نمی‌خواهم درباره نمایش‌های شما در گذشته، اظهارنظر کنم. خیلی چیزها می‌شود گفت، ولی الان دیگر گذشت. اما چیزی که می‌خواهم بگویم اینست که امروز بطورکلی با گذشته فرق کرده. امروز، فرضًا، آرتور میلر و برشت برد ندارد. مسایل فرق کرده، مردم فرق کردن. مسایل مربوط به امروز را باید روی صحنه برد.

تا "برادر" کارمند بیاید، "برادر" حسین جعفری مقدار متناسبی متوجه کردند و سعی کردند که مرا ارشاد کنند. بالاخره آن "برادر" آمد. پوشایی آورد که دو یا سه برگ کاغذ بیشتر لای آن نبود، و گفت که نمایشنامه را پیدا نکرند. "برادر" حسین جعفری به او نشانی داد که فلان جا، بغل فلان چیز، با پرونده‌اش یکجا قرار دارد. و آن "برادر" گفت که همه جا را گشته، ولی پیدا نکرده است. "برادر" حسین جعفری رضایت داد و گفت: خیلی خوب، بعداً که کارم تمام شد، خودم می‌ایم پیدایش می‌کنم. از آن "برادر" تشکر کرد و او را مخصوص کرد. داشتم با خودم فکر می‌کردم که بدون داشتن متن نمایشنامه، کار دشوار است. اصلاً آمدن من بی‌نتیجه می‌شود. "برادر" حسین جعفری گفت: من نمایشنامه را بعداً پیدا می‌کنم و به شما نشان می‌دهم. علامت زدهام. اما از هدف مهمتر، صحنه اول نمایش است. حرف‌هایی که سلمانی به مشتری اش می‌گوید. گوش‌هایم تیز شد. چه می‌خواهد بگوید؟ درباره کدام حرف‌های سلمانی؟ سوال کرد:

اتاق‌ها بهیچوجه نظافت و پاکیزگی گذشته را نداشت. آدمها بکلی متفاوت از آدمهای گذشته بودند. همه این تغییرات را به تدریج، قدم به قدم و با هر پله‌ای که بالا می‌رفتم درمی‌پاشتم و هضم می‌کردم. وقتی به آستانه اتاقی که "برادر" حسین جعفری در آن بود رسیدم، ناگهان چیزی مرا متوقف کرد. نمی‌دانستم وارد بشوم یا نه.

تصور کردم مرا به اشتباه راهنمایی کرده‌اند. در عین حال حس کردم که این حالت بعلت وضعیت غیرعادی محیط و مکان است. می‌دانستم که "برادر" حسین جعفری همان است که پای دیوار روی روی یکی از پشتی‌های مبل‌های تالار رودکی با پاهای برهنه نشسته است. در وسط اتاق تعدادی پوشہ و کاغذ، که مسلماً پرونده‌های اداری بودند، پخش و پلا بود و یک "برادر" دیگر، یک "برادر" جوان، روی دو زانو، مثل موقعی که به سجده می‌رond، روی یکی از پرونده‌ها خم شده بود و چیزهایی می‌نوشت. از سفارشات و دستوراتی که "برادر" حسین جعفری به آن "برادر" جوان می‌داد، متوجه شدم که کار اداری است. یک قدم به داخل اتاق پرداشت و با حالتی گیج و منگ سلام کردم. بنظرم رسید که کلمه "سلام" در هوا، درست وسط اتاق بین سقف و کف، معلق ماند. مثل آنکه در حالت بی‌وزنی باشد. "سلام" را آنچه می‌دیدم که بلا تکلیف است. درست مثل خود من که حالتی بلا تکلیف داشتم. خودیابی پس از احساس نوعی تحقیر، از درون بمن نهیب زد که بر خود و وضعیت موجود سلطنت شوم. بد دور و بر اتاق چشم انداختم. یک کاناب در کنار دیوار سمت راست قرار داشت، اما پشتی‌هایش کف اتاق افتاده بود. از همانها که یک عدد آن زیر ماتحت "برادر" حسین جعفری بود. یک میز قهوه که سطح آن از سرامیک خوشرنگ و نقش ایرانی بود، به کناری هل داده شده بود و تمام فضای اتاق، لخت و خالی و آماده برای نشستن، لمین و احیاناً پس از نماز و نهار ظهر، کمی دراز کشیدن بود. رفتم روی کاناب نشستم، اما نمی‌توانستم تکیه بدهم، چون پشتی‌هایش را برداشته بودند و فالصله‌اش برای تکیه دادن راحت و مناسب نبود.

"برادر" حسین جعفری سرش را بطراف من برگرداند و جواب سلام را با خطاب "برادر"، پس از آنمه تأخیر، داد. به "برادر" جوان گفت که برود، بعداً من برگرداند و همچنان تکیه بدهم، چون "برادر"ی در ساختمان تالار رودکی (وحدت فعلى) قرار داشت. من پیش از انقلاب یک بار و پس از انقلاب دوبار به آنچا رفته بودم. اما این بار کاملاً با دفعات قبل تفاوت داشت. ساختمان، راهروها، پلهای و

می‌گیرد، و در پایان تمام روتا، که اکنون دیگر تمثیلی از کل ایران است، در آتش خشم منفجر می‌شود.

نمایش از میدانچه روتا آغاز می‌شود. در کنار قموه‌خانه، سلمانی روتا مشغول تراشیدن سر و صورت یکی از اهالی است. سلمانی در حین کار از محاسن و سودمندی‌های سر تراشیدن برای مشتری خود می‌گوید. از روزگار و از زندگی می‌گوید. حرفهایی که سلمانی درباره سر تراشیدن می‌گوید نقل قول‌های مستقیم از "هلیت المتقین" است؛ بی‌آنکه، البته، به منبع آن اشاره شود. گفت و گوها بتدریج به مسائل روز و خبرهای روتا منتسب می‌شود؛ از جمله به حادثه مهیم که آغاز آن برمسی‌گردد به غروب روز گذشته، گم‌شدن یک فشنگ که متعلق به یکی از امنیت‌های ده بود، و آمده بود که در قهقهه‌خانه چای بخورد...

نمایشنامه را برای دریافت پروانه نمایش بد اداره تئاتر فرستادم. همان داستان قدمی و تکراری، اما با چاشنی اسلامی. پس از مدتی نامهای دریافت کردم که اجازه نمایش را موکول کرده بود به حذف برخی از قسمت‌های نمایشنامه. نامه را برداشتم و به راه افتادم.

نامه از طرف "مرکز هنرهای نمایشی" بود - از مراکز اختراعی رژیم جدید که بخشی از امور مربوط به تئاتر را رسیدگی می‌کرد. در واقع با ایجاد این مرکز، پس از تغییراتی که در وزارت فرهنگ و هنر داده بودند و آن را تبدیل به وزارت ارشاد اسلامی کردند؛ برخی اختیارات را از اداره تئاتر سلب کرده بودند و مستولیت‌های حساس را با وظایف جدیدی به "مرکز هنرهای نمایشی" تفویض کرده بودند. همین امر موجب شده بود که در برخی موارد تعدد مراجعه تصمیم‌گیری بوجود آید. در هر صورت بنظر می‌رسید که اکنون "مرکز هنرهای نمایشی" اختیارات و اقتداری مافوق اداره تئاتر داشته باشد، بهمین جهت موضوع بررسی و سانسور نمایشنامه‌ها و صدور پروانه نمایش بخشی از وظایف این مرکز بود.

مرا نزد "برادر"ی بنام حسین جعفری، که نمی‌دانم چه مقام یا پستی داشت، راهنمایی کردند. "مرکز هنرهای نمایشی" در ساختمان تالار رودکی (وحدت فعلى) قرار داشت. من پیش از انقلاب یک بار و پس از انقلاب دوبار به آنچا رفته بودم. اما این بار کاملاً با دفعات قبل تفاوت داشت. ساختمان، راهروها، پلهای و

مرد واقعاً نمی‌داند که حرفهای سلمانی از "هلیته المتقین"، رساله‌ی یکی از بزرگترین مجتهدین شیعه‌شان، مأخذ تمام رساله‌های پس از اوست؟ یا می‌داند و می‌خواهد با این شگردد نشان دهد که از روی تعصّب و اعتقاد مذهبی نیست که مخالف این حرفه است؟ آیا او قصد ندارد با طرح سواله به این صورت، یعنی با توجیهات تکنیکی، روی سانسور مذهبی سرپوش بگذارد، و در عین حال با حذف نقل قول‌های "هلیته المتقین" نمایشنامه را از زمان حاضر به زمان گذشته برگرداند؟ چون برای من مسلم بود که حرفهای سلمانی، تماشاگر را به زمان حال متوجه می‌کند، و نمایشنامه را تبدیل به واقعیت می‌کند که درست در همان لحظه دارد اتفاق می‌افتد. یعنی در جمهوری اسلامی ایران، با خود گفتم اگر این "برادر" دانسته حرف می‌زنند، از گونه موزیک‌ترین مأموران سانسور است. در برابر آنها باید هوشیارتر بود. و از خود پرسیدم: سلاح مقابله با این جانور هفت‌سر، این هیولا‌ی تشییه‌ناپذیر، این پلیس موزی، این نمی‌دانم چه، چیست؟ و به یاد پاسخی افادم که ۱۵۰ سال پیش، کارل مارکس، داده بود. «درمان واقعی و ریشه‌ای سانسور، لغو آن است؛ چرا که این نهاد خود، نهادی رشت است و نهادها قدرمندتر از مردم‌اند.»^(۶)

نمایش، صرف‌نظر شود. البته، آن بازیگر در فهم این تصویر دچار سوءتفاهم بود، و همین سوءتفاهم مانع از درک او از معنی تصویر و صحنه شد؛ همانطور که اغلب سانسورچی‌ها دچار سوءتفاهم هستند و همیشه کوشش دارند از هر عنصر هنری یا ادبی، تشییه یا تمثیل و از این قبیل، معانی عجیب و غریب در بیاورند، که روح خود هرمند از آن خبر ندارد.

۵. عنوان این نمایشنامه برای اولین بار توسط بهروز دهقانی در مقاله نسبتاً مفصل و مفیدی درباره شون اوکیسی و آثار او، که در مجله "سخن" چاپ شد، "سایه مجاهد" ترجمه شده بود. به خواهش من، ترجمه‌ای از نمایشنامه برای اجرای "انجم شثار ایران" توسط یکی از دوستان، بهزاد بشارت، سورت گرفت؛ تحت عنوان "سایه یک تفنگدار". پس از آنکه این ترجمه را چندان مناسب نیافت، ترجمه جدیدی از آن، از دوست بسیار عزیزم اسماعیل خوبی تقاضا کرد. خوبی عنوان آن را "در پوست شیر" گذاشت. همین ترجمه بعداً توسط انتشارات رز به چاپ رسید.

۶. کارل مارکس. توضیحاتی درباره آخرین دستورالعمل سانسور دولت پروس (مجموعه آثار، جلد اول صفحات ۱۰۹ تا ۱۳۱)

گفت و گوی ما تقریباً حالت جدل پیدا کرده بود. با شتاب جواب داد: حرفهای هر کسی می‌خواهد باشد، این حرفهای چرت و پرت است! اینها را باید ریخت دور. احساس می‌کردم در موضوعی قوی تر قرار دارم. بنابراین توانستم، برخلاف او، با آرامش و خونسردی و اطمینان حرف بزنم. گفتم: آقای جعفری، حرفهایی که سلمانی می‌گوید، همه از "هلیته المتقین" نقل شده. سلمانی یک کلمه از این حرفها را از خودش نمی‌گوید. مثل آنکه آب روی آتش بریزند، "برادر" حسین جعفری بدشتی به من خیره ماند. از حالت انتقباض رها شد. بمنظلم رسید کمی هم در پشتی زیر ماتحتش فرو رفت. و گفت: من باید خودم ببینم، به او اطمینان دادم که درست است. گفتم: تمام آن حرفها از روی یکی از اولین نسخهای چاپ سنگی "هلیته المتقین" نقل شده، نه از چاپهای جدید که بشود به آن شک کرد. گفت: با وجود این، من هنوز معتقدم که آن حرفها باید حذف شوند. جایش اینجا نیست. به او گفتم: شما نمایشنامه را پیدا کنید، من بعداً دوباره خدمت می‌رسم - با کتاب "هلیته المتقین" - آنوقت دقیقت‌تر می‌توانیم صحبت کنیم.

همان موقع که این را گفتم، شک طعمی داشتم که دوباره به آنجا برگردم. در راه با خود فکر می‌کردم که، آیا این

پانویس‌ها:

۱. "هنر تئاتر"، تألیف عبدالحسین نوشین، که چاپ دوم آن پس از سالهای سال با نام فردی دیگر منتشر گردید.

۲. "تکنیک تئاتر" تالیف حسین خیرخواه، که فقط یک بار در سالهای ۱۳۲۰ منتشر شد.

۳. "گلهای سفید" نوشته اشتファン تسوایگ، ترجمه دکتر ارانی با نام مستعار جهان.

۴. در سال ۱۹۸۶، در پاریس، در حین آخرین مراحل تمرین نمایشنامه "نوروز پیروز"، نوشته محسن یلفانی، اتفاق زید افتاد: عمو نوروز و حاجی دیروز که از ایران فرار کرده و به فرانسه پناهندۀ شده‌اند، رفتند به "سیته اوینورسیته" (Cite Universitée) تا شاید آشنایی بیابند. بین همه انواع آدم‌ها و عناصر چپ و راست و ملی و غیره و غیره، یکی هم سلطنت‌طلب است که بسراج عمو نوروز و حاجی دیروز می‌آید تا آنها را برای سرگرم‌کردن مهمانان و دوستان خود، به یک بیهمانی شام ببرد. اما، پیش از آنکه موضوع می‌همانی را مطرح کند و با دلار بخواهد آنها را تضمیع کند، مقداری سرزنش و لیچار، بابت شرکت‌شان در انقلاب، بارشان می‌کند. عمر نوروز و حاجی دیروز که اساساً از همان ابتدا

مطبوعات ایران

و نتگاهای آن

"خوان" دوم سانسور، برخلاف اولی، بسیار طریف خودنمایی می‌کند و اغلب از بیرون دایره مطبوعات قابل رویت نیست. این "خوان" دوم را که فشار چند جانبه حکومت به مدیران مسئول مجله‌های مستقل و استقلال طلب است، اغلب آنها که علاقه دارند بیش از حد لازم با سعه صدر به جمهوری اسلامی نگاه کنند، نمی‌بینند.

از آنجا که بیشتر مدیران مسئول مستقل حتی در زمینه حرفة‌ای خبره نیستند یا به علت پیوندهایی که با حکومت دارند یا به علت مشکلات اقتصادی یا به این دلیل که اصولاً پای فشردن بر روی اصول آزادی خواهانه چندان جایی در اندیشه‌شان ندارد، در برابر فشارهای وزرات ارشاد اسلامی و برخی "مسئولین" اطلاعاتی آن چندان مقاومتی نشان نمی‌دهند و برخی هایشان که اصولاً دست در دست برخی مسئولین دارند. به همین علت، بارها شاهد آن بوده‌ایم که پس از انتشار نشیوه‌ای، مدیر مسئول نشیوه به وزرات ارشاد اسلامی فرا خوانده شده است و پس از روپوشدن با یک مشت اخطار و تهدید، خود او مجبور شده است در قبال سردبیر و نویسنده‌گان "نامعقول"، "وظیفه" وزرات ارشاد را به عهده بگیرد.

سومین "خوان" سانسور که بسیار طریفتر از خوانهای دیگر در مطبوعات عمل می‌کند، خود سانسوری است. اصولاً مطبوعات مستقل دوران جدید در شرایطی پا به عرصه وجود گذاشتند که دوران سرکوب خونین سالهای اول دهه ۶۰ را تجربه کرده بودند. لذا، نخستین قدمهای خود را در دنیا پر از ترس و بلا تکلیفی برداشتند و این ترس چنان در جان

در حقیقت، سانسور از نخستین گام لحظه به اشکال متفاوت حضور "بی‌شخص" و نفس‌گیر خود را حفظ می‌کند. اولین "خوان" سانسور، خوان امتیاز نشیوه، روزنامه و... است. و اغلب این نخستین مانع اساسی در راه به وجود آمدن فضای مطبوعاتی واقعاً ازاد، از دید بسیاری از نظرها "پنهان" می‌ماند. چه بسیارند کسانی که با تکیه بر این فضای نیم‌بند آزادی مطبوعاتی که به یعنی بی‌وقفه اهل قلم ایران به وجود آمده است، بر این موضوع اساسی سرپوش می‌گذارند که نفس خسرورت "امتیاز" به معنای نبود آزادی مطبوعات است. و کم نیستند تویسته‌هایی که با تکیه بر فضایی که به برکت خطر کردن‌های بسیار به وجود آمده است، با همین اهل قلم به سیزه برخاسته‌اند و می‌کوشند تا خواسته‌های حق طلبانه آنان را اسیر چنبره معاملات و زدویندهای خود با حکومت کنند.

در وزرات ارشاد اسلامی، اداره خاصی برای بررسی تقاضای امتیاز نشریات وجود دارد و آنها که حتی از دور با کار مطبوعاتی سروکار دارند می‌دانند که برای گذشت از این "خوان" از چه "خوان‌ها" که نباید گذشت. تا به امروز، جز یکی، دو نمونه که موضوع آنها از بحث ما بیرون است، به کسانی که سابقاً "نامطلوب" دارند یا چنین "طنی" در باره آنها می‌رود، اجازه انتشار مجله و نشیوه و روزنامه و... نداده‌اند. بدین ترتیب در اولین قدم فعالیت مطبوعاتی، بسیاری که اصولاً از گردونه مطبوعات و کار مستقل مطبوعاتی خارج می‌شوند، پس از گذشت از اولین "خوان"،

تازه واردی که به ایران می‌آید و سری به دکه‌های مطبوعاتی شهری مانند تهران می‌زند، چه بسا از دیدن تنوع مجله و روزنامه و ماهنامه و... موجود در پیش‌خوان دکها که غالباً جای کافی برای همه نشریات دریافتی خود ندارند، دچار شکفتی خواهد شد. انواع و اقسام نشریه‌های تخصصی، روزنامه‌های رنگ و وارنگ، نشریات متعلق به گروه‌ها و جناح‌های حکومتی، مجله‌های مستقل مطبوعاتی و برخی بحث‌های بسیار حاد این مجلات در زمینه‌های مسائل اجتماعی، سیاسی، اقتصادی جامعه احتمالاً سبب خواهد شد که ناشنایان به چندوچون پیچ و خم‌های کار مطبوعات در ایران تصور کنند که در ایران واقعاً آزادی مطبوعات وجود دارد.

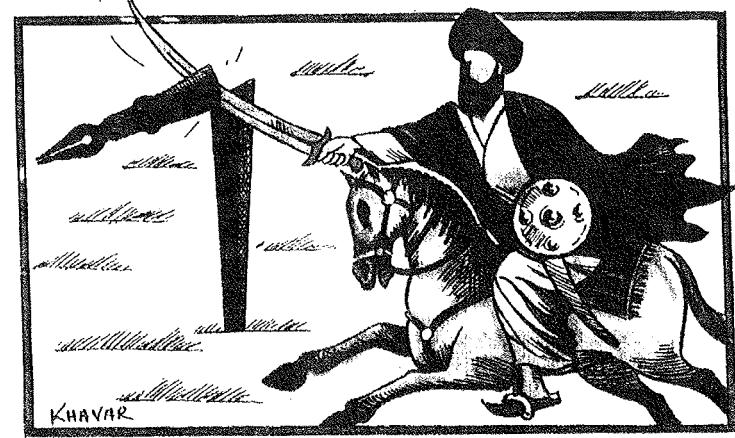
چنین داوری، هرچند که بخشی از واقعیت امروز مطبوعات ما را منعکس می‌کند، اما در خوش‌بینانه‌ترین تعبیری که می‌شود از آن کرد، داوری‌ای است شتابزده.

در ایران امروز، هر نوع فعالیت مطبوعاتی یا به دیگر سخن هر نوع اقدام برای فعالیت مطبوعاتی، مشروط به ضوابط و شرایطی است که اغلب پیش‌پیش توسط سیاست‌گذاران حکومتی تنظیم شده است و دست‌اندرکاران فعالیت مستقل مطبوعاتی برغم بیش از یک دهه فعالیت پر مخاطره خود و برغم همه دست‌آوردهایی که داشته‌اند و برغم همه آشنازی‌های خوبیش، هنوز به چندوچون دقیق این "شرایط" و "ضوابط" که متأثر از اوضاع روز و حرکت‌های جناحی است، آگاهی ندارند.

نشریات و مجلات وابسته به حکومت اغلب تا چند برابر تیراز خود از کاغذ دولتی سهم می‌برند و کاغذ مازاد خود را در بازار آزاد عرضه می‌کنند. یک بخش از کاغذی که نشریات مستقل و انتشارات مستقل در بازار آزاد تهیه می‌کنند، از طریق همین نشریات وابسته به بازار سیاه آورده می‌شود. چنین وضعیت اقتصادی سبب شده است که اکثر مجلات مستقل بد رغم تقاضاهای فراوان، تیراز خود را پائین آورده‌اند.

شرح وضعیت مطبوعات مستقل در ایران ناقص خواهد ماند اگر به "خوان" دیگری از سانسور، هرچند به اختصار اشاره نکنیم. این نوع خشن سانسور و تأثیرات واقعی آن در فضای مطبوعات جامعه از چشم بسیاری پنهان می‌ماند و یا به درگیری‌های درون مطبوعاتی تعبیر می‌شود. این جنبه سانسور که عبارت است از وجود گروههای فشار و جو تهدید و ارعابی که عمدتاً نشریاتی نظیر کیهان، جمهوری اسلامی، رسالت، و اخیراً صبح اعمال می‌کنند، غالباً به سانسور تعبیر نمی‌شود، اما در حقیقت یکی از حریبهای خشن حکومت اسلامی در عرصه سانسور است. این نشریات ظاهراً جدا از دولت هستند، اما عمیقاً به جناح‌های حکومتی وابسته‌اند و از طرف آنها حمایت می‌شوند و نوعی تقسیم وظیفه را به عنده گرفته‌اند. حتی در مواردی پرونده‌های شخصی اهل قلم که از زمان "ساواک" که می‌دانیم چه می‌تواند باشد- وجود دارد و قاعده‌ای در اختیار مقامات امنیتی است، سر از صفحات این نشریات بیرون می‌آورد. بارها اتفاق افتاده است که کوچکترین بخشی از اهل قلم دیگراندیش با آن چنان جار و جنجال و مطالبه بگیر و بیند نویسنده مقاله از سوی این نشریات روبرو شده است، که کار مطبوعاتی و شغلی آن اهل قلم و آن نشریه و مجله را بسیار مشکل کرده است.

نبود امنیت شغلی و نبود امنیت در زمینه حفظ منبع خبر از دیگر "خوان‌های" سانسور در مطبوعات ایران است. آنچه گفته شد، چیزی جز شرح مختصری از تنکنای‌های کار مطبوعاتی نبود اما تصور می‌کنیم که همین مختصراً، هم بر وجود سانسور نظاممند در مطبوعات ایران گواهی می‌دهد و هم این که اهمیت کار مطبوعات مستقل در ایران را آشکار می‌سازد.



مطبوعات ما لانه کرده است که هنوز پس از سالها پر کشیدن، از جان ما پر نکشیده است. ترس از لغو انتشار نشریه که تا به حال چندین و چند بار اتفاق افتاده است و از آخرين آنها می‌توان به لغو انتشار مجله تکاپو و حتی روزنامه وابسته به یکی از جناح‌ها یعنی روزنامه جهان اسلام

اشاره کرد، ترس از حمله اوباش و چماق‌داران به دفتر نشریات نظیر حمله به آن است که این حکومت پس از گذشت شانزده سال از عمر خود هنوز خود را نماینده "ملت" نمی‌داند و با زبان "فرقه" خود سخن می‌گوید، بلکه به نتایج این سیاست حکومت بر مطبوعات مستقل می‌پردازیم. نتیجه چنین سیاستی آن است که مطبوعات مستقل در این اوضاع بحران اقتصادی، در چنان تنگنایی قرار گرفته‌اند که زندگی مطبوعاتی‌شان به طور جدی در مخاطره افتاده است.

اگر بدانیم که قیمت کاغذ در بازار آزاد که اکثریت قریب به اتفاق نشریات مستقل محصور به تهیه کاغذ از آن هستند، حداقل ۶ برابر قیمت دولتی آن است، درک وضعیت بحرانی نشریاتی که فقط و فقط از راه فروش نشریه خود حیات خویش را تضمین می‌کنند مشکل نخواهد بود. عموماً بهای تمام شده مجله از قیمت پشت جلد آن بیشتر است و این مجلات می‌کوشند با چاپ آگهی این ضرر را جبران کنند. اما به علت فضای حاکم در چنان کنند. اما به علت فضای حاکم در جامعه و به علت فشارهای نامرئی عموماً صاحبان حرف آزاد از دادن آگهی به این گونه نشریات خودداری می‌کنند. در بهترین شرایط، نشریات مستقل گاه به گاه و در سطح بسیار پائین‌تر از تیراز خود گاه تا یکدهم تیراز از کاغذ دولتی استفاده می‌کنند و این در حالتی است که

"خوان" دیگر سانسور، فشارهای اقتصادی حکومت بر مطبوعات مستقل است که در تنگنای اقتصادی امروز، کم از فشارهای آشکارا سیاسی نیست.

هفت خوان سینمای ایران

یوسف آنام

سردرگمی‌های مسخره‌ای ساخته که نه
فیلم‌سازان تکلیف خود را می‌دانند نه
فیلم‌فرمایان سراز فرمان‌های هشت من نه
شاهی خود درمی‌آورند.

خوان دوم : فیلم‌نامه

راهزن یونانی پروکوس تختی داشت که
هربخت برگشته‌ای از خلق‌الله فانی را که
به تورش می‌افتاد جابجا روی آن دراز
می‌کرد. اگر بفرض محال، قد طرف، هم
اندازه تخت بود که هیچ، اما اگر طول قد
اسیر بی‌قصیر کوتاه‌تر از اندازه تخت
بود آنقدر از سرمه می‌کشیدش تا جفت
با تخت یکی شود و اگر درازتر از تخت
بود سروتیش طبیعتاً بی‌معطلي زده
می‌شدتا مساوی با معیار راهزن عادل
تساوی طلب از آب درآید.

فیلم‌نامه‌های تحويلی همراه با دو نوار
ضبط شده، وقتی اسیر ارشاد
می‌شوند برسنوشت «اغنام‌الله» بخت
برگشته‌یی دچار می‌شوند که گیر راهزن
کر و کور یونانی می‌افتدند. داد و فریادها
بی‌فایده است. هرچه هست از قامت ناساز
فیلم‌نامه‌هاست با قواره تخت برسی و
سانسور وزارت ارشاد که از قضای روزگار
احدالناسی به اندازه‌اش آگاه نیست،
فیلم‌نامه نویس‌ها و فیلم‌سازها از آنجائی که
به پستوهای برسی جای
ندازند و سانسورچی‌ها از آن که خود نیز
حیرانند بس که قدو قواره این تخت را به
قروقیش‌های طاق و جفت انداختند.
از پس ماجراهای جلسات گفت و شنود
بررسی فیلم‌نامه‌ها فقط انزع فیلم کمی
است که بر می‌آید؛ فیلم‌هایی که همان‌قدر
امکان ساخت دارند که کور از پرده سینما
امکان شناخت. سانسورچی‌های ارشاد به
شکسپیر ایراد دارند و با فردوسی مسأله
و غم انگیز اینجاست که هرچه در این
چند ساله بادگرفته‌اند از خود
نویسنده‌گان فیلم‌نامه‌ها و فیلم‌سازان بوده،
حالا با رویی که رو نیست، سنگ پای
قزوین است، می‌تشینند برابر
فیلم‌نامه نویس‌ها و کارگردان‌ها و همان
حرفها را به هیأت ترهاتی بی‌سرمه سانسور
آدم می‌کنند. ایستادگی در برابر شان

آدم دلخوری بود. از انقلاب هم دل خوشی
نداشت زیرا آنقدر ستون برایش دست و
پاکرد که ساختن عمارتی روی آنمه علم
از محالات مسلم شد: "این طبقه نسوان
ستون انقلاب بود"، "شما طبقه بازار ستون

انقلابید"، "این طبقه جوان است که
ستون انقلاب است"، "این قشرکارگر
بود که ستون انقلاب بود"، "این طبقه
دانشجو ستون انقلاب است"، "شما طبقه
کارمندستون انقلابید". این جملات
بی‌مانند قادرند یک کامپیوتر به دقت
برنامه ریزی شده از تعاریف اجتماعی را
منفجر کنند. از رهبر مملکتی که جمله
لجبازانه "اصلاً این آستان قدس مرکز ایران
است" اورا در بعاد هیولایی به در و
دیوار خیابان‌ها می‌نویسند در باب سینما
چه انتظاری می‌توان داشت؟ جز اینکه
سانسورچی درجه یک سینمایی و زارت
ارشادش، یعنی آفای ارگانی، نایینا باشد؟

همراه نسخه‌های سناپیو که برای برسی
و درنهایت سانسور به بنیاد فارابی و وزارت
ارشاد تحويل داده می‌شود و وجود متن ضبط
شده آن روی نوار، ضروری است. نه تحويل
دهنده، می‌پرسد برای چی، نه تحويل
گیرنده دل جواب دادن دارد. "نوار برای
شورای برسی و نظارت نایینا هستند؟"
چی؟ "آخرآفای ارگانی، عضو مهم
بیش و کم شبیه یکی از جوکهای خنک
انگلیسی است و چنگ چندانی به دل
طنزپرداز ایرانی نمی‌زند. چهره فیلم‌نامه
نویسان و کارگردان‌های سینما وقتی
نسخه‌خوان اجباری سناپیو خود می‌شوند
یکی از دیدنی‌ترین چهره‌های پنهان
سینما و کارگردان‌ها است. فیلم‌هایی که می‌شود
از مشکلات باورنکردنی ساخت فیلم
در ایران ساخت از جذاب‌ترین سوژه‌های

غیرممکن اکنون است.
زمانی که بساط سینمایی وزارت ارشاد
راه افتاد آتش حضرات آنقدر تندو تیز
بود که سرسوزنی هم غم این را
نداشتند که هر را از بر سینماتشخیص
نمی‌دهند. قصد، جهش انقلابی بود
در هر کاری که باشد و فی الواقع، در تمام
جهات، منقلب فرمودند. سیاست‌های چپ
اند ریچی بی‌اعتبار که بتعیار سانسور
را هر لحظه به شکلی درمی‌آورد،

خوان اول : طرح

ماجرای جمهوری اسلامی و سینما
همان حکایت "ماهی رانمی‌خواهی از دمیش
بگیر" است. انتظار آن که این ماهی - که
نوعش راخواهیم شناخت. به آبهای
آزادبرس در حال حاضر خواب و خیالی است
که به این سادگی‌ها دست نمی‌دهد. چیزی
هم که بدست آخوند افتاد پس گرفتنش
مساویست با گرفتن خود آخوند. این حکم
خود آنهاست. قراتی حجت‌السلام،
سپرپرست نهضت سواد‌آموزی، دریکی
از شوهای هفتگی تلویزیونی اش که جوانان
حزبالله بادهان‌های بازمتظرنک
ریزی‌های کاشی‌الاصل استبد بودندتا دلی
از عزادربی‌اورند، بالبخند‌همیشگی و صدایی
که از جای گرم درمی‌آمد درآمدکه: "یک
تومن که دادی دست آخوند دیگر رفت،
دبیل پس گرفتنش نباش".

سکه سینماهای مثل سرتوشت ملت
آرزومند ایران، اسیر دست‌های
حکومت است. گاه‌گداری جمهوری اسلامی
سکه دزدیده سینمای ایران می‌اندازد.
پرواز کوتاه این پروانه، دل عاشقانش را آب
می‌کند. صدای "شیر" و "خط" است که
از همه طرف می‌آید، شرط‌های است که بسته
می‌شود و قرارهای است که گذاشته، اما سکه،
وسط راه، دوباره در دست‌های دزد ایستاده
است. گاهی هم بر اثر اتفاقی، روی زمین
می‌افتد و همه دنبالش، همیشه خدادار لجن
جوی حکومت، راست می‌ایستد، نه شیر و
نه خط. و ماهی، دوباره از دمیش گرفته
می‌شود.

خوبینی هم در تعریف سینما گفته بود:
"سینما یکی از مظاهر تمدن است". این
جمله، البته، به هیچ روی به این معنی نیست
که ماهی متمدنیم. نیازی نبود تا مثل فتوای
بی‌آبروی " بشکنید این قلمها را " فتوای
محشر " آتش بزنیداین سینماهارا " صادر شود، زیرا سینماها به طرز می‌سوطی
به آتش کشیده شدمبودند. در قرن بیست
هم که نمی‌شود مملکتی سینما
نداشتند، فیلم نسازد. خوبینی از سینما
دلخور بود، از نویسندها دلخور بود؛ اصلاً

مساوی است با پرتاب فیلم‌نامه به جایی که عرب نی انداخت.

سالهای اول تشکیل هیأت سانسور، سانسورچی‌ها اگر جلسه‌ای در صلوه ظهر تشکیل می‌شد با دست و بال خیس از وضو و پاچه‌های بالا زده شلوار و جوراب‌های آویخته به کمر، نزول اجلال می‌کردند؛ کم کمک و بفهمی فهمی اتفاقات مشکوکی در ریخت حزب‌المری هیأت می‌افتاد. سر و کله پیپ دسته کچ و دسته راست و توتون "کاپیتان بلیک" پیداشد و زنجیر طلائی ساعت بغلی و جلیقه. پیراهن آویزان روی شلوار رفت تو و سر ظهر دیگر سانسورچی جوراب‌های پُر چزوک را به پُرکمربند چرمی سگک طلایی نزد. سفرهای خارج برای دیدن و خریدن فیلم برای جشنواره فجر و نمایش عمومی چشم و چال سانسورچیان را از حیرت به عادت انداخت، اما در بازگشت یاد گرفتند که سر و ته قضیه را دوباره به

هم آورند؛ هرچه باشد ناموس اسلام عزیز نباید در خطر بیفتد. به همین خاطر این گروه جان‌فشن اعزامی، درسفرهای خارج از کشور با دیدن فیلم‌های کفار خطر را به جان مبارک خود می‌خورد تا امت همیشه در صحنه از این بلایای خانمان سوز در امان بماند. البته تنی از این هیأت گلوبیش پیش چند ستاره سینما گیر کرد و از برکت قدرت تصویب و سانسور کارش به جاهای باریک هم کشید. گدا که معتبرشد و بی‌نظر که صاحب نظر، جان بجانش هم کنی، دیگر خدایی را بنده نیست. حالا هریک از آنها یکپا علامه دهر سینمایند و زیر اجازه‌نامه بسیاری از فیلم‌سازان حرفه‌ای، با خیال راحت مهر می‌زنند که "فائد هرگونه ارزش ادبی و هنری". کسی هم نیست که خر یک یک آنها را بگیرد و دستکم تعریف ارزش و ادب و هنر را از آنها بخواهد، فهم فیلم‌نامه پیشکش‌شان.

فیلم‌نامه خوب از نظر هیأت بررسی و سانسور، نوشته‌ایست که همه چیز در آن گفته شده باشد و نتیجه هم مثل روز روشن؛ این که سهم تصویر در این میان کجاست پاسخ در آبکی بودن تصویرسازی بخش اعظم سینمای امروز ایران است.

فیلم‌نامه ماده خام سینماست و میزان خوب و بدش به قواعد حرفه‌ای نوشتن آن باز می‌گردد و باز گذاشتن سهم تصویر برای فیلم‌ساز؛ و گرنه هیچ موضوعی فی النفس خوب یا بد نیست. اساسی‌ترین مسائل بشری وقتی بازبان‌الکن بیان شوند



فتوا داد که "بسوزانید این کتاب‌ها را که اگر غیرآنچه قرآن گفته باشد حرامند و اگر مانند قرآن‌دکه خوب، قرآن هست". با این حساب معرفت انسانی می‌شود زیرا زیادی و هنر و فلسفه و تاریخ آن‌مه رنج و جدلش بهتر است بروشکشان را بسازند. درواقع، بسیاری از فیلم‌سازها هم قناعت کرده‌اند اینکه در تغاریشکسته جمهوری اسلامی کشک سینما را بسازند.

خوان سوم : تصویب

شورای بررسی فیلم‌نامه وزرات ارشاد ترکیب معرفکای دارد. رسم این است که تعداد اعضای هر شورایی فرد باشند و این دلیل بسیار واضح که منطقی‌تر و سریع‌تر به نتیجه خواهد رسید. سانسورچیان فیلم‌چیان فیلم‌نامه که البته سئولیتی‌شان به همین جا ختم نمی‌شود و فیلم‌سازان را تا آنسوی پل صراط سینما مواطبت می‌کنند، چهار نفرند. می‌گویند نفر پنجم شورا را اهل سینما آقای ذوالقدر است، البته با صفت نخودی. بسیاری تعریف می‌کنند که با کمی کرنش جواب فیلم‌نامه را دو هفته زودتر گرفته‌اندو برخی هر وقت که رفته‌اند با منشی منشی روپروردند.

وضعیت تاریک تصویب فیلم‌نامه، هیچ وقت روش نشده. چندسال پیش وقتی تقدیرات نگفته سانسور برای خود سانسورچی‌ها هم درآمد، حذف تصویب فیلم‌نامه را باکش و قوس‌های فراوان عنوان کردند، البته برای فیلم‌سازانی که فیلم

به قتل می‌رسند و بی‌ربط‌ترین موضوعات، بایان حرفه‌ای، از جذابیت نصیب می‌برند حتی اگر این جذابیت موقتی و از یاد رفته باشد.

فیلم‌نامه‌های تصویب شده ارشاد آه از نهاد آدم در می‌آورد و بیشتر از آه، کفرآدم را. بیشتر این فیلم‌نامه‌ها که مهر تأیید حزب خدا را خورده به لعنت ابلیس هم نمی‌ارزد. محور بیشترشان طلاق و برات و مواد مخدر است. پایان خوش به همان مفهوم "هی اند" آفریکایی هم همیشه روی شاخ فیلم است.

گاه و بیگاهی که زمزمه‌های مؤبدانه‌یی در مجلات سینمایی قدکشیده که بر طبق آن اهالی سینما خواستار نظرات شورایی بررسی در باب تصویب فیلم‌نامه شده‌اند تا شاید دری به تخته بخورد و تکلیف خود را بدانند خواستاران را حواله به تخت معروف داده‌اند. فیلم‌نامه‌ای که بخواهد تصویب شود بی برو برگرد باید تن به دراز شدن بدهد. عصمت حرفه‌یی‌ترین نویسنده‌گان هم اینجا به باد می‌رود تا ناموس اسلام در خطر نیافتد. قیافه نویسنده‌گان فیلم‌نامه، بعدازبیرون آمدن از اولین جلسه گفت و شنود، قیافه تیپیک قربانی به مفهوم وسیع آن است. دفاع هم فایدی ندارد. یا باید کش بیایی یا سروتیت را از دست بدھی. جمهوری اسلامی حد وسط نمی‌شناسد؛ و این همان جنبه حیوانی سرشت انسان است. "عمر" بدیلی بسیار مشنگانه، که استدلالش همان زمان هم مفت گران بود، هزاران جلد کتاب را به آتش کشید؛ راست و حسینی

مطلق العنان برای خود دارد و به ظاهر وزارت ارشاد را داخل آدم هم حساب نمی‌کنند. "سازمان تبلیغات اسلامی" بخش سینمایی عربیض و طویل دارد که تا امروز گروه بسیاری را به خود جلب کرده. یک عدد جدت اسلام سرخ و سفید و تپلی مسئول آن است که از شواهد و証ائق چنین برمن آید که باید شباهی جمعه "کتاب جلد قرمز" فراوان خوانده باشد. آمدن نام "سازمان تبلیغات اسلامی" به عنوان تهیه‌کننده، برای فیلم‌سازان در ایران متراوف با نوعی بی‌آبروی است، شاید به خاطر تاریخچه ابلمانه فیلم‌سازی این سازمان و پیشتر از آن به خاطر نام وحشتناکش که بلافضله ترور و فتوای قتل و صدور قاتل را بیان می‌آورد. فراموش نکنیم: در جهنم مارهایی هست که آدم از شرستان به اژدها پنهان می‌برد.

خوان پنجم : ساخت فیلم

فصل فیلم‌سازی در ایران محدود است، از اواخر تابستان تا آغاز زمستان. دلیلش هم وجود جشنواره فجر در ماه بهمن است. تهیه کننده‌ها راغب نیستند سرمایه خود را مدت زیادی مغطیل بخوابانند. ترجیح می‌دهند فیلم نزدیکتر به جشنواره ساخته شود تا با روش شدن تکلیفش هم حرص و جوش کمتری بخورند و هم پول بی‌زبان را چند ماهی علاف نکرده باشند. این است که سینمای ایران خزان زده است. رنگ و بوی بهار در کمتر فیلمی است که دیده شود، زمستان هم به همچنین، در عرض تادلتان بخواهد پائیز. از آغاز پائیز تا بهمن ماه، اهالی سینما از گروه فیلم‌سازی تا لابراتوار و موئزار و موسیقی و میکس و کپی نهایی، مثل موتورکاری کنندو با تمام شدن جشنواره همه به روغن سوزی می‌افتد و خواب زمستانی.

مشکل کمرشکن دیگری که برسره راه ساختن فیلم وجود دارد کمبود امکانات و وسائل فیلم‌برداری است و کثربت کارد و فصلی محدود. کمتر از ده دوربین (ب ال) و چند دستگاه اسپایدر و کربن تمام مایملک معکن فیلم‌سازی حرفه‌یی در ایران است. "کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان" خیالش را از اول، تخت راحت کرده؛ کل وسائلش در تیول یکی دو فیلم‌ساز بیشتر نیست. وقتی هم که این یکی دو فیلم‌ساز فیلمی نیازند. یک چیز اساسی دوربینش می‌شکند که امکان استفاده آنرا برای غیر بالکل از میان

می‌کند به حدی که منجر به خواباندن کارمی شود. البته اگر روزگاری قوادی به سیاق سرنوشت سازی برای "ساموئل بت" جوان، به شما هم نیش چاقوی رسانده باشد و پرونده‌یی با حکم بی‌گناهی در محل کلانتری محل داشته باشید پیشایش عطای فیلم‌سازی را باید به لقای آن بیخشید.

بعداز تحويل دفترچه به شورا نوع دیگری از ایرادات بنی اسرائیلی شروع می‌شود، از دخالت در دستمزد بازیگران و کادر فیلم گرفته تا انتخاب همکاران فنی. اکثرآ بدون خجالت، کسانی را برای همکاری به شما "پیشنهاد" می‌فرمایند که در همان اتفاق‌های حوالی در نقش کیفکش یکی از سانسورچی‌های درجه یک حاضر به یراقاند.

وزرات ارشاد از فیلم‌سازانی که می‌خواهند نخستین فیلم‌شان را بسازند و از نوع عزیز حزب‌الله هم نیستند، بی‌تعارف، درست و حسابی، غلغلتی پوست می‌کند. استعدادهای بسیاری بوده‌اند که بعد از چند سال ماندن پشت درهای مشکوک اتفاق‌های سانسور وزرات ارشاد، دلسزد از اوضاع ساخت فیلم ، سینما را رها کرده‌اند.

پروانه ساخت، در واقع، نوعی کپی مدت‌دار فیلم‌سازیست که اگر تهیه‌کننده جا بزند کپی می‌سوزد و می‌شود حسرتی و خاطره‌یی ته جیب کتی یا کشوی خاک گرفته کمدی. وقتی کپی به روزهای آخرش نزدیک می‌شود مردم یا می‌فروشنندش یا به هزار مکافات پول و پلی‌یی قرض می‌کنند تا از قافله بی‌نصیب نمانند. این شتری است که عیناً دم خانه فیلم‌سازان هم می‌خوابد، البته کمی مست. جمهوری اسلامی در تقسیم انواع مصیبت به انواع مردم رودست ندارد، الحق که سنگ تمام گذاشته. گاهی برخی از کارگران‌ها فیلم‌نامه خود را سی‌فروشنند چون امکان ساخت برای خود آنها نیست. بعضی که

تب و تاب و حرارت‌شان هنوز فروکش نکرده با هزار قرض و قوله فیلم خود را می‌سازند که طبیعتاً چنین فیلمی چیزی از آب در نمی‌آید، سرآخر هم ازدست طبلکارها و بانک یا فراری می‌شوند یا مدتی می‌روند آب خنک می‌خورند؛ و در این فاصله، فیلم‌سازان حزب‌الله تا دلتان بخواهد فیلم می‌سازند و یکی از دیگری چرندتر.

بعضی از جوانان فیلم‌ساز که از دخیل بستن به وزارت ارشاد نصیبی نمی‌برند رو به امامزاده دیگری می‌آورند که حکومتی

قبلی‌شان مفتخر به دریافت درجه الف شده. بعد از این قانون به ظاهر مترقی، فیلم چندتنی از فیلم‌سازان درجه یک، در کمال شکفتی، مهر "ب" خورد و طبیعتاً دوباره افتادند در خوان تصویب و تا دلتان بخواهد سناپیو پشت سناپیو رد شد. و می‌شود که در هر صفحه آنها زبان فارسی به طرز بی‌آبروی لنگ می‌خورد، سانسورچی‌ها سناپیو حرفه‌یی نویسنده‌یی کارکشته را برمی‌ناید داستانی از شاهنامه نوشته شده با خیال راحت رد می‌کنند در حالی که هیچکدام‌شان شاهنامه را نخواهند‌داندو نخواهند‌خواند اما تا دلتان بخواهد در هر جلسه بحث و بررسی به هر مناسبی آیینی از قرآن را می‌گذارند و سطح که یعنی اگر مردی و جزیزه داری مخالفت کن تا برطبق نص صریح قرآن قلت واجب شود.

بسیاری از این جلسات بی‌خاصیت بحث و بررسی، صرف سر درآوردن ازکم و گیف نظرات پنهان نویسنده می‌شود که بهمی فهمی چیزی است در حد یک بازجوتی خانوادگی؛ گاهی هم نتیجه "عاق والدین" است؛ ولایت فقهی یعنی همین. گله است، از دید حزب‌الله، چوپان فقهی می‌خواهد. شرکت در این دادگاه تفتیش عقاید به معنای پذیرفتن مقام خود در جایگاه متهم است و بخواهی نخواهی، تمام طول جلسه، آخرکار، می‌فهمی صرف این شده تا تو دلایل محکمی برای اثبات جرمت پیداکنی. جلسه بعد، قامت ناسازت کمی از در سازگاری درآمد، با حذف چیزکی از سر یا ته یا کش آمدنی بزور. دوباره درازت می‌کنند و باز دوباره تا سرانجام جفت مضمک تخت تقدیر شوی، و می‌شوند. سناپیو تصویب نمی‌شود مگر آنکه بارها و بارها دراز شده باشد و زیر و بالایش امتحان تا سرانجام طهارت یافته بیرون بیاید.

خوان چهارم : پروانه ساخت

وقتی رازی در فیلم‌نامه از نظر هیأت بررسی پنهان نمایند، نوبت به دفترچه مشخصات فیلم می‌رسد؛ البته، این اصلاً وابداً به معنی موافقت با صدور پروانه ساخت نیست - و این را آقای ذوالقدر، منشی شورا، بالبند معنی دارش به شما یادآوری می‌کند. زیرا در محل هریک از برگهای این دفترچه، هزار اما و اگر و شرط و شروط خوابیده که گاهی ماجرا را دشوارتر از حکایت تصویب فیلم‌نامه

بی ربطی است که در دکان هیچ عطاری پیدا نمی شود. خرچکشات می کنند و دوباره می برندت پای میز مونتاژ. میز مونتاژ که خوب است، مجبورت می کنند صحنه هایی از فیلم را دوباره بسازی، مطابق میل هیأت سانسور؛ جملاتی را عوض کنی، پس و پیش بیری، بوده اند فیلم هایی که پروانه نمایش گرفته اند و در جشنواره هم روی پرده رفته اند اما بعد پروانه نمایش شان لغو شده. بعد از چند فقره اتفاقات نابایی از این دست، شست سانسور چی ها خبردار شده وحالا پیش از نمایش فیلم در جشنواره، فیلم را با راه و بارها غربال می کنند.

جشنواره فجر که لقب بین المللی هم دارد، تنها جشنواره جهان است که همه نوع فیلم داخلی و خارجی را به راحتی و بدون دردرس و خجالت سانسور می کند. برای پروانه نمایش، فیلم در جنبندی می شود: "الف" و "ب" و "ج" و "د". فیلم های "الف" امکان نمایش طولانی در بهترین سالن ها را دارند و بهترین سالن ها در اختیار گروه سینمایی بنیاد مستعار ضفان است که محل بزرگ بچاپ بچاپ های کلان است. گروه "ب" بامدت نمایش کمتر و سالن های درجه دو، گروه "ج" حق نمایش در بسیاری از شهرستان ها را از دست می دهد و کارگردانیش برای ساختن فیلم بعدی، در دسرهای فراوان دارد، مدت نمایش هم دست بالا دو هفته است. صاحب گروه "د" هم با کرام الکاتبین است. البته ارافاق هایی هم صورت می گیرد. بد فیلمی که بر روایت خود سانسور چی ها حقش "ج" بوده، درجه "ب" یوشکی پیشکش می شود که زیر دست و بال کارگردان فیلم را بگیرند چونکه بهر سازی که زده اند رقصیده. فیلم هایی هم که حقشان "الف" بوده، پیش آمدی که "ب" نصیب شان شده تا فیلم ساز نا خلفش منبع پای خود را از گلیم شن درازتر نکند.

خوان هفتم : نمایش

فیلم که رفت روی پرده، پرده می روی تمام عذاب های ریز و درشت ساخته شدنیش می افتد. سینما برای مردم تنها تفریح ممکن است . مردم از زندگی یکنواخت و بدون رنگی که در جمهوری اسلامی به نفس نفس افتاده، خسته اند، می خواهند چیز تازه می بینند، چیزی که بخندید یا چهره زیبای بازیگری که می دانند فردا پس فردا ممنوع التصویر خواهد شد، و می بینند: زد خوردی، قتلی،

زن سر تا پا پوشیده باشد و فاصله هم همیشه کمتر از یک متر نباشد. که البته در تمام فیلم های جمهوری اسلامی وضع بد همین منوال است. این بود که آمدند و راه حل بینظیری پیدا کردند. گفتند برای اینکه حجاب در صحنه های خصوصی زن و شوهر منطقی باشد وجود یک نامحرم ضروریست. مجسم کنید صحنه ای به ضرورت فیلم در اتاق خواب باید بگذرد. ساعت ۲ نیمه شب زن کابوس می بیند و از خواب می پردازد، شوهر هم طبیعتاً بیدار می شود با حفظ فاصله یک متری، نفر سوم هم از زیر تخت یا از داخل کمد باید سروکله اش پیدا شود تا چاقچور نیم شبانه زن با منطق جمهوری اسلامی جور در آید! حتی اگر دو خواهر نصف شب در اتاق خواب از مشکلات خود حرف بزنند، نامحرمی باید در میان باشده که لچک های سحرگاهی، سپرنااموس اسلام شوند. فیلم سازهای زیل تر، موقعیت هارا طوری ساختند که زن و شوهر یا در حال بیرون رفتن از خانه باشند یا ورود به خانه. یا اگر دامادی به دیدار مادر زنی آمد، مادر زن سرمه خورده صدتاً حوله و پتو به سر و کمرش بسته و تازه از بخوردادن فراغت یافته. برای اولین بار در تاریخ سینمای ایران گرفتار جمهوری اسلامی دست هنرپیشه مردی روی شانه هنرپیشه زن قرار گرفت، در فیلم "شاید وقتی دیگر". اما هنرپیشه ها زن و شوهر قانونی بودند. فرامرز قریبیان بجرائم گرفتن دست شمشاری ای ای در صحنه هایی که گویا زن در حال غرق شدن است به یک سال محرومیت از بازی در فیلم محکوم شد. مشکل سانسور فقط پنهان کردن موی زن نیست، سرکچل مرد هم می تواند برای فیلم در دسر ایجاد کند. اصولاً هر چیزی که مردم به هر دلیلی خوش شان بیاید باید جلویش گرفته شود. جذابیت سر کچل جمشید آریا یکی از آخرین فیلم هایی را که او بازی کرده به توقيف کامل کشاند.

خوان ششم : پروانه نمایش

وقتی هنرمند بعد از پرداخت های مکرر، نقطه پایان بر اثرش گذاشت واقعاً حال برگشتن و نگاه کردن به آنرا ندارد، زیرا برای آن کار هرچه در چنته داشته رو کرده و به فکر کار بعدیست. حتی می تواند بگوید "بخشید ولی مشغول کار بعدی هستم". اما این حرفها برای وزارت ارشاد معنی ندارد؛ از قماش چیزهای

می برد. در فصل شلوغ و توفانی ساخت فیلم، اسپایدر نیم تنی مثل پرکاه میان گروه های فیلم سازی می رود و می آید هر چند وقت یکبار هم سر و کله ناظری از وزرات ارشاد در محل فیلم برداری پیدا می شود تا مبادا خطای از گروه سر بزند که "اسلام عزیز" در خطر بیفتند؛ هنرپیشه می از زیر روسربی پیدا شود، هنرپیشه بخندند، زیادی حرف بزنندیا صحنده بی خود؛ که البته، فیلم سازها همیشه زبل ترند. همین که یک بابای لنده کی باریش جو گندمی در صحنه هایی از فیلمی بی رابطه با حزب الله ناخنی به ستاری رساندو اسمش علی بود فیلم به خاطر "علی جویی" جایزه می گیرد. در واقع این ازسوی وزارت ارشاد نوعی از خود کردن است. تیجداش هم می شود توقيف فیلم بعدی فیلم ساز که کمی خیالش را جایزه "علی جویی" تخت کرده و شیلنگ تخته بیشتری انداخته. "گریه رقصانی" صفت رفتاری جمهوری اسلامی است. وزارت ارشاد جایزه بهترین کتاب سال را به کتاب سلمان رشدی می دهد و به خاطر کتاب بعدی فتوای برگشت ناپذیر قتل نویسنده صادر می شود.

سینمای جمهوری اسلامی برخلاف تمام شایعات و تصورات و جلوه های ابلهانه ظاهری، یکی از سکسی ترین سینماهای دنیاست؛ سکس پنهان می تواند هم زیبا و پاک باشد و هم رشت و کثیف، و از آنجا که انسان معمولاً آن چیزی نیست که نشان می دهد بلکه آن چیزی است که پنهان می کند و با توجه به جلوه تاریخی زاهدان در محراب و در منبر و حکایت به خلوت رفتان شان، حال و هوای نوع سکس سینمای جمهوری اسلامی از قماش دوم است.

حزب الله معتقد است که از موی زن اشعائی ساطع می شود که مرد را حالی بحالی می کند. این اشعد از نظر منطق حزب الله، آنقدر نفوذ دارد که از پرده سینما هم کار مردهای منتظر برق گرفتگی را می سازد. تا اینجا با حذف بخش بزرگی از زیبایی انسانی در چهره زنانه، جمهوری اسلامی فقط به فکر مردهای حشری است نه زیبایی. البته یک استثناء غمانگیز، سانسور چیان خوش فکر ارشاد استثنایی هم قاتل شده اند از این قرار که اگر زن جنازه بود اشکالی ندارد سر لخت باشد.

طبعاً بسیار مسخره است که در فیلمی زن و شوهر در خانه تنها باشند و

صلاح فیسبت

پگاه

— خیلی خوب شد مطالب چاپ نشد؛ چون چه دلیلی دارد کارمند بداند قیمت تمام شده غذا چقدر است (النگار خودشان کارمند نبودند) و اداره چقدر قرض دارد، چه نقشه‌ای برای آینده کشیده شده یا پول وام از کجا می‌آید. بگذارید کارمندها سرشان بد کار خودشان باشد. در جواب چرای من هم یک صدا گفتند:

— صلاح نیست.

و تا مدت‌ها نفهمیدم چه چیزی صلاح نیست. اما بعدها که کم کم جا افتادم و به اطراف نگاه کردم دیدم کلماتی چون "صلاح نیست"، "لزومی ندارد"، به درد مردم نمی‌خورد، "نوشتنش بهتر از نوشتنش است"، "شلوغش نکن" را زیاد شنیده‌ام؛ خصوصاً در جایی که تعلیم روزنامه‌نگاری گرفته بودم. و تازه فهمیدم که چه شاگرد کودنی هستم! بعدها به عنوان یک مستول خبرنامه یاد گرفتم که خودم هم باید سانسورچی باشم، و حتی به کارمندانی که استخدام کردم، یاد دادم که خیلی چیزها را نباید نوشت. و بعدها در جوابشان فقط می‌گفتم:

صلاح نیست.

راستی تا یاد ترفته بگویم در این میان علم جدیدی کسب کردم که قبل در مدرسه به صورت تشوری نخوانده بودم؛ و آن هم علم سانسور بود. و یا نوعی سانسور. سانسور معکوس." یعنی زیادتوسی. شاید باور نکید که زیادتوسی هم نوعی سانسور است. یعنی شما آنچه را می‌نویسید که دلتان می‌خواهد یا دلشان می‌خواهد. و چیزی را با گوشهاشان می‌شونید که اصلاً گفته نشده است. می‌نویسید، چون باید مطلبی برای عرضه کردن داشته باشید! چون این طوری، به صلاح است! اما کم کم صیرم تمام شد و مدتی بعد خودم محترمانه از مؤسسه استعفا دادم. (البته قبل از این که با بی‌احترامی اخراجم کنند!) و تا مدتی شغل شریف خبرنگاری را کنار گذاشت. به قول معروف سری را که درد نمی‌کند، دستمال نمی‌بندند. ●

— هنوز نمی‌دونی خیلی از مطالب را نباید بنویسی؟

اما آخه نمی‌شے، این مطالبی که شما می‌گویید خیلی مهمند و من فکر می‌کنم همه باید ...

— آخه نداره، همین که گفتم با من بحث نکن

— ولی ...

بعدله این طوری شروع شد. مدتی پیش در کسوت خبرنگاری، با

یک دنیا شور و شوق و علاقه در مؤسسه‌ای بسیار معروف و محظوظ (که البته مجبویت‌ش را از رژیم گذشته داشت) در سمت مستول خبرنامه داخلی مشغول به کار شدم. با توجه به سن کمی که داشتم، با احساس غرور زیاد کارم را شروع کردم؛ با یک دوریین و ضبط صوت و یک ژست کاملاً ژورنالیستی دوره افتادم و اتاق به اتاق و پستو به پستو مؤسسه را گشتم تا مگر خبر تازه‌ای به چنگ بیاورم. (چون ناسلامتی خبرنامه داخلی بود و باید تمام اتفاقات جاری را در اختیار کارمندان می‌گذاشت)

از قدیمی ترین کارمند اداره تا گریه‌ای که سرش را به درون دیگ غذا فرو کرده بود پُرتره تهیه کردم: خبرهای مثل مراحل تهیه غذا برای کارمندان، قیمت‌های تمام شده کالاهای تعاونی مصرف، تعاونی مسکن، پاداش، مرگ و میر ... خلاصه هر آنچه که فکر می‌کردم جالب است را درون فایل خبرنامه گذاشتم تا به موقع استفاده کنم.

اما حاصل مدت‌ها زحمت بروی چاپ اولین شماره خبرنامه این بود که روزی که مطالب را برای چاپ پیش روی مستول اصلی خبرنامه گذاشتم، گفت:

حالا می‌رسیم به این که چه مطالبی را باید چاپ کنیم و چه چیزی را باید چاپ کنیم.

و نتیجه این که خیلی از مطالب و عکس‌های نازینین راهی سطل آشغال شد و مستله جالب این که اکثر کارمندان هم اتاق بندۀ کارشان اصل‌اً ربطی به خبرنامه نداشت وقتی قیافه من را با آن لب و لوجه آویزان دیدند گفتند:

انفجاری، طلاق و براتی، و مواد مخدري. سینما را از بین برد و برای بسیاری از تماشاچیان حرفه‌بي، خود سینما را.

بسیارند کسانی که بعداز انقلاب پایشان را به سینما نگذاشتند و یا حاضر بدين فیلم‌های ایرانی نیستند.

تفاوت زیادی بین سینما‌وهای قبل از انقلاب و بعد از انقلاب بوجود آمد. نزدیک به هفتاد درصد کسانی که به سینما می‌روند در زمرة افرادی‌اند که

ویدیو ندارند و حوصله هم ندارند بدانند که فیلم‌سازها چه خون دلی می‌خورند تا فیلم‌شان را بسازند. چون خیلی ساده، نگاه می‌کنند و می‌بینند همه فیلم‌ها مثل همند. مردم دردکشیده، خود درد را بهتر از تصویر سانسور شده درد می‌فهمند.

"خودمان باندازه کافی درد و بدبختی داریم" جمله‌ایست که بعد از تماشای بسیاری از فیلم‌ها بیان تماشاچیان رد و بدل می‌شود. مردم، با تمام گرفتاری‌ها و پریشان حواسی‌ها، بهتر از فیلم‌سازهای اسیر بند سانسور فرمیده‌اند که برای نشان دادن فقر و بدبختی و کاستی‌های جامعه، نیازی به رقت سیخکی، طرف آنها نیست. حال مردم از شعار بهم

می‌خورد همچنانکه از حزب‌الله. فقر در فیلم زیبای امیرنادری "دونده" چهره‌ی تأمل برانگیز و عمیق می‌باشد، در فیلم‌های جمهوری اسلامی در سطح می‌ماند و می‌گندند. در اثر سیاست‌های مسخره و

مخرب وزارت ارشاد، نمایش فیلم "دونده" چنان واکنش‌های دور از ذهنی برای امیرنادری برانگیخت که تصمیم به ترک ایران گرفتار جمهوری اسلامی گرفت.

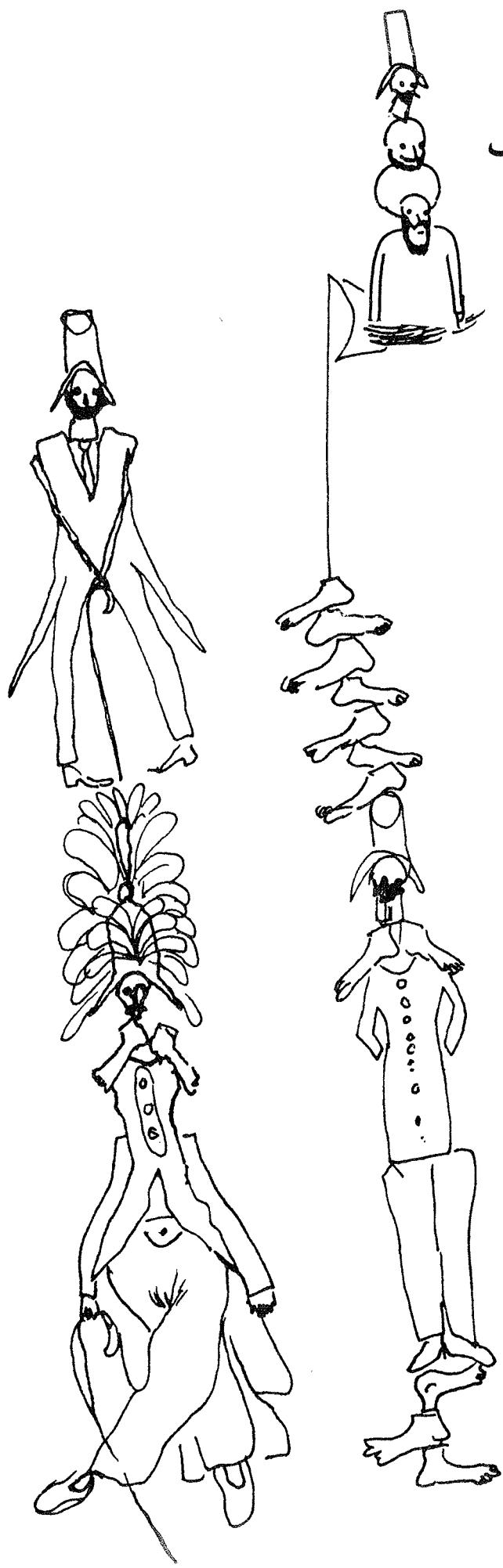
عشق ستایش برانگیز کارگردان به سینما او را واداشت که پیش از نمایش فیلم، پرده سینما را سراسر بشوید. میزان رنجی را که فیلم‌سازهای عاشق سینما می‌کشند نه

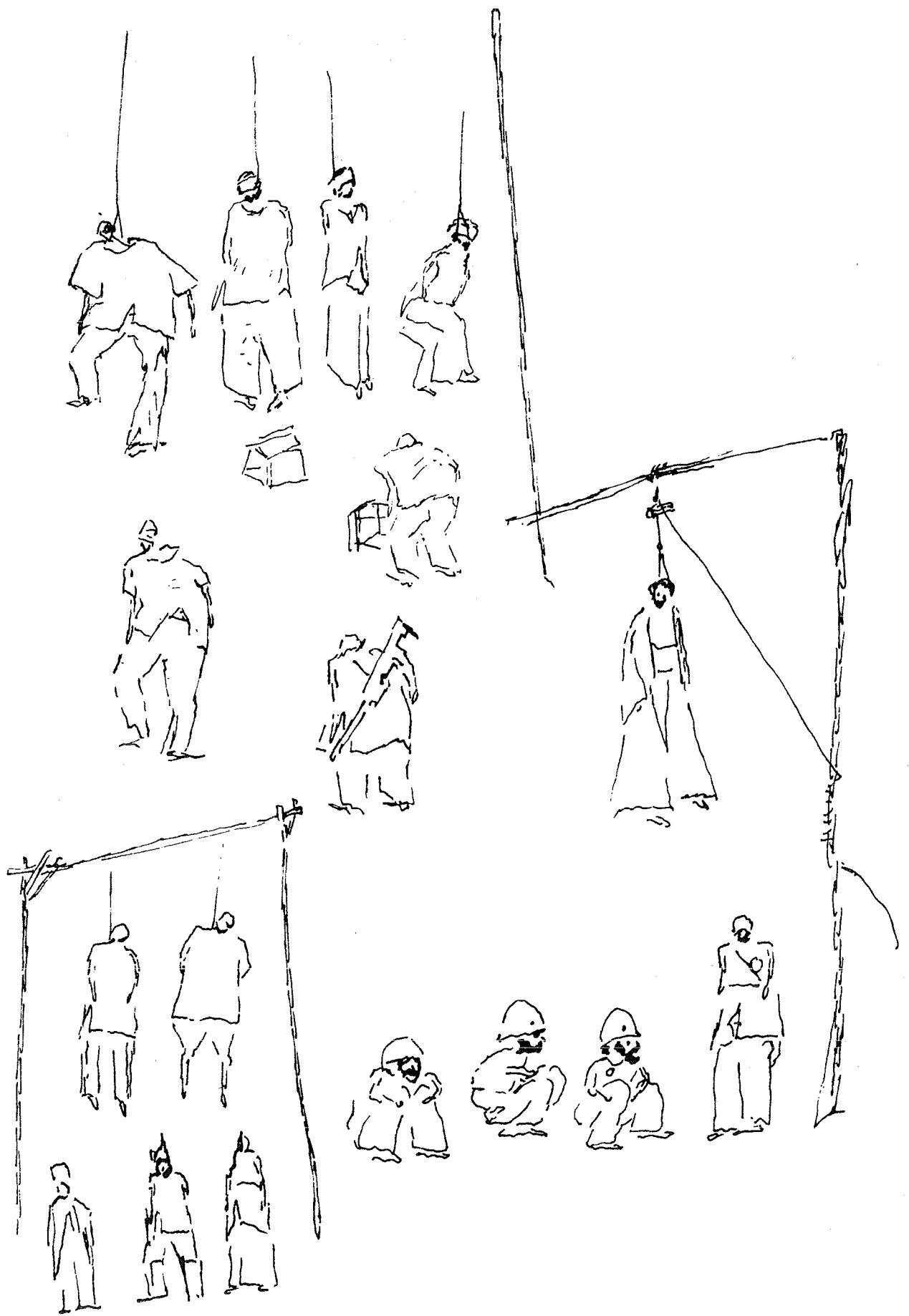
جمهوری اسلامی می‌داند و نه مردمی که خسته از دوندگی‌های جانفرسای روزانه، حوصله خود را نیز ندارند.

سینما خصلت وال دارد؛ وال تمام دریاست، و دریا نیست؛ سینما تمام هنرهاست و هنر دیگریست. دریایی نیست که مرزبند مسیر وال باشد. عرصه بر

والها که تنگ می‌شود ترک دریاها می‌گندند و سر بر سریر ساحل می‌کویند. ●

یادداشت‌های اردشیر مخصوص





سانسور

و خود سانسوری:

طرح مسئله



میتو

نمی‌کند. به این ترتیب، هر نگرش ایدئولوژی، بنا بر چارچوب فکری صاحب آن، می‌تواند بنیادگرا یا لیبرال بوده، یا بین این دو باشد. بر این زمینه است که تغییر ایدئولوژی به آسانی انجام می‌پذیرد. در جوامع سانسورزده یا جوامع بسته، که اغلب جوامعی اقتصادمنش هستند، نقش پدر نسبت به خانواده همچون نقش قدرت سیاسی نسبت به جامعه است. به عبارت دیگر، در کوچکترین واحد اجتماعی، وظیفه پدر خانواده عبارت است از منتقل کردن نظام ارزشی کل جامعه به درون خانواده. از طریق این انتقال ارزش‌ها، انتظاراتی که نسبت به فرد وجود دارد و نیز حدود اختیارات او تعیین شده، قوام پیدا می‌کند. تخطی از این حدود و انتظارات، اغلب با مجازات‌های همراه است که گاهی جسمی و گاهی روانی است و گذشته از این، در خود فرد هم احساس گناه به وجود می‌آورد. این مجموعه، مانع از تحول و تشكل فردیت شخص می‌گردد. یعنی درواقع، امکان فراگذشتن از ارزش‌های کهنه تا حدود زیادی از دست می‌رود. در خارج از خانواده نیز گروه‌های اجتماعی، از احزاب سیاسی گرفته تا انجمن‌های خیریه، بر همین اساس بنیانگذاری و اداره می‌شوند. حاصل اینکه از درون این معركه، بیانی شکوفاتی یک فردیت سالم، نوعی خودمحوری و یکسونگری بوجود می‌آید. چنین شخصی، در دو جهان ارزشی مجزا زندگی می‌کند که بنا بر موقعیت، یکی از آنها را واپس زده، و دیگری را اختیار می‌کند.

زبانی روشن و صریح سخن بگوید، و آنچه تصور می‌کرد بعلت سانسور قادر به بیانش نیست را بگوید و بنویسد و نمایش دهد، دیگر مشکلی وجود نمی‌داشت. اما به تجربه و بسیار دیدهایم که انسان پرورش یافته در محیط سرکوب، حتی در صورت فقدان سرکوب هم اغلب قادر به دگرگون کردن زبان مورد استفاده خود نیست و چنان سخن می‌گوید که گوئی هنوز درگیر فرایند کنش و واکنش با یک سانسورچی است. به عبارت دیگر چنین شخصی قادر به انطباق با محیط جدید نیست.

اما این سانسورچی کجاست؟ می‌دانیم که در جوامع باز، سانسور در آن سطوح و اشکالی که بر جوامع بسته حاکم است، وجود ندارد. پس این سانسورچی قهار را کجا باید جست؟

(۲)

برای یافتن پاسخ به این پرسش می‌باشد که فرایند درونی شدن پدیده‌های خارجی توجه کرد. جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم، واحدی است اندام‌وار. کلیتی است زنده که سرنوشت اجزایش را تعیین می‌کند. یعنی هریک از اجزا می‌باشد در جهت حرکت عمومی کل، سمت و سو پیدا کند. چنین است که بخش‌های متفاوت و مختلف جامعه، شیوه نگرش کم و بیش یکسانی دارند. چارچوب فکری انسان از عناصر متعددی تشکیل می‌شود. ایدئولوژی تنها یکی از این عناصر است که نه تنها تعیین کننده شیوه نگرش انسان نیست بلکه تعیین آن نیز، این نگرش را عوض

علی مجحوب

(۱)

اولین اشاره رسمی به سانسور را در کتاب مأثرو آثار می‌یابیم که تأسیس اداره سانسور را در ذیل اقدامات دوره ناصرالدین شاه درج کرده است. از آن پس، پدیده سانسور به طرق مختلف مورد ارزیابی قرار گرفته اما این ارزیابی، بیشتر رابطه یکطرفه‌ای را در نظر داشته و به شناسائی کمی و بیرونی سانسور توجه کرده است. پدیده سانسور اندازه‌گیری شده، منبع آن مورد توجه قرار گرفته، روش‌های اعمال آن مطالعه شده و راههای هم برای مقابله با آن اندیشیده‌اند. اما این شیوه توجه، سانسور را تنها به عنوان سرکوب خارجی یا رابطه بین سانسورچی و سانسور شونده و یا ظالم و مظلوم مورد نظر قرار می‌دهد و طبیعتاً از خود، یعنی از شخص سانسور شونده، غافل است. این نکته که زندگی در محیط تحت تسلط سانسور چگونه بر گفتار و پندار انسان تاثیر می‌گذارد، چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد. روشن است که انسان سانسور شده، گفتار و پندار و کردار سانسور شده‌ای دارد که در قالب فرهنگ و طبیعتاً زبان او تجلی می‌پابند. به این نکته اشاره نشده که زبان انسان سانسور شده، به ناچار زبانی استعاری و چند پهلوست که تنها در محیط سرکوب، کاربرد و معنا دارد زیرا بر یک مخرج مشترک که همانا سانسور باشد استوار است ونتیجتاً، حیطه کاربرد آن نیز محلی و جزئی است. اگر انسان سانسور شده پس از خروج از محیط سرکوب، می‌توانست به

ارزش‌های اعمال شده، توجیه و پذیرفته می‌شود و بر دیگران نیز اعمال می‌گردد. کار به جائی می‌رسد که انحراف از نوع نگرش مسلط بر جامعه، حتی باعث روان‌پریشی و بروز بحران هویت می‌شود زیرا عدم شکل‌یابی وجه فردی شخصیت، امکان مقابله و دیگراندیشی را بسیار ضعیف می‌کند. نتیجه اینکه، شهر یا سوی تاریک وجود بشر، همواره در نزد طرف مخالف تعیین می‌گردد. اما این سوی تاریک که از حرص و آز و حسادت و تعرض تشکیل شده (یا به عبارت روانشناسان، ضمیر ناخودآگاه) منبع و مخزن خلاقیت نیز هست. در اندیشه عرفانی ایران هم محل چشمۀ آب حیات در میان تاریکی تعیین شده و رسیدن به آنرا منوط به گذشتن از تاریکی دانسته‌اند. نکته جالب این که تاریکی، نه بعنوان جهل بلکه بیشتر بعنوان ناآگاهی از جهل تلقی می‌گردد و این نکته مطرح می‌شود که آگاهی از اسارت، اولین قدم در راه آزادی است.

(۳)

آنکه این فرایند درونی شدن سانسور را کامل کرده باشد (که اغلب شهروردنان جوامعه بسته چنین کرده‌اند) خود به یک سانسورچی قیمار تبدیل می‌شود. آنکه فردیت‌ش سرکوب شده باشد، فردیت و حقوق هیچکس را محترم نمی‌شمارد و هیچکس جز خود و هیچ عقیده‌ای جز عقیده خود را بر نمی‌تابد. البته این خود و این عقیده (در کمال بی‌خوبی‌شتنی) در قالب‌های تشکیلاتی و سازمانی از قبیل احزاب و جمعیت‌ها مطرح می‌شوند. اما این قالب‌های تشکیلاتی، علی‌غم اشتراک منافع گاه به گاهشان، قادر نیستند حقوق یکدیگر را بعنوان وجودهای مستقل پذیرند. هریک مدعی مالکیت "تمامی حقیقت" است و در مورد آن "سازش" نمی‌کند. نهادهای جامعه سرکوب شده، نهادهای سرکوب‌گرند.

بدون شناسائی همه جوانب سانسور، سعی در از بین بردن آن بیهوده است و نوع جدیدی از سانسور بوجود می‌آورد. شناسائی شخصیت سرکوب و سانسورشده، بخشی از این فرایند است. خوبی‌شتن نگری مستلزم نگریستن به کاستی‌های است. بخشی از این کاستی‌ها، همانا بی‌احترامی به حقوق دیگران و سرکوب و سانسور آنان است. اگر جدی باشیم، گریزی از نگریستن به تاریکی و گذر کردن از آن نیست. ●



۱۷ نومبر ۱۹۷۴

"ادبیات زنان هم‌جن‌سگرا"

"نباز به خواننده دارد"

جین رول

می‌کنیم مثل نشریات و کتابفروشی‌های زنان. انگار به حاشیه‌ای شدنمان یاری می‌رسانیم. اتحادیه نویسنده‌گان کانادا تلاش می‌کند که از طریق آموزش، طرز برخورد مقامات برنامه‌ریزی به نویسنده‌گان زن را تغییر دهد تا ما بتوانیم چه از نظر چاپ آثارمان، و چه از نظر نقد و سانسور صدای زنان در کانادا هم کم و بیش مثل سایر کشورهای است. آثار ما نویسنده‌گان زن، کمتر از حد معمول چاپ می‌شود. وقتی هم که چاپ می‌شود خیلی کم مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. زمانیکه مؤسسات خاص خودمان را درست

وجود داشته، اینک بعنوان تبعیض مورد نقد قرار می‌گیرند؛ و دیگر ادعا نمی‌شود که این تبعیض‌ها؛ ارزش‌های فرهنگی‌اند. با اینهمه آموزش همگانی ما هنوز صدای زنان و پخصوص زنان همجنسگرا، زنان رنگین‌پوست و زنان سایر اقلیت‌ها را باز نمی‌تاباند.

حتی اگر اوضاع کانادا را درست کنیم، باز من و سایر نویسنده‌گان کشورم بخوانندگان خارج از مرزها نیاز داریم. تا وقتی که کتابفروشی‌های زنجیره‌ای ایالات متحده آمریکا کتابهای چاپخانه Naiad را نمی‌فروشند، تا وقتی که کتابهای چاپخانه پاندورای انگلیس کمتر از آنچه سزاوارش هستند مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند، کتابهای من تنها می‌توانند به بخش کوچکی از خوانندگان راستین خود دست یابند. صدای اعتراض علیه خاموش‌کردن زنان و اقلیت‌ها در انگلستان و ایالات متحده آنچنان قوی و سازمان یافته نیست. در کانادا این صدا قویتر و سازمان یافته‌تر است. این حکومت‌ها برخلاف حکومت کانادا حتی خود را ملزم نمی‌بینند که دست‌کم به ظاهر هم که شده، در مورد حقوق مساوی زنان و اقلیت‌ها حرفي بزنند. واقعیت اینست که من در کشوری زندگی می‌کنم که کتابهایش اکثراً وارداتی هستند؛ حتی کتابهایی که توسط نویسنده‌گان کانادائی نوشته شده است. در نتیجه من نه تنها در موضوع روحیه ضدیت با همجنسگرانی مأمورین گمرک کانادا هستم، بلکه ضدیت با همجنسگرانی در انگلیس و ایالات متحده نیز مستقیماً بر من تاثیر می‌گذارد. در کانادا دست‌کم می‌توانم به صدای اعتراض پیووندم ولی در رابطه با مهمترین منبع چاپ کتابهایم اصلاً صدائی ندارم. برای خاموش‌کردن صدایها اما، تعصّب با عظمت مراکز چاپ کشورهای انگلیسی‌زبان، بمراتب فراتر از مرزهای خودی می‌رود. ●

برگردان: شهلا سرابی

برگرفته از ماهنامه
Index on Censorship
شماره ۹، جلد
نویزدهم، اکتبر ۱۹۹۰

وابسته به نقد و بررسی کتابها و فروش سریع آنها هستند. طبعاً چاپخانه‌های فمینیست و همجنسگرا حاضرند کتابها را برای مدت زمان بیشتری نگهدارند تا که خوانندگان از کتاب تعریف و تمجید کنند و بدین‌ترتیب درباره کتاب تبلیغ شود. چه، بهر حال این چاپخانه‌ها بینرت در مطبوعات رسمی مورد بررسی قرار می‌گیرند. من در کانادا کتابهایم را می‌توانم از طریق یکی از چاپخانه‌های اصلی چاپ برسانم. در ایالات متحده کتابهایم توسط چاپخانه Naida چاپ می‌شود که ناشر آثار همجنسگران ای است. در انگلیس تمام آثار مرا Pandora چاپ کرده است. در هر دو کشور کتابهایم با سکوت توازن با انتقاد مواجه شده‌اند؛ و آثارم فقط در رسانه‌های فمینیستی و همجنسگرا مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

جو ضدهمجنسگرانی، در کانادا باندازه انگلیس یا آمریکا نیست. در اینجا عموماً کتابهایم مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند و از خود من هم در زندگی ادبی کشور استقبال می‌شود. از جمله بعنوان عضو شورای کانادا به مؤسسات هنری اعتبار مالی داده‌ام و نیز بعنوان نماینده کانادا بخارج فرستاده شده‌ام.

اما هر وقت کتابهایم از خارج وارد کانادا می‌شوند بدليل اینکه به نشانی کتابفروشی‌های همجنسگرا پست شده‌اند، با تفتیش مخصوص مأمورین گمرک مواجه می‌شوند. آخر بسیاری از کتابهایم در کانادا چاپ نمی‌شود و بهمین دلیل باید آنها را از انگلیس و یا ایالات متحده وارد کنند. سیاست گمرک کانادا و همچنین انگلیس هم اینست که کتابهایی را که بشناسنی کتابفروشی‌های همجنسگراست، مرتباً تفتیش و ضبط کنند. هرچند که تا کنون هیچیکی از کتابهایم در این دو کشور ممنوع نشده‌اند. اما با رها آسیب خوردگان و یا گمشده‌اند. همین دو سه ماه پیش "چوانان در آغوش یکدیگر" که جایزه بیترین داستان انجمن نویسنده‌گان کانادا را در سال ۱۹۷۸ گرفته بود، در مرز ترقیف شد. اتحادیه نویسنده‌گان کانادا و انجمن آزادی‌های مدنی، حکومت را به نقض، "منشور حقوق" کانادا متهم کردگاند، زیرا حکومت می‌گذارد که مأموران گمرک مطالب را سانسور کنند.

برخلاف انگلیس، که دشمنی با همجنسگران ای مورد تجویز و تشویق حکومت است، در کانادا حمایت قانونی از حقوق همه اقلیتها و زنان اخیراً مورد توجه بیشتری قرار گرفته. تبعیض‌هایی که

بررسی‌شان و آمدنشان در فهرست مؤسسات آموزشی، موقعیت برابری داشته باشیم. ولی این مبارزه همگام با موضوع فوری‌تری پیش می‌رود؛ و آن اینست که آثار نویسنده‌گان کانادائی در کل. بتواند موقعیت مناسبتری در مدارس و دانشگاه‌ها و کتابفروشی‌ها و قفسه‌های کتاب مغازه‌های سراسر کشور بیابد. درصد کمی از کتب نویسنده‌گان کانادائی در خود کانادا بفروش می‌رود. نویسنده کانادائی اگر بخواهد زندگی خود را تأمین کند، ناچار است خواننده‌گان انگلیسی و فرانسه‌زبان بیشتری دو زبان رسمی ما را جلب کند. تجربه من، بعنوان یک زن نویسنده کانادائی که همجنسگرا نیز هست، ویژگی خاصی بخود می‌گیرد. من در داستانهای شخصیت‌های همجنسگرای زن و مرد را در کنار شمار گستردگی از آدمهای اشار دیگر قرار می‌دهم. با خاطر همین به من گفته‌اند که نوشته‌هایم برای خواننده‌گان غیرهمجنسگرا، تمدیدآمیز است. اگر شخصیت‌های همجنسگرا را در محیط‌های منزوی خودشان بررسی می‌کردم، آثارم اینقدر تمدیدآمیز نمی‌شد. در سالهای ۱۹۶۰ برای داستان‌های کانادائی خواننده‌انقدر کم بود که ناشرین مجبور شدند با ناشرین آمریکائی یا بریتانیائی مشترکاً کار کنند. اولین کتاب من بنام "بیان قلب" Desert of the Heart در سال ۱۹۶۲ بوسیله ناشر انگلیسی و در انگلستان چاپ شد. (Secker and Warburg). هیچ ناشر کانادائی در آن زمان نتوانست کتاب را از اندیشه عشق زن همجنسگرا بود، در اینکلستان چاپ کند. از آنجا که موضوع کتاب درباره عشق زن همجنسگرا بود، در اینکلستان کتاب رسماً مورد نقد و بررسی قرار گرفت که حاوی مطالب توهین‌آمیز نباشد. هرچه ب ناشر اطمینان داد که شخصیت‌های داستان واقعاً خیالی هستند، مؤثر واقع نشد. او اصرار داشت که از مکانها بشکل بیهم نام برم، تاریخ و قایع را از کتاب حذف کنم و با نگاه کردن به دفتر تلفن اطمینان پیدا کنم که اسامی شخصیت‌های کتاب در کشور وجود خارجی ندارند. این کارها باعث شد که چاپ کتاب یکسالی به تأخیر بیافتد. کتاب اما در کانادا و انگلیس وسیعاً مورد نقد و بررسی قرار گرفت و هنوز هم به چند زبان تجدید چاپ می‌شود.

طی این سالها، ناشرین عمده دیگر هم یاد گرفتند که چگونه با آثار فمینیستی و همجنسگرا باید برخورد کرد. ولی بازاریابی این کتابها هنوز بطور محدودی انجام می‌شود. علتش اینست که ناشرین،

کارل مارکس:

توضیحاتی درباره آخرین



دستورالعمل سانسور دولت پروس (۱)

بیندازیم، نه تنها به شرافت آنها بلکه به شرافت دولت پروس و نویسندهای پروسی

لطفه زده‌ایم.

افزون بر آن، رفتار غیرمجاز سانسورچیان و سرپیچی آنها از قانون به مدت بیش از بیست سال، دلیل قانع کننده‌ای است بر آنکه مطبوعات نیاز به تضمین‌هایی بیش از چنین دستورالعمل کلی برای چنین افراد غیرمسئولی دارند؛ همچنین دلیل قانع کننده‌ای است بر اینکه نقصی بنیانی در ماهیت سانسور وجود دارد که هیچ قانونی توانایی درمان آنرا ندارد.

اما اگر سانسورچی‌ها لایق بوده‌اند و نقص از قانون بوده است، چرا برای جبران بلاهایی که به سرمان آمد، باید از نوبه‌مان قانون توسل جست؟

یا شاید که نفائص واقعی یک نهاد، به افراد نسبت داده می‌شود تا بطور تقلیب‌آمیزی تصور نوعی اصلاح بوجود آورد؛ بدون اینکه اصلاحی بنیانی انجام شده باشد؛ عادت شبه‌لیبرالی‌ایستکه هر وقت مجبور به دادن امتیازی می‌شوند، افراد و وسیله‌ها را قربانی می‌کنند تا نهاد اصلی را حفظ کنند و بدین‌ترتیب توجه عامه مردم قشری را، به انحراف کشانند؛ خشم علیه خود نهاد به خشم علیه افراد تبدیل می‌شود. باور بر اینستکه با تغییر افراد، خود نهاد تغییر یافته است. توجه از مسئله سانسور به افراد سانسورچی برگردانده می‌شود و آن نویسندهای حقیر که معتقد به پیشرفت از بالا هستند، بخود اجازه بی‌پرواتی‌های حقیری علیه افراد طردشده می‌دهند و پیشانی بر آستانه دولت می‌سایند.

با اینمه می‌باشد مشکل دیگری روی رو هستیم.

اعمال این قانون داده می‌شود. بنابراین، این قانون تا سال ۱۸۴۲ وجود داشته اما رعایت نمی‌شده؛ چرا که خاطرنشان می‌شود: «برای آنکه در لحظه کنونی مطبوعات را از محدودیت‌های نابجایی که مغایر منویات ذات همایونی اند آزاد کنیم».

نتیجه‌ای که بلافاصله از مقدمه بالا به ذهن می‌رسد، این است که تاکنون مطبوعات، به صورت غیرقانونی در معرض محدودیت‌های نابجا قرار داشته‌اند.

پس آیا این بحثی است علیه قانون یا علیه سانسورچیان؟

بسختی می‌توان شق دوم را پذیرفت. دولتی که مسئول عالی ترین منافع شهروندان یعنی فکر و عقیده آنان است، دولتی که حتی بیش از سانسورچیان نم قدیم، نه تنها رفتار فرد فرد شهروندان، که شیوه فکر کردن جامعه را کنترل می‌کند، به مدت بیست و دو سال مرتکب اعمالی غیرقانونی شده است. آیا چنین رفتار غیرشرافتمندانه‌ای از سوی بالاترین کارگزاران دولت، چنین بی‌صدقیت همه‌جانبه‌ای در دولت بغایت سازمان یافته‌ای چون دولت پروس که به شیوه حکومتی خود می‌باشد می‌کند، امکان‌پذیر است؟ یا اینکه دولت در یک حالت وهم و خیال دائمی، نالائق‌ترین افراد را برای انجام مشکل‌ترین مسئولیت‌ها برگزیده است؟ و سرانجام آیا اتباع دولت پروس هیچ امکانی برای شکایت علیه اعمال غیرقانونی ندارند؟ آیا همه نویسندهای پروسی آنچنان ندادن و احمقانند که با قوانینی که موجودیت‌شان بدان وابسته است، ناآشنا باشند؛ یا به آن اندازه جبون‌اند که خواستار رعایت این قوانین شوند؟

اگر گناه را به گردن سانسورچی‌ها

ما از آن ناراضیانی نیستیم که حتی پیش از ظهور فرمان جدید سانسور دولت می‌ترسم، حتی اگر هدیه آورده باشند» (۱). بعکس، بازبینی قوانین جدید دستورالعمل جدید، بازبینی قوانین جدید تصویب شده را، حتی اگر موافق با نظرات دولت نباشد مجاز می‌شمرد، ما هم اینکار را بی‌درنگ آغاز می‌کنیم.

سانسور، عبارت از انتقاد از سوی مقامات دولتی است؛ معیارهای آن معيارهای انتقادی‌اند و بنابراین کمتر از هر معیار دیگری باید از انتقاد معاف باشند.

بی‌گمان هر کس می‌تواند بر گرایش کلی بیان شده در پیش‌گفتار دستورالعمل، صحنه گذارد:

«برای آنکه در لحظه کنونی مطبوعات را از محدودیت‌های نابجایی که مغایر منویات ذات همایونی اند آزاد کنیم، اعلیحضرت همایون، پادشاه، طبق فرمان عالی صادره به وزارت‌خانه شاهنشاهی بتاریخ دهم این ماه، خشنودند که هرگونه محدودیت بیجا بر فعلیت نویسندهای را صریحاً مردود و با تأیید ارزش تبلیغ اختیار داده‌اند به سانسورچیان مجدد دستور دهیم ماده دوم، در فرمان سانسور ۱۸ اکتبر ۱۸۱۹ را مُرعی دارند».

البته! اگر سانسور لازم است، سانسور آشکار لیبرالی از آن‌م لازم است.

آنچه ممکن است بلافاصله موجب قدری حیرت شود، تاریخ قانون ذکر شده در بالاست؛ ۱۸ اکتبر ۱۸۱۹. چی؟ آیا این قانونی است که شاید شرایط زمان، الغاء آنرا می‌طلبید؟ بقرار معلوم خیر؛ چرا که تنها به سانسورچیان "مجدداً" دستور

تاباند. بنیادی‌ترین شکل روان، سرخوشی، شور و نور آنست. اما شما سایه را تنها پدیده روان می‌کنید. روان باید سیامپوش شود؛ در حالیکه در گلزار، گل سیاه رنگ نمی‌توان یافت. جوهر روان، همیشه ذات حقیقت است؛ اما شما جوهر آنرا به چه چیزی تبدیل می‌کنید؟ تواضع. "گوته" می‌گوید تنها آدم‌های پست و بذات متواضع‌اند^(۴) و شما می‌خواهید روان انسان را به چنین موجود پست و بذاتی متواضع کنید؟ یا تواضع، از نوع تواضع آن تبدیل کنید؟ یا تواضع، از نوع تواضع آن نابغه‌ای است که شیلر از آن سخن می‌گوید؟^(۵) در آنصورت، پیش از هرچیز باید تمام شهروندان خود و در درجه نخست تمام سانسورچی‌های خود را تبدیل به نابغه کنید. اما در آنصورت، تواضع آن نابغه بر پایه سخن بدون لحن و تاکید یک آدم تحصیل‌کرده نیست بلکه در سخن گفتن با تاکید بر محظوظ و لحن، پایه خواهد داشت. این سخن در به فراموشی سپردن تواضع و عدم تواضع و پرداختن به جان‌طلب پایه خواهد داشت. تواضع جهانشمول شعور انسانی، خرد، یعنی آن آزادمنشی جهانشمول تفکر که در برابر هرچیز مطابق سرشت باطنی و ذاتی آن واکنش تشنان می‌دهد.

افزون بر آن، اگر قرار نیست جدی بودن، از تعریف Tristram Shandy^(۶) - تبعیت کند که بر مبنای آن رفتار ریاکارانه جسم برای پنهان کردن ناقص روان است. بلکه منظور، جدی بودن در محظوظ است، در آنصورت تمامی این برنامه نقش بر آب می‌شود؛ چرا که اگر با چیزی مضحك، برخوردی مضحك کنیم، در آنصورت آنرا جدی گرفته‌ایم. و جدی‌ترین عدم تواضع شعور انسان، تواضع در برابر عدم تواضع است.

جدی و متواضع! چه مفاهیم سیال و نسبی‌ای! تواضع در کجا پایان می‌گیرد و عدم تواضع از کجا آغاز می‌شود؟ ما را بدست خلق و خوی سانسورچی می‌سپارند. تجویز خلق و خو به سانسورچی بهمان اندازه زشت است که تجویز سبک نوشتن به نویسنده. شما اگر می‌خواهید در نقد زیبائی‌شناسی‌تان پیگیر باشید، در آنصورت پژوهش بیش از حد جدی و بیش از حد متواضع حقیقت را نیز منع کنید؛ چرا که جدی بودن بیش از حد، مضحكترین چیز ممکن و تواضع بیش از حد تلغیت‌ترین طنزها است. و سرانجام، نقطه‌ای آغاز، بینشی کامل‌بیمارگونه و متنزع از نفس حقیقت است. مجموعه هدفهای فعلیت‌یک نویسنده

نیست که بدون نگاه به چپ یا به راست، هدف مستقیم خود را حقیقت قرار دهد؛ اگر من مجبور باشم حقیقت را بشکلی از پیش تعیین شده تبیین کنم، آیا جوهر مطلب را فراموش نخواهم کرد؟

حقیقت بهمان اندازه متواضع است که نور می‌تواند متواضع باشد. و در برابر چه کسی باید متواضع باشد؟ در برابر خودش؟ حقیقت، همنگ محک خود، و هم سنگ محک دروغ است^(۲). پس در برابر دروغ باید متواضع باشد؟ اگر تواضع صفت مشخصه پژوهش است، در آنصورت نشانه آن است که ترس از حقیقت وجود دارد نه از دروغ؛ و این وسیله‌ایست که مرا در هر قدمی که به پیش برمی‌دارم دچار دلسوزی و یأس می‌کند، این تحمیلی است. بر پژوهش، از ترس رسیدن به یک نتیجه؛ وسیله‌ایست برای جلوگیری از رسیدن به حقیقت.

افزون بر آن، حقیقت چیزی است عام و تنها به من تعلق ندارد؛ متعلق به همه است. من صاحب آن نیستم. آن صاحب من است. آنچه من دارم شکل (Form) است که آنهم فردیت معنوی من است. سبک، انسان است^(۳). آری بواقع هم چنین است! قانون به من اجازه نوشتن می‌دهد؛ اما تنها باید به سبکی بنویسم که متعلق به من نیست. من می‌توانم چهره معنوی خود را نشان دهم، اما ابتدا آنرا باید به شکل از پیش تعیین شده‌ای آرایش کنم! چه انسان با شریفی از چنین گستاخی دچار شرم نخواهد شد و ترجیح نخواهد داد سرش را زیر رداش پنهان کند؛ انسان زیر ردا، دست کم تصور مبهمی از کله ژوپیتر خواهد داشت. آرایش از پیش تعیین شده، چیزی جز آب و رنگ زدن به کاری زشت، نیست.

شما تنوع لذت‌بخش و غنای پایان‌نپذیر طبیعت را می‌ستانید. شما از گل سرخ نمی‌خواهید بوی گل لاله دهد. پس چرا ارزندترین گنجینه موجود، یعنی روان انسان، باید تنها به یک شکل وجود داشته باشد؟ من بذلك گو هستم، اما قانون از من می‌خواهد که جدی بنویسم. من نویسنده‌ای بی‌باک هستم، اما قانون به من فرمان می‌دهد که سبک نوشتمان متواضع باشد. تنها رنگ قانونی آزادی، رنگ خاکستری است. سراسر خاکستری. بر هر قطره شبیمی که افتتاب می‌تابد، نمایشی پایان‌نپذیر از رنگها می‌درخشند؛ اما افتتاب معنوی انسان، با همه گونه‌گونی انسانها و تمام اشیاء بازتابنده اشعة آن، تنها باید رنگ رسمی و دولتی را باز

برخی خبرنگاران روزنامه‌ها، دستورالعمل سانسور را با خود فرمان جدید سانسور عوضی می‌گیرند. اینان در اشتباهند؛ اما اشتباه آنان بخشنودی است. فرمان سانسور ۱۸۱۹ اکتبر بود طور موقت تا سال ۱۸۲۴ ادامه باید و اگر با مطالعه دستورالعمل کنونی که در پیش تعیین شده آگاه نمی‌شیم که هیچگاه به این پیش‌بینی عمل نشده است، تا با مردم هم بصورت قانونی موقتی می‌ماند.

فرمان ۱۸۱۹ همچنین اقدامی میاندوره‌ای (Interim) بود؛ با این تفاوت که در این مورد زمان مشخص ۵ سال را برایش تعیین کردند، در حالیکه دستورالعمل جدید زمانش نامحدود است. افزون بر آن منظور قوانین آزادی مطبوعات آن زمان^(۴) انتظار (از نویسنده‌گان) بود، در حالیکه اکنون، قوانینی برای سانسورند.

برخی دیگر از خبرنگاران روزنامه‌ها دستورالعمل اخیر سانسور را بعنوان شکل اصلاح‌شده فرمان پیشین سانسور تقاضی کنند. خطای اینان توسط همین دستورالعمل آشکار می‌شود. ما دستورالعمل سانسور را روح و نیت پیش‌بینی شده قانون احتمالی سانسور تقاضی می‌کنیم و با چنین فرضی دقیقاً به روح فرمان سانسور ۱۸۱۹ که طبق آن قوانین و فرامین مربوط به مطبوعات از اهمیت یکسانی برخوردارند، می‌پردازیم. (به فرمان مذکور در بالا مراجعه کنید، ماده چهاردهم، شماره ۰۲).

اجازه دهید برگردیم به دستورالعمل: «طبق این قانون» یعنی ماده دوم «سانسور نباید مانع پژوهش جدی و متواضع حقیقت شود؛ یا محدودیت بیش از اندازه‌ای برای نویسنده‌گان به وجود آورد؛ یا مانع داد و ستد آزادانه کتاب شود». پژوهش حقیقتی که سانسور نباید مانع آن شود، بطور هرچه مشخص‌تری، آنچنان پژوهشی تعریف می‌شود که جدی و متواضع باشد. هر دوی این تعاریف توجهشان نه معطوف به محتوا پژوهش، بلکه معطوف به چیزی است که بیرون از محتوا آن قرار دارد. این قوانین از همان ابتدا، پژوهش را از حقیقت جدا می‌کنند و اداره به توجه به چیزی ثالث و ناشناخته، پژوهشی که بطور دائم چشم به این عنصر ثالث - که قانون خصلتی ناپایدار بدان بخشیده است دوخته باشد، آیا از حقیقت جدا نخواهد افتاد؟ آیا نخستین وظیفه جستجوگر حقیقت این

بی پرده اذعان می کند که بجای قانون پیشنهادی آزادی مطبوعات^(۸) در ماده ۱۸ قانون فدرال، قانون سانسور موقتی مطرح خواهد شد که احتمالاً در آینده به مرحله اجراء گذاشته می شود. این نوع بدء بستان های سردرگم کننده، دست کم نشان دهنده آنستکه شرایط زمان، محدودیت

نیز باید دربرابر سانسور لیبرالی، سانسوری که به شما اجازه بیان عقیده جدی و متواضع می دهد، کرنش کند. البته، احساس تعظیم و تکریم را نباید از یاد برد! تأکید قانون نه بر حقیقت، که بر جدی بودن و تواضع است. در چنین

تنها با یک مفهوم عام یعنی "حقیقت" قابل درک است. حتی اگر جنبه ذهنی را نیز از قلم بیندازیم، یعنی اگر هدفی واحد، از دید افراد مختلف، به صور متفاوتی منعکس شود و جوانب متفاوتی درآیند، باز هم خصلت آن هدف نباید هیچ اثری، حتی کوچکترین اثری بر پژوهش داشته باشد؟ حقیقت نه تنها شامل نتیجه گیری، که شامل راه رسیدن به نتیجه گیری هم هست. پژوهش حقیقت، خود باید حقیقی باشد. پژوهش حقیقی، حقیقت تکامل یافته است که عناصر پراکنده آن بصورت نتیجه گیری گرد هم آورده می شوند. و آیا روش پژوهش نباید بر حسب موضوع و هدف تغییر کند؟

هدف اگر موضوعی برای خنده دن است، روش باید جدی و انمود شود؛ و اگر ناخوشایند است روش باید متواضعات باشد. بدین ترتیب، شما، هم حق هدف و هم پژوهشگر را ضایع می کنید. شما حقیقت را بطور مجرد درک می کنید و روان را به یک مأمور بازرگانی تبدیل می کنید که دستور کار خشک و بیروحی از حقیقت دارد.

شاید هم نیازی به این پیچ و تاب های متافیریکی نباشد و برداشت از حقیقت صرفا آن چیزی باشد که دولت فرمان می دهد؛ و بنابراین پژوهش بعنوان عنصری زائد و مزاحم، افزوده شده است چون؛ نباید بخاطر رعایت تشریفات بطور کامل کنار گذاشته شود. تقریباً چنین بمنظور می رسد؛ چرا که پژوهش، از پیش در تضاد با حقیقت درک می شود و بنابراین با بدگمانی رسمی جدی بودن و متواضع بودن، همراه می شود که این هم البته مناسب عوام است و رابطه شان با کشیشان. تنها منطق دولت، استنباط حکومت است: واقعیت آن است که در بعضی شرایط زمانی باید به استنباط متفاوت یا پرچانگی اش امتنابزاتی داده شود. اما این استنباط، با آگاهی از آن امتیاز، نبود حق در جانب خودش، متواضع و فرمانتی دارد، جدی و ملال آور، در صحنه ظاهر می شود. اگر ولتر می گوید «همه انواع خوبیند جز نوع ملا آور»، در این مورد نوع آزاردهنده^(۷) به تنها نوع تبدیل می شود (که با رجوع به متن "مذاکرات مجلس ایالت راین") تاکنون به اندازه کافی به اثبات رسید. اصلاً چرا به همان سبک نازنین دربار قدمی آلمان ننویسیم؟ شما اجازه دارید آزادانه بنویسید؛ اما در عین حال هر کلام شما

شما تنوع لذت بخش و غنای پایان ناپذیر طبیعت را می ستایید.
شما از گل سرخ نمی خواهید بوی گل الله دهد. پس چرا ارزنده ترین گنجینه موجود، یعنی روان انسان، باید تنها به یک شکل وجود داشته باشد؟

مطبوعات را می طلبید؛ و سرچشمۀ این فرمان، بی اعتمادی نسبت به مطبوعات است. این در دسر را حتی با موقتی خواندن آن توجیه می کنند - اعتبار ۵ ساله - اما از بخت بد بمدت ۲۲ سال است که پا بر جاست.

سطر بعدی دستور العمل نشان میدهد چگونه این قانون چنان دچار تضاد می شود. از یکسو نمی گذارد سانسور، با تفسیری که فراتر از فرمان بود اعمال شود، اما بطور همزمان چنین زیاده روی های را تجویز می کند:

سانسور چی باسانی می تواند بحث بی پرده در امور داخلی را نیز آزاد بگذارند»

سانسور چی می تواند اجازه دهد، اما اجرای ندارد و لزومی هم ندارد اینکار را بکند. چنین لیبرالیسم محتاطانه ای بطور یقین نه تنها از روح فرمان سانسور فراتر می رود، بلکه از شروط مشخص آن نیز می گذرد. فرمان سانسور قدیمی و بطور مشخص ماده دوم آن که در دستور العمل آمده، نه تنها اجازه هرگونه بحث بی پرده در مورد امور پرسش را نمی دهد، بلکه حتی بحث در مورد امور چنین را هم مجاز نمی داند.

«اینها» یعنی آن تخلفات امور امنیتی دولت پرسش و ایالات فدراتیو آلمان که در دستور العمل آمده است «از جمله شامل هرگونه کوششی در نشان دادن نظر مساعد نسبت به آن گروهها و دستگاهی است که در هر کشوری برای برانداختن دولت فعالیت می کنند».

آیا راه و رسم مجاز دانستن بحث بی پرده درباره امور ملی چیز و ترکیه چنین است؟ و اگر حتی چنین رابطه دوری، امنیت ناپایدار فدراسیون آلمان را بخطر می اندازد، چگونه هر نوع مخالفت گوئی درباره امور داخلی نخواهد

شرايطی، همه چیز بدگمانی بر می انگيزد: جدی بودن، تواضع و از همه بالاتر حقیقت، حقیقتی که دامنه نامحدودش، تو گوئی نوع کاملاً معین، اما بسیار مشکوکی از حقیقت را پنهان می کند.

در دستور العمل آمده است: «بنابراین سانسور بهیچ رو نباید با تفسیری کوتاهیانه اعمال گردد که فراتر از این قانون می رود».

منظور از این قانون در درجه نخست ماده دوم قانون ۱۸۱۹ است. اما دستور العمل سپس به "روح" فرمان سانسور در کلیت خود اشاره می کند. این دو شرط بر احتی با هم ترکیب می شوند. ماده دوم روح فشرده فرمان سانسور است.

تقسیم بندی های بعدی و ویژگی های جزء بجزء این روح، در مواد دیگر دیده می شوند. ما بر این باوریم که روح نامبرده این قانون، در هیچ جا بهتر از عبارت زیرین روش نیست:

ماده هفتم: «آزادی از سانسور که تابحال به آکادمی علوم و دانشگاهها داده شده بود به مدت ۵ سال متعلق می گردد».

بند دهم: «این تصمیم موقت، از امروز به مدت ۵ سال به مورد اجراء گذارده خواهد شد. پیش از انقضاض این دوره، بررسی کاملی از چگونگی پیاده کردن مقررات پیشنهادی مربوط به آزادی مطبوعات در ماده هیجدهم استاد فدرال و به منظور رسیدن به تصمیمی قطعی درباره حدود مشروع آزادی مطبوعات در آلمان، در مجلس فدرال صورت خواهد گرفت».

قانونی که آزادی مطبوعات را در جایی که تا آزمان وجود داشته متعلق کند، و سپس آنرا در جایی که قرار است بوجود آید، از طریق اعمال سانسور از میان برداشته باشند می تواند مساعد حال مطبوعات خواننده شود. افزون بر آن، بند ۱۰

دستورالعمل خود را در آن گیر اندخته، تنها تناقضی است ظاهري؛ زира که ظاهر بآن می‌کند که بعضی از انواع حمله به مذهب مجازند. اما نگاهی بی‌تعصب به آن کافی است تا نشان دهد که این ظاهر تنها یک ظاهر است. مذهب نباید مورد حمله قرار گیرد، چه بطريقى خصماني و چه سبکسران، چه بطور عام و چه بطور خاص و بنابرین بهجیق رونباید بآن حمله کرد.

اما اگر دستورالعمل در تضاد آشکار با فرمان ۱۸۱۹، موافع جدیدی به

مطبوعات فلسفی تحمیلی می‌کند، دستکم باید ثبات قدم کافی برای آزاد کردن مطبوعات مذهبی از محدودیتهای پیشینی که توسط فرمان خردگرایانه قدیمی بر آن تحمیل شده، داشته باشد. زیرا اعلام می‌کند که هدف سانسور همچنین:

«مخالفت با دخالت تعصب‌آمیز احوال دین در سیاست و درهم‌آیینتگی عقیدتی منتج از آنست». درست است که دستورالعمل جدید به حدی هوشیارانه است که در تفسیر خود اشاره‌ای باین شرط نمی‌کند، لیکن این شرط را حال با ذکر ماده دوم، می‌پذیرد. دخالت تعصب‌آمیز اصول دین در سیاست به چه معنی است؟ بمعنی آن است که اصول دین با سرشت ویژه‌شان را به عامل تعیین‌کننده‌ای در دولت تبدیل کنیم؛ بمعنی آنستکه سرشت ویژه یک مذهب را معیار سنجش دولت قرار دهیم. فرمان سانسور قدیم، بدرستی می‌توانست با این درهم‌آیینتگی عقیدتی مخالفت کند؛ چرا که انتقاد به یک مذهب خاص و محتوا مشخص آنرا مجاز می‌شمرد. فرمان سانسور قدیم اما بر پایه خردگرایی قشری خودتان، که خودتان هم از آن نفرت داشتید، قرار داشت. اما شما که حتی دولت را در جزئیاتش بر پایه ایمان و مسیحیت قرار می‌دهید، شما که می‌خواهید دولتی مسیحی داشته باشید، چگونه باز هم برای پیشگیری از درهم‌آیینتگی عقیدتی، سانسور را پیشنهاد می‌کنید؟

درهم‌آیینتگی سیاست با اصول مذهبی مسیحیت براستی دکترینی است رسمی شده، و ما می‌خواهیم این درهم‌آیینتگی را با چند کلام روشن کنیم. شما که از مسیحیت بعنوان تنها دین رسمی صحبت می‌کنید، در دولت خود هم کاتولیک دارید و هم پروتستان. این دو ادعائی مساوی نسبت به دولت دارند؛ همانگونه که وظائفی مساوی نیز نسبت بآن

مختلف، تفاوت قاتل می‌شد. دستورالعمل جدید سانسور، نه تنها مذهب بطور عام را به مذهب مسیحیت تبدیل می‌کند، بلکه اصول دینی خاصی نیز بآن می‌افزاید. این یکی از دستاوردهای دلپذیر علم مسیحی شده ماست! چه کسی هنوز انکار می‌کند که این قوانین، غل و زنجیرهای

توانست همان کار را بکند؟

بنابرین دستورالعمل از یکسو از جنبه لیبرالی، از روح ماده ۲ فرمان سانسور فراتر می‌رود - فرارفتنی که محتوای آن بعداً روش خواهد شد. و تازه‌ترین از نظر قانونی مورد تردید است، چرا که ادعا دارد برخاسته از ماده دوم است؛ در

حقیقت نه تنها شامل نتیجه‌گیری، که شامل راه رسیدن به نتیجه‌گیری هم هست. پژوهش حقیقت، خود باید حقیقی باشد. حقیقت تکامل یافته است که عناصر پراکنده آن بصورت نتیجه‌گیری گرد هم آورده می‌شوند.

حالیکه بطور آگاهانه تنها نیمه اول این ماده را نقل می‌کند اما سانسورچی را به خود ماده دوم رجوع می‌دهد. از سوی دیگر از جهت غیرلیبرالی، بهمان اندازه فرمان از فرمان سانسور می‌رود و محدودیتهای مطبوعاتی تازه‌ای به فرمان قدیم می‌افزاید. در ماده دوم فرمان سانسور آمده است:

«هدف آن» - منظور هدف سانسور است «جلوگیری از هر چیز مخالف اصول عام مذهب، بدون توجه به عقاید و دکترین تکتک گروهها و فرقه‌های مذهبی است که از نظر دولت آزادند».

در ۱۸۱۹ خردگرایی هنوز غالب بود و منظور از مذهب بطور عام، مذهب باصطلاح خرد بود. این دیدگاه خردگرایانه که در فرمان سانسور نیز آمده است، بهر صورت دارای تناقض است؛ چرا که در عین حال که هدفش پشتیبانی از مذاهب است، دیدگاهی غیرمذهبی اتخاذ می‌کند. ثُمَّی کردن مذاهب از قاطعیت محتوا و وجود خاص آنها، غایر با اصول عام مذهب است؛ چرا که اعتقاد هر مذهب آستکه با سرشت ویژه خود، از دیگر مذاهب آتی شخص می‌شود؛ و دقیقاً همین وجود ویژه‌اند که از آن یک مذهب واقعی می‌سازد. دستورالعمل جدید سانسور با نقل قول ماده دوم، بند محدود کننده اضافی را حذف می‌کند و با اینکار مصونیت گروهها و فرقه‌های مذهبی از تجاوز را از میان می‌برد؛ اما بآن نیز بستنده نکرده و چنین خاطرنشان می‌کند:

«هر آنچه بطريقی سبکسرانه و خصماني علیه مذهب مسیحیت بطور عام، یا علیه هر یک از اصول دین باشد، باید تحمل شود».

فرمان پیشین سانسور هیچ نامی از مسیحیت نمی‌برد. بر عکس میان مذهب و یکیک گروهها و فرقه‌های مذهبی

راهنمایی‌ای در جمیت انجام اصلاحات می‌کنند، تا زمانیکه فرمولبندی شان مودبانه و گرایش فکری، همراه با حسن نیت باشد، نباید بخاطر اینکه با روحیه‌ای خلاف نظر دولت نوشته شده‌اند، مردود شناخته شوند».

هم دستورالعمل جدید و هم فرمان سانسور قدیم خواهان تواضع و جدی‌بودن پژوهشاند. اما از نظر دستورالعمل نه فرمولبندی مودبانه پژوهش و نه حقیقت محتوای آن کافی بنتظر نمی‌رسد، گرایش، معیار اصلی و در واقع منظور اصلی و فراغیر آنست؛ در حالیکه در فرمان پیشین حتی کلمه گرایش را نمی‌توان یافت. دستورالعمل جدید محتوای گرایش را نیز تعیین نمی‌کند. اما اینکه اهمیت گرایش از نظر دستورالعمل تا چه اندازه است را می‌توان از گزینه زیر دریافت:

در این رابطه شرط غیرقابل اجتناب آن است که گرایش مخالفت علیه اقدامات دولت نباید مُفرضانه و بدخواهان باشد، بلکه باید همراه با حسن نیت باشد. از جانب سانسورچی نیز خیرخواهی و بصیرت لازم است تا بشود تفاوت میان این دو مورد را تشخیص داد. با عطف توجه باین مسئله، سانسورچی باید توجه مخصوصی به سُک و لحن مندرجات مطبوعات کند و اگر گرایش آین نوشته‌ها بدلیل احساسات، غُصَّب یا خودخواهی، زیانبار تشخیص داده شوند، باتها اجازه چاپ ندهد.

بدین ترتیب، نوسنده قربانی ترسناکترین تروریسم، و دستخوش حوزه قضائی سوء‌ظن شده است. قوانینی که علیه گرایش فکری‌اند، قوانینی که هیچ معیار عینی ندارند، قوانین تروریسم‌اند؛ همانگونه که بنا بضرورت حالت اضطراری در دولت روبسپیر و تحت شرابط فساد و تباہی، در دولت امپراتوران رُم اختراع شدند.

قوانینی که معیار اصلی‌شان نه نفس عمل بلکه چارچوب فکری عمل‌کننده است، چیزی نیستند جز پشتیبانی مطلق از بی‌قانونی. بهتر است مثل آن تزار روس (۱۱) دستور دهم قراقب ریشمای بلند را برداشتند، تا اینکه آنچنان چارچوب فکری حاکم کنیم که طبق آن داشتن ریش معیار تراشیدن آن باشد.

من تا آنجا وارد قلمرو واقعیت و حوزه عمل قانونگذار می‌شوم که از خود تظاهر بیرونی نشان می‌دهم. من بدون عمل خویش برای قانون موجودیتی ندارم و شیتی‌ای بشمار نمی‌روم. کردار من تنها

نامحدود و شعور دولتی‌تان باشد. روح ارتدکس دستورالعمل جدید از جهت دیگری نیز با خردگرایی فرمان سانسور قدیمی، در تناقض قرار می‌گیرد. فرمان آخر رزیر عنوان هدف سانسور، جلوگیری از «آنچه خلاف اخلاق و رفتار نیک باشد» را نیز در بر می‌گیرد.

دستورالعمل، این عبارت را بصورت نقل قول ماده دوم بازگو می‌کند. در تفسیر آن اما، گرچه مطالبی درباره مذهب افزوده می‌شود، در مورد اخلاق، مطالبی از قلم می‌افتد. تخلف از اخلاق و رفتار نیک به صورت نقض «نزاکت، رفتار و رعایت ظاهر ادب» ذر می‌آید. مشاهده می‌کنیم که: اخلاق فی نفسه بمنای یک اصل، در دنیاتی که از قوانین خود پیروی می‌کند، تا پذید می‌گردد و بجای جوهر و باطن امر، ظواهر خارجی، حیثیت نوع پلیسی و نزاکت نوع مرسوم، پدیدار می‌شود. حق را باید به حقدار داد؛ در اینجا می‌توان یک همانه‌نگی واقعی یافت. یک قانونگذار مشخصاً مسیحی نمی‌تواند اخلاق را بعنوان قلمروی مستقل که بخودی خود مقدس است، برسمیت شناسد؛ چرا که او مدعی است جوهر عمومی و درونی اخلاق به مذهب تعلق دارد. اخلاق مستقل، سریچی از اصول عام مذهب است. مفاهیم خاص مذهب اما مغایر با اخلاق‌اند.

اخلاق، تنها، مذهب منطقی و جهانشمول خود را برسمیت می‌شناسد؛ در حالیکه مذهب، تنها اخلاق مطلق و خاص خود را برسمیت می‌شناسد. از این‌رو طبق این دستورالعمل سانسور باید قهرمانان روشنگری اخلاق چون کانت، فیخته و اسپینوزا را بعنوان غیرمذهبی، ناقض نزاکت، رفتار نیک و ادب مردود شمرد. همگی این اخلاق‌گرایان کار خود را از تضاد بین‌دین میان اخلاق و مذهب آغاز دهید و مذهب جوازی عمومی برای وضع موجود باشد و یا تداخل جزئی مذهب در سیاست را مجاز شمارید. اگر شما دولتان را بطور عالم دولتی مسیحی می‌خواهید، در آنصورت با یک چرخش قلم دیلماتیک، اذعان می‌کنید که این، دولتی غیرمسیحی است. بنابرین یا تداخل مذهب در سیاست را ممنوع کنید. اما شما چنین چیزی نمی‌خواهید؛ چرا که می‌خواهید دولت را نه بر پایه خرد آزاد که بر پایه ایمان قرار دهید و مذهب جوازی عمومی برای وضع موجود باشد. اما شما این را هم می‌خواهید دهید ارتباطش با سیاست را بشیوه اجازه دهید، چون مذهب باید از قدرت دنیوی پشتیبانی کند، بدون اینکه این قدرت دنیوی تسلیم مذهب شود. به محضی که مذهب را در سیاست دخالت دهید و بخواهید برای مذهب به طریقی دنیوی تعیین تکلیف کنید که چگونه در مسائل سیاسی عمل کند، عملی غیرقابل تحمل و براستی غیرمذهبی و خودخواهان انجام داده‌اید. کسی که بخواهد بدلیل احساسات مذهبی، خود را به مذهب وابسته کند، باید آنرا بعنوان صدای تعیین‌کننده در تمام مسائل بپذیرد. اما شاید شما برداشتان از مذهب، کیش اقتدار

دارند. این دو، اختلاف مذهبی را کنار گذاشته و بطور مساوی خواهان آنند که دولت تحقق خرد سیاسی و حقوقی باشد. اما شما خواهان دولتی مسیحی هستید.

اگر دولت شما تنها مسیحی لوتروین باشد، در آنصورت این دولت برای یک کاتولیک همچون کلیسائی خواهد بود که بدان تعلق ندارد و باید آنرا بعنوان مرتد، مردود شمارد؛ چرا که درونی‌ترین جوهر آن مخالف است. عکس آن نیز بهمان ترتیب صادق است. اما اگر روح مسیحیت را روح خاص دولت خود می‌کنید، باز هم بر پایه نظرات پروتستانی خودتان است که تصمیم می‌گیرید روح عام مسیحیت چیست. با آنکه دوران اخیر بشما آموخته است که بعضی مقامات دولتی خودتان نمی‌توانند میان مذهبی و غیرمذهبی، میان دولت و کلیسا خط فاصل کشند، باز هم این شما هستید که تعیین می‌کنید یک دولت مسیحی چیست. در رابطه با این درهم‌امیختگی عقاید، نه سانسورچیان بلکه این دیлемاتها بودند که مجبور شدند بجای تصمیم گرفتن، مذاکره کنند. (۱۰)

و سرانجام هنگامی که شما یک اصل جرمی معین را بعنوان اصلی غیراساسی مردود می‌شمارید، نقطه‌نظری ارتداد آمیز اتخاذ می‌کنید. اگر شما دولتان را بطور عالم دولتی مسیحی می‌خواهید، در آنصورت با یک چرخش قلم دیلماتیک، اذعان می‌کنید که این، دولتی غیرمسیحی است. بنابرین یا تداخل مذهب در سیاست را ممنوع کنید. اما شما چنین چیزی نمی‌خواهید؛ چرا که می‌خواهید دولت را نه بر پایه خرد آزاد که بر پایه ایمان قرار دهید و مذهب جوازی عمومی برای وضع موجود باشد. اما شما این را هم می‌خواهید دهید ارتباطش با سیاست را بشیوه اجازه دهید، چون مذهب باید از قدرت دنیوی پشتیبانی کند، بدون اینکه این قدرت دنیوی تسلیم مذهب شود. به محضی که مذهب را در سیاست دخالت دهید و بخواهید برای مذهب به طریقی دنیوی تعیین تکلیف کنید که چگونه در مسائل سیاسی عمل کند، عملی غیرقابل تحمل و براستی غیرمذهبی و خودخواهان انجام داده‌اید. کسی که بخواهد بدلیل احساسات مذهبی، خود را به مذهب وابسته کند، باید آنرا بعنوان صدای تعیین‌کننده در تمام مسائل بپذیرد. اما شاید شما برداشتان از مذهب، کیش اقتدار

نویسنده‌گان را از ابراز شک و تردید نسبت به چارچوب فکری افراد یا بسیاری گروهها منع می‌کند، بطور همزمان به سانسور چیزی دستور می‌دهد، کلیه شمرنده‌گان را بدست مشکوک و غیرمشکوک، خوشنیت و بدبخت تقسیم کنند. مطبوعات از حق انتقاد محروم می‌شوند، اما انتقاد وظیفه روزمره نقادان دولتی می‌شود. این گونه وارونه عمل کردن اما، پایان کار نیست. در درون مطبوعات آنچه از نظر محتوا، ضددولتی بشمار می‌رود، بصورت چیزی خاص پدیدار می‌شود اما از نظر شکل چیزی عام بشمار می‌رود؛ و یا بدیگر سخن باید مورد ارزیابی ای عام قرار گیرد.

مطلوب اما دوباره وارونه می‌شود: چیز خاص تا جاتی که مربوط به محتوای آن می‌شود، توجیه‌پذیر است: آنچه دولتی است به عنوان دیدگاه دولت، بعنوان قانون پدیدار می‌شود؛ اما آنچه ضددولتی است تا جاتی که مربوط به شکل می‌شود، بعنوان چیزی خاص، چیزی که نمی‌تواند آناتبای شود در می‌آید که باید از دیدگاه عموم مخفی و بدایگانی اداره سانسور دولتی سپرده شود. از اینروست که دستورالعمل می‌خواهد از مذهب محافظت کند اما، عالمترین اصل مذهبی، یعنی تقدس و خدشناینیزیری چارچوب ذهنی فکر را زیر پا می‌گذارد. بجای خدا، سانسورچی را قاضی قلب‌ها می‌کند. بنابرین در حالیکه گفته‌های ناخوشایند و قضاوتهای موهن نسبت به افراد را منع می‌کند؛ اما شما را هر روزه روز در معرض قضاوتهای موهن و ناخوشایند سانسورچی قرار می‌دهد. در حالیکه دستورالعمل می‌خواهد سخن‌چینی‌های بدحیالان و نادانان را خنده کند، اما سانسورچیان را وا می‌دارد به همین سخن‌چینی‌ها تکیه کنند؛ افراد بدحیال و نادان را وا می‌دارد جاسوسی کنند و امر قضاوته را از صورت قلمرو یک محتوای عینی به درجه یک عقیده ذهنی و عمل خودسرانه، تنزل می‌دهد. در حالیکه مقاصد دولت نباید مورد سوء‌ظن قرار گیرند اما، دستورالعمل با سوء‌ظن نسبت به دولت آغاز می‌شود. در حالیکه هیچ چارچوب فکری بدی نباشد در پشت چهره‌های خوب ینهان شود اما، دستورالعمل، خود پایه در ظاهری دروغین دارد. در حالیکه دستورالعمل خواهان بالا بردن احساسات ملی است، اما خود پایه در دیدگاهی دارد که ملت را تحقیر می‌کند. از ما می‌خواهند رفتار قانونی داشته باشیم، اما، بطور همزمان باید

مخالفت با یکی از ارگانهای دولتی و یا علیه دولت عمل می‌کنند، دارای چارچوب فکری دولت باشند. اما در جامعه‌ای که تنها یک ارگان، خود را تنها دارنده خرد و اخلاق دولت می‌پندارد، در حکومتی که بطور اصولی با مردم مخالف است و از اینرو چارچوب فکری ضددولتی را بعنوان چارچوب فکری عام و عادی مردم تلقی می‌کند، در چنین حکومتی وجودان ناپاک یک بخش آن، قوانینی علیه

چیزی است که قانون از طریق آن می‌تواند بر من سیطره بیابد؛ چرا که این کردار تنها چیزی است که من توسط آن خواهان حق موجودیت، حق واقعیت یافتن می‌شوم؛ حقی که از طریق آن به حوزه قانون واقعی وارد می‌شوم. اما قانونی که گرایش فکری را مجازات می‌کند، مرا تنها بخاطر آنچه انجام می‌دهم مجازات نمی‌کند، بلکه جدا از اعمال من، مرا بخاطر آنچه فکر می‌کنم مجازات می‌کند. از اینرو چنین قانونی،

درمان واقعی و ریشه‌ای سانسور، نفو آنست؛ چرا که این نهاد خود، نهادی رشت است و نهادها قدرتمندتر از مردم‌اند... «چه کمیابند دورانهای خوشی که بتولی باتوجه اراده کنی بیندیشی، و آنچه را می‌اندیشی، بگوئی»

توهینی است به شرف شمرندهان و قانونی است زیانبار که هستی مرا تمدید می‌کند. من تا دلم بخواهد می‌توانم پیچ و تاب بخورم؛ مسلکه توجه به واقعیات نیست. موجودیت من مورد سوء‌ظن است؛ درونی ترین هستی من، فردیت من بد تشخیص داده شده است و بخاطر این طرز تلقی از من است که مجازات می‌شون. قانون مرا بخاطر کار خلافی که مرتكب شدهام مجازات نمی‌کند بلکه بخاطر کار خلافی که مرتكب نشدهام مجازات می‌کند. در واقع من از آنجهت مجازات می‌شوم که عمل من خلاف قانون نیست؛ چرا که تنها بهمین دلیل، قاضی خوش‌قلب و با گذشت را وامی دارم بر چارچوب فکری بد من بتازد چارچوب فکری‌ای که با هوشمندی، خود را عیان نمی‌کند.

قانون ضد چارچوب فکری، قانونی مربوط به دولت نیست که برای شمرندهان صادر شده باشد؛ بلکه قانون یک گروه علیه گروه دیگر است. قانونی که گرایش فکری را مجازات کند، تساوی شمرندهان در برابر قانون را از میان می‌برد. چنین قانونی موجب تفرقه می‌شود نه اتحاد؛ و تمام قوانینی که موجب تفرقه شوند ارجاعی‌اند. چنین قانونی، قانون نیست بلکه امتیاز است. یکنفر می‌تواند کاری انجام دهد، اما دیگری قادر نیست آنرا انجام دهد. نه بدان علت که دومی همچون یک صغیر هنگام امضاء قرارداد واجد بعضی کیفیات عینی نیست. خیر، بخاطر آنکه مقابله نیک و چارچوب فکری او مورد سوء‌ظن است. دولت اخلاقی از اعضاء جامعه انتظار دارد، حتی اگر در

بتوانی بآنچه اراده کنی بیندیشی، و آنچه را
می‌بیندیشی، بگوئی» (۱۲))
برگردان از مرتضی محیط
پاورقی‌ها

(*) مقاله حاضر از متن انگلیسی به فارسی
برگردانده شده. (مجموعه آثار، جلد اول صفحات ۱۰۹
تا ۱۳۱)، مارکس این مقاله را میان ۱۵ زانویه و ۱۰
فوریه ۱۸۴۲، درست پس از انتشار دستورالعمل
سانسور از سوی دولت پروس نوشته و تحسین مقاله
انتقادی او بعنوان یک روزنامه‌نگار انقلابی بود.
دستورالعمل سانسور دولت پروس که در ۲۴ دسامبر
۱۸۴۱ انتشار یافت، گرچه لحنی لیبرال داشت اما نه
تها سانسور مطبوعات را بر سر جای خود
نگذاشت، بلکه محدودیت‌های تازه‌ای نیز بر آنها
تمیل کرد. مقاله مارکس قرار بود در *Deutsche
Jahrbucher* Zürer نظر Arnold Ruge بچاپ رسد اما
بدلیل وجود سانسور در آلمان بیش از یکسال بعد، در
سال ۱۸۴۳ انتشار یافت: آنهم در نشریه *Anekdoten*
سوئیس.

از آنجا که متن کامل این نوشته بیش از گنجایش این بخش نشریه است، با اجازه مترجم
محترم، پاره آخر نوشته کارل مارکس را نیاورده‌ایم. این
پاره، حدود یک سوم کل نوشته است، بسیار فنی است.
و در جزئیات دستورالعمل را مورد بازنی قرار داده
است. ایندیواریم در آینده بتوانیم این پاره از نوشته
مارکس را نیز در اختیار علاقمندان قرار دهیم.

۱- Virgil: Aeneid جلد دوم، صفحه ۴۹

۲- Verum index sui et falsi (در متن بزیان
لاتین آمده)

۳- Le style c'est L'homme (در متن بزیان
فرانسه آمده)

۴- Goethe, Rechenschaft

Shiller: Über naive und
Sentimentalische Dichtung

L. Stern, The Life and Opinions of
Tristram Shandy, Gentleman

۷- در متن اصلی مارکس از شباهت دو لغت
فرانسوی *ennuyosse* بمعنی ملاکور و *ennuyant*
معنی آزاردهنده استفاده می‌کند.

۸- اشاره به قانون فدرال مخصوصه ۸ ژوئن
۱۸۱۵ در کنگره وین است که کنفراسیون آلمان
را بوجود آورد. در ماده ۱۸ این قانون بطور مبهم
به مقررات یکدستی درباره آزادی مطبوعات اشاره
می‌شود. این ماده پیچگاه بمرحله اجرا در نیامد.

۹- قوانین مخفی دولت فرانسه در دوران لوئی
چهاردهم و پانزدهم برای زندانی کردن و به
تبیید فرستادن بدون محاکمه مخالفین اشاره دارد.

۱۰- اشاره به مذاکرات سیاستمداران آلمانی با
پاپ درباره اختلاف‌نظر میان دولت پروس و
کلیسای کاتولیک است.

۱۱- پطر کبیر

Tacitus: Historiae (مترجم انگلیسی)

زشت خواهد ماند؛ کسی که تجسم این
زشتی است چه متقدی خصوصی باشد و
چه برگزیده‌ای از سوی دولت، زشت
خواهد ماند؛ منتهی در مورد دوم از سوی
دولت بر زشتی صحنه گذاشته شده و از
بالا بعنوان چیزی لازم برای تحقق
بخشیدن به نیکی از پائین، برسیت
شناخته شده است....

....شما فقط مانند پُمپی شای بر زمین
بکویید و ارتش Pallas Athena با تجهیزات
کامل از هر ساختمان دولتی بیرون خواهد
چویید. مطبوعات روزانه قشری، با مشاهده
مطبوعات رسمی دود هوا خواهد شد؛
متلاشی و نابود خواهد شد. وجود نور
کافی برای فرار از تاریکی است. به نور
اجازه تابش بدھید و آنرا زیر سبد پنهان
نکنید. بجای یک دستگاه سانسور ناقص
که خودتان هم تاثیر کامل آنرا یک مشکل
محسوب می‌کنید، مطبوعات بی‌تفصیل به ما
از رزانی دارید؛ مطبوعاتی که کافی است
تنها به آن فرمان دهید؛ مطبوعاتی که
الگوی آن قرنها در دولت چین وجود
داشته است....

....اگر سانسور تابع دادگاه‌های عادی
بود می‌توانست بطور موقت خصلتی
صادقانه داشته باشد. البته این مستله تا
زمانی که قوانین عینی حاکم بر سانسور
وجود نداشته باشد، غیرممکن است.
بدترین روش ممکن اما آن است که
سانسور را دوباره در معرض سانسور قرار
دهیم و مثل آن را به رئیس کل سانسور یا
مجموع عالی سانسور چیان و اگذاریم....

....دولت زورگو اگر بخواهد صادق
باشد، خود را از میان خواهد برد. هر
نکته‌ای نیاز به زور و همان اندیشه فشار
متقابل دارد. مأمور عالی سانسور به نوبه
خود باید در معرض سانسور قرار گیرد.
برای گریز از این دایرة معیوب، تصمیم به
عدم صداقت گرفت شده.... از آنجا که
دولت بورکراتیک بطور مبهمی بر این
مستله آگاه است، می‌کوشد که دست کم
قلمرو بی‌قانونی را در سطح آنچنان بالاتی
قرار دهد که بچشم نخورد، و سپس فکر
کند بی‌قانونی ناپدید شده است. درمان
واقعی و ریشه‌ای سانسور، لغو آنست؛ چرا
که این نهاد خود، نهادی زشت است و
نهادها قدرتمندر از مردم‌اند. نظر ما
ممکن است درست یا نادرست باشد اما
بهر صورت نویسنده‌گان پروسی از تجربه
دستورالعمل جدید سود خواهد برد؛ چه
از جمیعت آزادی واقعی و چه از جمیعت
آزادی عقیده و وجودان.

«چه کمیابند دورانهای خوشی که

نهادهایی را محترم شماریم که ما را
بیرون از حوزه قانون قرار می‌دهند و
خودسری را جای قانون می‌گذارند. از ما
می‌خواهند اصل شخصیت را تا آج‌جا
محترم شماریم که علیرغم نقصان نهاد
سانسور، به سانسور جیان اعتماد کنیم؛ اما،
خودشان اصل شخصیت را تا آج‌جا زیر پا
می‌گذارند که قضاوت درباره شخصیت نه
بر پایه عمل فرد بلکه بر پایه یک عقیده
درباره عقیده‌ای انجام یک عمل قرار
می‌گیرد. شما خواهان تواضع اید، اما
کارتان از عدم تواضع دیوستفانه گماردن
یک نوکر دولت به جاسوسی بر قلب‌های
مردم آغاز می‌شود، و این نوکر را به
عالی اگاه بر همه چیز، به یک فیلسوف،
دانشمند الهیات، سیاستمدار و آپولوی
دلیل تبدیل می‌کنید. از یکسو احترام به
عدم تواضع را وظیفة خود قرار می‌دهید،
اما از سوی دیگر ما را از عدم تواضع منع
می‌کنید. عدم تواضع واقعی عبارت است
از نسبت دادن درجه کمال یک نوع به
آحاد خاص آن. سانسور چیزی یک واحد
خاص است؛ اما مطبوعات تجسم تمامی نوع
انسان‌اند. بما دستور می‌دهید اعتمادی
داشته باشیم، اما خود به بی‌اعتمادی
قدرتی قانونی می‌دهید. شما تا آج‌جا به
نهادهای دولتی خود اعتماد دارید که فکر
می‌کنید می‌توانند یک انسان ضعیف و
فناپذیر را، یک مأمور دولتی را به یک
قدیس تبدیل کنند و یک چیز ناممکن را
ممکن سازند؛ اما نسبت به ارگانیسم
(ساختمان) دولتی خود آنچنان بی‌اعتمادید
که از عقیده یک شخص منفرد می‌ترسید،
چه، با مطبوعات همچون فردی خصوصی
برخورد می‌کنید. شما فرض می‌کنید که
مقامات دولتی بطور کاملاً غیرمشخصی،
غیرخصوصانه، بدون احساسات، بدون
کوتاه‌فکری یا ضعف انسانی عمل خواهند
کرد؛ اما، به آنچه غیر شخصی است، یعنی
به ایده‌ها مشکوک هستید، که پر از
توطنه‌ها و رذالت‌های شخصی‌اند.
دستورالعمل خواهان اعتماد نامحدود به
مقام و منزلت مأمورین دولتی است، در
حالیک شما کار خود را از عدم اعتماد
نامحدود به مقام و منزلت غیردولتیان آغاز
می‌کنید. چرا ما هم مقابله به مثل نکنیم؟
چرا ما هم بهمین مقام و منزلت دولتیان
دقیقاً با سوءظن نگاه نکنیم؟ کسی که
بی‌نظر است باید از همان آغاز کار به
شخصی که در ملاعام انتقاد می‌کند،
بیشتر احترام گذارد تا به متقدی که
کار خود را پنهانی انجام می‌دهد.

چیزی که سراسر زشت است،

مبارزه با تسلیم

نوال السعداوي

ادامه کاری کمی دارد، زیرا نمی‌تواند از طریق آگهی‌ها درآمدی بدست بیاورد. مبارزه "جامعه همبستگی زنان عرب" علیه سیاست غیرdemکراتیک "شورای عالی مطبوعات"، تمها از جانب شمار اندکی از نویسنده‌گان و روزنامه‌نگاران مورد حمایت قرار گرفت. اکثریت روشنفکران سکوت اختیار کردند. اینها در سال ۱۹۸۱ هم که پرزیدنت سادات بطور غیرقانونی دو هزار نفر از مخالفینش، و از جمله مرا بازداشت کرد، سکوت کردند.

من در ژانویه ۱۹۹۰ به پانصدتن از روشنفکران نخبه نامه نوشتم که بسیاری شان هر روز در مورد دمکراسی و آزادی بیان چیزی می‌نویسند. از آنها خواستم در دفاع از دمکراسی و آزادی بیان و حق انتشار صدایشان را بلند کنم. اما آنها باز هم سکوت کردند.

امروز زنان با نوع جدیدی از سانسور مواجهند که مرتباً شدت می‌یابد. در اوایل سالهای ۱۹۷۰، در زمان ریاست جمهوری سادات، گروههای بنیادگرای اسلامی چون قارچ روئیدند. سادات به فعالیتهای اینان میدان داد تا (بهرتر بتواند) با ناصریستها و مارکسیستها مبارزه کند. ولی گروههای بنیادگرای اسلامی بسرعت از کنترل خارج شدند و در گیریهایشان با سادات در سال ۱۹۸۱ منجر به قتل او بدلست یک افسر اسلام‌گرای ارتش شد. بنیادگرایان اسلامی، با کاربرد روش‌های سیاسی، اقتصادی و تبلیغاتی، به جکومت فشار می‌آورند؛ ولی علاوه بر اینها از اعمال تروریستی نیز استفاده می‌کنند تا قوانین اسلامی برقرار شود؛ زنان زیر حجاب برده شوند و امکان استفاده مساوی زنان از حقوق اجتماعی را بیش از پیش محدود نمایند.

برگرفته از مجله Index On Censorship
جلد ۱۹، شماره نهم، اکتبر ۱۹۹۰
برگردان شهلا سرابی
پاورفی

(*) "ن" بیست و سومین حرف الفبای عربی است: که به اسمی و افعال اضافه می‌شود تا آنها را "مؤنث" کند. بهین خاطر فنیستهای مصر نام "ن" را به عنوان سبل مبارزه‌شان انتخاب کردند.

"واردات کالاهای خارجی" ورود این کتابها را منع کرده بودند. بررسی انتقادی سه تابوی اجتماعی خاورمیانه - مذهب، سکس و حاکمیت موجود. از نظر اسلام‌گرایان، جنبه‌ای کفرآمیز داشت.

در سال ۱۹۸۰ که "کانون پرورش فکری" تهران این کتابها را به فارسی برگرداند، افراطیون سلمان دنبالرو خیینی، کتاب و چاپخانه را در همان آشوبهای ماهیاتی اول انقلاب به آتش کشیدند. با این وجود، کتاب در همه کشورهای عربی و از جمله مصر خوانده شد.

در سال ۱۹۶۹، با کمک پزشکان همکاری "جامعه آموزش سلامتی" را بنیاد گذاشتیم. ما ماهنامه "سلامتی" را منتشر کردیم که به رابطه میان جنبه‌های جسمی، روانی و اجتماعی سلامتی می‌پرداخت. همچنین ایده‌های نوینی چون رهائی زن را مورد بحث قرار می‌دادیم. ارتباط سرکوب زنان و سرکوب طبقاتی را توضیح می‌دادیم و رابطه بین قدرت سیاسی مردانه و قدرت پدر و شوهر در خانواده را مطرح می‌کردیم.

"سلامتی" با سنت‌های زیبایی‌چون سنت ناسالم ختنه زنان و آزار و تنبیه کودکان، مبارزه کرد. مجله پس از دو سال و نیم و بدليل نبود امکانات مالی، به ناچار بسته شد. حکومت اما به دادن کمک‌های مالی خود به بسیاری دیگر از نشریات، ادامه داد.

فصلنامه "ن" (**) که در سال ۱۹۸۹ توسط "جامعه همبستگی زنان عرب" بنیان گذاشته شد، در معرض نوع دیگری از اذیت و آزار قرار گرفت؛ که این نیز معادل سانسور بود. "شورای عالی مطبوعات" که بدلست حکومت اداره می‌شود، حاضر نشد بدون گشایش یک حساب بانکی ای ۱۵۰ هزار پوندی، جواز انتشارش را صادر کند. ما از آوریل ۱۹۸۹ نشریه را بدون جواز چاپ کردیم و حکومت را به مقابله طلبیده‌ایم که ما را بدادگاه بکشاند. (عجالتاً) اما حکومت عقب‌نشینی کرده و قانوناً با ما مقابله نکرده است. ولی چون جواز انتشار نداریم، نشریه‌مان غیرقانونی است. "ن" از نظر اقتصادی قدرت

تا سال ۱۹۵۳ که مصر جمهوری شد، روزنامه‌های دولتی در همه شماره‌هایش عبارت سه کلمه‌ای زیر را چاپ می‌کردند: "فرمان‌برداری، وفاداری، تسلیم". منظور از این عبارت، ابراز صداقت و وفاداری به فرمانروا بود.

امروز لفظ "تسلیم" دیگر حذف شده، ولی سایر کلمات بجا مانده‌اند که نشان از پرهیزکاری مورد پذیرش جامعه دارد. فرمان‌برداری، بالاترین پرهیزکاری نسبت به خدا است؛ و فرمانروا و پدر، و معلم، و رئیس. هر نوع بحث و انتقاد در این زمینه، به لحاظ سیاسی مساوی است با اقدام به سرنگون کردن حکومت؛ و به لحاظ مذهبی برابر است با ارتداد.

زن نویسنده نافرمان دو بار تنبیه می‌شود؛ زیرا خلاف وظیفه معمول و اساسی‌اش نسبت به خانه و شوهر و فرزندان عمل کرده است. وظیفه او اینست که به دخترش بیاموزد چطور باید وسایل نظافت و آشپزی و نه قلم را بدست گرفت. باید به دخترش بیاموزد از بدنش مراقبت کند؛ و نه از فکرش. و بالاتر از همه باید به دخترش بیاموزد که فرمان‌برداری پیشه کند.

اگر زنی خلاف خواست شوهرش رفتار کند، سلطه است. حال، اگر خلاف خواست فرمانروای سرزمینش رفتار کند، چه نام خواهد گرفت؟ یک نویسنده مرد مخالف ممکن است بخاطر موضوع مورد ستایش قرار گیرد؛ ولی زن مخالف که مقررات زنانه را نقض کند، مورد سوءظن قرار می‌گیرد.

در دوران ریاست جمهوری انور سادات (۱۹۷۰-۱۹۸۱) سانسور رسمی وجود نداشت، ولی قوانین فوق‌العاده به فرمانده کل قوا همان نخست وزیر. اجازه می‌داد که جواز انتشار ندهد. تبعیجاً تعدادی از کتابهای من دائمًا منع می‌شدند. برخی از کتابهایم هم در بیروت چاپ شدند و یکی‌شان "چهره عربیان حوای عرب" اجازه ورود به بسیاری از کشورهای عربی و مجمله مصر را نیافتدند. گمرک مصر و مقامات اداره مالیات، با استفاده از قانون

چهارمین کنفرانس جهانی زن



مهناز متین

از مقاضیان شرکت سر بازی زد. در عوض، سازمان‌های به اصطلاح غیر دولتی کشورهای "دوست" پذیرفته شدند. مسئله به جدی جدی شد که صدای اعتراض بسیاری را دوآورد و کمیته برگزاری کنفرانس مجبور به بررسی مجدد درخواست‌هایی شد که رد شده بودند. بدین سان تعدادی از مقاضیان مورد پذیرش قرار گرفتند.

تدبیر دیگر مقامات چینی، انتخاب محل گردهم‌آئی سازمان‌های غیردولتی در شهرکی بنام هوئیرو در ۶۰-کیلومتری پکن بود. بدین ترتیب تماس شرکت‌کنندگان با مردم چین و "مازاحمت‌شان" برای کنفرانس دولتها که در پکن بود، به حداقل می‌رسید. ورود چینی‌ها بدون اجازه رسمی به محل گردهم‌آئی منع بود. امکانات رفاهی در محل سطح نازلی داشت. مطبوعات و رادیو تلویزیون چین نباید توجه زیادی به اخبار کنفرانس نشان می‌دادند. در عوض حول و حوش کنفرانس اخبار عجیب و غریبی پراکنندند. از جمله اینکه خارجی‌هایی که به گردهم‌آئی سازمان‌های غیردولتی می‌آیند مبتلا به ویروس سیدا (ایدز) هستند و باید از آنها دوری کرد و حتی اگر حشره‌ای آنها را بگزد، خطر سرایت وجود دارد! یا اینکه عده‌ای زن هم‌جنس‌گرا قصد دارند در خیابان‌های پکن لخت و عور را پیمائی کنند! و...

نارضایتی مقامات این کشور را به دنبال آورد. برای بدست آوردن دل این بازار عظیم یک میلیارد نفری، سازمان ملل برگزاری کنفرانس زنان را به چینی‌ها پیشنهاد کرد. رهبران چین که پس از وقایع "تین‌آن‌من" در پی ارائه چهره بهتری نداشتند. کمی پیش از کنفرانس، یعنی از ۳۰ اوت تا ۸ سپتامبر، گرددهم‌آئی خود را تشکیل دادند. این کنفرانس با بیش از ۴۰ هزار شرکت‌کننده که اکثریت

عظیم‌شان زن بودند، بزرگترین کنفرانس تاریخ "ملل متحد" بشمار می‌آید. بزرگی اما تنها ویرگی کنفرانس اخیر نبود. نه تنها موضوع کنفرانس بسیار مهم و حساس بود و با توجه به تجربه کنفرانس قاهره در سال گذشته می‌شد براحتی پیش‌بینی کرد که کارزاری بزرگ برای خواهد افتاد، بلکه مشکل می‌توان نمونه‌ای یافت که همه چیز، حتی محل برگزاری کنفرانس، این چنین دعوا و مرافعه‌ای را برانگیخته باشد. برای اولین بار، سازمان ملل در کشوری از "جهان کمونیست" جلسه‌ای با این اهمیت برگزار می‌کرد.

"کنفرانس زنان" بهای

"بازی‌های المپیک"!

شکست چین به هنگام انتخاب محل بازی‌های المپیک سال ۲۰۰۰، خشم و

مردم حاکم است، در خدمت پایز تولید نظام نابرابر موجود قرار گرفته است. در این جوامع، زنان خود را در بند موقعيتی دوگانه می‌بینند. از سویی، می‌توانند به مدارج بالای علمی برستند و از سوی دیگر نمی‌توانند از حقوق مدنی برخوردار شوند. مثلاً مستله کم‌اهمیت گرفتن گذرنامه و خروج از کشور، برایشان امکان ندارد مگر با اجازه رسمی شوهر. این شکل در مورد بسیاری از مسائل روزمره دیگر نیز وجود دارد. در زمینه بهداشت مشکلات هنوز بیشمارند. علاوه بر تقدیمه بد و ناکافی و بیماری‌های رایج، بیماری ایدز به طور بی‌سابقه‌ای در میان زنان افزایش یافته، بطوریکه در میان مبتلایان به این بیماری، تعداد زنان که ۱۰ سال پیش ۱۰٪ بود، امروز به ۴۰٪ رسیده است^(۴). ۳۰۰ میلیون زن هیچگونه دسترسی بد وسایل کنترل بارداری ندارند^(۵). بر اثر سقط جنین‌هایی که در شرایط غیربهداشتی انجام می‌گیرد، هر سال ۵۰۰ هزار زن جان خود را از دست می‌دهند^(۶). سقط جنین یکی از دلایل مهم مرگ و میر دختران نوجوان است. حدود یک میلیون کودک که ۹۰٪شان را دخترچه‌ها تشکیل می‌دهند، همه ساله به دام شیکه‌های فحشاء می‌افتدند^(۷). سقط جنین‌های اجباری و کشتار نوزادان دختر، در کنار مرگ و میر بیشتر دخترکان (به علت توجه کمتر والدین)، در آینده دنیا را با مشکل "کمبود زن" مواجه خواهد کرد^(۸). نابرابری در زمینه مشاغل با سرعتی مورچه‌وار کاهش می‌یابد. در طرف ۲۰ سال گذشت، تعداد زنان در بازار کار افزایش زیادی یافته است. در کشورهای صنعتی ۴۱٪ و در سطح دنیا ۳۴٪ نیروی کار را زنان تشکیل می‌دهند^(۹). حقوق آنان اما به مراتب کمتر از حقوق مردان و نوع کارهای پسترن است. دو سوم کار زنان از جمله کارهای خانگی، کشاورزی، ... مزدی ندارد. در دایرة قدرت سیاسی و مقامات تصمیم‌گیرنده، بجز در چند کشور اروپائی، وضعیت اسفانگیز است. در میان ۱۸۴ کشور عضو سازمان ملل، ۷ زن رئیس دولت وجود دارد (سه ملکه: انگلستان، هلند، دانمارک و چهار رئیس جمهور: ایسلند، نیکاراگوئه، ایرلند، سری‌لانکا) و ۶ زن نخست وزیر (بنگلادش، نروژ، پاکستان، سری‌لانکا، ترکیه، جمهوری دومینیکن^(۱۰)). از سالهای ۷۰ تا به امروز، میزان نمایندگی زنان در قوه مقننه در سطح جهان از

بهداشت، رسانه‌های گروهی، هنر و فرهنگ و... مسائل مهم دیگری مورد بحث قرار گرفت. شرکت کنندگان با ارزی و شور تحسین‌برانگیزی وضعیت بد زنان را در بخش‌های بسیاری از دنیا افشاء کردند. با وجودیکه چندین گروه "غیردولتی" طرفدار رژیم ایران در این کنفرانس شرکت کرده، سعی در معرفی خود بعنوان نماینده زنان ایران داشتند، سرسختی گروه‌های زنان ایرانی مهاجر و تبعیدی و فعالیت‌های شبانه‌روزی آنها، به همراه زنان مغربی، سودانی، پاکستانی، افغانی و... در افشاری ماهیت زن‌ستیز جمهوری اسلامی، موجب شد زنان حزب‌الله‌ای ایرانی عملاً ایزوله شوند. حتی اکثر زنان حزب‌الله‌ی کشورهای نظیر آفریقای شمالی و بخش‌های مسلمان روسیه، از آنها دوری می‌جستند. در مجموع، به نظر بسیاری از شرکت کنندگان، جو رادیکال حاکم بر گردهم‌آتی سازمان‌های غیردولتی شگفت‌انگیز بود.

قاره سیاه بشویت...

بین سالهای ۷۵ تا ۹۵، سازمان ملل متعدد کنفرانس جهانی در مورد زنان برپا کرده است (مکزیکو ۷۵، کینه‌اگ ۸۰، نایروبی ۸۵). اهمیت این کنفرانس‌ها، بیشتر طرح مشکلات و بررسی وضعیت زنان در گوش و کنار جهان بوده و البته دستاوردهایی نیز بهمراه داشته است. تم اصلی کنفرانس نایروبی، خشونت علیه زنان و بیوژه "مثله کردن" (اختنه) زنان بود، برآناس آمارهای سازمان ملل، در دهه اخیر این عمل وحشیانه در کشورهای آفریقایی کاهش زیادی داشته. برای مبارزه علیه انواع دیگر خشونت نیز قوانینی در بسیاری از کشورها به تصویب رسیده است. با این وجود، احراق حقوق زنان - این "قاره سیاه بشویت"^(۱۱) راهی بس دشوار در پیش دارد.

جز در چند کشور غربی، بیوژه سوئد، نروژ، فنلاند و دانمارک، که برابری حقوق زن و مرد به مقیاس زیادی تأمین شده است، در سایر نقاط جهان، زنان به نسبت‌های گوناگون در معرض انواع تبعیض‌ها قرار دارند. در میان یک چهارم جمعیت بی‌سواندگان، دو سوم زن هستند^(۱۲). محتوای برنامه‌های آموزشی عمیقاً تحت پیش‌داوری‌های سکسیست قرار دارند. تعداد زنان با سواند نسبت به ۲۰ سال پیش افزایش یافته، اما آمزش در کشورهایی که قوانین مذهبی بر زندگی

عده‌ای از مخالفان داخلی را هم برای زهره چشم گرفتن از بقیه درست پیش از کنفرانس زندانی و یا اعدام کردند. اعلام نمودند که هر نوع تظاهراتی که دخالت در امور داخلی چین و یا توهین به حیثیت رهبران کشور تلقی شود، اکیداً منع است.

انتخاب پکن تنها برای چینی‌ها مستله‌افرین نبود. از مدتی پیش بحث حادی در محافل غربی برای افتاد و عده‌ای موافق شرکت در کنفرانس و عده‌ای طرفدار بایکوت آن شدند. از هیاهوی سیاستمداران و دولتها و تصفیه حسابشان با چین که بگذریم، بحث عمیقتر در میان بود. مخالفین شرکت در کنفرانس، عدم احترام به موازین حقوق بشر و وقایع "تین آن من" را پایه استدلال خود قرار می‌دادند. آنها بر این مستله پایی فشرند که در حالیکه تاکید کنفرانس بر این خواهد بود که حقوق زن جزء جدایی‌ناپذیر حقوق بشر است، آیا پکن انتخاب مناسبی است؟ موافقین رفتن معتقد بودند که این کنفرانس توجه جهانیان را به پکن جلب خواهد کرد و از همین رو مستله حقوق بشر را در آنجا مطرح خواهد نمود.

بیهوده نمی‌گفتند. برای اولین بار، گروهی از عفو بین‌الملل توانست به خاک چین پا بگذارد. علیرغم حضور دائمی پلیس، تظاهرات بسیاری از طرف گروه‌هایی که افشاء وضعیت چین را هدف داشتند، برگزار شد. تظاهرات زنان تبیتی توجه زیادی بخود جلب کرد. از وضعیت بد زنان چینی پرده برداشته شد. از جمله از سیاست سقط جنین اجباری (حتی در ماههای آخر بارداری)، عقیم کردن اجباری و سیاست تکفرزندی^(۱۳). (در حالیکه تعداد زیادی از زوج‌ها ترجیح می‌دهند فرزند پسر داشته باشند، این سیاست منجر به سقط انتخابی جنین‌های دختر به محض تشخیص جنسیت جنین- و حتی کشتن نوزادان دختر می‌شود). رشد شتابان اقتصاد بازار، باعث شده که بسیاری از پروردهایی که دولت جمهت بهبود شرایط زنان در دست اجراء داشت، راکد بماند. در این وضعیت اقتصادی، فحشاء زنان، گسترش بی‌سابقه‌ای یافته است. در جریان کنفرانس بیوژه در گردهم‌آتی سازمان‌های غیردولتی، این مسائل در سطح وسیعی علنی شد و از ورای بررسی ۱۳ تم انتخابی (اقتصاد، دولت و سیاست، حقوق بشر، صلح و امنیت، مذهب و روحانیت، آموزش،

تنها نباید به تعهدات پیشین بسته کرد»، دیبرکل سازمان ملل به علت بیماری‌ای که چه بسا به موقع عارضش شده بود، در کنفرانس شرکت نکرد و به فرستادن پیامی بسته نمود: «قرن‌هاست که جهان کمتر از آنچه که باید به زنان داده است». دیبرکل سازمان ملل بی‌آنکه مستقیماً از "حقوق بشر" ذکری به میان آورد، آرزو کرد که: «سازمان ملل متعدد در جهت احراق "حقوق فرد" اقدام کند». در میان نخستین کسانیکه سخنرانی کردند و صحبت‌شان توجه زیادی بخود جلب نمود، همسر رئیس جمهور آمریکا، هیلاری کلینتون بود. با وجودیکه کاخ سفید بخارتر فشار جناح‌های راست داخلی و نیز دستگیر شدن مخالف آمریکائی چینی‌تبار، Harry Wu، نسبت به شرکت در کنفرانس ابراز تردید کرده بود، اما با تزدیک شدن به زمان انتخابات ریاست جمهوری و نیاز کلینتون به برنامه‌های تبلیغاتی و نیز آزاد شدن Wu، هر نوع تزلزلی از میان رفت و هیلاری کلینتون بعنوان رئیس افتخاری هیئت نمایندگی آمریکا، روانه چین شد. او

در برابر کنفرانس دولتی، صحبت از حقوق زنان کرد و جدائی‌نایاندیری‌اش از حقوق بشر: «باید حقوق بشر در سطح جهان گسترش یابد. حقوق بشر حقوق زن است و حقوق زن حقوق بشر... مرد و زن باید بتوانند برای زندگی خصوصی خود آزادانه تصمیم بگیرند، بی‌هیچ فشاری مانند سقط جنین اجباری و یا عقیم کردن اجباری». سخنرانی هیلاری کلینتون در برابر سازمان‌های غیردولتی هم توجه‌ها را بخود جلب نمود. او خطاب به آنها گفت: «شما هستید گه باعث به پیش‌رانده شدن دولتها به سمت توسعه اقتصادی اجتماعی برای نیل به عدالت و برابری می‌شوید...». علیرغم دفاع پرشور همسر رئیس جمهوری، هیئت نمایندگی آمریکا در کنفرانس رفتاری بسیار محظاً داشت و مواضعی بینایینی.

تاکید بر روی این مسئله که حقوق بشر شامل حقوق زنان هم می‌شود، واکنشی است به کارزاری که نیروهای واپس‌گرا به راه انداخته‌اند مبنی بر اینکه ارزیابی وضعیت زنان هرجامعه‌ای باید با درنظر گرفتن ارزش‌های قومی، مذهبی و فرهنگی آن جوامع صورت گیرد. حال آنکه برای مخالفین این نظر، حقوق زنان بعنوان حقوقی بنیادی، امری است جهانی و جدائی‌نایاندیر از حقوق بشر. بدین معنی، نابرابری، تبعیض، خشونت... و در یک کلام پایمال شدن حقوق زنان، دیگر مسئله

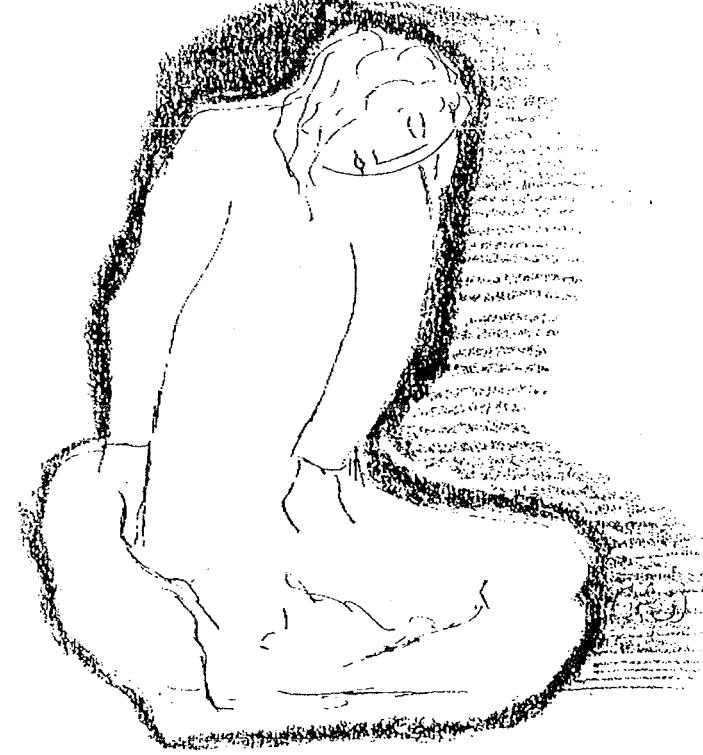
در آمریکا، جراحات واردہ بر زنان از این طریق، از حوادث رانندگی، حملات اتفاقی در کوچه و خیابان و مرگ و میر بر اثر سرطان بیشتر است. زنان نوع دیگر خشونت وحشیانه را در کشورهایی که رژیم‌های مذهبی و یا جریانات مذهبی افراطی قدرتمندی دارند، تجربه می‌کنند. در الجزایر، عدم رعایت حجاب از سوی زن، ممکن است بد قیمت جانش تمام شود. به یمن جمهوری اسلامی، مجازات قرون وسطائی سنگسار سال‌هاست که دویاره رایج شده است^(۱۶). در اکثر کشورهای اسلامی، تحت لوای مذهب، سنت و فرهنگ، تهاجمی گاه پنهان و گاه عریان، بر حقوق زنان آغاز شده است. اوچیگیری بنيادگرایی اسلامی، بنيادگرایان دیگر مذاهبان را نیز به فعالیت بیشتر ترغیب و تشویق کرده است. در کشورهای غربی، حقوقی که زنان قطعی و همیشگی می‌پنداشتند، مورد تهدید قرار گرفته است.

برابری، توسعه، صلح

برای راهگشائی در برابر این کوه عظیم مشکلات بود که کنفرانس پکن، با هدف برابری، توسعه و صلح آغاز بکار کرد. تنها در زمان جنگ متحمل نمی‌شوند. گرتروود مونجلاء، دیبرکل تائزاینیاتی کنفرانس، به کشورهای "محافظه‌کار" اخطار کرد: «عقب‌گرد جایز نیست و

۱۲/۵ به ۱۰/۱ کاهش یافته است^(۱۱).

بحran اقتصادی یک دهه گذشته و جنگ‌های محلی‌ای که در این سوی و آن سوی جهان پدید آمده، به موقعیت زنان بیش از پیش آسیب رسانده است. براساس آمارهای سازمان‌های بین‌المللی، در میان یک میلیارد و سیصد میلیون نفری که در فقر مطلق زندگی می‌کنند، ۷۰٪ زن هستند^(۱۲). بیکاری ناشی از بحران، بیشتر دامنگیر زنان می‌شود. روزبروز بر تعداد خانوارهایی که سپریستی‌شان بر دوش زنان می‌افتد، افزوده می‌شود^(۱۳). خطر فقر برای زنان خصوصاً در سنین بالا بیشتر است. بنيادگرایی اسلامی، بنيادگرایان دیگر مشکل فقر در کشورهای جهان سوم و بویشه در مناطق روسیه‌ای شدیدتر است. در طی ۲۰ سال اخیر تعداد افراد فقیر در این مناطق دو برابر شده است^(۱۴). در گیری‌های منطقه‌ای و جنگ‌های قومی، وضعیت اسفیاری، بویشه برای زنان، ایجاد کرده است. آنها مورد تجاوز قرار می‌گیرند، کشته می‌شوند و یا مجبور به مهاجرت. زنان و کودکان امروز ۸۰٪ از ۲۵ میلیون پناهنده و آواره را در جهان تشکیل می‌دهند^(۱۵). اما خشونت را زنان تنها در زمان جنگ متحمل نمی‌شوند. خشونتی که در خانه بر آنها روا می‌شود، گاه دست‌کمی ندارد. این مسئله حتی در کشورهای پیشرفته نیز بسیار رایج است.



ضد استفاده از روش‌های خشنی است که برخی کشورهای پیشرفت‌های می‌خواهند برای کنترل جمعیت در کشورهای فقیر بکار گیرند». از نظر نماینده واتیکان متن مورد بحث، بیان کننده نوعی «فردگرانی افراطی» است: «کشورهای شرطمند می‌خواهند از شر فقر در جهان سوم راحت شوند: با از بین بردن فقر!».

علیرغم اینکه واتیکان در پکن هم مانند قاهره، نقش قهرمان مدافع فقرا را ایفا کرد، روش کارش با قاهره تفاوت داشت. سر و صدائی که حول و حوش «اتحاد مقدس» اسلام و مسیحیت برپا شده بود، واتیکان را که نمی‌خواهد با «افراطی‌های بنیادگرا» در یک جبهه ظاهر شود، محظاطر کرد. هرچند نمایندگان «اتحادیه مسلمان‌ها»، «کنفرانس جهانی اسلام» و استادان دانشگاه الازه در ژوئن امسال به واتیکان دعوت شده بودند، اما از آنها خواسته شد طوری ونمود نکنند که گویا اتحاد میان مسلمانان و اتیکان امکان‌پذیر است. در عمل، اما، تفاوتات بسیاری موجود بود، بویژه برای زیر فشار گذاشتن سازمان ملل در جهت تغییر پلاتفرم.

جمهوری اسلامی و مؤتلفین اش، کوشش زیادی کردند که صفت «جهانی» به حقوق زن اضافه نشود و از حقوق زنان بعنوان حقوق پسر ذکری به میان نیاید. هم‌چنین «ویژگی‌های مذهبی، فرهنگی و قومی» نیز رعایت گردد. شیلا حبیبی، رئیس هیئت نمایندگی ایران از اینکه پلاتفرم به اندازه کافی به «نقش زن بعنوان مادر» اهمیت نمی‌دهد و بر «سقط جنین، فساد اخلاقی، روابط خارج از ازدواج» تأکید دارد، اظهار تأسف کرد.

مدافعان دیگر اسلام، خانم بی‌نظیر بوتو بود. او از اولین شخصیت‌هایی بود که صحبت کرد و گفت «بعنوان زنی مسلمان که به نخست وزیری انتخاب شده»، مسئولیتی خاص بر دوش خود حس می‌کند تا اثبات نماید «اسلام زن را به عقب نمی‌راند». او تأکید کرد که «میان آموزش‌های اسلام و تابوهای جامعه که به وسیله سنت‌های جامعه پدرسالار تقویت می‌شود، باید تفاوت گذاشت... تاریک اندیشان ترجیح می‌دهند که این تفاوت را نبینند».

در پکن نیز به مانند قاهره، دولتهای مذهبی و نیروهای زن‌ستیز (که حتی اکثریت نیز نداشتند) وقت کنفرانس را صرف دعواهای «ایدئولوژیک» و تحمل نظرات خود به دیگران کردند.

مسئله سقط جنین از مسائل دیگری بود که مرافقه بسیاری برای اندادخت. برخی از مخالفین سقط جنین با تماسخر می‌گفتند: «آنهایی که در قاهره آن چنان به نفع سقط جنین به تک و تا افتاده بودند، حالا در چین باید علیه سقط جنین اعتراض کنند!». کایه‌شان به مخالفت با سقط جنین‌های اجباری بود. البته کسانیکه به حقوق زنان و حقوق فرد اعتقادی ندارند، درک نمی‌کنند که مسئله اتفاقاً بر سر موافقت یا مخالفت با سقط جنین نیست. مسئله بر سر «حق بینایادین هر فرد و هر زوج برای انتخاب آزادانه و مسئولانه تعداد فرزندان، موعد و فاصله آنها» است (بنده ۲۲۳ بلافترم). جالب است بدانیم که این بند همزمان مورد مخالفت واتیکان و چین بود! به همان ترتیب که در قاهره شاهدش بودیم، بحث حق تولید مثل و باروری دو جناح مخالف را مجدداً در برابر هم قرار داد.

از قاهره تا پکن

برای اولین بار ریاست هیئت نمایندگی واتیکان را در اجلاسی بین‌المللی، یک زن بر عهده داشت. به اعتقاد خانم ماری آن گلندون، استاد دانشگاه هاروارد که سخنور بسیار زبردستی است، «فمینیسم یک حادثه تاریخی» است: پیدایش وسائل ضدبارداری و همزمان شدنش با پدیده‌های که تعداد زیادی زن را قربانی خود کرد، یعنی «کمبود همسر و ازدواج». «زنان نسل بتی فریدان» (۱۷) شوهران خود را در معرض بازار سکس می‌دیدند (که بخاطر وسائل ضدبارداری بسیار قابل دسترس‌تر شده بود)... به این ترتیب است که می‌توان عکس العمل وحشیانه آنها را در برابر مردان در دهه ۷۰، «توضیع داد...» (۱۸). رئیس هیئت نمایندگی واتیکان، در سخنان خود، از اینکه پلاتفرم این همه بر بهداشت در روابط جنسی و تولید مثل تأکید می‌کند، اظهار تأسف کرد: «زبان مبهم این متن درباره کنترل روابط جنسی و باروری می‌تواند به تفاسیری از جمله تشویق به ایجاد جامعه‌ای برای سقط جنین و هم‌جنس‌گرایی بینجامد». البته تأثیر کنفرانس قاهره را که شاهد مقاومتی جانانه در مقابل واتیکان بود، می‌شد در موضوع نماینده پاپ در پکن دید. او از همان ابتدا اعلام کرد با وجودیکه کلیسا مخالف سرسخت سقط جنین است، از «جنگ سقط جنین» اجتناب خواهد کرد: «واتیکان ضد تنظیم خانواده نیست. بلکه

داخلی این دولت و آن دولت حساب نمی‌شود، مسئولین آن باید در برابر جامعه بین‌الملل پاسخگوی اعمالشان باشند. در پلاتفرم پیشنهادی به کنفرانس، آن بخشی بیشتر مورد مناقشه قرار گرفت که به حقوق بینایادین زنان اختصاص داشت (یعنی یک چهارم متن ۱۶۰ صفحه‌ای). از جمله، اختلاف بر سر بندی بود که در زنان» است. دعوا البته به این بند محدود نمی‌شد. عباراتی نظری: بارداری ناخواسته، ازدواج زوررس، حق تولید مثل، برتری مردان، اذیت و آزار بخاطر جنسیت، رابطه جنسی بدون وسائل پیشگیرنده، خود مختاری زنان، استقلال نهادهای ملی مستول حقوق زنان، فحشاء... برای برخی دولتها پذیرفتنی نبود. گاه ساعتها بر سر یک واژه بحث می‌شد. مثلاً واتیکان و کشورهای اسلامی مخالف «جمع» بستن کلمه «خانواده» بودند، زیرا آن را به معنی شناسائی اشکال گوناگون خانواده و نیز خانواده همجنس‌گرا می‌دانستند. عبارت «جنت‌گیری جنسی» sexual orientation توسط کشورهای مسیحی و مسلمان مورد مخالفت قرار گرفت. زیرا آن را به متابه پذیرفتن و اشاعه دادن روابط همجنس‌گرایانه قلمداد می‌کردند. اما این واقعه را باید در تاریخ سازمان ملل ثبت کرد که یک زن آفریقای جنوبی پشت تریبون جلسه رسمی گفت: آیا یک زن حق دارد زن دیگری را دوست داشته باشد به همان گونه که مردی را می‌توان دوست داشت؟. این زن که از گتوهای سوتو تو می‌آمد، بی‌عدالتی‌هایی را که در حق زنان همجنس‌گرا می‌شود، افشاء کرد. مشکل دیگر انتخاب میان واژه سکس sex (جنس) و واژه gender (genre) (نوع) بود. متن پلاتفرم تصریح می‌کرد که باید از کلمه «نوع» استفاده کرد، زیرا خنثی‌تر است. دولتهای مذهبی، خصوصاً کاتولیکها مخالف بودند؛ چه به گمان آنها، این کلمه تفاوت زن و مرد را درهم می‌ریزد... و لابد بعد هم باید «یک نوع» برای هموسکوئل‌ها و «نوع» دیگری برای بی‌سکسوئل‌ها و حتی ترانس‌سکسوئل‌ها هم پیدا کرد!... در پایان، اما، بر سر «نوع» توافق شد. بشرطی که اضافه شود «آنچه این کلمه معمولاً معنی می‌دهد»، یعنی ... همان سکس! کشورهای مسلمان به رهبری ایران خواهان جایگزینی واژه «عدالت» equity (بجای «برابری» equality) بودند که جا را برای هر نوع تعیینی باز می‌گذارند.

توافق نهایی علیرغم تضادهای بنیادین

پیشرفت جوامع باشد، مسئله زن یکی از مسائل مرکزی خواهد بود و حول این مسئله، سالهای سال همچنان صفا را ایجاد خواهد شد.

مناقشات کنفرانس پکن شکاف عمیقی را نشان می دهد. این شکاف میان "مدل غربی" رهایی زن و "مدل های دیگر" نیست. در واقع، شکاف میان دو بینش است. بینشی که خواهان حفظ نظام نابرابر و تابعیت زن از مرد است و بینشی که خواهان برابریست. طرفداران هر دو نظام در همه جا هستند. زنان "شرق" - با اشکالی که خود می خواهند - همان مبارزه های را پیش می بردند و خواهند برد که خواهان "غربی" شان سالم است در گیر آند. هر دو علیه دشمنی مشترک مبارزه می کنند: نظام پدرسالار. در "جهان سوم"، زنانی که دهها سال است برای احقيق حقوق خود می جنگید، ستون پنجم دشمن نیستند، "اموران مخفی مدرنیته" اند^(۱۹). وضعیت آنان نموداریست از تحول در این جوامع. اگر از دریچه مذهب، سنت و فرهنگ جوامع و اقوام گوناگون چنین به زن توجه می شود، به این دلیل است که زن خود به تنها تبلور بسیاری از سوالات بنیادینی است که مقابل پسر قرار دارد: زندگی، عشق، بقاء، از ورای مسئله زن، بشریت به دنیا بی اندیشید که رویای داشتن آن را دارد، دنیا بی عادلانه را زیباتر. این آرگون نبود که می گفت: "زن آینده پسر است؟"

پانویس ها:

- ۱- کوانین چین در زمینه، یک فرزند برای زوج های شهری، ۲- فرزند برای روستائیان، در صورتیک اولی دختر باشد و ۳- برای اقلیت های قومی و مذهبی را مجاز می شمارد. ۲- نقل قول از فروید، برگرفته از لوموند، ۹۵/۸/۳۱، ۶-۵، ۴-۳، ۹۵/۸/۳۱، ۹۵/۸/۲۱، ۹۵/۸/۲۱، ۹۵/۹/۱۴، ۹۵/۹/۱۴- لیبراسیون، ۹۵/۹/۴.
- ۹- لوموند، ۹۵/۸/۳۱- روزنامه فرانسوی فیگارو، ۹۵/۸/۲۹- لوموند، ۹۵/۸/۳۱، ۱۲- لیبراسیون، ۹۵/۹/۲۳- ۹۵/۹/۲۳، ۱۶.۱۳- لوموند، ۹۵/۸/۳۱- ۹۵/۸/۳۱- لیبراسیون، ۹۵/۹/۲۳- ۱۶- ۹۵/۹/۲۳- رجع شود به اطلاعیه های "کمیته موقت زنان ایرانی علیه سنگسار" که در ژوئیه ۹۵، برای اعتراض به دو مورد جدید حکم سنگسار در ایران، توسط زنان ایرانی در پاریس تشکیل شد.
- ۱۷- زن فمینیست بنام آمریکائی، ۱۸- لوموند، ۹۵/۹/۵- اصطلاحی است که ادگار مورن، فیلسوف فرانسوی، بکار برده است. (برگرفته از لوموند، ۹۵/۹/۵)

تجددنظر در کوانین سقط جنین پردازند و از مجازات زنانی که بطور غیرقانونی سقط جنین کرده اند، درگذرند. ایران و ستحدیش نتوانستند عبارت "عدالت" را بجای "برابری" بنشانند. تأکید بر "ویژگی های فرهنگی"، احترام به "حاکمیت ملی" و "حق تفاوت فرهنگی" که از جانب ایتیکان و دولت های عربی مطرح شده، پذیرفته نشد.

منت اعلامیه و پلاتفرم تصویب شد، اما نه در کلیت خود. بیش از ۴۰ دولت، بخش هایی از آن را نپذیرفتند. اینها از اینکه حق زنان در تصمیم گیری در مورد مسائل جنسی برای نخستین بار به رسمیت شناخته شده، ابراز تأسف کردند. ۲۹ کشور مسلمان (ایران، سودان، کویت، لیبی، موریتانی، اندونزی)، عمان، جیبوتی، بحرین، لبنان، مراکش و...) برابری زن و مرد در روابط جنسی و عدم مجازات سقط جنین غیرقانونی را رد کردند. با وجودیکه آن بخش از متن که در مورد ارث بود بر اثر فشار همین دولتها از "حق ارث بری برابر" به "آرزوی حذف بی عدالتی ها و برابری در ارث" تغییر کرد، آنها از قبول سر باز زدن و اعلام نمودند که به اجرای کوانین اسلام ادامه خواهند داد. فشار دولتهای مذهبی باعث شد که فحشاء به عنوان تجاوز به حقوق بشر شناخته نشود، بجز "فحشاء اجباری". تنها این می ماند که کدام فحشاء "اجباری" است و کدام "اختیاری"؟ کاتولیکها (واتیکان، اکوادور، مالت، پرو، آرژانتین، فیلیپین و...) مخالف سقط جنین و موافق تعریف خانواده بعنوان واحدی مشکل از "دو جنس مخالف" بودند.

"مأموران مخفی مدوفته"

تجربه سازمان های بین المللی ای که دست اندر کار دفاع از حقوق بشر هستند نشان می دهد که، برای پیشبرد هدفها، وجود متن هایی که دولتها اضاء کرده اند و به آن معتمد شده اند و در نتیجه می توان به آنها رجوع کرد، بهتر از نبودن شان است. اینکه متن تصویب شده در کنفرانس پکن منتشر چه تحولاتی در وضعیت زنان خواهد شد و اینکه بدینانی در ارتباطات و بازار را، در موقعیتی برای با مردان، تأمین کنند. از دولتها خواسته شد که به زنان و دختران اجازه دهند که از تمام حقوق خود بهره مند شوند؛ از صرف پروره های برای بیرون شرایط زنان می شد، حق دارند یانه، در آینده معلوم خواهد شد. اما آنچه بر اساس تجربیات چندساله اخیر می توان گفت این است که هرجا صحبت از حقوق بشر و یا توسعه و

از معجزاتی که مختص کنفرانس های سازمان ملل است، توافق پایانی است. حالیکه در طول کنفرانس، دولتها و بلوک بندی های اشکار و پنهان، مشغول دعوا و مراجعت هستند؛ در لحظات و ثانیه های پایانی، ناگهان متنی به تصویب می رسد. از دلایل معجزه شاید این باشد که نه تنها متن ها برای دولتها هیچ الزام اجرائی ندارند، بلکه دولتها می توانند در مورد این یا آن ماده "ملحوظاتی" هم داشته باشند. کنفرانس پکن نیز از این قاعده کلی مستثنی نبود و نهایتاً اعلامیه و پلاتفرمی، که برنامه عمل ۱۰ سال آینده را تعیین می کنند، مورد تصویب قرار گرفتند. "اعلامیه پکن" به اصول کلی پردازد و به نظر کارشناسان به مراتب ضعیفتر و بمهمتر از "پلاتفرم عمل" است. و البته کسی وقت خواندن دهم صفحه جزئیات پلاتفرم را ندارد و اکثر آن به اعلامیه رجع خواهند کرد. با این حال، در مصوبات کنفرانس نکات مثبتی وجود دارد. در اعلامیه آمده: "حقوق زنان جزء تمام کمال و جدائی نپذیر حقوق بشر و آزادی های بنیادینی است که از روح اعلامیه جهانی حقوق بشر و قراردادهای بین المللی سرچشمه می گیرد". برای اولین بار پذیرفته شد که «حقوق زن شامل کنترل آزادانه در زمینه مسائل جنسی است؛ بدون خشونت، اجبار و تبعیض؛ و همچنین "برابری زن و مرد و احترام به حقوق زنان بعنوان حقوق بنیادین" مورد قبول قرار گرفت. تحت فشار نیروهای مذهبی، عبارت "حقوق جنسی" از اعلامیه حذف شد، هرچند که بخش مربوط به این موضوع در پلاتفرم بر جا ماند. در اعلامیه آمده است که زنان باید بتوانند بطور برابر در تصمیم گیری ها شرکت کنند. دولتها متعمد شدند که برای زنان به لحاظ حقوقی، از میان برداشتمن فقر، دسترسی به منابع اقتصادی، زمین، وام، علم و تکنیک، آموزش حرفه ای، اطلاعات، ارتباطات و بازار را، در موقعیتی برای با مردان، تأمین کنند. از دولتها خواسته شد که به زنان و دختران اجازه دهند که از جمله حق دسترسی به وسائل تنظیم باروری، حقوق نوجوانان در داشتن اطلاعات لازم در مورد روابط جنسی و بیماری هایی که از این طریق منتقل می شود. به دولتها توصیه شد که به

دو گزارش

از گردهمایی سازمان‌های غیردولتی

«نه به بنیادگرائی»



این گروه نام "زنان ایرانی در تبعید" (Iranian Women In Exile) را بر خود نهاد. گروه پر از بچه‌های پرشور و انرژی بود، با یک دنیا درد مشترک. درحالیکه اصلًا همیگر را نمی‌شناختیم، بعد از چند ساعت مثل اینکه سالها بود با هم همکاری می‌کردیم و این ساعات و لحظات برایم قابل نوشتن نیست.

زنان ایرانی جمهوری اسلامی، ساعت ۷ شب برنامه داشتند تا "سازمان‌های غیردولتی" ایرانی را معرفی کنند و هدف‌شان را بگویند. ما هم تصمیم گرفتیم بلوز ("تی شرت")‌ای (۱) را که بچه‌های اروپا تهیه کرده و آورده بودند بر تن کرده و وارد جلسه زنان جمهوری اسلامی شویم. سالن پر بود و عده‌های روی زمین نشسته بودند. جز چند زن سودانی، بقیه همه سیاهپوش بودند، از روسی و چادر گرفته تا جوراب‌شان سیاه بود. حدود ۱۰۰ نفر شرکت داشتند. خانمهایی از سازمان‌های گوناگون (بسیج، حضرت خدیجه و...) سخنرانی کردند و خودشان را وضعیت زنان ایران گفتند و خودشان را به عنوان نماینده زنان ایرانی معرفی کردند. زنان ایرانی مهاجر هم البته این مستله را بی پاسخ نگذاشتند. در میان طرفداران رژیم، انجمن‌های زنان یهودی و

سخنران دروغ می‌گویید. پرونین دارابی، خواهر هما دارابی، در پاسخ گفت: «من زنی هستم بدون هیچ خط مشی سیاسی، ۲۷ سال است که در آمریکا زندگی می‌کنم و راجع به هیچ جریانی چیزی نمی‌دانم». بعد سرگذشت خواهرش را تعریف کرد.

بعد از جلسه، اعلام شد که خانمهای ایرانی که از نقاط مختلف دنیا آمده‌اند، می‌توانند برای برنامه‌ریزی مشترک و همکاری، دور هم جمع شوند. حدود ۳۰ نفر دور هم جمع شدیم و بعد از معرفی، هرکس از هدف‌هایش صحبت کرد. شرکت‌کنندگان از نقاط مختلف اروپا و آمریکا بودند؛ و تماماً از طیف چپ. (اقلیت، حزب کمونیست، همبستگی، آواز زن، زنان مستقل و...). دو آقا که از بوستون آمده بودند و یک خانم افغانی نیز همراه جمع بودند. علیرغم عقاید و اعتقادات گوناگون، بر چند اصل توافق شد: ۱- رژیم جمهوری اسلامی و وضعیت زنان در ایران، وسیعاً افشاء شود. ۲- سازمان‌های غیردولتی ایرانی وابسته به دولت که در واقع سازمان غیردولتی نیستند، به عنوان عوامل رژیم افشاء شوند. ۳- وضعیت دردنگ زنان در ایران افشاء شود.

اولین جلسه مربوط به ایرانی‌ها، روز ۳۱ اوت، در سالنی برگزار شد که حدود ۷۰ نفر جا داشت و تقریباً پر بود. من کمی دیر رسیدم. ۱۰ دقیقه پس از ورود من، دو خانم چادری وارد شدند و پشت سر من نشستند. خانم سخنران که از سوئد آمده بود، به فارسی صحبت می‌کرد و خانمی دیگر به انگلیسی ترجمه می‌کرد. سخنران از وضعیت زنان و زندان‌های ایران حرف می‌زد و اینکه خودش زندانی بوده. یکی از چادری‌ها اعتراض کرد که: «اینها دروغ می‌گویند!» و سپس به دوستش گفت: «برویم جلو صندلی اول بنشینیم. مگر ما از اینها می‌ترسیم؟». و به جلو رفتند. پس از سخنرانی، نوبت به پرسش و پاسخ رسید و این خانمهای چادری شروع کردند به فارسی حرف زدن. خانمی که در حال فیلمبرداری بود به جلو رفت و به یکی از آنها گفت: «من ساکن آلمان هستم. تو در سفارت آلمان کار می‌کنی و هم آلمانی و هم انگلیسی بلدی. لطفاً به یکی از این دو زبان حرف بزن». چون تعداد خارجی در میان حضار زیاد بود. خانمهای چادری همان اعتراض‌شان را تکرار کردند که

می‌کردند که چکار کنند. من که دوان دوان به هر طرف می‌رفتم تا به همه بگویم کجا هستیم، با شوق به طرف آنها رفتم تا محل تظاهرات را به اطلاع‌شان برسانم. یکی از آنها گفت «نه! اینها که چپی هستند! اعلامیه‌ها را بین زنان طرفدار رژیم پخش کنیم». بعد وقتی تظاهرات رژیم به ما رسید و رودرروی هم قرار گرفتیم و شروع به شعار دادن کردیم، و عده‌ای ایرانی از لس‌آنجلس آمده هم تماشاگر بودند، طرفداران شورا هم اعلامیه خودشان را پخش می‌کردند. با شعار: «علیه بنیاد گرایی!»

بعداز ظهر ۶ سپتامبر کنفرانس مطبوعاتی بود و جمعیت زیادی آمده بود. این کنفرانس را «زنان ایرانی در تبعید» تشکیل داده بودند. زنان الجزايری، پاکستانی و افغانی هم به دعوت می‌آمده بودند و جلسه موققی بود.

روز ۷ سپتامبر دو اکسیون نمایشی خود را طبق معمول انجام دادیم. در این روز هواداران جمهوری اسلامی روز تولد مریم مقدس را جشن گرفتند که خیلی خندهدار بود!

روز ۸ سپتامبر بچه‌های ایرانی که تعدادشان البته زیاد نبود، به پن رفتند و در محل کنفرانس دولتی تظاهرات کردند که در شبکه CNN و در تمام دنیا پخش شد، زیرا یکی از دوستان، خبرنگاران را باخبر کرده بود. تعداد افراد از این جهت کم بود که خیلی‌ها روز ۸ سپتامبر پرواز داشتند. با این حال این حرکت انعکاسی جهانی داشت. ● پروانه آزاد

پانویس‌ها

- ۱- تی‌شرتی که در جلوی آن صحنه‌ای از سنگسار زنی نقاشی شده بود و در پشت آن شمایی از وضعیت زنان در ایران و درخواست‌هایشان به چشم می‌خورد. ۲- چادر بزرگی که شامل میزهای مختلفی بود. از جمله میز دوا و درمان، اطلاعات، اشیاء پیدا شده و... این محل همیشه شلوغ بود و جمهوری اسلامی نیز در آن دو میز داشت. ۳- مخطی بود که عصرها در آن جمع می‌شدند و چیزی‌ها با برناهای رقص و برنامه‌های فرهنگی از زنان پذیرایی می‌کردند. ۴- چادر صلح. در آنجا تمام کشورها و گروههای مختلف چادر داشتند: چادر اروپا و آمریکا، آفریقا، آسیا، اعراب، همجننس‌گرایان، جوانان، صلح، حقوق پسر و...

می‌شدند، شروع کردند به رامپیماتی و با شعار «الله‌اکبر» ... به طرف محل تظاهرات می‌آمدند. موقع رسیدن آنها نمایش سنگسار تمام شده بود و بچه‌ها هم شروع کردند به شعار دادن. عده‌ای از افراد رژیم که در اولین روز خودشان را خبرنگار معرفی کرده بودند، در اول صفحه قرار داشتند.

شب قبل از تظاهرات، ضمن صحبت با عده‌ای فرانسوی، تصمیم گرفتیم نامه‌ای به اداره پلیس هوئیتو بنویسیم و آنها را از اینکه جانمان در خطر است مطلع کنیم.

عده‌ای آفریقایی و هندی که «تی‌شرت» ایرانی‌ها را به تن داشتند، در نزدیکی هتل‌شان مورد تعقیب افراد رژیم قرار گرفتند. این افراد پس از اینکه متوجه شدند کسانیکه تعقیب می‌کنند ایرانی نیستند، از آنها عنذرخواهی کردند و رفند! این خانمانها بعداً ما را در جریان

این واقعه قرار دادند. ما هم به Peace Tent و Human Right (۴) رفتیم و مستله را در برابر خبرنگاران مختلف بازگفتیم، با تأکید بر این مسئله که نه تنها جان خود

ما در خطر است بلکه خطر برای خانواده‌هایمان هم وجود دارد. فردای آن روز، یعنی هنگام تظاهرات ۶ سپتامبر،

خبرنگاران خارجی دیدند که اینها فقط از صورت ما عکس می‌گیرند! یکی از آنها شروع کرد به فیلمبرداری از یکی از «خبرنگارانی» که از ما عکس می‌گرفت و آقای فیلمبردار هم فرار را بر قرار ترجیح داد!

مسئله جالب دیگر برخورد هواداران

شورای ملی مقاومت بود. آنها که در جلسات دولتی نیز حضور داشتند، برای شرکت در گردهمایی سازمان‌های غیردولتی - با ۳۰ هزار شرکت کننده-

تنها ۴ تا ۵ نفر را در نظر گرفته بودند. اینها هم بجز در دو جلسه کاری، در جلسات دیگر مخالفین دولت ایران و موافقین آن، شرکت نکردند. وقتی هم شرکت می‌کردند، یا سکوت می‌کردند و

یا اینکه یکی دو سوال مطرح می‌نمودند و زود می‌رفتند. در نتیجه بمنظور می‌رسید بیشتر حضور می‌باشد تا بگویند که آنها هم از طرف شورای ملی مقاومت شرکت کرده‌اند و کاری به مسئله زنان نداشتند.

آنها البته از هر فرصتی استفاده می‌کردند تا جریانات را به نفع خودشان تمام کنند. از جمله روز ۶ سپتامبر که ما تظاهرات ایستاده داشتیم، آنها با چمدان‌های پر از اعلامیه مریم رجوی سررسیدند. بین خودشان صحبت

مسیحی هم بودند و می‌گفتند که آزادی دین و عقیده در ایران وجود دارد.

روزنامه‌نگاران رادیو و تلویزیون که حضور داشتند، با زنان ایرانی مهاجر مصاحبه کردند و تا دیروقت شب آنچا جمی بودیم.

ایران، تعداد افرادی که از ایران آمده بودند، ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر و به گفته یکی

از خودشان ۱۲۰ نفر بودند. در جلسه اول، ۷۰ نفر شرکت کرده بودند. به حال در طول کنفرانس فقط ۷ تا ۱۰ نفرشان خیلی فعال بودند.

در تمام طول شب ۳۱ اوت، در جلسه و یا در Workshop ها (جلسات کاری)، «خبرنگاران رژیم» از کارت شناسایی که روی سینه‌مان نصب شده بود اینقدر عکس و فیلم گرفتند که چشمان‌مان از برق فلاش‌ها درد گرفته بود!

قرار ما، گروه «زنان ایرانی در تبعید»، این بود که هر روز دو بار جلوی ساختمان اصلی، نمایش سنگسار اجراء کنیم. یکبار ساعت ۸/۵ تا ۱۰ صبح. در این ساعت تمام خبرنگاران در این محل جمع بودند، زیرا در این ساختمان بود که

اکثر جلسات اصلی برگزار می‌شد. در ضمن در کنار این ساختمان محلی بود

برای نمایشگاه‌های عکس و کارهای دستی ملت‌های گوناگون. عصرها نیز در جلوی چادر Global (۲) و Kumar Stage (۳) نمایش اجراء می‌شد. بین این ساعتها هم

به چادرهای مختلف می‌رفتیم تا با زنان سایر کشورها ارتباط برقرار کنیم و آنها را از شرایط ایران و مسائل زنان باخبر سازیم. بچه‌ها واقعاً زحمت کشیدند.

از روز اول سپتامبر، Workshop های مختلف برقرار بود که در آنها شرکت می‌کردیم و البته زنان فرستاده رژیم هم

بود و بچه‌هایی که از اروپا و آمریکا آمده بودند، همه روزه workshop داشتند که با استقبال روپرتو می‌شد.

همگی سعی می‌کردیم در هتل محل اقامت‌مان با افراد مختلف که علیه بنیاد گرایی مذهبی بودند، تعامل حاصل

کنیم و بدین ترتیب بود که تظاهرات روز ۶ سپتامبر، همراه عده‌ای از زنان

الجزايری و مراکشی و افغانی، در خیابان‌های هوئیتو و با شعار «نه به بنیاد گرایی!» سازماندهی شد. ساعت ۲ بعداز ظهر در جلوی چادر Global جمع شدیم. تعداد زیادی روزنامنگار در آنجا بودند. زنان طرفدار جمهوری اسلامی به همراه چند سودانی که حدود ۷۰ نفر

جمعیتی فعل و رنگین از گوشه و کنار دنیا...

سیاسی نمی‌کنیم». کلی بحث شد در مورد اینکه اصلاً به ما اجازه بدنه صحبت کنیم. خلاصه من یکسری فاکت از مجله "زن در بیارزه" درآوردم که مسائلی بود که خمینی در مورد ازدواج و طلاق گفته بود. خواندم که بنا به گفته خمینی شرایطی که زن می‌تواند از شوهرش طلاق بگیرد این است که: ۱- شوهرش عنین باشد (یعنی ناتوانی جنسی داشته باشد)، ۲- دیوانه باشد. ۳- آلت تناسل نداشته باشد. و اما شرایطی که مرد می‌تواند زنش را طلاق بدهد: ۱- زن کور باشد. ۲- بیماری پوستی داشته باشد. ۳- شل باشد. ۴- اگر زن در محل بین مقعد و فرج دچار پارگی باشد و یا در مقعد یا فرج او غده‌ای وجود داشته باشد. سوال کردم که اولاً چطوری اینها ازدواج کردند و تا بعد از عقد طرف نمی‌داند که همسرش کور است یا شل؟! تازه با اینهمه حمایت و دفاع از معلولین، چطور است که مرد می‌تواند همسرش را طلاق بدهد به این دلیل که او "شل" است؟ بعد از خانم طالقانی پرسیدم که شما بعنوان یک زن نظرتان در مورد این قوانین چیست؟ من سوال را فارسی طرح کردم (بجز دو نفر، بقیه ایرانی بودند)، اما گفتم که می‌خواهم آقای "حقیقت" آنرا به انگلیسی ترجمه کند. اعظم طالقانی بلاfaciale گفت: «آقا! این را ترجمه نکنید ها!». او هم گفت: «نه خانم! ترجمه نمی‌کنم!». سر همین ترجمه کلی بحث شد. بعد خانم طالقانی رو کرد به من و گفت: «خانم حیا می‌دونی چیه؟! حیا خوب چیزیه!». گفتم «خُب، خانم این نقل قول از آیت‌الله خمینی است. به من چه؟! او در توضیح المسائل اش نوشته!». اعظم طالقانی جواب داد: «خانم اون کتبی است! نوشه است!». گفتم «چطور شد نوشه اش ایرادی ندارد. تازه مگر شما سمینار نمی‌گذارید راجع به این مسائل اسلامی صحبت کنید؟». گفت: «خُب، ما آنرا بین خودمون می‌گذاریم!»! بحث بالا گرفت. تحت عنوان اینکه کلماتی که استفاده شده وقیع است، خلاصه جواب ما را ندادند!...

شراهه هادوی ●

حکومت جمهوری اسلامی و یا سرنوشت دردنگ خواهش صحبت کند. حتی بعد از آنکه احتمالاً هزاران بار این داستان را تعریف کرده بود، کماکان اشک در چشمش حلقه می‌زد و قلبش آنچنان به درد می‌آمد که شنونده بدون اختیار با او در گریه کردن همراه می‌شد. درد عمیقی بود که قلب هر شنونده‌ای را به درد می‌آورد، بدون اینکه مهم باشد از کجا در دنیا آمده. چنان تکان دهنده جمهوری اسلامی را رسوا می‌کرد که طبیعتاً هر خبرنگار و گزارشگری را مجبور داستان زندگی هما دارابی می‌نمود. خودش می‌گفت: «آدم که وضع زنان ایران را به گوش دنیا برسونم. و تا حالا خیلی موفق بودم چونکه توئنستم با ۵-۶ تلویزیون خارجی صحبت کنم، و با خیلی روزنامه‌نگارها...».

اما بهترین داستانی که از یک زن ایرانی شرکت کننده در کنفرانس شنیدم، داستان زیر است:

خانم اعظم طالقانی،
وقاحت" می‌دونی چه؟!

من "س" را از چند سمینار زنان ایرانی که هرسال در یکی از کشورها برگزار می‌شود، می‌شناختم. دیدن دوباره او در کنفرانس جهانی زن، آنهم در چین، هیجان دیگری داشت. همیشه سرحال، خوشروحیه و فعل بمنظرم می‌رسید. آنروز از همیشه بیشتر او را پرتحرک دیدم. تازه همان موقع با یک عده از بچه‌های ایرانی از جلسه‌ای که زنان شرکت کننده از طرف جمهوری اسلامی به اسم سازمان‌های "غیردولتی" برگزار کرده بودند، برمی‌گشت. "س" برای تک تک ما جدآگاه داستان بحث و درگیری لفظی اش را با این زنان حزبالله، تعریف کرد:

... خلاصه رفتیم توى جلسه حزبالله‌ها که یک بحث سیاسی بکنیم و افشاکری. اعظم طالقانی با یک آقایی از سفارت، با همیگر برنامه را اجراء می‌کردند. بعد که صحبت تمام شد، ما آدمیم سوال بکنیم. این آقا، که معتقد بود اسمش "حقیقت" است (البته فقط اسمش ها!!!!)، گفت «ضمناً باید این را توضیح بدهم که ما اینجا از طرف دولت نیامدیم و بحث

شرکت من در کنفرانس محدود به ۲ روز، یعنی ۲ و ۳ سپتامبر می‌شود. بیشتر وقت را برخلاف اکثر شرکت‌کنندگان، در محیط خارج از جلسات می‌گذراندم. بهتر است بگویم که موقعیت یک ناظر را داشتم تا یک شرکت‌کننده فعل را. در خیابان‌های هوئیرو قدم می‌زدم، به تماشای آن جمعیت فعل و رنگین و حضور این همه زن که از گوش و کنار دنیا دور هم جمع شده بودند، می‌ایستادم. و بعد ناگهان بخود می‌آمد و جویای یافتن جمع زنان ایرانی شرکت کننده می‌شدم. تا با کلامی آشنا و زبان مادری، از آن‌ها پرسیم و پاسخ بشنوم که چه می‌کنند و چه می‌گذرد؟

عدمای مشغول مصاحبه رادیو تلویزیونی بودند. جمعی سعی در سازماندهی جلسه‌های منظم و هر روزه می‌کردند. تا تماسی بهتر و منظمتر بین جمع زنان ایرانی شرکت کننده در کنفرانس برقرار شود. عدمای خسته و گرمزاده، از گرسنگی و گرما و کم‌خواهی می‌نالیبدند. یکی "تی شرت" ها را می‌فروخت. یکی دیگر نشیره را. با هم بلندبلند حرف بی‌زندن و عدمای هم از عدم سازماندهی، شکایت می‌کردند. اما برای من که شرکتی فعل نداشتم و فقط ناظر فعالیت‌های پرهیجان آنها بودم، همه اینها نه تنها طبیعی بلکه خوشبیند هم به نظر می‌رسید. حتی عدم هماهنگی‌ها و هرکسی ساز خودش را زدن‌ها.

حضور خانم پروین دارابی، از همان لحظات اول خیلی احساس می‌شد. هیجان‌زده و پرانرژی، در هر لحظه حاضر به توضیح مسائل و صحبت از دردها و شرایط مشکل زنان در ایران بود. در تمام طول روز شنبه، و حتی روز بعد، همیشه او را در حال صحبت با خبرنگاران، فروختن نشیره‌اش، Wings و توضیح در مورد آنچه بر سر خواهش آمده بود، می‌دیدیم. خستگی‌ناپذیر بود. عرق‌کرده، با گونه‌های سرخ، در هر لحظه آماده بود که در مورد شرایط زنان در ایران و

... به پیشنهاد ایران سینمایی در مورد زندگی و تأثیر موئیم مقدس بر نسل‌های زنان تشکیل خواهد شد...

(و رجوع شود به اختصار زنان در همین شماره) ایران زن، ۲۷ شهرویور ۷۶:

* ... کنفرانس مطبوعاتی نمایندگان رژیم در پکن با رسوایی روپرتو شد... کنفرانس مزبور ابتدا توسط شهلا حبیبی و دو زن دیگر که در کنار او نشسته بودند، شروع شد. ولی ... هنتمامیکه آنها با ریگار سوال‌های خبرنگاران روسو شدند و از پاسخ عاجز ماندند، مهربور و آخوند رضوانی، دو تن از کارگزاران رژیم ... بجای آن دو زن پشت میز رفتند و شروع به دادن پادا داشت به حبیبی کردند، یا خودشان به سوالات پاسخ می‌دادند... خبرنگاران چندین بار به پاسخ‌های بی‌ربط شهلا حبیبی اعتراض کردند و گفتند که این پاسخ سوال ما نیست... شهلا حبیبی سعی می‌کرد به پاسخ سوال اتفاق نکند که آنچه در ایران بر سر زنان می‌آید، مورد علاقه آنان بوده و خودشان به آن راضی هستند...

* روز ۶ سپتامبر زنان ایرانی، الجزایری، مغربی و فرانسوی... نظاهراتی در مخالفت با بنیادگرایی ترتیب می‌دهند... چند تن از دولتان ما هم با عجله خود را به محل می‌رسانند. ناگهان، نتابداران سراپا سیاهوش ... با هیاهو و فریاد «اسلام... الله اکبر... اسلام...» به محوطه هجوم آورند... «انجمن»‌های زنان یعنی، سودانی ... با موجی از «بیوی» (صدای قیه) کشیدن زنان در موقع جشن‌ها، ازدواج‌ها ...) از طرف زنان مغربی مواجه می‌شوند. ایرانیان به نوبه خود به انگلیسی فریاد می‌کشند «عقب نشینی، هرگز! زن در مبارزه»، بین‌امریکا ۹۵:

* ... در همین روز (۲ سپتامبر) «کمیته دفاع از حقوق زنان ایران ... سوند» جلسه‌ای تحت عنوان «آپارتايد جنسی» بروگزار کرد که سخنران جلسه «شله ایرانی» بود...

* (روز ۳ سپتامبر) همچنین کمیته بین‌المللی دفاع از حقوق زنان در ایران جلسه‌ای بروگزار کرد تحت عنوان «خانواده مقدس» اسلامی که سخنران جلسه‌ای در آغازی بود...

* (روز ۴ سپتامبر) از سوی زنان برلین جلسه‌ای بیرون از حقوق زنان و بنیادگرایی بروگزار شد. سخنرانان شیخی نوائی، سیمین ر. و شهلا حج بودند. در این جلسه پس از بحث حول بنیادگرایی اسلامی، تاریخچه جنبش زنان در ایران و وضعیت زنان در ایران، به رشد بنیادگرایی مسیحی در آمریکا اشاره شد...

از غایبات‌های دیگر زنان ایرانی، فیلمی است که جمیله ندانی، از تأثیرات «سازمان‌های غیردولتی» فرانسوی بر پلاغروم نهانی پکن، در دست نهبه دارد. او در قطایقی که از ایرانی عازم کنفرانس پکن شده بود نیز آنلایه‌ای در مورد بنیادگرایی اسلامی و ناخوانانی قوانین مدنی و جزائی جمهوری اسلامی با حقوق مطرح شده در پلاغروم پیشنهادی، ترتیب داد. (با نقش از جمیله ندانی)

غیراخلاقی و پسوندهای غیرمتعارفی چون همجنس بازی دانست... همیش ایرانی با تلاش‌های خود در گروه‌های کاری موفق شد حدائق در ۹

پارک‌گواف سند نهایی مفهوم «حقوق والدین» را پذیرجند. همچنین این همیش می‌کوشد تا در مسئله «ارث» و سهم زنان به جای وارثه «ساوات» از عبارت «عدالت» در سند نهایی استفاده شود...

ایران تایمز، ۱۷ شهرویور ۷۶:

- ایران با طرح نهایی کنفرانس جهانی زن مخالفت کرد. محمدعلی تسبیحی معاون وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که یکی از اعضاء همیش جمهوری اسلامی شرکت کشیده در کنفرانس است. گفت: «چگونه ما می‌توانیم تحمل کنیم که دختران و پسران جوان بی‌آنکه ازدواج کرده باشند، با یکدیگر روابط جنسی بفرار کنند؟...

کیهان، ۲۰ شهرویور ۷۶:

- در حالیکه برخی از سازمان‌های غیردولتی از کشورهای غربی، فیلیپین و واتیکان را رایزنی‌های فراوان برای حذف مفاد مفهوم غیرازنشی و اخلاقی سند می‌کوشند، برخی کشورهای مسلمان با خونسردی منتظر تصویب سند هستند... این انتظار بحق وجود دارد که کشورهای مسلمان ... با یک رأی منسجم و حساب شده بعنوان بد واحده‌ای قدرتمند در صحنه تصمیم‌گیری حاضر شوند...

کیهان، ۲۱ شهرویور ۷۶:

- در حال حاضر تنها نمایندگان غیردولتی بعضی از کشورهای مسلمان و واتیکان بیشترین حضور و تلاش را برای جلوگیری از تصویب بندۀ‌های خلاف مذهب و ارزش‌های فرهنگی سند دارند... بند ۲۹ دستور کار کنفرانس به کنندی پیش می‌رود. این بند به افراد این حق را می‌دهد که «بر روی موضوعاتی که مربوط به مسائل جنسی فود می‌شود، بدون اجراء، تعییض و بی‌حرمتی تصمیم بگیرد و آنها را تحت کنترل خود درآورد...

سلام، ۲۵ شهرویور ۷۶:

در آخرین روز این گردشی، ایران تأکید می‌کند که روابط سالم و مستولانه جنسی فقط در چارچوب ازدواج مورد قبول می‌باشد.

جمهوری اسلامی، ۲۶ شهرویور ۷۶:

توضیح هیات جمهوری اسلامی ایران در خصوص رای نهایی سند چهارمین اجلاس جهانی زنان

آقای بزرگمهر زیاران رئیس اداره امور اقتصادی بین‌المللی وزارت امور خارجه و یکی از کارشناسان هیات در گفتگو با خبرگزاری جمهوری اسلامی در پکن گفت: «این سند علیغشم تلاشیان فراوان هنوز دارای نتائی است که با قوانین اسلامی مطابقت کامل ندارد به عنوان مثال زمانی که بحث برای با نتسایی در مختلف در سینم مناسب و با شیوه‌های در مورد بیماران صعب العلاج و در حال موت و مسائی از این دست اعلام کرده‌اند...

کیهان، ۱۸ شهرویور ۷۶:

... شهلا حبیبی، نیس همیش ایرانی، حلی مصاحبه‌ای با نسیان ایران اخراجی رعایت استقلال و همویت فرهنگی ملل مختلف در سند نهایی شد و افزود: ما با آموزش‌های جنسی در سینم مناسب و با شیوه‌های صحیح برای برقراری تعادل روحی و روانی و مصونیت در جامعه موافقیم...

کیهان، ۲۲ شهرویور ۷۶:

... موقوفیت مهم همیش نمایندگی زنان جمهوری اسلامی ایران در حذف وارثه «حقوق جنسی» از هنن سند نهایی پکن بازتاب وسیعی داشت... خانم حبیبی

کنفرانس پکن

در دساتهای داخل و خارج ایران: شهرویور ۷۶:

گفت و گو با شهلا حبیبی سرپرست دفتر زنان و رئیس کمیته ملی چهارمین کنفرانس جهانی زن

- نحوه شرکت جمهوری اسلامی ایران در کنفرانس چگونه خواهد بود؟

در آستانه بروگزاری چهارمین کنفرانس باید دو کار انجام می‌گرفت؛ یکی از آن کواراشی از وضعیت ۵۵ سال گذشته تا کنون - طبق استراتژی سویین

کنفرانس جهانی زن - دیگری انجام از زبانی نحوه پیاده شدن استراتژی است ... پیش از ۱۵ نشست

داخلی پیرامون نقش زن در علم، صنعت، توزعه، خانواده... داشته ایم. تجارتی که بعد از نتست‌های

داخلی و خارجی به دست آمد و می‌آید به ما کمک می‌کند تا بتوانیم مواضع مشخصی را تحت عنوان استراتژی دین، اخلاقیات و خانواده، در کنار

شخصی‌های رایج سازمان ملل برای تدوین استراتژی ۵۶ سال آینده، اوانه دهیم.

- موضع ایران در قبال خط مشی و استراتژی‌های پیشنهادی کنفرانس چیست؟

... روند بک ساله به ما نشان داده با حضور فعال خود می‌توانیم موجات تغییر و تحول در استاد و

روند بین‌المللی را فراهم آوریم ... به هر حال مواضع ایران در پکن بر سه استراتژی عمده استوار خواهد بود. اول تأکید بر تلاش به منظور استحکام خانواده. دوم تأکید بر نقش مشیت مذهب و معنویت در پیشبرد وضعیت زنان و سوم لزوم تصحیح نقش زنانه‌ها در وضعیت زنان.

روند بک ساله به ما نشان داده با حضور فعال

خود می‌توانیم موجات تغییر و تحول در استاد و روند بین‌المللی را فراهم آوریم ... به هر حال مواضع ایران بر سه استراتژی عمده استوار خواهد بود. اول تأکید بر تلاش به منظور استحکام خانواده. دوم تأکید بر نقش مشیت مذهب و معنویت در پیشبرد وضعیت زنان و سوم لزوم تصحیح نقش زنانه‌ها در وضعیت زنان.

روند بک ساله به ما نشان داده با حضور فعال

... تاکنون علاوه بر واتیکان، کشورهای مصر، افغانستان، رهیان مسلمان فلسطین و شورای علمای عربستان، مخالفت‌های رسی و شدید خود را با

پیش‌ذویس سند نهایی در مورد آزادی‌های جنسی، اجازه سقط جنین، جواز مرگ اخباری و غیراخباری در مورد بیماران صعب العلاج و در حال موت و مسائی از این دست اعلام کرده‌اند...

کیهان، ۱۸ شهرویور ۷۶:

... شهلا حبیبی، نیس همیش ایرانی، حلی مصاحبه‌ای با نسیان ایران اخراجی رعایت استقلال و همویت

فرهنگی ملل مختلف در سند نهایی شد و افزود: ما با آموزش‌های جنسی در سینم مناسب و با شیوه‌های صحیح برای برقراری تعادل روحی و روانی و مصونیت در جامعه موافقیم...

کیهان، ۲۲ شهرویور ۷۶:

... موقوفیت مهم همیش نمایندگی زنان جمهوری اسلامی ایران در حذف وارثه «حقوق جنسی» از هنن سند نهایی پکن بازتاب وسیعی داشت... خانم حبیبی

علم مخالفت ایران، کشورهای اسلامی و واتیکان را با این عبارت باز شدن راه برای فعالیت‌های

در آئینهٔ دادگاه اُج. سیمسون

و رها شده از کابوس. خارج از صحن دادگاه نیز، فریاد شادی و خرسنده هزاران نفری به گوش می‌رسید که در برابر دادگاه گرد آمده بودند. اکثراً سیاپوستان و دیگر اقلیت‌ها که متهم را بیگناه و قربانی اداره پلیس و دادستانی می‌دانستند. از این میان، تنی چند از فعالین سیاپوست، رأی هیئت منصفه را نه تنها سند برآورد اُج. سیمسون، بلکه سند پیروزی بر "دیسیسه"‌های اداره پلیس قلمداد می‌کردند. شهردار لس‌آنجلس، آقای ریوردان (Riordon) که سفر خاور دور خود را نیمه‌تمام رها کرده و به شهر بازگشته بود، از همه شهروندان خاصه آنایی که مخالف رأی دادگاه بودند خواست که به رأی هیئت منصفه احترام بگذراند و آرامش و نظم و امنیت را حفظ کنند. بیل کلینتون (Bill Clinton) رئیس جمهور نیز همین کار را کرد. واکنش‌های مردم و گفتگوهاشان، اما، آنچه را که در اعماق جانعه جاری است، نشان می‌داد. از جمله، مسئله نژادی را. اکثریت سفیدپوستان، رأی هیئت منصفه را باخاطر ترکیب اکثریت سیاپوست آن باطل انگاشتند و تا آنجا پیش رفتند که

بود. (رادنی کینگ، همان سیاپوستی که نیمه شبی از دست پلیس‌های سفیدپوست به سختی کتک خورد و این وحشیگری پلیس لس‌آنجلس به صورت اتفاقی فیلمبرداری شد و فیلم آن مدتی از تلویزیون‌ها پخش گردید). حرکات و نیروهای پلیس و کلانتری نیز از تدارک نیروهای انتظامی برای رودررویی با حوادث غیرمتوجه حکایت می‌کرد. وقتی هیئت منصفه رأی خود را اعلام کرد، سیمای شهر نه یک حالت، که چند حالت از خود نشان داد. حالتی ناباور، میخکوب و اندوهناک. نگاههای مات و مبهوت بستگان و دوستان و هواران نیکول براون سیمسون، گویای ناباوری و شگفتزدگی حزن‌انگیز کسانی بود که محکومیت اُج. سیمسون را آرزو می‌کردند. ناله‌های کیم گلدمن (Kim Golman)، خواهر کوچکتر رونالد و پدرش هم نشان بارز درد کسانی بود که متهم را قاتل می‌دانند و مجازات اُج. سیمسون را نمکی بر زخم جان. اما در سمت راست دادگاه، آنچه که وابستگان و دوستان متهم قرار داشتند، چهره دیگری از شهر به چشم می‌آمد. شور و شعف، همراه با صورتی‌های خندان

بهمن سیاوشان

۱. سرانجام دادگاه اُج. سیمسون (O.J.Simpson) به کار خود خاتمه داد. هیئت منصفه، رأی به برائت متهم داد. با اعلام این رأی، اُج. سیمسون، فوتیالیست سیاپوست آمریکایی که به اتهام قتل همسر سابق خود، نیکول براون سیمسون (Nicole Brown Simpson) و دوست او، رونالد گلدمن (Ronald Goldman) دستگیر شده بود، بی‌گناه اعلام شد. او پس از ۱۶ ماه، از زندان ناحیه‌ای لس‌آنجلس که در مرکز شهر قرار دارد، آزاد شد. فضای شهر، سنگین بود. دلهره و اضطراب در همه جا حس می‌شد. در میان لایه‌های مختلف شهر، اماکن عمومی، ادارات دولتی - و بخشا مؤسسات خصوصی - دانشگاه‌ها، مدارس و خاصه در مناطق فقیرنشین لس‌آنجلس، نیروهای کلانتری Shrif Department در چندین منطقه و حول و حوش اماکن و ادارات دولتی به حال آماده باش کامل درآمده بودند. اداره پلیس نیز تدارک ویژه‌ای دیده بود. شبح "دوران پرآشوب" رخدادهای مرتبط با ماجراهای رادنی کینگ (Rodney King) دوباره زنده شده

قانون، دستور عمل اداره پلیس، جنبه علمی و تخصصی مدارکی مانند خون و DNA و سرانجام سخنرانی آخرين جانی کاکرن مدیر صحنه وکلای مدافع بسیار مؤثرتر از وكلاء و متخصصین اداره دادستانی بود. وكلای مدافع توانستند نسبت به همه موارد مهم و مدارک و گفته‌های اداره پلیس و دادستانی، شک و تردید ایجاد کنند.

روشندن ماهیت نژادپرست مارک فورمان پلیس لس‌آنجلس. نیز موهبتی بود برای تیم وکلای مدافع و متهم. اگر اداره دادستانی در موقعیتی بود که این پلیس را احضار نمی‌کرد - که نبود - شاید نتایج دادگاه چیز دیگری درمی‌آمد. در مقابل تاکتیک اداره دادستانی مبنی بر ضرب و جرح پیشین نیکول براون سیمیسون توسط متهم، وكلای مدافع بر نقش پلیس نژادپرست تأکید کردند. برخلاف بازپرسها که در دور اول تصویر یک پلیس خوب و عادل را از فورمان ارائه دادند، وكلای مدافع با ارائه مدارک و شواهد ثابت کردند که او یک نژادپرست قسم خود را است و حاضر است برای محکوم کردن سیاه پوستان هر پاپوشی بدوزد. نیز وكلای مدافع خشونت متهم علیه مقتول همسر سابق. را نه تنها کتمان نکردند، بلکه معرفت شدند که متهم سال‌هast خود را اصلاح کرده است. شاید از نظر هیئت منصفه، همواره این اداره دادستانی بود که سعی می‌کرد تمام حقایق روشن نشود. با توجه به زمینه‌های تاریخی در این مملکت و برداشت سیاهان از اداره پلیس لس‌آنجلس، تاکتیک وكلای مدافع کاراتر بود. وكلای مدافع، دائم این تصویر را القاء می‌کردند که جویای حقیقت هستند و اداره دادستانی در جستجوی مسائل و منافع سیاسی است. البته از نظر اداره دادستانی، این دادگاه اهمیت سیاسی نیز داشت. چرا که پیروزی و یا شکست بیل گارلتی (Bill Garletti) در انتخابات آتی دادستانی لس‌آنجلس، در گرو نتایج این دادگاه بود. ارائه مدارک و طرح مسائل متناسبی درباره اعمال خشونت متهم علیه همسر سابقش - در گذشت، توسط اداره دادستانی، در عین حال به خارج از دادگاه و آراء آتی مردم - خاصه زنان نیز چشم داشت. آمار و گزارشات فراوانی درباره خشونت در خانواده علیه زنان، توسط بازپرسها ارائه شد، که بسیار هم آموختنده بود. در مقابل، وكلای مدافع نژادپرستی در دستگاه پلیس لس‌آنجلس را پیش

۳. دادگاه سیمیسون واقعیت تلغی دیگری را نیز برجسته کرد. واقعیت دردنک خشونت در خانواده و علیه زنان در آسیا کرا. عکسها و مدارک موجود در این دادگاه، خاصه نوار مکالمه تلفنی نیکول براون سیمیسون با تلفنچی خط اخضراری (۹۱۱) در سال ۱۹۸۷، گواه کتک خوردن مقتول به وسیله شوهر سابق خود بود. اعتراض چشمگیر زنان به حکم هیئت منصفه، بر بستر چنین زمینه‌ای صورت می‌گرفت. از نظر بسیاری از زنان خاصه سفیدپوستها. حکم برایت اوج سیمیسون، نشان بی‌توجهی به خشونت علیه زنان در خانواده است.

طبق آمار دولتی، قریب ۴۵ میلیون زن آمریکایی، هر سال در آمریکا مورد ضرب و جرح قرار می‌گیرند. که از این میان، حدود ۳۰ درصد توسط همسر و یا دوست پسر فعلی و یا سابق خود مورد ضرب و جرح قرار می‌گیرند.

۴. دادگاه سیمیسون واقعیت دیگری را نیز نشان داد. نقش پول و قدرت در سیستم قضایی آمریکا را. تغمین زده می‌شود که مخارج تیم وكلای مدافع آقای سیمیسون حداقل ۳ میلیون دلار بوده است. اینها که بی‌تردید دست‌چینی بودند از قوی‌ترین، خبره‌ترین و در عین حال گران‌ترین وكلای مدافع آمریکا، به نحو استادانه‌ای کار خود را پیش برداشتند. روشن است که اگر اوج سیمیسون چنین وكلایی نمی‌داشت، چه بسا سرنوشتی چون هزاران متهم سیامپوست دیگر پیدا می‌کرد. قدرت مالی سیمیسون توانست که متخصصین برجسته‌ای چون دکتر هنری لی (Henry Lee) را به یاری خود و علیه اداره "جرم‌شناسی" پلیس لس‌آنجلس به دادگاه فراخواند و از دانش آنان، در افسای کارکرد اداره پلیس سود جوید. روند و نتایج این دادگاه و مقایسه آن با سرنوشت سیاهپرست مترقبی آمریکایی، مومنا ابو‌جمال (Mumia Abu-Jamal) که ۱۲ سال است که به اتهام واهم قتل یک پلیس در معرض خطر مرگ قرار دارد، نشان داد که عدالت را می‌شود در آمریکا خرید.

وکلای مدافع سیمیسون از نخستین روزهای کار دادگاه، با استراتژی ایجاد "شک منطقی" در اذهان هیئت منصفه این خط را پیش برداشتند. برگ برنده وکلای مدافع انگشت نهادن بر اشتباهات و ندانم کاری‌های کارگزاران اداره پلیس بود. تقسیم کارمیان وكلای مدافع دقیق بود و در حوزه‌های معین، مثل تفسیر

حتی نظام قضایی را نیز مورد شک و تردید قرار دادند. ناگفته نماند که اکثریت سفیدپوست، پس از آنکه دادگاه سیمی ولی (Simi Valley) پلیس‌هایی که رادنی کینگ را به قصد کشت زده بودند بخشید، با اعلام گذاشت، اخلاقیات دیگری دادگاه احترام گذاشت، اخلاقیات دیگری نشان داد. برایستی که گفته‌ها و حرکت‌های گروه‌بندی‌های مختلف، آئینه تمام‌نمای مناسبات نژادی در این جامعه بود. آری، پوسته جامعه خراسی برداشت، رگ و پی و استخوانها را به نمایش گذاشتند بود.

دادگاه سیمیسون واقعیت دیگری نیز نشان داد. نقش پول و قدرت در سیستم قضایی آمریکا را.

۲. دادگاه سیمیسون و نحوه برگزاری آن، از همان روزهای نخست، مسئله تبعیض نژادی حاد جامعه آمریکا را نشان داد. وسائل ارتباط جمعی و کارشناسان امور نژادی و جنائی نیز آتش‌بیاران معرکه بودند. نشریات و برخی برنامه‌های تلویزیونی فرست‌طلبانه، شایعه و دروغ را به خود خوانندگان و بینندگان خود می‌دادند. وكلاء و اهل فن نیز، هر یک متناسب با گرایش خود، تفسیرهای - تا حد تحریف فاکتها - ارائه می‌دادند. مردم عادی هم بنا به تجربه روزمره خود به قضاوت نشستند. اکثریت سیاهان، نمود دیگری از دسیسه‌چینی پلیس لس‌آنجلس که بصورت سیستماتیک با خشونت و "حمایت" پلیس دست بگیریاند، کل قضیه را به توطئه پلیس نسبت می‌دادند. از همان روز اول دستگیری اوج سیمیسون. این برداشت، البته زمینه داشت. در اداره پلیس لس‌آنجلس، مارک فورمان‌های (Mark Fuhrman) زیادی وجود دارند. کسانی که به هر سیاهپوستی مظنون هستند. از نظر آنان، در صورت وقوع جرم و حضور یک سیاهپوست در محل، دلیل گناهکاری او است، مگر آنکه برخلاف آن ثابت شود. وجود چنین روحیه و برداشتی در سیاهان آمریکایی، بسیار طبیعی بود که اکثریت آنان این دادگاه را یک جنگ نژادی بدانند. (*)

مسئله روزمره بسیاری شده بود. پخش مستقیم تلویزیونی دادگاه نیز این روند را تشدید کرده بود. این دادگاه برای خیلی‌ها آموختنده بود. بسیاری دریافتند که دستگاه پلیس شامل چه عناصری است. با طرح مدارک مربوط به مارک فورمان، گروه "مردان علیه زنان" در اداره پلیس رو شد #وزارت دادگستری آمریکا رسمآ کار پرسی پرونده مارک فورمان را اعلام کرد؛ و نیز اینکه در موارد بسیاری افراد پلیس مدرک جعل می‌کنند و متهمی را روانه زندان؛ اینکه ۲۲ درصد از مردان سیاهپوست، بین سنین ۲۰ تا ۲۹ سال، در زندان بسر می‌برند و یا در خارج از زندان، تحت نظر ویژه پلیس گشت؛ هستند؛ در حالیکه در سال ۱۹۸۹، همین آمار ۲۹ درصد بود... اینکه نژادپرستی نه تنها در میان لایه‌هایی از جامعه، بلکه در نهادهای دولتی نیز جای پای محکمی دارد؛ و بالاخره اینکه معضلی جدی و دردنگ، یعنی خشونت در خانواده و ضرب و جرح زنان نه تنها وجود دارد، بلکه خاص نژاد و گروه ویژه‌ای نیست؛ واقعیت دردناکی که فعالین جنبش زنان آمریکا، سالهای سال است که می‌کوشند جامعه را به آن حساس کنند و راه چاره‌ای برای زنان نگون‌بخت بیابند. پخش علني دادگاه از بسیاری جهات افشارگر بود و آموختنده بسیاری از چشمها را باز کرد. شعاع انعکاس این مسائل فراتر از محدوده لس‌آنجلس رفت و موضوع مورد بحث در سراسر آمریکا شده، شاید هم گوش و کnar دنیا.

(*) ۱۶ اکتبر ۱۹۹۵ شاهد گردهمایی یک میلیون مرد سیاهپوست در واشنگتن دی.سی پایاخت ایالات متحده آمریکا بودیم. در این گردهمایی که ابتدا توسعه لوبیس فراخان(Louis Farakhan) و جریان "امت اسلام" (Nation of Islam) و فراخوانده و سازمانده شده بود، بسیاری از رهبران سیاهپوست مانند جسی جکسون شرکت کردند. این گردهمایی، با توجه به اوضاع و احوالی که امروزه در آمریکا پیرامون تبعیض نژادی حاکم است - خاصه بعد از دادگاه سیمسون - انعکاس وسیعی یافت. اینکه لوبیس فراخان بمنابه یک چهره واپس‌نگر، ضد مکراتیک و نژادپرست. این گردهمایی را فراخوانده بود و باينحال مورد حمایت خیل عظیم سیاهپوستان قرار گرفت، خود شناختنده اوج گیری تنشی‌های نژادی در ایالات متحده است. ●

سفیدپوست بود. هیئت منصفه رأی به برائت آج سیمسون داد. رأی این هیئت تقریباً حیرت همه را برانگیخت. البته به دلایل گوناگون. برای کسانی که متهم را بیگناه می‌پنداشتند (تقریباً ۲۰ درصد سیاهپوستان)، سرعت هیئت منصفه در اعلام رأی که تقریباً ۴ ساعت به شور پرداخت. تعجب‌انگیز بود. برای برخی نیز، رأی برائت متهم حیرت‌انگیز بود. به اعتقاد این بخش مت کوتاه شور هیئت منصفه، نشانگر این است که آنها بی‌توجه به "مدارک" و صرفاً بدلایل سیاسی و نژادی متهم را تبرئه کرده‌اند. البته اداره دادستانی نیز این نکته را تأکید و تبلیغ می‌کند. از نظر طرفداران آزادی انج سیمسون که او را بیگناه می‌دانستند و می‌دانند، هیئت منصفه قانون را رعایت کرده است. بر اساس قانون، هرگاه دو نظریه "منطقی"، یکی دال بر گناهکار بودن و دیگری دال بر عدم اثبات قطعی آن باشد، هیئت منصفه با توجه به مفهوم "شک منطقی" بایستی متهم را بیگناه اعلام کند. هیئت منصفه نیز چنین کرد.

ع دادگاه آج سیمسون علني بود. از جمله حقوق مردم در نظام قضایی آمریکا، علني بودن دادگاه‌هاست. مردم می‌توانند در دادگاهها شرکت کنند و برخوردار شد، بعدها توسط اجداد روند آن نظارت. امکان پخش تلویزیونی دادگاهها - بطور مستقیم فراهم است. تنها در شرایط خاصی و در صورت مخالفت یکی از طرفین از پخش تلویزیونی دادگاه جلوگیری می‌شود با اینحال علني بودن دادگاهها، امکان حضور "عوم" - تا جایی که عملی است و خبرنگاران و نمایندگان رسانه‌های عمومی را فراهم می‌کند. تمام گفته‌ها و مدارک که ظاهراً هیئت منصفه را خطاب قرار می‌دهد، در برابر انتظار عمومی قرار می‌گیرد. روز به روز، لحظه به لحظه. مردم، نحوه کار پلیس و دیگر دستگاه‌های اجرایی، دادستانی، وکلای مدافعان و قاضی دادگاه را در روند کار مشاهده می‌کنند و از این طریق خود به قضاآمور می‌شنینند. شاید این نوعه کار و سنت از جمله عناصر فرهنگی باشد که باعث می‌شود مردم آمریکا، عموماً، در صادر می‌کند. در شهرهای بزرگ - مثل لس‌آنجلس - ترکیب این هیئت نیز با توجه به موقعیت جغرافیایی ساکنین شهر؛ پیشتر شامل سیاهان و دیگر اقلیت‌ها است. و ترکیب نهایی هیئت منصفه دادگاه سیمسون ۸ زن سیاهپوستان، یک مرد سیاهپوست، یک مرد لاتین و دو زن

کشیدند. از نظر وکلای مدافع، با این تاکتیک، نه تنها خشونت پیشین متهم عليه مقتول کمرنگ می‌شد، بلکه "شک منطقی" نیز در اذهان هیئت منصفه نسبت به انگیزه پلیس ایجاد می‌گردید. که چنین نیز شد. تم اصلی سخنرانی پایانی جانی کاکرن، همین موضوع بود، آنهم یک سخنرانی حساب شده، احساناتی و ماهرانه. با دست چینی از کتاب مقدس سیحیان، شکسپیر و اسطوره‌ها.

۵ دادگاه سیمسون نقش هیئت منصفه و اهمیت آن را نیز به نحو برجسته‌ای نشان داد. هیئت منصفه که در شروع کار، طبق سنت و قوانین دادگاه‌های جنایی فدرال با ۱۲ عضو اصلی و ۱۲ عضو على البدل انتخاب شده بود، در پایان به ۱۲ عضو اصلی و ۲ عضو على البدل تقليل یافت. هیئت منصفه همواره توسط تیم وکلای مدافع و اداره دادستانی و زیر نظر دادگاه، از میان شهروندان معمولی انتخاب می‌شود. سنت گزینش هیئت منصفه که ریشه در دوران پایان تفتیش عقاید در اروپا دارد، و پس از انقلاب فرانسه از اهمیت خاصی برخوردار شد، بعدها توسط اجداد نروژی‌ها به سیستم قضایی انگلیسی راه یافت. ادامه این سنت در سیستم قضایی آمریکا، بعنوان یکی از حقوق متهمین در قانون اساسی تضمین شده است. بدین ترتیب هیئت منصفه در صورت درخواست متهم - قاضی نهایی دادگاه است. اگرچه در سالهای اخیر در کشورهایی که متهم می‌تواند تقاضای هیئت منصفه کند، این دستاوردهای زیر ضرب قرار گرفته است (مثلًا در انگلیس بعد از روی کار آمدن تاچر و در آمریکای Net Gingrich)، معندا هنوز یک رکن اصلی در سیستم قضایی آمریکاست. هیئت منصفه بایستی پس از شنیدن و دیدن تمام مدارک و گفته‌ها و استدلالهای طرفین، و صرفاً بر اساس بررسی فاکتما حکم خود را صادر کند. که به اتفاق آراست. معمولاً در آمریکا - طبق آمار رسمی - تنها ۱۰ درصد از دادگاهها با هیئت منصفه رأی خود را صادر می‌کند. در شهرهای بزرگ - مثل لس‌آنجلس - ترکیب این هیئت نیز با توجه به موقعیت جغرافیایی ساکنین شهر؛ پیشتر شامل سیاهان و دیگر اقلیت‌ها است. و ترکیب نهایی هیئت منصفه دادگاه سیمسون ۸ زن سیاهپوستان، یک مرد سیاهپوست، یک مرد لاتین و دو زن

برگی از تاریخ

رودکی " ضد انقلابی "

در بهار سال ۱۹۲۵، بعد از تأسیس جمهوری آوتانامی ساویتی (جمهوری خودمختار شوروی) تاجیکستان با حکومت وی (دولت این جمهوری) قرارداد بسته، به نوشتن (کتاب) " نمونه های ادبیات تاجیک " درآمد و در همان سال (آنرا) تمام کرد. این اثر چهل جزء، چاپی بوده، در وی نمونه های هزارساله ادبیات تاجیک (از اول های عصر ۱ تا زمان خودمان) درج شده ند.

این اثر در زمان خود به فایده سیاست ملی پرتبه (بسود سیاست ملی حزب) رول کلان بازی کرد؛ چونکه در آنوقت پان تورکیست ها به مقابله تقسیمات ملی اغواها پهن می کردند و این سیاست ملی پرتبه را پَرچه پَرچه (پارچه = قطعه قطعه) کردن تورک ها می شمردند و به ضد بپرا شدن جمهوریت ساویتی تاجیکستان، باشد باز هم سخت تر اغوا پهن می کردند (و) :

« در آسیای میانه، تاجیک نام یک خلق نیست؛ اینها همان اوزیکانند که با تأثیر ایران و مدرسه زبان خود را گم کرده اند ». می گفتند.

نه (اینک) این اثر، " نمونه ادبیات تاجیک ". با فاکت های تاریخ پرده آن اغواگران را درانید و به دهان آنها مهر خاموشی زد.

اما آن اغواگران کانتورریوالوتسیون (کنتر رولوسیون = ضد انقلابی) به مقابله این اثر با " کلمه های سرخ " خروج کردند. یک شعر رودکی را که هزار سال پیش از زمان ما نوشته است دستک کرده : « صاحب اثر این شعر را در حق امیر گریخته، نوشته است » گویان اغوا پهن کردند و این مسئله را در پلنوم حزب مطرح کردند و خواستند که اثر را ایزیات (توقيف) کنند.

اما شرق شناسان روس اثر را مدافعه کردن (از اثر دفاع کردند) که در آنوقت از ایزیات خلاص شد. لیکن همان اغواگران کانتورریوالوتسیون این مسئله را باز با زبان همفکران خود بخارین (بوخارین) در مسکو در مجلس کامسومول (سازمان جوانان کمونیست) مذاکره کنندند و عاقبت بواسطه آدمانشان (آدم هاشان = عوامل شان) که در نشریات " تاجیکستان " جایگیر شده بود، در سال ۱۹۳۰ ایزیات کنندند و آن کتاب قیمت بهار را به اوتول سرا (گرانبهای را به زباله دانی) سپاراندند. ●

خاورمیانهٔ مصلوب

(سرمقاله لوموند دیپلماتیک، سپتامبر ۱۹۹۵)

آن گوش

استعمارگران (مهاجران یهودی) مسلح باعث کینه و محرومیتی است که بازتاب خود را در عملیات تروریستی خونین نشان می‌دهد.

علی‌رغم اختلاف نظرها به ویژه در مورد تقسیم آب و یا موقعیت شهر خلیل (هبرون)، قرار است توافقی در باره یک دوره انتقالی و نیز انتخابات شورای "خودگردان" فلسطینی در هفتاهای آینده به امضا بررسد و حتی شاید ۱۳ سپتامبر ۹۵، رایین و عرفات در واشنگتن امضایشان را پای توافقنامه بگذارند.* اما این بار، نه برای مردم اسرائیل که در معرض عملیات تخریبی خونین بوده‌اند و نه برای فلسطینی‌ها امیدی وجود ندارد، زیرا توافق مقدماتی طرفین در ۱۱ اوت ۹۵ کنترل دولت اسرائیل را بر ساحل غربی تأکید می‌کند.

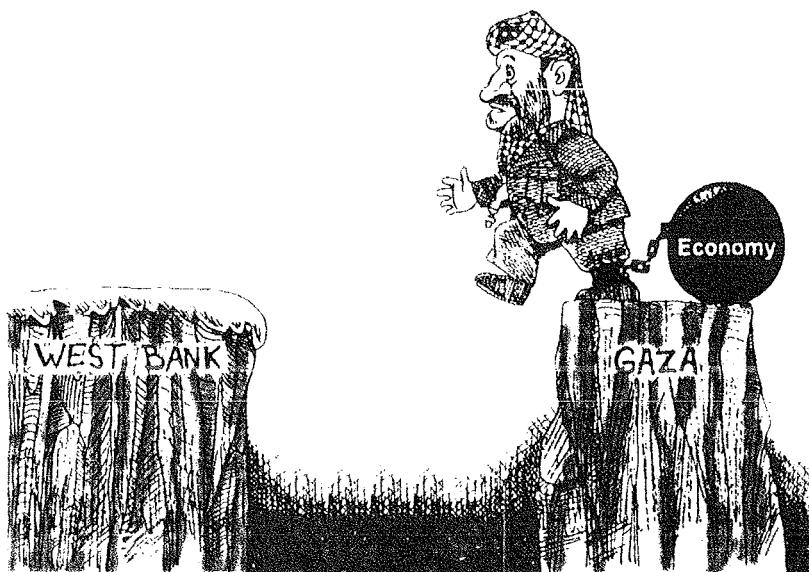
شیمون پرز، وزیر خارجه اسرائیل در حالی که در باره خطوط کلی توافقنامه سخن می‌گفت اظهار خوشوقتی کرد که این توافقنامه^۱ ۷۳ درصد از سرزمین‌های (اشغالی) ۹۷ درصد از سائل اثنتی و ۸۰ درصد از آب این مناطق را در اختیار اسرائیل می‌گذارد^۲). در واقع، فقط شهرهای بزرگ عربی هستند که واقعاً زیر نظر مقامات فلسطینی قرار خواهند گرفت. بیم آن می‌رود که این شهرها که توسط گلنی‌ها و نیز سربازان اسرائیلی عهده‌دار "امنیت" محاصره شده‌اند صرفاً به منبع نیروی کار یعنی به یک بانتوستان فقرزده و محل پرورش تروریسم تبدیل شوند.

چگونه می‌توان تضمین کرد که چنین سازش نابرابری دوام بیاورد؟ طبیعاً از طریق اعمال زور. در اسرائیل تاکنون،

کردند. اکنون که دو سال از آن حادثه می‌گذرد بسیاری از رویاها نقش برآب شده است. اجرای توافق اسلو به نحوی باز به تأخیر افتاده و دولت اسرائیل، از همان نخستین ماه، نص و روح توافقنامه و زمان‌بندی‌های مقرر شده را زیر پا گذاشته است. نه ایالات متحده که بیش از هر زمان دیگر، بی‌قید و شرط خود را متعهد به حمایت از اسرائیل کرده و نه اتحادیه اروپا که در پی تعیت از ایالات متحده در زمان جنگ خلیج، به ایفای نقشی حاشیه‌ای در منطقه رانده شده است، هیچیک واکنشی نشان نداده‌اند. اما در همین حال، در ساحل غربی رود اردن، سیاست گسترش مستعمرات ادامه یافته و زمین‌های اعراب پی در پی مصادره شده است. در بیت المقدس، دولت اسرائیل مدام مردم را در برابر عمل انجام شده قرار می‌دهد تا بدین وسیله راه را بر هرگونه مذاکره در باره آینده این شهر مقدس بینند. انتخابات شورای فلسطین که برای ژوئیه ۱۹۹۶ پیش‌بینی شده بود، در بهترین حالت به پایان سال جاری موكول شده است.

و خامت بیشتر اوضاع را در آفت سطح زندگی منطقه خودمختار غزه باید دید، بویژه پس از "محاصره‌های" مکرر این منطقه و ممانعت از رفتن کارگران فلسطینی برای کار در اسرائیل که آن هم از شمارشان مدام کاسته می‌شود. هم‌اکنون، برای یک فلسطینی، امکان جا به جا شدن در قلمرویی که مقاسات اشغالگر قسمت‌قسمت کرده‌اند دشوارتر از زمانی است که قرارداد ۱۳ سپتامبر هنوز امضا نشده بود. هر استراتژی توسعه در این مناطق دچار بنبست است و رفتار

چه سالگرد اندوهناکی! دوم اوت ۱۹۹۰ یک دیکتاتور خود بزرگ‌بین به کویت حمله برد. طی چند هفته، مخفوق‌ترین اتحاد نظامی که تاکنون پس از جنگ دوم جهانی برپا شده است، زیر چتر آمریکا و به نام حقوق بین‌المللی بر ضد "هیتلر جدید" پسیح گردید. بنابر ادعای تبلیغاتی که از بمبازان‌ها هم کورتر بود، ویرانی عراق باید راه را برای استقرار نظمی با ثبات در خلیج هموار می‌کرد. اما افسوس! پنج سال بعد، در زیر ضربات تحریم اقتصادی که یک ملت را بطور کامل در فقر سیاه نشانده، هرج و مرج عیق حاکم شده است. عراق دارد از هم می‌گسلد، دولت و جامعه آن تکه تکه می‌شوند و قدرت سیاسی حاکم در کشمکش‌های خانوادگی فرو می‌غلتد. خاموش شدن حیات کشور آغاز شده است و در مرزهای آن با ترکیه و ایران کانون‌های بحرانی پدید آمده که تا آرام گیرد زمانی دراز طول خواهد کشید. کرستان به سرزمین بی‌صاحبی بدل شده است که نظامیان ترکیه در آن جوانان می‌دهند تا چریک‌هایی را که وحدت دولت پی‌رو آتاتورک را تهدید می‌کنند نابود نمایند، در حالی که تهران هم به نوبه خود از نزدیک مراقب جنوب عراق است که اهالی آن عمده‌ای شیعه هستند. چشم‌گیرترین نتیجه‌ای که از توازن جدید قوا پس از جنگ خلیج پدید آمد در ۱۳ سپتامبر ۹۳ آشکار شد و ساف و اسرائیل آشتبی خود را با فشردن دست‌ها بین یاسر عرفات و اسحاق رایین روی چمن‌های کاخ سفید در واشنگتن اثبات



فلسطین مگر بانتوستان (۱) است؟

آلن زوکس

سیاست نسیه‌گرایانه باعث برآمد بسیار گرانی می‌شود و این نیز به نوبه خود، برآمد حزب دست راستی لیکود را به دنبال دارد. آقای رابین سیاست "انجام پیشگوئی‌های پیامبرانه خود" (۲) را پیشنهاد کرده و "حزب کار" را از گود خارج خواهد کرد. اگر او هنوز به صلح وفادار است باید رفتاری شایسته یک دولتمرد داشته باشد و از چانه زدن و مذاکره بر سر هر چیز دست بردارد.

گوئی از فلسطینی‌ها باز هم امتیاز بیشتری می‌توان گرفت، فلسطینی‌هایی که چیزی برای دادن ندارند. اکثریت عمدۀ فلسطینی‌ها از قراردادهای صلح استقبال کرده بودند ولی امروزه به فلاکت افتاده‌اند. وضعیت

در باره اوضاع کنونی سرزمین‌های فلسطینی باید اعلام خطر کرد. این اوضاع زاده سیاست نسیه‌کارانه و نزول خوارانه است که مقامات اسرائیل دنبال می‌کنند و می‌رود که به انفعال اجتماعی در مناطق اشغالی یا آزاد بیانجامد.

قراردادهای قاهره رعایت نشده است. پیش بینی شده بود که آزادی زندانیان، پایان بودن به اشغال و برگزاری انتخابات در مناطق اشغالی یا آزاد تا اوت ۹۴ انجام گیرد. مسلم است که دولت اسرائیل، در مرحله ماقبل انتخابات و تحت فشار افرادی می‌باشد که شبه‌فاسیستی وارداتی از آمریکا، درگیر مانور ظرفیتی با فراکسیون مذهبی پارلمان است. اما

عناصر پلیس می‌توانستند "با اعمال خشونت" از اعراب مظنون بازجویی کنند. علاوه بر آن اخیراً آقای رابین علی‌رغم مخالفت‌هایی که با آن روپرست، در پی سوءقصد تروریستی ۲۱ اوت تصريح کرد که مایل است دست شکنجه‌گران برای شکنجه باز باشد. وی با این موضوع گیری حتی پایه‌های دولت مبتنی بر قانون را زیر سئوال برده است. در غزه، تنها امتیازی که با رضایت اسرائیل روپرتو شده عبارت است از افزایش شمار افراد پلیس فلسطین از ۶ هزار به ۲۰ هزار نفر، علاوه بر دستگاه مأمورین مخفی و ویژه که به دستور یاسر عرفات سازمان داده شده است. نقض آزادی‌ها بدست تشکیلات خود مختار فلسطینی مانند دادگاه‌های ویژه، تعطیل روزنامه‌ها و شکنجه‌رواج کامل دارد و همکاری پنهانی بین دستگاه‌های پلیس مخفی فلسطین و اسرائیلی به صورت امری مسلم در آمده است. (۲) از ماه سپتامبر ۹۳ روزنامه اسرائیلی ها آرتز فاش کرد که "اسرائیل در نظر دارد راه را برایجاد یک دولت دموکراتیک فلسطینی در همسایگی خود، از هر طریق ممکن بیندد". (۳)

دموکراسی؟ در خاورمیانه که با انواع کینه‌ها میخ‌کوب شده است، مفهوم "نظم نوین جهانی" عبارتست از هرج و مرج بیشتر، بی عدالتی فزاینده‌تر و نابرابری بیشتر. رژیم‌هایی که نه از مشروعيت انتخاباتی برخوردارند و نه از مشروعيت توده‌ای، به مقام‌های خود چسبیده‌اند و از حمایت "جهان آزاد" که از دست داده اسلام‌گرایی اعصابش را از دست داده برخوردارند. در زیر نفوذ دیکتاتوری‌ها نسل جدیدی از اعراب پرورده می‌شود که در مصیبت طولانی مردم عراق، در ناتوانی جامعه بین‌المللی در قبال مستله بوسنی و در پایمال کردن حقوق فلسطینی‌ها تهاجم سراسری و هماهنگ را علیه خود مشاهده می‌کند. آیا خیانت غرب به ارزش‌های دموکراتیک خویش در برخورد به جهان سوم، این خطر را در بر ندارد که دره بین کشورهای شمال و جنوب را از این هم عمیق‌تر کند؟ برگردان: نصرت صفائی

۱- فاینانشال تایمز، ۱۵ اوت ۱۹۹۵

۲-لوموند، ۲۶ اوت ۱۹۹۵

۳- ها آرتز ۵ سپتامبر ۱۹۹۳

شهرها" در نتیجه سیستم جدید غصب اراضی که وضع ۵ ناحیه از سرزمین‌های فلسطینی را از یکدیگر جدا می‌کند تشدید شده است.

* **بیت المقدس: عبور از بیت المقدس** (که به اسرائیل آغاز شده) و ساحل غربی رود اردن برای اهالی و نیز اتومبیل‌های دارای پلاک ساحل غربی بسیار مشکل شده است و آن‌ها نمی‌توانند بدون اجازه رسمی که هر سه ماه باید تجدید شود، وارد بیت المقدس شوند. این اجازه‌نامه با هر تصمیم نظامی دایر بر "بستان" مرزهای ساحل غربی، باطل می‌گردد، بیت المقدس عربی با قطع شریان ارتباطی اش با مناطق دیگر، از نظر اقتصادی دارد خفه می‌شود.

* **"بیت المقدس بزرگ": مختصات فنی‌ای که یک کمیون شهرسازی اسرائیلی چند سال پیش ترسیم کرد،** منطقه گسترده‌ای از نواحی العاقی را در بر می‌گیرد که "مستعمرات" نامیده می‌شود و تعدادشان حتی در سال ۹۶ افزایش یافته است. این منطقه العاقی که عملابه رسمیت شناخته می‌شود مرز متصرفات اسرائیل را تا فواصل دور و در درون منطقه عربی ساحل غربی گسترش می‌دهد.

* **ساحل غربی رود اردن:** این منطقه، به طور کامل توسط مستعمرات اسرائیلی هاشور خورده و با میله و سیم خاردار مشخص شده است. مستعمرات همچون شهرک‌های دژ مانند بر فراز تپه‌ها ساخته شده‌اند و تمام راه‌های منتهی به آن‌ها جاده‌های امنیتی به شمار می‌روند. با استقرار پمپ‌های چاه عمیق برای آبیاری شهرها و آباده‌های اسرائیلی، کشت سنتی بیش از پیش مشکل شده است. اسرائیل از طریق طرد اهالی و غصب اراضی، هفتاد درصد از زمین‌های ساحل غربی را "صاحب" شده و تعهدات استراتژیک (با اعراب) دائز بر مبالغه زمین و حق حاکمیت ملی در برابر صلح را تاکنون به لحاظ تاکتیکی زیر پا گذاشته است.

* **اریحا (جریکو):** یک وجب زمین آزاد شده است که نه از طریق پل آنبوی (روی رود اردن) به اردن راه دارد و نه دسترسی به جاده‌های که از کنار



Sipa Press

منافع استراتژیک خود را ندیده، در برابر امتیازهای آنی خیره می‌مانند.

۲- استراتژی اسرائیل در حقیقت، تحکیم و ادامه غصب ارجاعی موجود و اختناق در شرایط انفجاری نژادی است. برقراری یک رژیم تبعیض نژادی است. بنا بر فرضیه نخست، اسرائیل خود را اسیر یک تاکتیک ارضی کوتاه‌بینانه و حتی می‌توان گفت اسیر روحیه‌ای دلالان و زمین‌خوارانه کرده که هم اکنون به اتخاذ انبوه تصمیمات اقتصادی خرد و اقدامات پلیسی خود منجر شده، آن هم در سطح دو خوده کشور که به هم دیگر آمیخته‌اند.

کلیه سیاست‌های ساختمانی و نظامی اسرائیل و ارتش آن در سرزمین‌های اشغالی و بیت المقدس، به تکه تکه کردن و ضع حقوقی سرزمین‌ها و تغییر مکرر موقعیت فردی اهالی منجر شده و زمین‌های قابل ساختمنان یا کشت، انحصاراً در اختیار استعمارگران اسرائیلی قرار گرفته‌اند. این سرزمین‌ها را در صورت لزوم "منطقه نظامی" اعلام می‌کنند و سکونت و معاش اقتصادی جامعه را به نحوی غیرقابل تحمل پیچیده می‌نمایند. این گرایش به "تصف

اقتصادی و روانی آن‌ها بسیار بدتر از زمان انتفاضه است. آن‌ها بدون داشتن دولت و ارتش، یقیناً نمی‌توانند امنیت اسرائیل را تضمین کنند، در حالی که در اثر اجحاف‌گری‌های اسرائیل به عنوان قدرت اشغالگر، مشروعیت مقامات فلسطینی هر دم فرسایش بیشتری می‌یابد. در بین دویست‌هزار جوانی که در چریان انتفاضه به زندان‌های اسرائیل افتاده‌اند و در میان خانواده‌هایی که در طول این قیام داغدار شده‌اند حتماً می‌توان تعدادی یافت که از سر نومیدی دست به عملیات اتحاری بزنند و مورد سرزنش مردم قرار نگیرند، مگر اینکه همه مسائل، از نو، با منطق صلح سنجیده شود. این استراتژی حقیقت احمقانه‌ای است که از حریف مغلوب و نزار بخواهد ضامن امنیت حریف غالب و قدرتمند باشد. اگر این نیست، پس نیستهای دیگری در کار است.

برای توضیح استراتژی اسرائیل دو فرضیه رو در روی هم قرار می‌گیرند.

۱- سیاست‌مداران اسرائیلی، از نظر ذهنی، برای خروج از دایرة عملی "تاکتیک محلی" ناتوان شده‌اند و دیگر

بیاندیشند که شالوده هر منش دیپلماتیک و نیز هر استراتژی سیاسی است و می‌گوید: "معاهدات را باید محترم شمرد".

گرایش اروپائی‌ها در حال حاضر این است که از اعطای اعتباراتی که به فلسطینی‌ها قولش داده شده ممانعت کنند. هدف از این واکنش ضدیت با آنان نیست بلکه صرفاً این است که اروپا به هیچ‌وجه حاضر نیست به طور غیرمستقیم و با اعتبارات بلاعوض، بدون دورنمایی صلح، استراتژی امنیتی اسرائیل که همچون بنبستی تلقی می‌شود، از نظر مالی تضمین کنند^(۵)). اگر صلح بازگردد اسرائیل می‌تواند با کسانی که در جهان عرب قاطعانه به تجدد می‌اندیشند همکاری کند و منطقه گسترده‌ای برای توسعه به وجود آورد. اما برعکس، اگر جامعه اسرائیل موقعیت استثنایی اقتصاد بیش از پیش عقب مانده، جامعه‌ای مبنی بر مناسبات سرواز به وجود آورد، پشتیبانی نظام بین‌المللی را از دست خواهد داد.

(از لوموند ۱۴ آوریل ۹۵ - ترجمه بهروز افشن)

یادداشت‌های مترجم

(۱) بانتو (Bantu) مجموعه اقوام آفریقایی جنوب استوانی که بـ زبان‌هایی از یک خانواده سخن می‌گویند ولی از نظر نژادشناسی اختلاف دارند. (فرهنگ معین) منظور نویسنده مقایسه سیاست اسرائیل با سیاست آفریقایی جنوبی در عهد تبعیض نژادی است. (۲) به انگلیسی در متن: "self - fulfilling prophecy" به معنی پیش‌گوئی‌ای است که خود باعث تحقیق خودش می‌شود. در یک مثال ساده، اگر رئیس یک کمپانی بزرگ اعلام کند که نرخ سهام شرکت پاتین خواهد آمد، همین خود موجب می‌شود که واقعاً چنین شود.

(۳) این که نویسنده ادعا می‌کند که فلسطینی‌ها هنوز خاستار خودمتقارن اقتصادی خویش نیستند، با توجه به سال‌ها مبارزه آشکار آنان در راه استقلال سیاسی و اقتصادی، شکفتانگیز جلوه می‌کنند و درست نیست.

(۴) تلاش اسرائیل برای ایجاد زمینه درگیری بین فلسطینی‌ها با رها از سوی ساف افشا شده است.

(۵) دفاع نویسنده از این موضع گیری از این و توجیه آن در خدمت سیاست نژادپرستانه لسرائیل و به زیان فلسطینی‌هاست.

که به صورت بستن مرزاها در می‌آید تحمل کنند. هر روز که مرزاها بسته شود، در نتیجه تعطیل فعالیت‌های اقتصادی، زیان‌های هنگفتی به بار می‌آید. اسرائیلی‌ها شرایطی فراهم کردن تا هنگام خروج‌شان از مناطق، اسلحه و مهمات به آنجا وارد شود^(۶). اما جنگ داخلی، به خاطر همبستگی موجود بین مبارزین قدیمی انتقامه و سازمان سندیکائی مشکل از همه گرایش‌ها، در بین فلسطینی‌ها در نگرفته است.

نتیجه‌گیری: محل است بتوان طرد و محاصره را حفظ و حتی تشید کرد و در همان حال واقعاً نیروهای اشغال‌گر را از مناطق اشغالی بیرون برد، انتخابات را تدارک دید و تشکیلات اقتصادی فلسطینی را که قابل دوام باشد بربا ساخت.

به همین جهت فرضیه دوم بیشتر به واقعیت نزدیک است. اسرائیلی‌ها هیچ نیت واقعی برای اجرای قراردادها ندارند و با به تمسخر گرفتن تضمین‌های بین‌المللی، خود را برای چیزی کاملاً متفاوت آماده می‌کنند.

طرح آن‌ها چیست؟ کسانی مثل من که مسائل آفریقایی جنوبی را در عهد تبعیض نژادی مطالعه کرده‌اند در عمل، الکوی استراتژیک باتتوستان را تشخیص می‌دهند. در امور متعلق به اراضی، در محدودیت‌های پلیسی‌ای که برای اشخاص ایجاد می‌شود و در نقطه مقابل نقل و انتقال آزادانه و یا استقرار اشخاص و اموال قرار دارد و نیز در به کار گرفتن دائمی هر چیزی که می‌تواند اختلافاتی نزد دشمن پیدید آرد، در همه این‌ها می‌توان رد آشکار سیاست مبتنی بر تبعیض و تفرقه‌افکنی را مشاهده نمود، امری که مسلمانه به "صلح" بلکه به تبدیل فلسطینی‌ها به مردمی غریبه در سرزمین خویش، به مردمی دارای موقعیت حقوقی فرودستتر خواهد انجامید.

کشور همواره پیروزمندی که قادر نباشد به صلح دست یابد به نقص سیاسی خطیری مبتلاست. وقت آن فرارسیده است که اسرائیلی‌ها در باره مفهوم عمیق این سخن قدیمی رومیان

بحرالمیت می‌گذرد. این جاده همواره به شدت نظامی بوده و با سیم خاردار محافظت می‌شود. در مسیر فلسطینی‌ها توریسم و آبتنی فقط در سه پلاز که آن‌هم متعلق به کیبوتس‌های است مجاز است. پس از امضای صلح با اردن، دره رود اردن و بحرالمیت دیگر اهمیت دفاعی کمتری برای اسرائیل داشته و بیشتر برای تنگتر کردن فضای تنفسی فلسطینی‌ها و ندادن دریچه‌ای به آنان جمیت تماس با خارج می‌باشد.

*وضعیت منطقه آزاد شده نوار غزه : جمیعت یک میلیون نفر است با دویست تخت بیمارستان. ۶۰ درصد جمیعت پناهنه است و منطقه از بندرگاه و فرودگاه معروف است. این وضع بدون شک، با اوضاع ساحل غربی فرق دارد، اما دائماً در محاصره نظامی است. در همه جای دنیا، به استثنای شرایط بایکوت - که خود یک اقدام جنگی است - دسترسی به آبهای بین‌المللی، طبق تعریف، برای همه آزاد است. اما در غزه، ماهی‌گیران حق ورود به دریا ندارند. همیشه در افق، چهار قایق گشته اسرائیلی را که دائماً مشغول مراقبت هستند می‌توان دید. آن‌ها هر قایقی را که اشتباه‌اً از خط تعیین شده بگذرد تفتیش و یا ضبط می‌کنند.

اما درخششکی، ۶۰ درصد مساحت نوار غزه هنوز زیر کشت اسرائیلی‌هاست که تحت حمایت نظامی، از نوعی حاکمیت اقتصادی و سیاسی خارج از قلمرو کشت و کار خویش نیز برخوردارند. غزه از سال‌ها پیش حکم "بازار بردگان" پیدا کرده، منطقه‌ای برای تولید سفارشات شرکت‌های اسرائیلی، منطقه‌ای که نه خود مختاری اقتصادی دارد و نه هنوز چنین چیزی دلخواه‌اش هست.^(۳) بنابراین، "محاصره نظامی غزه" که با انتقامه آغاز شده بود، بدون مشکل ادامه دارد.

این منطقه اجازه صدور نیروی کار یا فرآورده‌هایش را جز به اسرائیل ندارد. تعداد کارگرانی که مجازند برای کار به اسراگیل بروند از پنجاه هزار به پنج هزار تقليل یافته است. اگر در ساحل غربی حداده‌ای قهرآمیز رخ دهد، مردم ناگزیرند اقدام انتقام‌جویانه اسرائیل را

نگاهی دیگر به مسئله جمعیت

گفتگوی با هروه لوبرا

مجله علوم انسانی
شماره ۵۰ مه ۱۹۹۵. چاپ فرانسه

برای قبول آموزش وسیع توده‌ای، باید انگیزه‌های قدرتمند اقتصادی یا مذهبی وجود داشته باشد. بدون شک این توسعه اقتصادی است که به ایجاد تقاضا برای آموزش و پرورش منجر می‌گردد و نه بر عکس. رابطه مستقیمی بین آموزش و پرورش، به ویژه آموزش زنان و باروری وجود دارد. چنین است که توسعه به کاهش باروری منجر می‌گردد.

۱. ا.: با این حال استدللهایی به نفع سیاست کنترل موالید وجود دارد. مثلاً این واقعیت که نرخ بالای زاد و ولد، تأثیر منفی سنگینی روی سرمایه‌گذاری‌های عمومی داشته، اشخاص را از پسانداز کردن باز می‌دارد، باعث مهاجرت روسیانی گردیده به شهرگرایی بی برنامه و خود به خود منجر و سرانجام به محیط زیست لطمه می‌زنند.

۵. ل. ب: این‌ها ایده‌های ناروشنی هستند. هر بار که کوشش می‌کنید صحت آن‌ها را تحقیق کنید، عملی نیست. مثلاً در مقیاس کره زمین، ارتباط متقابلی بین تراکم جمعیت و درآمد سرانه وجود ندارد. چنین رابطه‌ای بین تراکم جمعیت و میزان کالاری در دسترس هم موجود نیست. غالباً کشورهای بسیار پُر جمعیت (نسبت به مساحت) مبار آوری بالاتر در کشاورزی دارند. برای مثال این فکر صحیح نیست که رشد جمعیت در افریقا موجب قحطی محصولات کشاورزی است. امروزه در افریقا ۱۰ کنتال (هر کنتال برابر ۱۰۰ کیلوگرم است) غلات در هکتار تولید می‌کند (در فرانسه ۶۵ کنتال در هکتار، در هند ۳۵-۴۰ کنتال). بنابراین امکانات قابل ملاحظه‌ای وجود دارد. در کشوری چون

موالید است شناسائی و تأیید شده است. توسعه، دوره آموزش و پرورش را طولانی‌تر و مخارج نگهداری و تربیت فرزندان را گران‌تر ساخته، در نتیجه فرزند کمتری به دنیا آورده می‌شود. توسعه به والدین این امکان را نیز می‌دهد که برای موفقیت در جامعه، سرمایه‌گذاری کنند. در فرانسه، تحرک اجتماعی یکی از علل مسم کاهش باروری در قرن نوزدهم بوده است. این امر را در آن موقع "Capilarité اجتماعی" می‌نامیدند: برای رسیدن به مراتب اجتماعی بالاتر، از داشتن فرزندان متعدد اجتناب می‌شد. بنابراین فرزند واحد از بهترین آموزش ممکن برخوردار می‌شد. کاری که مثلاً در چین می‌کنند. هم‌زمان با برخورداری از نتایج رونق اقتصادی، چینی‌ها لذت آن چه را که "اپرатор کوچک" (فرزنده واحد) می‌نامند، کشف می‌کنند.

در مقابل، در کشورهای که تحرک عمودی (به معنی بالارفتن در سلسله مراتب اجتماعی) نامحتمل است، مطلوبیت داشتن فرزندان کمتر ناروشن تر است. در بسیاری از جوامع روسیانی، تعدد فرزند، شانس موفقیت را چند برابر کرده، و در هر حال کمکی برای خانواده به حساب می‌آید، زیرا وقتی آموزش و پرورش توسعه اندکی دارد، فرزندان متعدد، همچون نیروی کار به حساب می‌آید.

به فرض یافتن پول لازم، نمی‌توان با ساختن مدارس در سراسر کشورهای "جنوب" به ترتیج رسید. اگر چشم‌اندازی برای پیشرفت وجود نداشته باشد، این اجرای تحصیلی را پدر و مادرها نخواهند پذیرفت.

Hervé Le Bras مدیر آزمایشگاه جمعیت‌شناسی تاریخی در مدرسه عالی علوم اجتماعی پاریس صورت گرفته است. آخرین اثر وی "محدویت‌های کره‌زینی، اسطوره‌های طبیعت و جمعیت" نام دارد که از انتشارات فلاماریون، ۱۹۹۴ است.

علوم انسانی: یکی از ویژه‌گی‌های مشترک کشورهای جهان سوم، رشد شدید جمعیت در این کشورهای است. در سیستانبر ۱۹۹۴، کنفرانس قاهره با تخصیص ۱۷ میلیون دلار به سیاست جمعیتی سازمان ملل، که اساساً هدفش فقیرترین کشورها بود، پایان یافت. دیدگاهی که بر اساس آن، نرخ بالای موالید، رشد اقتصادی را به مخاطره می‌اندازد مورد اتفاق آراء، بسیاری از مؤلفان است. تفسیرهایی که شما بر این مسئله نوشتاید، چنین نظری را نادرست می‌داند، چرا؟

هروه لوبرا: در سی سال گذشته، کشورهای توسعه یافته از رشد ضعیف جمعیت و رشد اقتصادی قوی برخوردار بوده‌اند بسیاری نتیجه می‌گیرند که رابطه‌ای علت و معلولی در این مورد وجود دارد. کنفرانس قاهره نیز در قطعنامه خود همین استدلل را دارد: برای حصول توسعه، موالید را محدود کنیم.

اما به باور من عکس این استدلل درست است. این توسعه است که به کاهش باروری می‌انجامد. هرگز نتوانسته‌اند نشان دهند که چگونه کنترل پیش‌پیش (a priori) جمعیت می‌تواند به توسعه اقتصادی منجر شود. در مقابل، ساز و کارهایی (مکانیسم) که نشان می‌دهد توسعه تعیین کننده کاهش

خواهند شد. در پشت کنفرانس قاهره سرنوشت وجهه کمک به توسعه و سرمایه‌گذاران بین‌المللی در میان است. بنابراین مهم نیست که استدلال درست باشد، بلکه غرض این است که بعد از کشورهای افريقائی - زیرا این کشورها مورد نظرند - خود را مقصری نپنداشند که بتوان به راحتی به او گفت: "گوش کنید، شما برای کنترل نرخ موالید کاری نکردید، بنابراین اعتبارات موقوف!".

ع: این همه متخصص می‌گویند که کنترل جمعیت پیش‌شرط توسعه است. شما این را چگونه توضیح می‌دهید؟ اگر که ارتباطی با توسعه ندارد، پس این نظریه بر چه اساسی مبنی است؟

ه.ل.ب: چون سازمان بزرگی نظیر سازمان خواروبار جهانی یا سازمان‌های دیگر بین‌المللی از این ایده حمایت می‌کنند، نیایستی از زیر سوال بردن آن ترسید. در مورد جمعیت‌شناسی، همه تقریباً ارقام واحدی دارند ولی برداشت‌های آنان متفاوت است. به طوری که اشاره کردم، باروری بیشتر یک معلول است تا علت. اما به سادگی می‌شد عکس این را گفت. به چه دلیلی چنین باروری پذیرفته شده است؟ ابتدا بایستی جو را در نظر داشت. این یک ایدئولوژی نیست، بلکه ایده‌هایی است که به گونه‌ای خیلی ضعیف به هم وصل شده‌اند. بنابراین جنگیدن با این شبه ایدئولوژی‌ها بسیار مشکل است، زیرا بلوکی را تشکیل نمی‌دهند که با کشیدن آجری از آن فرو ریزد. این شبه ایدئولوژی‌ها به سادگی خود را با انتقادات واردۀ همساز نموده، با گذشت زمان خود را تحمیل می‌کنند، زیرا وسیله‌ای نیز برای اثبات عکس آن موجود نیست. نه دموگرافی جهان و نه رشد اقتصادی کشورهای فقیر از دل مشغولی‌های اولیه کشورهای ثروتمند نیست. کشورهای آسیائی و امریکای لاتین که از ده سیال پیش به این طرف توسعه می‌یابند، ناظر نرخ سقوط باروری خود هستند: چین به $1/9$ فرزند برای هر زن، هند زیر 4 ، اندونزی حدود $2/5$ (وغیره) رسیده‌اند. دیگر این کشورها نیستند که ایجاد ترس می‌کنند. می‌باند افريقا، که در آن کاهش نرخ باروری، بر حسب مورد صفر یا ناچیز است. مثلاً در کنیا از $8/2$ به $6/5$ یعنی بیش از هند در سال 1950 رسیده است. بنابراین مسئله، افريقتاست.

تنها دليل جدی‌ای که اکنون غرب را برای کنترل موالید در این کشورها ترغیب می‌کند، مسئله مهاجرت است که ترسی مبهم ولی ریشه‌دار را به ویژه در امريکا در

زییر سطح قابل کشت فقط 4 در صد آنها وسائل تنظیم موالید مانند نظولی دوره مساحت کشور است. با بازدهی ضعیف و شیردهی را در اختیار داشته‌اند: اگر میزان آبی ده بار بیش از مصر، هیچ‌یک از کاهش نرخ مرگ و میر کودکان آسایش زندگی آنان را به خط‌می‌انداخت، چرا بایستی به آن تن می‌دادند؟ اگر چنین کاری نکردند لابد در آن نفعی نمی‌دیدند و این چیزی است که باید توضیح داد و در صورت لزوم کنترل کرد.

ع: آیا می‌توان گفت که رشد جمعیت

عامل مثبتی در جهت توسعه است؟

ه.ل.ب: چنین چیزی را نمی‌توان گفت. استر بوزروپا (Ester Buserop) نشان داده است که در طی تاریخ بشر فقط در سال‌های 60 میلادی که بارآوری کشاورزی (Productivité دموگرافیک) انتباط داشت، نه اینکه

نتیجه‌اش بوده باشد. به عنوان قاعده‌ای کلی می‌توان گفت که زمان کار همراه با رشد دموگرافیک و تکامل فنون کشاورزی افزایش می‌یابد. در جوامعی که دوره‌های آیش طولانی است، زمان کار حدود 2 ساعت در روز است. فقط مقابل این، یعنی در کشت‌های آبی این مدت حدود 12 ساعت در روز است. ولی در این مورد رابطه علی مستقیم وجود ندارد: می‌توان رشد دموگرافیک خیلی سریعی بدون انتباط فن‌شناختی داشت. نظر بوزروپ بیشتر متوجه یک تنظیم تدریجی است: رشد دموگرافیک با اندکی کار بیشتر جبران می‌شود. اما نباید پنداشت که بین این دو رابطه مقابل وجود دارد یعنی رشد دموگرافیک به طور خودکار حامل امتیازاتی است. مطالعات Lossing Buck (Lossing Buck) نشان داده است که تعادل‌های طرفین وجود دارد که باید رعایت شود. مثلاً در دهه 30 ، چنی‌ها با محدودیت‌های نظام کشاورزی‌شان از نظر ساعت‌کار مواجه شدند. اما محدود بودن زمین‌های آماده، استدلالی جدی نیست. بر عکس بوزروپ به خوبی نشان داده است که عوامل نهادی می‌تواند از انتباط کشاورزی (در رابطه با رشد دموگرافیک) می‌گلوبگرد کند: بنابراین در این جاست که محدودیت‌ها و موانع رشد دخالت می‌کند.

ع: اگر چنین است، چگونه می‌شود توضیح داد که امروزه بیش از 110 کشور سیاست‌های تنظیم خانواده را اجراء می‌کنند در حالی که بیست سال پیش تعدادشان انگشت‌شمار بود؟

ه.ل.ب: پاسخ سبتاً ساده است کشورهایی که از گزینش این سیاست‌ها سریاز زنند از دسترسی به اعتبارات بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول محروم

گشته‌اند. در این مورد نگران کمبود زمین شدن بی‌معنی است.

ع. ۱: رشد جمعیت در کشورهای فقیر

غالباً "انفجاری" توصیف می‌شود. آیا در حال حاضر نرخ تحلیلی (Synthétique) باروری بیش از شش فرزند برای هر زن که در افريقا شرقی دیده می‌شود، پدیده منحصر به فردی در تاریخ نیست؟ آیا این امر ضرورت اتخاذ تدبیر استثنائی را توجیه نمی‌کند؟

ه.ل.ب: خیر، این پدیده بی‌سابقه نیست. با روپرتوی هم قرار دادن "ثبتت جمعیت" در کشورهای توسعه یافته و "انفجار" جمعیت در کشورهای فقیر، اوضاع را تأسیب‌بار جلوه می‌دهند. این انفجار در نهود نگاه کردن به مسئله است. نمونه جاوه در اندونزی را برای مثال در نظر بگیریم: در سال 1800 جاوه بین $3/5$ تا 4 میلیون جمعیت داشته و از آن دوره به بعد بطور منظم افزایش شگفت‌انگیز است. مشاهداتی را که از سال 1945 به این سو شده در نظر بگیریم شگفت‌انگیز است. ولی این انفجار جمعیت نیست، بلکه نرخ رشد منظم سالانه برابر $1/8$ درصد از قرن 19 به این طرف است. مورد افريقا کمی متفاوت است. بدون شک این قاره در قرون 15 و 16 در مرحله افزایش جمعیت قرار داشته است. سپس در قرن 17 به خاطر تجارت برده‌ها این رشد متوقف شده است. رشد سریع جمعیت که امروزه شاهد آنیم نوعی جبران مافات به حساب می‌آید. در هند به همین ترتیب، به نظر می‌رسد که قرن 19 دوره سکون جمعیتی (دموگرافیک) بوده که بعداً جبران شده است. در باره "انفجار" جمعیت در جهان سوم بایستی خیلی احتیاط کرد. به این عقیده که گوا کمک‌های بهداشتی غرب و به ویژه تأثیر آن بر کاهش مرگ و میر کودکان بعد از 1945 تعادل جمعیتی (دموگرافیک) کشورهای توسعه نیافته را زیر و رو کرده، بایستی با احتیاط برخورد کرد. بر اساس این نظر مردم کاملاً فاقد آینده‌نگری یعنی ناتوان از استفاده درست از داده‌های جدیدند. اگر زاد و ولد بیشتر مورد علاقه افريقاتی‌ها نبوده است، پس چرا هم‌چنان به تولید آن همه بچه ادامه داده‌اند؟

برابر قاره سیاه موجب می‌شود. نوعی تدوما در نگرش ابیالات متعدد وجود دارد: این ایدئولوژی اصلاح نژادی است که مایل است مسئله فقر را از راه تجدید نسل هرچه کمتر فقرا حل کند.

از سوی دیگر در صورتی که کشورهای ثروتمند کمک به کشورهای فقیر را هرچه بیشتر مشروط کنند، راه خروج خود را از قاره‌ای که از دسترفته تلقی می‌کنند، (افریقا-م) بهتر آماده می‌سازند.

احتمالاً آنها از این طریق (از راه شرایطی که کشورهای ثروتمند وام‌دهنده پیشنهاد می‌کنند) نخواهند توانست نزد باروری را اصلاح کنند، زیرا به طور عینی مردم نفعی در آن ندارند و دولت در مقایسه با سایر کشورها، مانند چین، نسبتاً ضعیف است. بنابراین به حال خویش رها خواهند شد.

ع: اما رشد اقتصادی جنبه منحصر به فرد سیاست توسعه نیست. آشکارا به نظر می‌رسد که برنامه تنظیم خانواره و اجد جنبه‌های فرهنگی و اجتماعی نیز می‌باشد. آیا این جنبه انگیزه دیگری برای حمایت از آن نیست؟

ه.ل.ب: این پکلی وجه دیگری از مسئله است. آشکار است که پیش‌گیری از بارداری مسئله برابری مرد و زن را مطرح می‌کند. در برخی روش پیش‌گیری مردها و در برخی دیگر زنان به تنهائی تصمیم گیرنده‌اند (مانند عقیم کردن، قرص ضد حاملگی...). در حال حاضر زنان موفق‌ترند. این امر همچنین اهرم مهمی است در تغییر مناسبات زن و مرد و این مسئله در مرکز بحث‌های کنفرانس قاهره قرار داشت. مثلاً در قطعنامه نهائی فصلی در باره دسترسی دختران به آموزش ابتدائی وجود داشت. این امر خوبی است، اما اساسی نیست. همه بررسی‌ها نشان می‌دهد که آموزش ابتدائی دختران تاثیر کمی بر روی باروری زنان دارد. ولی آموزش متوسطه یعنی دبیرستان است که برای دختران جوان سهم‌تر است، زیرا در این دوره مرحله بلوغ را در مدرسه می‌گذرانند که خیلی چیزها در این دوران تغییر می‌کند. بار دیگر تأکید می‌کنم، همه این‌ها نشان می‌دهد که توسعه فرایندی است فرهنگی و نه محصول اوضاع و احوال *conjoncture* مساعد دموگرافیک. ●

برگردان: تقی مقدم

روشنگری

و ابداع جامعهٔ مدنی

ناصر اعتمادی

متمايز از دولت تعريف نمی‌شود. برای نمونه، جامعهٔ مدنی مورد نظر هابس نه تنها با "وضعیت طبیعی" در مقابله قرار می‌گیرد، بلکه مهم‌تر از آن به مثابه واقعیت برساخته‌ای (*artificiel*) شمرده می‌شود که هدفش احیاء یک نظام سیاسی با ثبات و صلح آمیز است. به عبارت صریح‌تر، جامعهٔ مدنی در برداشت هابس به معنای جامعه‌ای "تمدن" است که بر اساس یک قدرت سیاسی متمرکز سازماندهی و ساختاربندی شده است. در این معنا حتی، جامعهٔ مدنی معادل خود دولت است؛ یعنی معادل جامعه‌ای است که اساساً به نحوی سیاسی و تابع نهاد سیاست است، یعنی نهایتاً از بالا و از طریق دولت سازماندهی و ساخته شده است.

در سدهٔ هردهم تمایز میان دولت و جامعهٔ مدنی صراحت بیشتری می‌یابد. برای نمونه، در چشم انداز طرح شده از سوی لاک، جامعهٔ مدنی به منزله عرصهٔ مالکیت و مناسبات مبادله و تجارت در نظر گرفته می‌شود، در حالی که دولت یا "جامعهٔ سیاسی" ضامن حفظ منافع عمومی تلقی می‌گردد. همین تفاوت، نزد غالب متفکران سیاسی دوره

۱- ایده جامعهٔ مدنی در عصر روشنگری

طرح ایدهٔ تمایز میان دولت و جامعهٔ مدنی در سده‌های هفده و هزده میلادی ریشه در وضعیت تاریخی مشخصی دارد: شکل گیری دولت مدرن و پیچیده و تخصصی شدن امر سیاست. به عبارت دیگر، در این دوره به مرور که نهاد دولت اعمال خشونت یا به اصطلاح ماکس و بر اعمال اجبار مشروع و کنترل دستگاه دیوان‌سالار دائمی مرکب از سیاستمداران حرفه‌ای را به انحصار خود در می‌آورد، هم زمان شاهد گسترش و پیچیده شدن عرصهٔ تولید و مبادلات کالا‌تی به مثابه یک پدیدهٔ مستقل اجتماعی هستیم. از این لحظه است که جدایی میان سیاست و اقتصاد آغاز می‌شود که هر یک بر اساس اصول سازماندهی جدایگانه و ویژه ای هدایت می‌شوند.

این فرایند کسب استقلال متقابل به زودی ترجمان خود را در نظم‌های سیاسی-فلسفی، در ایدهٔ تمایز میان دولت و جامعهٔ مدنی باز می‌یابد. با این حال، اصطلاح "جامعهٔ مدنی" هنگامی که برای نخستین بار در سدهٔ هفدهم بکار گرفته می‌شود، هنوز به صورت امری

غرب، چه در حیطه شناخت شناسی و چه در زمینه فلسفه اخلاقی یا سیاسی، از یک سو به توصیف علائق، تمایلات و غرائز انسان و پی آمدهای آن‌ها اختصاص یافته، و از سوی دیگر به نحوه پالردن و آموزش ارزش‌ها و فضائل جدید انسانی یعنی به کوتاه سخن، به چگونگی در گذشتن از وضعیت بدی یا طبیعی انسان. به این خاطر است که برای نمونه هابس فلسفه سیاسی خود را در کتاب له ویستان پیش از هر چیز فلسفه اخلاقی می‌نامد و شانزده فصل نخست کتابش را به مبحث "درباره انسان" اختصاص می‌دهد. معنای ضمنی این برداشت در عین حال این است که انسان بالقوه وجودی عقلائی است و از این‌رو بکارگیری اصول عقل در رفتار فردی و اجتماعی، یعنی به فعل درآوردن این اصول، خود موضوع آموزش و پژوهش مداوم و پایان ناپذیر است.

در هر حال، از نگاه غالب

اندیشمندان مُدرن غرب و با وجود همه تفسیرهای متنوعی که از وضعیت طبیعی ارائه می‌کنند، درگذشتن و به ویژه نهوده درگذشت از همین وضعیت طبیعی است که برای ابداع جامعه جدید ضروری شمرده می‌شود. آلتوسر ایده مزبور را در عبارات طولانی زیر، این طور بیان می‌کند: "آنچه که فلاسفه حقوق طبیعی را با هم متعدد می‌کند، طرح یک سئله واحد است یعنی: منشاء جامعه چیست؟ و حل این سئله است توسط وسائل مشترک، یعنی: وضعیت طبیعی و قرارداد اجتماعی. امروز طرح همین سئله منشاء و این پرسش که چگونه انسان‌ها (که حتی هستی فیزیکی شان همواره متضمن حداقلی از هستی اجتماعی است) توانسته اند از فقدان جامعه به مناسبات اجتماعی سازمان یافته‌ای گذر کنند و از این آستانه نخستین و رادیکال دریگذرند، می‌تواند پرسش بسیار مجردی به نظر برسد. با این حال، این سئله سلط تأیل سیاسی آن زمان ^{فسde} های هفده و هزده به شمار می‌رود و اگر شکل آن عجیب می‌باشد در عوض منطق آن عمیق است. برای نشان دادن منشاء رادیکال جامعه (به لایبنتیز فکر کنیم که می‌خواست تا "منشاء رادیکال چزها" پیش رود) باید انسان‌ها را پیش از جامعه در نظر گرفت: در وضعیت تولد (به قول هابس هنگامی که همانند قارچ از زمین بیرون می‌آیند یا به قول روسو هنگامی که بر هنر و نه فقط بدون همه وسائل هنر، بلکه به طور خاص، بدون همه پیوندهای انسانی



مدنی، پیش از هر چیز به عنوان امکان یا پذیرفتن وجود تمایز میان اجتماعات خدمتکار و مستقل افراد از یک سو، و نهاد پیچیده دولت از سوی دیگر است. به این معنا که اصطلاح مزبور از یک سو بر تشخیص وضعیت تمدن یا مدنیت مبنی است و از سوی دیگر بر تعایز میان نهاد دولت و عرصه خصوصی زندگی افراد، یعنی تقسیم میان عرصه عمومی و گستره خصوصی زندگی اجتماعی افراد بنیان نهاده شده است.

از این‌رو، برای بسیاری از بانیان اندیشه سیاسی مُدرن، اصطلاح "تمدن" (یعنی وضعیتی که طی آن کلیت جامعه به "مدنیت"، به وضعیت "مدنی" گذر کرده است)، به عنوان شرایطی که باید ساخته شود یعنی به عنوان ابداع شیوه خاصی از مناسبات اجتماعی فهمیده می‌شود که به این اعتبار قادر است شکل جدیدی از زندگی فردی و اجتماعی را سامان بخشند. به عبارت دیگر، از نگاه غالب متفکران عصر روشنگری معنای باطنی عبارات "مدن" و "مدنیت" نیاز بی واسطه ای فرض می‌شود که متناسب با آن فرد جامعه مُدرن باید بتواند ضرورت هستی جدید اجتماعی را پیدا کند. اما همین برداشت به طور ناسازگاری این ایده را نیز طرح می‌کند که خود افراد به تنهایی قادر به پذیرفتن و بکارگیری اصول فضایل جدید و زندگی مدنی در جامعه نیستند. از این‌رو، بی دلیل نیست که از دکارت تا هابس و از لایبنتیز تا اسپینوزا، بخش مهمی از ادبیات فلسفه روشنگری، گاه به ارجحیت جامعه سیاسی، یعنی دولت ناشی از قرارداد اجتماعی، به مثابه تجسم واقعی منافع عمومی (روسو) می‌انجامد، و گاه به ترغیب و تقویت فضایل یک جامعه مدنی منجر می‌گردد که بر تناسب خود به خودی منافع فردی (آدم اسمیت) استوار است و می‌باشد با اتکاء بر قوانین خاص خودش هدایت و سازماندهی شود. پرسشواره جامعه مدنی تا سده نوزدهم تکامل می‌یابد و بیان تاریخی کاملتری نزد اندیشمندانی مانند هگل و مارکس پیدا می‌کند (در فرستی دیگر به موضوع جامعه مدنی در برداشت این دو و به ویژه در برداشت گرامشی، در سده بیستم، می‌پردازم).

بنابراین، در چشم انداز مزبور، اصطلاح جامعه مدنی به (نژوم) شکل گیری مناسبات جدید اجتماعی اشاره دارد که شامل فعالیتها و مشارکت گروهها و انجمن‌های دواطلبانه افراد به مثابه شخصیت‌های دارنده حقوق و وظایف معین است. با این حال و مجرد از این توصیف تاریخی، اصطلاح جامعه مدنی در عین حال دربرگیرنده شماری از معانی و مفاهیم جدید اجتماعی و فرهنگی است. مفهوم جامعه مدنی در آغاز اندیشه سیاسی مُدرن نشانگر وجود شرایط آموزش جدید اجتماعی و پالودگی "فرهنگی" کلیت جامعه است که به این اعتبار نقطه مقابل شرایط تحجر و بربریت، یا به قول هابس شرایط "جنگ همه علیه همه" به شمار می‌رود. اما همانطور که گفته شد، مفهوم جامعه

شود که ناشی از عمل آگاهانه و آزادنه افراد در تاریخ است. در این صورت صحبت از جامعه مدنی، به معنای تمایز میان محیط انسانیت آزاد و فضای از خودبیگانگی است که یا توسط وضعیت طبیعی بوجود آمده یا از سوی دولت مطلق استبدادی در اشکال مختلفش، به جامعه تحمل شده است. جامعه مدنی در

افراد متحقق شود، پس متوجه می شویم که نخستین هدف این نظریه نقد هر نوع ایده فرامجهانی، متعالی (ترانساندانتال) یا دینی به مثابه منشاء شکل گیری جامعه است (در زیر به این موضوع از خلال گفته‌های لک و هابس باز خواهیم گشت. از سوی دیگر، خود این ایده جامعه مبتنی بر قرارداد یا به بیان دیگر، جامعه

ظاهر می‌شوند) و آنان را در وضعیتی فهمید که همان وضعیت نیستی جامعه است. این وضعیت تولد، وضعیت طبیعی است. به این وضعیت نخستین ویژگی‌های متفاوتی نسبت می‌دهند. هابس و اسپینوزا در آن حکمرانی وضعیت جنگی و پیروزی قوی بر ضعیف را می‌بینند. به اعتقاد لک در این وضعیت انسان‌ها در صلح زندگی می‌کنند و از نگاه روسو، در تنها مطلق ویژگی‌های متنوع وضعیت طبیعی، گاه دلایل خروج انسان‌ها را از آن تصویر می‌کنند و گاه عوامل محرك وضعیت اجتماعی آینده و ایده‌آل مناسبات انسانی را طرح می‌سازند. این وضعیت نا آشنا با هر شکلی از جامعه، به طور ناسازگار از پیش ایده‌آل جامعه‌ای را که باید آفریده شود، دربر می‌گیرد و آنرا به تصویر می‌کشد. این پایان تاریخ است که در منشاء ب ثبت می‌رسد. حال این پایان می‌خواهد "آزادی" فرد نزد هابس، اسپینوزا و لک باشد یا برابری و استقلال انسان نزد روسو. اما همه این

تصویر می‌کشد. این پایان تاریخ است که در شرایط کنونی، نزد پارهای از نظریه پردازان مارکسیست، به امکان یا زمینه نظری تعریف دوباره سوسيالیسم تبدیل شده است (۲)).

به این ترتیب، اصطلاح "مدینت" در عین حال تمايزی میان مفهوم اجتماع به طور عمومی و مفهوم جامعه مداری به طور مشخص است. به قول نوربر الیاس، این اصطلاح بیان "خودآگاهی غرب"، یعنی نشانه نوعی آگاهی "ملی" است که در لحظه تاریخی معینی شکل می‌گیرد و به این عنوان در پی تحقق استقلال و خودمختاری و نیز خودآگاهی اعضای جامعه مُدرن است. بر اساس چنین برداشتی است که لک نیز با اشاره به وضعیت جنگ دائمی میان افراد (که انگلستان سده هفده و هژده صحفه دائمی آن بود) نگرانی‌اش را نسبت به "این جانوران وحشی" ابراز می‌کرد که "نزد آنها وجود انسانی نه جاید را می‌شناسد و نه امیت را" (۳).

در تجمع، مفهوم سیال جامعه مدنی، در اشکال متنوعش، به مثابه ابداع یا تصور امکان نوعی زندگی جامعه‌دار و انسانی، قابل فهم است. به عبارت دیگر، جامعه مدنی "پروژه" شکل گیری از زندگی اجتماعی و به این اعتبار، فرأوردة فعالیت داوطلبانه و آگاهانه افراد است که منشاء تحقق خود را به مثابه تصویر زندگی "آینده" از ضعف‌ها و تناقضات جامعه موجود استنتاج می‌کند. چه بسا، خود این نخستین نزدیکی جامعه مدنی و ایده یا چگونگی شکل گیری یک جامعه سوسيالیستی باشد که خود نیز به عنوان شکل مناسبات اجتماعی جدید معرفی می‌

.. به قول بودلر، انسان مُدرن نهایتاً کسی است که نه در پی کشف رازها و طبیعت پنهان خود، بلکه در جستجوی ابداع خود است و به این منظور خوبیشن را موضوع پژوهش و آموزشی سخت و طاقت فرستاد، قرار می‌دهد.

واقع، لحظه ابداع انسان مُدرن و هم زمان شروع خودآگاهی تاریخی مُدرنیت از خویش است؛ چرا که به قول بودلر، انسان مُدرن نهایتاً کسی است که نه در پی کشف رازها و طبیعت پنهان خود، بلکه در جستجوی ابداع خود است و به این منظور خوبیشن را موضوع پژوهش و آموزشی سخت و طاقت فرستاد، قرار می‌دهد.

۲- لک و نقد حقوق‌الله

در اینجا بحث را از حیطه برداشت‌ها و تعاریف مربوط به جامعه مدنی قدری خارج کنیم و بینیم مشخصاً خود این موضوع چگونه به عنوان پروژه اجتماعی از سوی لک فهمیده و طرح شده است. ادامه بحث از این زاویه به طرح تفاوت‌ها و نزدیکی‌ها میان او و هابس، در این زمینه، کمک خواهد کرد. در هر صورت تردیدی نیست که هر دو آنان لحظات تعیین کننده اندیشه مُدرن سیاسی غرب را تشکیل می‌دهند.

تصویر می‌کنم که می‌توان در کتاب دو رساله حکومت مدنی لک دو بعد، دو نقطه حرکت به هم مرتبط را در طرح ایده جامعه مدنی تشخیص داد:

در آغاز این کتاب با این ملاحظه روپرتو هستیم که از نگاه لک جامعه باید به طور فعل و به شتاب واقعیتی آزاد فهمیده و ساخته شود. از این زاویه، جامعه مدنی لک از همان ابتدای شکل گیریش به منزله در هم شکستن هر نوع ساختار متعالی، یعنی بی بینیان ساختن هر نوع تفسیر دینی و فرامجهانی است که می‌کوشد خود را به مثابه اصل

مؤلفان در مفهوم و مسئله واحدی با یکدیگر اشتراک دارند: وضعیت طبیعی تنها منشاء جامعه‌ای به شمار می‌رود که آنان می‌خواهند تکوینش را تشریح کنند. "این قرارداد اجتماعی است که گذار جامعه را از نیستی به هستی تضمین می‌گیرد". و کمی بعد آلتوسر نتیجه قرارداد بیرون می‌آید، در واقع اعلام صریح این نکته است که هر نهاد اجتماعی، از منشاء انسانی و بر ساخته بهره‌مند است و تأکیدی است بر این که جامعه نه نتیجه نهادی الهی است و نه نظمی طبیعی. بنابراین، این سخن پیش از هر چیز نفی ایده قدیمی بینان نظم اجتماعی و در عین حال پیشنهاد ایده جدیدی از آن می‌باشد (۱).

در اینجا مجال بررسی همه جانبه گفتار آلتوسر نیست. اما شایسته است که بر دو نکته اساسی نهفته در آن تاکید کنیم: ۱. به اعتقاد اندیشمندان مُدرن گذار از وضعیت طبیعی به جامعه مبتنی بر قرارداد، فقط به منزله گذار به وضعیت انسانی پیشرفته نیست، بلکه سه مرتب از آن شاید بیان این نکته باشد که جامعه واقعیت اجتماعی باید به مثابه ساخته آزادانه و فرأورده فعالیت مشترک انسان‌ها فهمیده شود و ۲- اگر جامعه مبتنی بر قرارداد، نشانه ابداع یا تصویر شکل جدید جامعه‌ای است که به این اعتبار، می‌بایست از خلال کنش آگاهانه

شامل فروکاستن اصول طبیعی قانون الهی به شرایط تاریخی و اجتماعی هستی انسانی است، به دو نتیجه مشخص متنبی سی شد: ۱- ابطال اصول طبیعی قانون الهی که فیلم معرف آن بود و ۲- نقد نظری حکومت پادشاهی مبنی بر این اصول. از نگاه لاک انسان مُدرن نه قادر به پذیرش مبانی فکری میراث داران دوره پیشا مُدرن است و نه اساساً می‌تواند با آنها وارد گفت و گوی اثباتی درباره شکل جدید جامعه شود. چرا که همه مدافعان حکومتهای مطلق، منجمله فیلم، نه از معیارها و وسائل لازم برای گفت و گوی اقتاعی برخوردارند و نه می‌توانند چنین امکاناتی را آفریده و ارائه کنند.

به این ترتیب، لاک با نقد حقوق الهی و نشان دادن عدم تناسب آن با وضعیت انسان مُدرن، در عین حال هر نوع حقیقت مطلق پیشینی را به عنوان توضیح یا منشاء شکل‌گیری جامعه انسانی نفی می‌کند. برای لاک جامعه به هیچ وجه نمی‌تواند به عنوان موجودی باطن‌طبیعی و در نتیجه هیرارشیک فهمیده شود. به عبارت دیگر، ساختارشکنی اصول قانون الهی به این معنا است که مبانی «جامعه» یعنی شرایط امکان پذیری آن باید در درون جامعه و نه در وجودی بیرونی و بیگانه با انسان واقعی جست و جو شود. از این جاست که بد مرکزی بودن و اهمیت خاص پرسشواره جامعه مدنی نزد لاک پی می‌بریم.

۳- چکونگی ابداع جامعه مدنی

به اعتقاد لاک جامعه مدنی شامل مجموعه نهادها و انجمن‌های آزاد افراد است که به این معنا حیطه اجتماع خانوادگی را پشت سر می‌نهد و براساس نوعی نزدیکی یا همبستگی میان افراد شکل می‌گیرد. به این ترتیب، جامعه مدنی به معنای تأکید بر (وجود) محیط اجتماعی آزاد و متمایز از اشکال متعدد اقتدار و سلسه‌مراتب اجتماعی است که در آن انسان‌ها مشترکاً و داوطلبانه "وضعیت طبیعی" را ترک و به جامعه جدید مبنی بر قرارداد گذار می‌کنند. همین شکل جدید جامعه، در عین حال، ساختار متعینی است که به پیکره عمومی اجتماع نوعی سازگاری و هم‌آهنگی (هارمونی) می‌بخشد. به قول لاک: "در نتیجه، هر بار که عده‌ای از انسان‌ها در یک جامعه واحد متحد می‌گردند، در صورتی که هر کس از قدرت اجراتی‌ای که حق

نه نوع دیگری از مناسبات اجتماعی را بیانیشند یا بیافرینند. به بیان دیگر، در رابطه اجتماعی که متناسب با قانون الهی آفریده می‌شود، یعنی در آنها که خدا به تنها سوژه مطلقاً آزاد و مسئول تبدیل می‌شود، پرسشواره آکاهی اخلاقی چنانکه از سوی اندیشه مُدرن فهمیده و تعریف شده، هیچ امکانی برای تحقق خود نمی‌پاید. به بیان دیگر، خود این پرسشواره اساساً به عنوان نقد دین و هر نوع اولویت قانون فراجهانی شکل می‌گیرد. در واقع، لاک از این امر به خوبی آکاه بود که قانون الهی به معنای این است که انسان‌ها نهایتاً بندگانی را می‌مانند که در وجود اجتماعی شان قادر هر نوع قابلیت ابتکار عمل آزاد هستند. لاک آکاهی خود را از این امر با نقد آراء فیلم بیان می‌کند که کتابش تحت عنوان ولی امر (Patriarcha) یکی از گویاترین آثار در تقویت ایده و اعمال سلطنت مطلقه در سده هُردهم به شمار می‌رفت.

به اعتقاد لاک، نقطه عزیمت فیلم در طرح نظریه اش این ایده است که همه انسان‌ها، به استثناء یک نفر، بندۀ به دنیا می‌آیند و به این عنوان نیز تابع حقوق الهی و میراث حضرت آدم هستند و معرفین و نمایندگان این میراث در خانواده و اجتماع به ترتیب پدران و پادشاهان می‌باشند. به این ترتیب، سنت فقط سنتی پدرسالار، بلکه به همین عنوان و به اصطلاح دریدا اساساً سنتی "ترینه سالار" است که اقتدار خود را به منظور سلب آزادی افراد، از ابتدا بر سرکوب زنان و فروکاستن مقام و موقعیت فردی و اجتماعی آنان استوار می‌سازد.

در حقیقت، لاک در این نکته تردیدی نداشت که احتجاجات و دریافت فیلم، آئینه مناسبات اجتماعی موجود در انگلستان سده هُردهم، یا بطور مشخص تر انعکاس وجود رابطه‌ای اجتماعی مبنی بر نظام سلسه‌مراتبی (هیرارشیک) قدرت مطلقه بود. از این‌روست که برای لاک نشان دادن مبانی اجتماعی قانون الهی، که بمتابه نظم یا واقعیتی مقدس و خداش ناپذیر فهمیده و معرفی می‌شد، نحوه خاصی برای تجزیه این مبانی یا به قول امروزی‌ها شکستن ساختار (déconstruire) و تبدیل آن به عناصر تشکیل دهنده‌اش و در عین حال، به منزله گشودن مسیر (déconstruire) تازه‌ای بسوی ایده یک جامعه حقیقتاً آزاد و متمدن تلقی می‌شد. به بیان دیگر، استراتژی لاک که

بنیان‌گذار جامعه بقیلاند. سپس، همین ملاحظه به پرسش انتقادی زیر می‌انجامد: چگونه می‌توان جامعه مدنی را آفرید و در عین حال از تبدیل آن به موجودیتی از خودبیگانه که در خارج از جامعه انسانی در جست و جوی منشاء خود است، پیش گیری کرد؟ این ملاحظه و پرسش انتقادی نزد لاک به نقد اقتدار پدرسالارانه قانون الهی و همچنین نظام پادشاهی برخاسته از آن و در عین حال به راه حل یا الترناتیو اثباتی می‌انجامد که تاکیدش را بر جامعه مدنی به عنوان مکان تقارن یا همبستگی میان افراد آزاد، می‌گذارد (به این خاطر است که نخستین بخش دو رساله حکومت مدنی به نقد تزهای فیلم به عنوان نظریه‌پرداز شناخته شده و مدافع خستگی ناپذیر حقوق الهی و نظام مطلقه پادشاهی، در آن زمان، اختصاص یافته است). همین اقدام لاک یکی از گویاترین لحظات در گل تاریخ تأمل اجتماعی مُدرن است.

در واقع، روش بررسی لاک درباره جامعه مدنی، در این ایده نهفته است که اعتقاد به حقوق الهی نه تنها متضمن میزان قابل ملاحظه‌ای از انفعاً اجتماعی عاملین جامعه است، بلکه اساساً وجود آن به چنین وضعیتی استمرار پادشاه، هنگامی که او حاکمیتش را مرهون می‌بخشد. به این معنا، که ایمان به نقش پادشاه، هنگامی که او حاکمیتش را مرهون موهبت الهی می‌خواند، نهایتاً چیزی جز انکار هر نوع تغییر در ساختار جامعه نیست. همین استدلال عمومی است که بعدتر توسط دیوید هیوم تکامل پیشتری می‌پاید. به اعتقاد هیوم نیز ترسیم یک رابطه علت و معلولی میان اقتدار الهی و اقتدار پادشاه، در آخرین نتایجش و به دلیل مقدس و خدشنایپذیر جلوه دادن قدرت پادشاهی، به احیاء یک قدرت استبدادی می‌انجامد.

در حقیقت، از نگاه لاک انکام بر قانون الهی و بکارگیری آن هر نوع تمايزی را میان بندگی و آزادی از میان می‌برد و یا دستکم چنین تمايزی را اساساً مبهم می‌سازد. چرا که نه تنها در چنین رژیم سیاسی مستله آکاهی اخلاقی، یعنی مستله یک زندگی سعادتمند و مبتنی بر ارزش‌های انسانی، سرانجام به موضوع اعمال ساده اجبار و زور از سوی سلطنت مطلقه تنزل می‌پاید، بلکه وجود چنین رژیم سیاسی فی‌نفسه بیان این ایده است که "سوژه‌های" (= تابعین) حقوق الهی نه قادرند بر خود حکومت کنند و

حقیقی خارج از وجود یک قدرت حاکم که بتواند افراد را به اجرای تعهداتشان و ادار کند، نمی‌تواند وجود داشته باشد. از اینرو به گمان او برای آنکه معاہده میان افراد دارای اعتبار بوده، در نتیجه جامعه شکل یافته بر اساس این معاہده یا قرارداد از تداوم و استمرار لازم بروخوردار باشد: "باید قدرت عام و استقرار یافته‌ای که از حق و قدرتی کافی برای تعییل اجرای تعهد به آنها بروخوردار باشد، فرای هر دو طرف (قرارداد) وجود داشته باشد".^(۵)

در واقع، می‌توان آثار هابس را درباره پیدایش جامعه جدید پراساس دو چشم انداز متعارض خواند و تفسیر کرد: هابس از یک سو هسته رادیکال جامعه مدنی مبتنی بر قرارداد را تولید می‌کند (؛ هیچ جامعه مدنی شکل می‌گیرند. از این نقطه نظر، می‌توان گفت که لک در واقعیت انسان لحظه سهم بینیانی‌ای را فرض می‌کند که نه تنها مقدم بر پیدایش جامعه مدنی است، بلکه نیز شرط فعلیت اجتماعی آزاد او به شمار می‌رود. این فرض، تفسیری است از جامعه مدنی در ارتباط با تصویری است که خود انسان در آستانه تدریخته از خویش می‌آفریند. به همین خاطر است که لک مفهوم قرارداد اجتماعی را در کانون تصویر یا تغییل از جامعه مدنی قرار می‌دهد. به اعتقاد او حکومت مدنی (اصطلاحی که او به عنوان معادل جامعه مدنی بکار می‌برد) و همچنین مجموعه نهادهای آزاد جامعه باید به طور دائم خود را به آزمون گذارند و به این ترتیب با نیازهای جدید افرادی که در آن داوطلبانه شرکت می‌کنند، تناسب یابند.

هابس ضرورت چنین قدرت مرکزی را از کجا می‌پابد؟ از این ایده که در فتدان این قدرت هیچ یک از شرکاء قرارداد تعهداتش را محترم نمی‌شمارد. به بیان دیگر، در نبود یک دستگاه دولتی، جامعه مبنی بر توافقات میان افراد امکان موجودیت پیدا نمی‌کند. به این ترتیب هابس زمینه دو منطق را در برداشت از جامعه مدنی مبتنی بر قرارداد فراهم می‌کند و از پیش به طور غیرمستقیم در هیئت حاکم یا قدرت مطلقه به عنوان نماینده وحدت اراده افراد جامعه مدنی، تعارض این دو منطق را شدت می‌بخشد.

به این ترتیب می‌توان گفت که با هابس در تفکر سیاسی مدنی سنت ویژه‌ای درباره چگونگی شکل‌گیری جامعه مدنی نمودار می‌شود که می‌توان برای ساده کردن مسئله آن را سنت "لیبرالیسم دولتی" نامید. صورت دیگر همین سنت را می‌توان با سایه روشنهایی در تز "ارادة عمومی" روسو جستجو کرد (جمله معروف روسو را بیان داریم که با صحبت از کمبودها و خلاصه‌ای جامعه مدنی، درباره افراد همین جامعه می‌نوشت: "مجبورشان می‌کنیم که آزاد باشند" *(On les forcera d'être libres)*، از این نقطه نظر، حتی می‌توان تداوم همین سنت و تاثیرش را بر برداشت ویژه‌ای از سوسيالیسم یافت که در آن دولت در سازماندهی کل جامعه

ساکن و غیرقابل تغییر فرمیده و تفسیر شود. در جامعه مورد نظر لک، هیچ حقیقت مطلق بینیانی وجود ندارد و منشاء جامعه چیزی جز افراد خلاق، آزاد، مستقل و قائم به ذات نیست.

طبیعی بد او واگذار می‌کند چشم پیوشد و آن را به عوم (public) واگذار کند، در آنجا و تنها در آنجا جامعه سیاسی یا مدنی وجود دارد. هر بار که جمعی از انسان‌ها که در وضعیت طبیعی بسر

به این خاطر است که قرارداد اجتماعی برای لک، بنا به تعریف، قرارداد تعاون است و نه تابعیت. انسان، آزاد زاده می‌شود، نه تابع (Subject). و لحظه تابعیت از تعاون عمومی ناشی نمی‌شود، بلکه آن را همواهی می‌کند.

می‌برند، وارد جامعه شوند تا از یک توده، بدن سیاسی واحد تحت یک حکومت عالی واحد بیافرینند جامعه سیاسی یا مدنی بوجود می‌آید.^(۶)

در واقع، منظور لک از جامعه مدنی در آستانه مدرنیته، طرح ایده یک پروژه یا ابداع اجتماعی است که بر امکان‌پذیر بودن نوع دیگری از جامعه تاکید می‌کند و در عین حال می‌کوشد تا از احیاء و استمرار هر شکلی از قدرت مطلقه که منشاء خود را به نیروی فراجهانی نسبت می‌دهد، اجتناب شود. این ابداع جدید اجتماعی هم بیان سیاسی مدرنیته است و هم به این اعتبار، ضامن صلح مدنی، به عبارت دیگر، جامعه مدنی لک ترجمان فکری و رود بشریت به عرصه جهانشمولی است؛ لحظه تاریخی است که طی آن افراد اجتماعی سیمای خود را از خلاص تقارن و همبستگی مقابله در آئینه غیر خود می‌بینند.

به این ترتیب، جهانشمولی جامعه مدنی صراحتاً از جزئیت یعنی از جمع جبری افراد منزوی نسبت به یکدیگر متباذی می‌گردد. این امر در حقیقت خود نشان تفاوت اساسی جامعه مدنی با وضعیت طبیعی است. جامعه مدنی در عین حال مبنی بر اعتماد متقابل افراد چنین اعتمادی بر وجود قرارداد میان افراد استوار است. آنچا که این اعتماد از همه جانب رعایت نمی‌شود جامعه موجود باید جای خود را به جامعه سیاسی یا مدنی دیگر بدهد.

در حقیقت می‌توان تصور کرد که متناسب با این برداشت از جامعه جدید افرادی که از تجربه زیستن در وضعیت مدنی جامعه بهره‌مندند هرگز میل بازگشت به وضعیت طبیعی را در خود احساس نمی‌کنند. همین برداشت اما، نقطه تمايز لک و هابس بر سر ایده جامعه مدنی است. تصویر لک از جامعه مدنی با برداشت هابس از آن اساساً متفاوت است. به اعتقاد هابس هیچ فردی به طور طبیعی ملزم به رعایت چنین انتخاب سیاسی نیست و در نتیجه مسئله اساسی شامل فهم این سهم است که حفظ جامعه مدنی و به تبع آن صلح مدنی، در پشت سر نهادن قطعی تهدید دائمی وضعیت طبیعی نهفته است.

بنابراین، به اعتقاد هابس هیچ

به بیان دیگر، گفتن اینکه انسان‌ها حق دارند و می‌توانند هر بار که اعتمادشان متقابلاً از سوی دیگری محترم شمرده نمی‌شود، جامعه مدنی دیگری را پایه گذارند، تصدیق مجدد این مهم است که جامعه هرگز نمی‌تواند بمتابه ماهیتی

از جامعه مدنی فاصله می‌گیرد. به بیان دیگر، "او نسبت به تابعینش و هم‌چنین نسبت به بشریت، در وضعیت طبیعی باقی می‌ماند" (۷).

به این خاطر است که قرارداد اجتماعی برای لاک، بنا به تعریف، قرارداد تعاون است و نه تابعیت. انسان، آزاد زاده می‌شود نه تابع (sujet). و لحظه تابعیت از تعاون عمومی ناشی نمی‌شود، بلکه آن را همراهی می‌کند.

با این حال و علیرغم این تفاوت‌ها، آنچه نزد هابس و لاک مشترکاً مsem به شمار می‌رود نقد آنها بر قانون و حکومت دینی و هر نظم هیرارشیک سیاسی به عنوان منشاء شکل‌گیری جامعه است. به این خاطر است که هر دو آنان ابداع کنندگان پروژه جدیدی از مناسبات اجتماعی و تصویر دیگری از جامعه به شمار می‌روند. پرسشی که امروز می‌توان طرح کرد این است که هابس و لاک چگونه و تا کجا می‌توانند در امکان پی‌ریزی و تصویر نوع دیگری از جامعه، که با تیازها و الزامات کنونی متناسب باشد، مورد استفاده قرار گیرند. اهمیت آراء آنان برای دوران کنونی در این پرسش نهفته است. ●

پاورقی:

۱. نگاه شود به :

Louis ALTHUSSER, *Montesquieu La politique et l'histoire*, P.U.F., 1959, pp.21-23.

۲- برای نمونه نگاه شود به :

Jacques BIDET, *Théorie de la Modernité*, suivi de Marx et le Marché, P.U.F., 1990 & Tony ANDREANI/Marc FERAY, *Discours sur l'égalité parmi les hommes, Penser l'alternative*, L'Harmattan, 1993.

بی‌آنکه به طریق اولی از نویسنده‌انی همچون پورگن هابرماس یا جان راولز سعیت کنیم که به تنهایی در دوره کنونی الایام بخش بسیاری از مباحث مربوط به تصویر دوباره سوسیالیسم به شمار می‌روند.

Deuxieme traite du gouvernement civil, ۳

Vrin, 1985, p.81

۴- همانجا، ص. ۱۲۶.

۵- نگاه شود به : Léviathan, Sirey, 1971, p.136:: هم‌چنین نگاه شود به : Le Citoyen, Chapitre 2,

Parag. 11, et Chapitre 5, Parag. 5.

Hobbes, Leviathan, Sirey, 1971, p. 177

۶- لاک همانجا، ص. ۱۲۵.

وجود نخواهد داشت. و آنجا که قانونی در کار نیست، هیچ عملی نه عادلانه است و نه غیرعادلانه. قانون در این معنا، معیار سنجش رفتار فردی و اجتماعی و تبلور گذار به وضعیت اجتماعی پیش‌رفته‌تری است. نتیجه دیگر این برداشت عبارت از این است که تنها از خلال جامعه مدنی مبتنی بر قرارداد می‌توان وضعیت طبیعی را به عنوان نقطه مقابل جامعه مدنی فهمید.

برای هابس، وضعیت طبیعی، وضعیت جنگ دائمی است که در آن "انسانها به واسطه علاوه‌الایقونی شان با یکدیگر درگیری پیدا می‌کنند". به این خاطر است که نوعه شکل‌گیری جامعه مدنی مورد نظر هابس در عین حال همزمان است با برقراری صلح مدنی. شکنی نیست که هابس برداشتش را از وضعیت طبیعی بر تجربه شخصی از جنگ‌های داخلی زمان خودش استوار می‌سازد. از این رو است که جامعه مبتنی بر قرارداد او نهایتاً با استقرار دولت مطلقاً دویستان هم‌زمان می‌شود. او درباره چگونگی شکل‌گیری چنین چنین می‌نویسد : "تنها شیوه ساختن چنین قدرتی عمومی که بتواند در مقابل حمله بیگانگان از مردم دفاع و از خدماتی که می‌توانند به یکدیگر بزنند، مانع کند (...) واگذاری همه قدرت و نیروی افراد به یک نفر یا به یک مجلس است که بتواند کل اراده‌های افراد را بر اساس قاعدة اکثریت به یک اراده تبدیل کند." (۶).

لاک نیز همانند هابس وضعیت مدنی را "علاج حقیقی مشکلات وضعیت طبیعی" می‌داند. با این حال، برداشت او از قرارداد اجتماعی با برداشت هابس عمیقاً متفاوت است: حتی اگر او همانند هابس این ایده را می‌پذیرد که امکان‌بندی بردن جامعه مدنی مشروط به این است که افراد جامعه همه قدرت‌هایشان را به یک قدرت مشترک انتقال دهند. با این حال، دوین دساله حکومت مدنی در عین حال نقد رادیکالی علیه قرارداد تبعیت هابس است. به عبارت دیگر، نقد لاک نسبت به هابس تعمیق و گسترش نقد او به قانون الهی است که هم زمان سلطنت مطلقاً و له ویتان، "خدای میرای" هابس را مورد تهاجم قرار می‌دهد. در واقع، به اعتقاد لاک نظریه هابس درباره قرارداد تبعیت در برگیرنده یک اشتباه منطقی است: اگر قدرت سلطان بر روی تابعینش مطلق گردد، او خود به خود خارج یا فرای جامعه قرار می‌گیرد و در چنین صورتی

نقش تعیین کننده‌ای به عهده دارد. با این حال در حوزه مباحث مربوط به مالکیت نیز نقطه مشترک همین برداشت از سوسیالیسم و سنت لیبرالیسم به طور عمومی، ملموس تر به نظر می‌رسد: هر دو آنها مالکیت را موضوع دو سوژه تغییری فرض می‌کنند؛ به این معنا که "سوسیالیسم" دولتی آن را موضوع دولت می‌شمارد و لیبرالیسم، موضوع فرد.

با این حال، به اعتقاد لاک بنا به تعریف، جامعه مدنی برآمده از قرارداد اجتماعی باید بتواند هم از حقوقی که انسان‌ها در وضعیت طبیعی بدست اورده اند دفاع کند و هم ظرفیت آنان را به عنوان افراد مالک یا دارنده حق مالکیت تضمین نماید. از این نقطه نظر، به نظر می‌رسد که برداشت متفاوت لاک از وضعیت طبیعی برای او به منزله ایده یا شرط لازم برای ورود به جامعه مدنی است. می‌توان حتی در قیاس گفت که اگر آثار لاک با گفتگوی مدام میان جامعه‌داری و وضعیت طبیعی مشخص می‌شود در عوض برداشت هابس معرف گویا و ابطال‌ناپذیری از گستالت مطلق میان این دو به شمار می‌رود. این تفاوت، دست کم نزد لاک، بر این ایده مبتنی است که حاکمیت مطلقة هابس، اگر چه مبتنی بر قرارداد اجتماعی است، اما ضمانت لازم برای تحقق و تداوم صلح مدنی به شمار نمی‌رود؛ چرا که در این صورت هیچ تضمینی وجود ندارد که یک فرد با در اختیار داشتن همه حقوق و قدرت‌های ممکن از آنها سوءاستفاده نکرده و به این ترتیب تمامیت جامعه را از نو به وضعیت جنگ دائمی نکشاند.

با این همه، نقطه نظر هابس با وجود همه تاثیرات سیاسی مهم آن در اندیشه سیاسی غرب، بسیار ظریفتر از اینها به نظر می‌رسد. به اعتقاد او رفتار انسان‌ها در وضعیت طبیعی نمی‌تواند فی‌نفس بد یا خوب، اخلاقی یا غیر اخلاقی و عادلانه یا غیرعادلانه تصور شود. چرا که هیچ عملی در وضعیت طبیعی، توسط قانون مجاز یا منوع شمرده نمی‌شود. به بیان دیگر، این اصطلاحات هنگامی به مفاهیم واقعی و ماهیت اجتماعی رفتار افراد تبدیل می‌گردد که قدرت عمومی مبتنی بر قانون باشد و یک دولت قانون وجود داشته باشد. به این ترتیب وضعیت مدنی - شکل‌گیری آن - هم‌زمان است با نهادی شدن قانون در چارچوب یک قدرت سیاسی. بنابراین، آنجا که چنین قدرتی موجود نیست قانونی هم

... و نمی داند که زمین گرداست ...؟

"دوستان، از راست هی رنجد نگارم؛ چون کنم؟"

حافظ

برخورد می پردازد.
نمونه اول، یک پاره مختصر از یک نوشته من در این مفهوم خلاصه می شود که "اسلام ولایت فقیه و جباریت امت و امامت، روایت بحار الانوار مجلسی است نه روایت قرآن محمد بن عبدالله".

آقای مؤمنی پس از ذکر دو سه جمله از یک نوشته من در این زمینه به نتیجه گیری می پردازد به این ترتیب که:

"چنان که دیده می شود این صاحب نظر با جدا کردن حساب قرآن و سنت پیغمبر عیناً حرفهای اصلاح طلبان و احیاگران دینی را تکرار می کند و می کوشد قرآن و سنت را کامل و بدون اشکال جلوه دهد و در واقع عملاً در تور آنها گیر می کند...".

ایراد اساسی من بر شیوه نقادی آقای مؤمنی اینست که خود عیی را که بر نحوه تفسیر و تحلیل بازارگان و سروش از آیات قرآن می گیرد عیناً در تحلیل و تفسیر از نوشته های من در زمینه اسلام تکرار می کند. به اصل نوشته ایشان رجوع می کیم در صفحه ۲۱ نشریه نقطه:

"... به هر حال همان طور که دیده می شود تفسیرهای فلسفی یا علمیانه این دو مصلح و سیاستمدار مسلمان (بازارگان و سروش) نه تنها غالباً به بیان مذهبیون اجتهاد در مقابل نص است بلکه آنها ضمیم سعی در ترسیم چهره مطلوب از اسلام، به قول یکی از مدعيان مسلمان، آن را با تمامی ابعاد و در کلیت مورد بحث قرار نمی دهند و در مباحثات خود تنها به آیات خاصی استناد می کنند، علاوه بر آن حضرات (یعنی بازارگان و سروش) در موارد زیادی هم تنها نیم عبارتی را از مضمون اصلی آیات پیرون می کشند و بعد به دلغواه خود به تفسیر آن می پردازند؛ اما با این همه تمہیدات باز هم اغلب اوقات مطلب چنان آشکار و روشن است که در گفت و گوهای خود گرفتار تناقض فاحش می شوند و خودشان حرفهای خودشان را نقض می کنند...".

و محسوس را به فراسوی آن ربط نمی دهد؛ یعنی به این ترتیب حساب خود را به طور صریح در رابطه بین دین و دولت از حساب بازارگان و سروش و ملاها جدا می کند. اما در عوض با کسان دیگری از زمرة روشنفکرانی که به قول ایشان دغدغه از دست رفتن دین و یا حکومت دینی ندارند، حسابی جداگانه باز می کند.

آقای مؤمنی نظریات بازارگان و سروش می داند از مقوله افسانه های غیریتی پیر و کریه جادوی که خود را به صورت فرشته زیبا برای فریب مردم در می آورد و در تشریح این منظره و مقایسه به این جا رسید که:

"... اما مشکل این جاست که اگر شعبده هایی از این دست که گفته شد از درون دین و از درون حکومت اسلامی در تلاش است تا بار دیگر مردم را خواب کند، بیختانه در میان روشنفکرانی هم که دغدغه از دست رفتن دین و یا حکومت دینی ندارند و به قول حضرات از پیرون به نقد و تحلیل این دو می پردازند کسانی هستند که بر این عقیده اند و آن را هم ترویج می کنند که از نظر سیاسی اولاً صلاح در این است که در جدالی که میان اصلاح طلبان دینی و روحانیت تیره اندیش حاکم در گرفته اولی ها تقویت شوند و ثانیاً از آن جا که مردم ما مذهبی هستند در ترویج نظریه جدایی میان دین و دولت نباید به نحوی عمل کرد که احساسات اسلامی آنها جریحه دار شود و از ما و شعار ما برمند؛ بنابراین در طرح مطلب کاربرد همان زبان اصلاح طلبان دینی و شیوه احتجاج آنها کارائی بیشتری خواهد داشت...".

به دنبال این اظهار نظر و اشاره به کسانی از روشنفکران، تکه پاره هایی از سه مقاله مرا به عنوان ذکر نمونه می آورد و به قول خود بعد از ذکر این نمونه ها به دلغواه خود به تشریح نتایج حاصله از این شیوه

علی اصغر حاج سید جوادی

آقای باقر مؤمنی در نوشته مشروح خود در شماره دوم نشریه " نقطه؛ زیر عنوان "اسلام موجود؛ اسلام موعود؟" نظریات مهندس بازارگان و عبدالکریم سروش را در رابطه با حکومت اسلامی ولایت فقیه با ذکر ادله و براهین آنها در رد اسلام موجود ملاهای حاکم به نفع اسلام موعود متکی بر قرآن و سنت، مورد نقد قرار داده اند. این نقد با توجه به اختلاف بنیادی در بینش و اندیشه ایشان باطرفین دعوا یعنی مهندس بازارگان و سروش از سویی ملاهای حاکم طرفدار ولایت فقیه و حکومت اسلامی از سوئی دیگر، به نظر من معتبر نیست؛ با اینکه به طور کلی اندیشه سروش و بازارگان نسبت به دین اندیشه ای تالمی و ماوراء عقل محسوس است؛ به قول فردوسی: انسان جز اندیشه خود و سیله دیگری برای حکومت خداوندان و خرد ندارد.

با این سخن، فردوسی مسئولیت و اختیار شناخت و معرفت جهان هستی و راز وجود را به خود انسان و جان و خرد او وامی گذارد. داستایوفسکی در داستان جن زدگان می گوید: "خدا در ماست؛ در خود ماست؛ هر فردی خداش را در درون خود دارد؛ وای به حال روزگاری که همه دارای یک خدا باشند؛ دنیای یک خدای وحشتناکی است".

او در این گفته، گذشته و حال تالمی و مذهبی و آینده ایدئولوژیک تمدن بشری را یکجا مینه کوب می کند. آنtronی فریمن کشیش انگلیسی در کتاب خود به نام "خدا در ما" می گوید: "خدا همانا نمود والایی است از امید و آرمان های انسان و تنها در هیچ نیست یا اگر هم باشد هیچ کس هم شناختی از آن نمی تواند داشته باشد". آقای مؤمنی اندیشه تالمی و مذهبی "نه ایدئولوژیک" ندارد؛ جهان هستی و ملموس

خارج نشود و اصولاً بهتر بود که به نظر ایشان این آقای مؤمنی در سراسر چهارده قرن تاریخ را در این خلاصه کنیم محدود می‌شد؛ و اجتهد ایشان در تأیید این فتوای این است که به خاطر این که حرفها و بحث‌ها در زمانه ما دقیقاً جنبه کامل‌سیاسی به خود گرفته است و سیاسی شدن کامل این بحث‌ها نیز به علت این است که ریش جمهوری اسلامی در آمده است والغ...

تحلیل و تفسیر فتوای آقای مؤمنی در عمل این است که در حالی که آخوندگان در مدت هفدهماض حکومت با استفاده از تمامی وسائل تبلیغ و ترویج و در اختیار داشتن میلیاردها دلار پول نفت و متکی بودن به فرهنگ سالخورده و سنگ شده مذهبی میلیون‌ها توده مسدود می‌خواستند خودکامگی و استبداد مطلقه حکومت خود را به نام اسلام و شریعت‌الله به صورت ولایت‌مطلقه فقیه به سلطنت موروثی قرون وسطائی تبدیل کنند، مسائل و مباحث مذهبی به صحنه سیاست کشانده نشود و توده‌های مردم و مخصوصاً نسل‌های جوان با مشکلات و مسائل گوناگون خود در این مباحث شرکت داده نشوند و مباحثات و درگیری‌ها و اختلاف‌نظرها در زینه مذهب و حکومت مذهبی از درون گروهها و نمازهای جمعه و جماعت و محافل و مجامع اهل تحقیق به کوچه و بازار و خانه و منزل مردم نفوذ نکند.

چرا که این هیولای مردار بزودی در طوفان یک جنبش انقلابی بنا بر اجتهد آقای مؤمنی غرق خواهد شد. بیاییم با حقایق بیشتر آشنا بشویم و تعارفات و شعارهای مرسوم را کنار بگذاریم و اول از خود پرسیم که چرا ریش جمهوری اسلامی در آمده است؟ آیا این نمو و رویش ریش بر چهره کربه مردار جمهوری ولایت‌فقیه نتیجه تحرکات آگاهانه و مبارزه انقلابی مردم است یا نتیجه خودکامگی رژیم ولایت‌فقیه که از آغاز پایه و اساسش را بر دو پایه‌ای گذاشت که از گذر انقلاب، از رژیم خودکامه سلطنت پهلوی، به ارت پرد؛ یعنی خودکامگی و فساد.

و سپس از خود سوال کنیم چرا به قول آقای مؤمنی این حرفها و بحث‌ها در زمانه ما دقیقاً جنبه کامل‌سیاسی به خود گرفته است؟

آیا این آقای مؤمنی و بنده هستیم که باید زمان و مکان بحث و گفتگو را در زمینه مهمترین مشکل و معضل جامعه تعیین کنیم یا این شرایط و الزامات تاریخی و جامعه‌شناسی زمانه است که زمان و مکان زمینه‌سازی تحولات ضروری را به

که با ذکر گفته‌های دیگران سراسر چهارده قرن تاریخ را در این خلاصه کنیم که اسلام محمد و اسلام خمینی رونوشتی مطابق اصل و اصلی مطابق رونوشت است، بیشتر به داستان‌های طی‌الارض اولیا و عرفا شباخت دارد که در یک چشم بر هم زدن از بغداد به مشهد طوس می‌رفتند. این شیوه تحلیل به همان جا می‌رسد که آقای مؤمنی از من ایراد می‌گیرد که چرا می‌گوئی زمان و مکان و شرایط تاریخی و جامعه‌شناسی پیدایش اسلام و قرآن در قرن ششم میلادی در عربستان با زمان و مکان و شرایط تاریخی و جامعه‌شناسی اسلام و بخارا اتوار مجلسی در قرن شانزدهم میلادی در اصفهان تقاضت دارد. این شیوه تحلیل آقای مؤمنی را به جایی می‌رساند که به جای تحلیل بر پایه نگرش عینی به صدور احکامی از این قبیل پیرزاده که جای بسی حیرت است. به سطور زیر از نوشته ایشان توجه کنیم:

"... البته افراد و جریان‌هایی که با نظریات گوناگون تلاش می‌کنند تا حساب اسلام را از جمهوری اسلامی موجود و حتی تمام قدرت‌های روحانی و حکومتی اسلامی در طول تاریخ جدا کنند به این‌ها (یعنی بازرگان و سروش) محدود نمی‌شود و همین مطلب هم که این همه به طول انجامید اشارات مختصری از نظریات این دو جریان و قسمت‌های کوچکی از مباحثات آن‌هاست که البته اگر به بحث میان مسلمانان و مؤمنان محدود می‌شد و صرفاً در یک حدیث نظری در میان اهل تحقیق و مجامع تحقیقی باقی می‌ماند طبعاً بهتر بود از همین حوزه هم خارج نشود؛ اما این حرفها و بحث‌ها در زمانه ما دقیقاً جنبه کامل‌سیاسی به خود گرفته و همان طور که در آغاز گفته شد حالاً که ریش جمهوری اسلامی درآمده و توده‌های مردم آشکارا بر آن تف می‌اندازند و زوداً که این هیولای مردار را در طوفان یک جنبش انقلابی غرق بکنند؛ عده‌ای که خود به نوعی اندیشه‌پرداز همین حکومت اسلامی بوده و یا در ساختمان بنای آن دست داشته و یا به نحوی شانه را زیر سقف آن ستون کرده بودند به دست و پا افتاده‌اند و می‌خواهند به مردم مصیبت‌زده میهن ما بگویند این عفریته که می‌بینید حکومت اسلامی نیست و اسلام، زیبا صنمی است که ما از جعبه شعبدۀ خود درآورده‌ایم و به شما ارائه می‌کنیم".

آقای مؤمنی در این قسمت از نوشته خود، دستور می‌دهد که این مباحثات از درون حوزه اهل تحقیق و مجامع تحقیقی

آقای مؤمنی در نگاه به سه مقاله‌من به معنای دقیق کلمه عالمی یا عالمی همان شیوه تفسیرهای عالمیانه را پیش می‌گیرد و بدون توجه به "تفاسی ابعاد و کلیت" نگرش و بینش من به مذهب در آن مقاله‌ها، به انتخاب نیم عبارتی از مضمون اصلی نوشته‌ها به همان جا رسد که آقای می‌گند.

من در اینجا برای اثبات عالمیانه بودن تحلیل آقای مؤمنی از بینش خود به نوشته خود او استناد می‌کنم؛ آجایی که می‌نویسد: "... این نویسنده صاحب‌نظر که پیدایش اسلام را یک حادثه تاریخی می‌داند و قصد دارد آن را با بینش جامعه‌شناسانه بررسی کند...".

به این ترتیب آقای مؤمنی از فحوای نوشته‌های من در می‌یابد که بینش من نسبت به اسلام به عنوان یک دین، بینشی تاریخی و جامعه‌شناسانه است؛ به همین دلیل خود نمی‌توانم برخلاف آقای مؤمنی ادعا کنم که اگر محمد بن عبدالله زنده بود، اسلام خمینی و حکومت ولایت مطلقه فقیه را رونوشتی برابر اصل تلقی می‌کرد؛ همان گونه که به خاطر بینش تاریخی و جامعه‌شناسانه خود نمی‌توانم ادعا کنم که اگر مارکس و انگلیس زنده بودند سوسيالیسم و حکومت ولایت مطلقه استالینی را همان سوسياليسی می‌دانستند که آنها پایه‌گذاران آن بودند.

بنابراین آنچه که آقای مؤمنی با آوردن نیم عبارتی به اصطلاح خود از یک مقاله من به این نتیجه می‌رسد که من این‌ها حرفلهای اصلاح‌طلبان و احیاگران (یعنی سروش و بازرگان) را تکرار می‌کنم و می‌کوشم قرآن و سنت را کامل و بدون اشکال جلوه دهم در واقع عملاً در تور آنها گیر می‌کنم؛ خود با زیر پا گذاشتن نص یعنی اساس بینش تاریخی و جامعه‌شناسانه من در نوشته‌های مورد استفاده ایشان، به اجتهدی می‌نشینند که به قول خودش تنافق‌گوئی فاحش است.

اشتباه فاحش آقای مؤمنی در این جاست که به تفاوت بین بنیان‌گذاران و مؤسسين یک ایدئولوژی و یک اندیشه سیاسی-اجتماعی، با مجریان و کارگران انان آن ایدئولوژی و یا اندیشه اجتماعی-سیاسی اعم از مذهبی یا سلکی در طول تاریخ توجه ندارند. آقای مؤمنی در سرتاسر مقاله طولانی خود حتی یک جمله در مسیر ریشه‌یابی شرایط تاریخی ظهور اسلام و تحولات سیاسی و اجتماعی آن در طی چهارده قرن ننوشته است؛ این شیوه تحلیل

آخوندزاده و دیگران و آثار و نوشت‌های آنها و سرنشست و عاقبت آنها در می‌گذریم و به همین دوران نزدیک خود می‌رسیم. و در این زمینه باید مسائل اجتماعی و سیاسی را نیز در شمار مباحث مذهبی از یاد نبریم که به هر صورت مباحث دینی و مذهبی در انحصار ملاها بوده که وضع و صورت تعلیمی و آموزشی آنها در حوزه‌ها به صورتی در آمدند بود که نتایجش را امروز در حکومت آنها می‌بینیم و اما مباحث سیاسی و اجتماعی نیز نظریه مباحث دینی یا اساساً وجود خارجی حتی در مراکز قدرت یعنی دربار و دولت نداشت و به حدود چوب و چماق بر سر مردم و اطاعت و کرنش در برابر استعمارگران خلاصه می‌شد؛ بعد از شهریور ۱۳۲۰ و خروج رضاشاه از سلطنت، مباحث سیاسی و اجتماعی به انحصار حزب توده درآمد که سایه بلندپایه حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی را بر سر خود تا آخرین نفس پدیرا شده بود.

حزب توده نیز نظریه حزب برادر بزرگ مرز لیبرالیسم سیاسی و اجتماعی را از میان برداشت بود و هرکسی که پا را از این خط فراتر می‌گذاشت به نوکر امپریالیسم و لیبرال سازشکار و مرتजع نابکار ارتقاء مقام می‌یافتد؛ در این زمینه مخصوصاً از هیچ کوششی برای ترفع مقام دکتر مصدق رهبر نهضت ملی شدن نفت و متکر بنامی نظریه خلیل ملکی به مرحله نوکری و مزدوری و حتی سگ پاسبان امپریالیسم نیز کوتاهی نکرد.

بعداز کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲ بار دیگر نظریه دوران رضاشاه سازمان امنیت بر ساختمان نوبنیاد و آسیب دیده مباحث اجتماعی و سیاسی قفل سنگینی از سکوت و خفغان زد تا حدی که یک رساله کوچک غرب‌زدگی آلامحمد و نوشت‌های دکتر شریعتی به صورت بمبهای ساعت‌شمار درآمد و آنچه را که جامعه می‌توانست به صورتی بسیار عادی و دور از هر گونه هیجان و تب و التهاب از مقوله بحث و گفت و شنود به عیار نقد و داوری بستجد و بخواند و بگذرد؛ به صورت عقده‌های ناگشوده و بغرنج در پیکر بیمار فرهنگ سیاسی و اجتماعی جامعه استبداد زده باقی گذاشتند. از دوران حکومت ملاها هم خبر داریم که از جمیت قابلیت و استعداد برای حکومت و الزامات گوناگون آن پس از انقلابی به آن گستردگی برخلاف نظر آقای مؤمنی ریشش از همان ماههای نخستین حکومت در آمده بود.

اکنون که شرایط تاریخی تحول جامعه

توده‌های مردم و روشنفکران جامعه سروش می‌گویند که ما در باره مذهب پیشنهاد می‌کند؟ آنگونه که خود می‌اندیشیم شک نداریم، اما این که این گونه مباحث به سطح کوچه در باره مذهب آن گونه که شما می‌اندیشید و خیابان و به میان مردم رسیده است، و به نامش حکومت می‌کنید هم ایراد داریم و هم آماده برای مباحثه هستیم، ما باید خود ناشی از این الزام تاریخی است که حکم به محکومیت آنها صادر کنیم و نه شرایط اجتماعی و اقتصادی ناشی از

اشتباه فاحش آقای مؤمنی در این جاست که به تقاویت بین بنیان گذاران و مؤسسین یک ایدئولوژی و یک اندیشه سیاسی-اجتماعی، با مجریان و کارگردانان آن ایدئولوژی و یا اندیشه اجتماعی-سیاسی اعم از مذهبی یا مسلکی در طول تاریخ توجه ندارند.

فقط آنها را شعبدی باز بخوانیم بلکه اصولاً این گونه بحث‌ها را در خارج از مخالف اهل تحقیق طرد کنیم و فتوا بدھیم که به خاطر سیاسی شدن کامل این مباحث نباید مردم را به عرصه این مباحث وارد کنیم چرا که آنها در حال تدارک یک جنبش انقلابی برای غرق کردن مردان رژیم اسلامی بستند؟ آنچه اتفاقاً باید به عنوان یک واقعه تاریخی و مورد انتظار ناشی از نتایج ورود آخوندها به صحنه حکومت تلقی شود و مورد بحث و بررسی عمیق و پیوسته و گستردگی قشرهای روشنفکری داخل و خارج ایران قرار گیرد، ظلمور همین مباحث و شکل‌گیری و صورت‌بندی آن در سطح عمومی سیاسی و اجتماعی امروز جامعه ایران است.

اگر به تاریخ سیاسی و اجتماعی معاصر ایران توجه کنیم می‌بینیم که در هر دوره‌ای از دوران معاصر فردی یا گروهی از روشنفکران ایرانی بنا به شرایط خاص دوره خود مستله مذهب و آثار اجتماعی و سیاسی و فرهنگی آنرا در جامعه مطرح کرده‌اند و در هر دوره این گونه بحث‌ها به جای گستردگی شدن و حرکت در عرصه ذهن و اندیشه توده‌ها به وسیله دین‌داران و صاحبان قدرت و سلاطین سرکوب شده و یا به انحراف کشیده شده است و حتی به صورت ابزار سیاسی به دست استعمارگران بیگانه در آمده است. زیرا بحث عقلی و معرفتی در باره دین همیشه خواه ناخواه با بحث مربوط به تجدد و تحول و تغییر پایه‌های کهنه اندیشه اجتماعی همراه بوده است.

در این مورد با اشاره به افرادی نظری میرزا آفاخان کرمانی و طالبوف و

هفده‌سال حکومت فساد و قهر به رژیم جمهوری اسلامی تعییل کرده است. این گونه مباحث در زمینه طرح اختلافات بینشی میان بنیادگرایان حاکم و اصلاح‌طلبان مذهبی جز از طریق سیاست نمی‌تواند در ذهن و زبان مردم نفوذ کند و شک و تردید آنها را در مورد عدم سازش بنیادی بین دین و حکومت به یقین تبدیل نماید. این که به نظر آقای مؤمنی این گونه مباحثات نباید از حوزه اهل تحقیق و میان مسلمانان و مؤمنان خارج شود، دقیقاً در جمیت سیاست اساسی رژیم خودکامه اسلامی است که با هر گونه دخالت و شرکت مردم در هر گونه بحث و گفت‌وگوی جمعی چه مذهبی و اجتماعی و چه اقتصادی و فرهنگی مخالف است. مرحوم محمدعلی‌شاه قاجار هم می‌گفت که با مجلس شوری موافق است به شرط آنکه در سیاست دخالت نکند. در حالیکه یکی از اساسی‌ترین آثار تجدد، تعمیم و عمومی شدن سیاست است. در نظام خودکامه اعم از مذهبی و مسلکی سیاست عرصه انصاری و اختصاصی صاحبان قدرت است در حالی که زندگی خصوصی و حریم خانه و زندگی توده مردم در عرصه مداخله دولت قرار دارد. آنچه که تجدد به مردم اروپا داد عمومی شدن سیاست بود، یعنی سیاست را به عرصه زندگی مردم برد و در مقابل دولت را از دخالت در حریم خصوصی زندگی مردم و از جمله اعتقادات سیاسی و اجتماعی و مذهبی آنها منع کرد.

ملاهای حاکم می‌خواهند در پناه مذهب و ولایت خود را از هر گفت‌وگویی معاف کنند تا چه رسد به بحث در باره مذهب. اگر کسانی از قبیل بازگان و

من به او گفتم با توجه به سابقه این مسائل در ذهن مردم و جوانها و سرخوردگی شدید مردم از مذهب عموماً و آخوندهای حاکم خصوصاً؛ سئله سروش در تغییرات آینده به یکی از مسائل غامض اجتماعی مبتلا به نسل‌های جوان تبدیل خواهد شد. زیرا همانظور که نسل‌های جوان دوران استبداد محمد رضاشاه مسحور افکار و برداشت‌های خاص دکتر شریعتی از اسلام شدند، نسل سرخورده کنونی در داخل کشور نیز در غیاب هیچگونه زینه برخورد عقاید و آراء و سرکوب هرگونه اندیشه سیاسی اجتماعی و فقiran آزادی گفت‌وشنود، مجنوب و فریفته حرف و سخن سروش می‌شوند و بار دیگر نوع تازه‌ای اسلام به صورت تعصب‌آمیزی در برابر جنبش تجدید طلبی مردم ظهور می‌کند. آقای مؤمنی در زد استدلال من حرفی نزد و مخالفتی نکرد و من اکنون اگر همه ایرادهای آقای مؤمنی را به نظریات خودم قبول کنم و به خود بقولانم که من دچار اشتباه و خطأ در بینش تاریخی و جامعه‌شناختی خود از حوادث تاریخی و منجمله اسلام هستم، اما چطور باید توصیه ایشان را مبنی بر پرهیز از سازش و مصالحه با فیلسوفان دین و دولت قبول کنم و چطور باید قبول کنم که من به آقای مؤمنی نگفتم که سروش و زمینه تفکر او در وضع کنونی مشکل تازه‌ای برای آینده روزنافکری و فکر تجدید در ایران خواهد بود؟

دیروز در جامعه ما هر کس که در زمینه وضع نظری و عملی جنبش چپ در ایران به بررسی انتقادی می‌پرداخت بلافتله به لیبرال طرفدار آمریکا و سرمایه‌داری و سازشکار بورژوا متهم می‌شد و امروز هر کس از هر زاویه دید و بینش اجتماعی به بررسی انتقادی وضع نظری و عملی مذهب و حکومت مذهبی پردازد به مصالحه و سازش و همزیانی و همدلی با متولیان دین و دولت متهم می‌شود. آقای سروش یک فیلسوف متاله است و در جلسه سخنرانی خود در شهر بن‌المان می‌گوید: "من اصلاً دوری از حکومت یا نزدیکی به آن را یک ارزش نمی‌شمارم و آنچه برای من مطرح است بیان حقایق است و خود را جزو ایوزیسیون حکومت نمی‌شمارم؛ اگر چه مواضع انتقادی خود را نسبت به آن حفظ می‌کنم و از این راه در اصلاح امور می‌کوشم".

بنده راهم این سطور نه بینش تأثیری و مذهبی دارم و نه نسبت به دوری یا نزدیکی به حکومت اسلامی ولايت مطلقه فقید

منبع از شرایط دوران خود دارای نقاط ضعف و قوت است، برداشت آقای مؤمنی در این مورد از بینش من درست است که من هر گونه خادم تاریخی را با معیارهای عقلی خود می‌بینم و به هیچ مقوله حکیم فرموده اعتقاد ندارم و در این صورت چرا ایشان گفته مرا در این زینه که روایت امروزی اسلام در چهارچوب ولایت فقیه و جباریت امت و امامت روایت بحار الانوار مجلسی است نه روایت قرآن محمد بن عبدالله، با این تیجه‌گیری تفسیر می‌کند که من با تکرار حرف‌های اصلاح‌طلبان دینی می‌کوشم که قرآن و سنت را کامل و بدون اشکال جلوه دهم؟

من از ایشان می‌پرسم که وقتی من از نظر بینش مذهبی با اصلاح‌طلبان که نسبت به دین نگاهی تالهی دارند توافقی ندارم چرا من باید حرف آنها را تکرار کنم و اگر هم به فرض مرتكب اشتباه و خطأ در تکرار شوم چرا باید بدکوشم که قرآن را کامل و بدون اشکال جلوه دهم؟ قصد من از این کاری که به اصل و اساس آن اعتقاد ندارم چیست؟

اما آقای مؤمنی سؤوال مرا بی‌جواب

نمی‌گذارند و پس از ذکر جملاتی از سروش در حملة شدید به صاحبان این گونه نظریات جامعه‌شناسانه می‌گویند:

"تصور می‌رود این احکام صریح و خشن و غلاظ و شداد برای صاحبان بینش جامعه‌شناسانه از دین به اندازه کافی عبرت آموز باشد که گرد "مصالحه" و "سازش" و همزیانی و همدلی با فیلسوفان دین و دولت نگرددند".

آیا این جمله‌ها را باید یک درس

اخلاق از یک معلم فرزانه تلقی کرد یا یک اتهام و هذیان بی‌پایه از محققی که به خیال خود کار یک پژوهش اجتماعی-سیاسی را به ابتداء اتهام و شعارهای کهنه دوران سالهای ۱۳۲۰ حزب توده تنزل می‌دهد؟

واقعاً آقای مؤمنی بر خود این گونه باورانده است که من با این حرف‌ها در صدد سازش و مصالحه با فیلسوفان دین و دولت هستم؟ چرا و به چه قیمت من باید با فیلسوفان دین و دولت به مصالحه و سازش بنشینم؟ هدف از این مصالحه و سازش چیست؟

حیرت من از این اتهام و آن ایرادهای

به اصطلاح علمی ایست که آقای مؤمنی و من روزی از روزها و قبل از نگارش مقاله ایشان با هم حرف از همین قبيل مسائل نیزیم و ایشان با اشاره به یکی از همین نوشته‌ها مستله ضرورت اجتناب از طرح مسائل مذهبی را در این دوره مطرح کرد و

و ناتوانی مزمن رژیم اسلامی به جایی رسیده است که صحنه گفت‌وگو و مباحثه مذهبی از محفل و مجمع اهل تحقیق به عیان کوچه و بازار آمده و در سیاست عمومی حاکم بر جامعه جای خود را مطالبه می‌کند چرا باید همچنان در زندان اهل تحقیق باقی بماند و قدم در عرصه زندگی عمومی جامعه نگذارد؟ چرا آقای مؤمنی در مبحث گفت‌وشنود را می‌یندد و چرا کسانی که با بینش تاریخی و جامعه‌شناختی به مذهب می‌نگرنند حق اظهار نظر بر اساس معیارهای تاریخی و جامعه‌شناختی ندارند؟ آقای مؤمنی از دلایل خود مبتنی بر این که چرا ورود مباحثت دینی در میان توده‌ها به تصمیم آنها برای دست زدن به جنبش انقلابی لطمه می‌زنند سخن نمی‌گوید؛ ارزیابی ایشان به عنوان یک محقق تاریخ، از عرض و طول جفرانیاتی این جنبش انقلابی چیست؟ این جنبش انقلابی که با این قاطعیت به ما باشارت می‌دهد حامل چه پیامی و چه ساختار اجتماعی و سیاسی برای مردم است؟ مدیران و رهبران این جنبش انقلابی از کدام پایگاه‌های اجتماعی جامعه بر می‌خیزند؟

بنده این قبیل احکام را از مقوله شعارهای رایج در فرهنگ سیاسی وطنی تلقی می‌کنم که در قسمت آخر مقاله آقای مؤمنی به نحو بسیار وسیعی به تاخت و تاز در آمده است.

به این ترتیب به قسمت دیگری از نقد و ایراد آقای مؤمنی به نظریات من می‌رسیم آنچه که می‌گوییم بخش مهمی از احکام قرآن در زمینه حد و قصاص و ارث و محرامات و شهادت در قضاؤت و غیره از منشا آداب و رسوم قبیله‌ای و قومی و بومی بر می‌خیزد و در تیجه‌بقا و زوال و یا تغییر و تحول آنها به تغییر در شرایط اجتماعی محیط سنتگی دارد و طبعاً کار یک محقق و مورخ این است که در صدد جستجوی قسمت‌هایی از قرآن و یا آداب و سنت مریوط به مؤسس اسلام برآید که موجب برآشتن افراد قبیله با او و روش تبلیغ و ترویج افکار او بوده است؛ اگر چیزی در قرآن و شیوه رفتار و گفتار محمد بن عبدالله در رابطه با شرایط و ارزش‌های اجتماعی حاکم بر آن دوره تازگی دارد، و این مسائل تازه و نقطه قوت و قدرت حرکت انقلابی محمد بن عبدالله و سبب جلب و اقبال توده‌ها قرار گرفته است بنابراین اسلام را از دید جامعه‌شناختی و تاریخی باید یک جنبش و حرکت انقلابی تلقی کرد و در این صورت طبیعی است که هر حرکت

نکته خلاصه می‌شود که شرع خمینی و لایتفیقیه او آنچنان که خواسته است با استفاده از ذهن مذهبی توده‌ها به آنها القا کند، با شرع یا پیامی که محمد دوران خود عنوان می‌کرد هیچ‌گونه تناسبی ندارد زیرا محمد در چهارده قرن پیش مربوط به شرایط اجتماعی خاص آن دوران است و نیز آنکه شرع محمد بن عبدالله نیز خود از اساس یک حادثه تاریخی و زمینی و دینی است نه آسمانی و گسترش آن نیز به خاطر نیروها و محرك‌هایی است که با توجه به رسوم و شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن روزگار در درون پیام تعیینه شده بوده است.

برخلاف نظر آقای مؤمنی اگر توده‌های مردم در ایران به خاطر حکومت خودکامه و فاسد ملاها به این نتیجه عملی و تجربی رسیده‌اند که آخوندها اسلام و مذهب را وسیله قدرت و حکومت مطلقه خود قرار داده‌اند، دلیلی وجود ندارد که اسلام و ایمان مذهبی خود را نیز از دست داده باشند. مگر با گسترش تفکر دینی و اندیشه تجدد در اروپا و غرب و برچیدن بساط کلیسا از صحنه حکومت و سیاست، همه مردم غرب از مذهب و کلیسا و ایمان مذهبی دست برداشته‌اند؟ مگر با تأسیس نظام ضد مذهب کمونیستی در روسیه و سپس اتحاد جماهیرشوروی و پس از آن در سرتاسر اروپای شرقی و سلطه هفتاد سال این نظام و تخریب هزاران کلیسا و تأسیسات مذهبی و تعطیل مراسم و آداب مذهبی، کلیسا و مذهب و تفکر مذهبی از روسیه و قفقاز و آسیا مرکزی و اروپای شرقی از بین رفت؟

آقای مؤمنی متأسفانه درگیری و تقابل اندیشه‌ها را در هرگونه از اشکال خاص خود به نظریه معروف به "تموری توطئه" دائی‌جان ناپلئونی مربوط می‌سازد و درنتیجه گرفتار حدود فرامین و احکام کاملاً جزی و خارج از حوزه بحث علمی و عقلی می‌شود. یکی از دستورهای عبرت آموز ایشان خطاب به روشنفکرانی از قبیل بندۀ چنین است: "... اکنون که جمهوری اسلامی با استقرار نوعی حکومت اسلامی تا حدود زیادی مصیبت‌بار بودن اجرای اصول دین را قلمرو امور اجتماعی نشان داده باید از لحظه نظری به ریشه زد و به دین باوران نظریه پردازی که فعلًا در اپوزیسیون فقیهان خشک‌مغز چهره‌ای لیبرال و یا دموکرات از خود نشان می‌دهند بندۀ کمترین مجالی برای بزرگ کردن دین و حاکمیت دینی از هر نوع که باشد داد...". آقای مؤمنی دستور می‌دهد که باید به

آن شیوه آزادمنشانه، مردان بزرگی در این دو قرن و پس از آن برخاسته‌اند که از کثرت وضوح نیازی به ذکر نام و فهرست طولانی آثار آنها نیست. آیا با یک دید تاریخی و جامعه‌شناخانه حق نداری از خود پیش‌داوری‌های ذهنی خاص خود رها نکند،

در این صورت از تهمت سازش و مصالحه به کسی که در تمام زندگی خود با سازشکاری و مصلحت‌جویی‌های سیاسی مبارزه کرده است خودداری می‌کند.

سومین ایراد آقای مؤمنی با استناد به نیم عبارتی از یک مقاله من چنین است: "... نویسنده جامعه‌شناس ما در دنباله مناقشات خود یکجا به حق احکام و حکام شرع را خردستیز می‌خواند ولی بلافضله با جدا کردن شرع از اسلام و با یادآوری فرهنگ متعالی ایران در قرن چهارم و پنجم دل سوزان و در دیندانه می‌پرسد بر سر فرهنگ ما و سیر اندیشه در فرهنگ اسلامی چه آمده است و توجه نمی‌کند که آن فرهنگ متعالی محصول مبارزه فرهنگ و خرد اندیشه ایرانی نه تنها با شرع آخوندی بلکه با خود شریعت اسلام بوده است. آیا واقعاً این زبان و بیان و این جو استدلال جز اینکه خواننده را خواب می‌برد و به دام معیيان و اصلاح طلبان دینی می‌اندازد؟

شرع محمد بن عبدالله نیز خود از اساس یک حادثه تاریخی و زمینی و دینی است نه آسمانی و گسترش آن نیز به خاطر نیروهایی... است که با توجه به رسوم و شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آن روزگار... تعییه شده بود...

آیا خواننده باید بداند که چرا آن گستردگی و پهناوری فرهنگی و علمی در حالی که همه حوزه‌ها و شاخه‌های علوم زمان خود را فرا می‌گرفت به درس و بحث سائل شرعی و فقیه محدود شد و چرا ابن سیناها و بیرونی‌ها و فارابی‌ها و خیامها و ابن‌رشدها و ابن‌عربی‌ها و طبری‌ها و فردوسی‌ها و مولوی‌ها و حافظها به رویه‌خوانها و مستله‌گوها و مجلسی‌ها و شیخ عباس‌قی‌ها و بروجردی‌ها و خمینی‌ها تبدیل شدند؟

آیا خواننده باید بداند که چرا در غرب فرهنگ یونانی- میسیحی- یهودی شرع و کلیسا و فقه و کلام مذهبی پیشی گرفت و سرانجام با طبع دوران نو زایی و رنسانی فرهنگ بر شرع چیره شد اما در شرق مسلمان فرهنگ تا امروز و همچنان در اسارت شرع باقی مانده است؟

این چراها در نوشتهدانی از من که مورد ایراد آقای مؤمنی قرار گرفته در این

بیتفاوت هستم و از این نظر آقای مؤمنی در مقامی نیست که به من درس اخلاق سیاسی بدهد.

اگر انسان در هنگام نوشتن عنان اندیشه را به دست احساسات و یا پیش‌داوری‌های ذهنی خاص خود رها نکند،

به کسی که در تمام زندگی خود با سازشکاری و مصلحت‌جویی‌های سیاسی مبارزه کرده است خودداری می‌کند.

نیم عبارتی از یک مقاله من چنین است:

"... نویسنده جامعه‌شناس ما در دنباله مناقشات خود یکجا به حق احکام و حکام شرع را خردستیز می‌خواند ولی بلافضله با جدا کردن شرع از اسلام و با یادآوری فرهنگ متعالی ایران در قرن چهارم و پنجم دل سوزان و در دیندانه می‌پرسد بر سر فرهنگ ما و سیر اندیشه در فرهنگ اسلامی چه آمده است و توجه نمی‌کند که آن فرهنگ متعالی محصول مبارزه فرهنگ و خرد اندیشه ایرانی نه تنها با شرع آخوندی بلکه با خود شریعت اسلام بوده است. آیا واقعاً این زبان و بیان و این جو استدلال جز اینکه خواننده را خواب می‌برد و به دام معیيان و اصلاح طلبان دینی می‌اندازد؟

اگر آقای مؤمنی از سراسر نوشتة من همین تکه را برای ایراد به تفکر تاریخی و جامعه‌شناخانه من نسبت به جمود و رکودی که بر سر فرهنگ متعالی ایران و سیر اندیشه اسلامی پس از قرن چهارم و پنجم آمده است انتخاب کرده است باید بگوییم که متأسفانه ایشان از همه مطالب و هزاران صفحه‌ای که در زمینه تاریخ تمدن اسلامی باید خوانده باشند چیزی به یاد ندارند و اگر خوانده بودند حاصل این حقیقت را هنگام نوشتن این چملات به یاد داشتند که در قرن چهارم و پنجم از دین اسلام در سراسر پنهان عربستان و ایران و مواراء‌النهر چیزی به نام فرهنگ اسلامی بد وجود آمده بود که دین در چارچوب مسائل شرعی و الهييات خود جزوی از این فرهنگ بود نه تمام آن. فرهنگ اسلامی ترکیبی شده بود از مجمع اندیشه‌های ایرانی و یونانی و سریانی و رومی و یهودی و مسیحی و زرتشی و مزدکی و مانوی و غیره و در این ترکیب فرهنگی بستره پهناور گشوده شده بود که آموزش همه رشته‌های علمی آن روزگار را در بر می‌گرفت یعنی از فلسفه و حکمت گرفته تا ریاضی و طبیعی و نجوم و طب و کلام و تاریخ و جغرافیا و از این ترکیب فرهنگی و

مندھی ضرورت جدائی دین را از دولت به مشترکاً به دفع خطر می‌پردازنند. وقتی مرتدم عادی تفہیم کند؟

چرا نباید دو نفر یا چند نفر که در یک اندیشه اصلی با هم موافقند اما در شیوه‌های تأویل و تفہیم آن اندیشه با یکدیگر مخالفند به تقابیل و بحث بر سر دلایل اختلاف تأویل خود بنشینند؟

آقای مؤمنی از سوئی می‌گویند از لحاظ نظری باید به ریشه زد؛ آیا ریشه جز اصول معتقدات دینی چیست؟ از سوئی باید به ریشه زد و سوئی به هیچ قیمت نباید بحث را به اصول معتقدات دینی مرتدم عادی کشاند.

از طرف دیگر آقای مؤمنی به بازرگان و سروش و طرفداران اصلاح دینی ایراد می‌گیرند که آنها می‌خواهند به مردم وانمود کنند که "این عفریته که می‌بینید حکومت اسلامی نیست و اسلام زیبا صنمی است که ما از جعبه شعیبه خود در آورده‌ایم و به شما ارائه می‌کنیم". و از طرف دیگر به شدت و حدت روشنفکران را از بحث و مجادله در زمینه اصول معتقدات دینی با مردم عادی برحدار می‌دارند. پس ایشان در پس پشت فرهنگ سیاسی و اجتماعی خود به چیزی به عنوان پدیده تاریخی و دیرپایی اصول معتقدات دینی در ذهنیت مردم عادی اعتراض می‌کنند و در ادامه دستور خود به روشنفکران توصیه می‌کنند که:

"... طرفداران جدائی دین از حکومت هم باید افراد عادی را در معتقدات مندھی‌شان در این حدود آزاد بگذارند و مطلقاً وارد قلمرو خدا و مندھب در زندگی خصوصی آنان نشوند که در این صورت جائی برای احساسات مندھبی مردم باقی نمی‌مانند...".

اما بد دنبال این توصیه و با هوشیاری و احتیاط کامل در پرهیز از جریحه‌دار کردن احساسات مندھبی مردم، با توجه به این که جمهوری اسلامی با استقرار نوعی حکومت دینی اسلامی تا حدود زیادی مصیبت‌بار بودن اجرای اصول دین را در قلمرو امور اجتماعی نشان داده باید از لحاظ نظری به ریشه زد و برای دین باوران نظری‌پردازی که اکنون چهره لیبرال و دموکرات از خود نشان می‌دهند؛ مجالی برای بزرگ کردن دین و حاکمیت دینی از هر نوع آن که باشد باقی نگذاشت.

اختلاف را کنار می‌گذارند و متحداً و مشترکاً به دفع خطر می‌پردازنند. وقتی

ریشه زد و پس از این دستور به روشنفکران دوران‌های پیشین امثال ناصرخسرو و ذکریای رازی مراجعه می‌کند که از هزاران سال پیش آشکارا در برابر دین دولتان می‌ایستادند. اما این محقق تاریخ ما نمی‌گوید که اولاً چگونه باید به ریشه زد؟ چرا لینین و استالین در مدت هفتاد سال نتوانستند به ریشه بزنند و صرف‌نظر از سیاست ارتدکس روسیه حتی اسلام پس افتاده فودالی و خان‌خانی آسیای مرکزی را نیز نتوانستند ریشه‌کن کنند؟ مگر من و ایشان عقیده نداریم که مذهب نیز مثل اخلاق و سایر آداب و رسوم و فرهنگ یک رویناست؟ آیا بدون ریشه‌کن کردن زیرینا می‌توان روینا را ویران کرد؟ چرا نباید دونفر و یا چند نفر که در یک اندیشه اصلی با هم موافقند اما در شیوه‌های تأویل و تفہیم آن مذهب و ایدئولوژی ظهور می‌کند دعواهای درونی و خانوادگی هستند و معطوف و مسبوق به هیچ گونه علت عینی و فهم و ادراک انسان‌ها و یا تعول شرایط اجتماعی محیط بر آن مذهب و مسلک نیستند. وقتی کار ساده‌اندیشی یا تعصب در خردگرایی و راسیونالیزم ناب به این جا می‌رسد ناچار به صدور چنین دستوری به روشنفکران در اجرای وظیفه منتهی می‌شود که آقای مؤمنی می‌نویسد:

"کسی که معتقد به جدائی دین از حکومت است باید این نظریه را با قدرت و شدت هرچه بیشتر در میان مردم عادی ترویج کند و برحدار باشد که به هیچ قیمتی بحث و مجادله را به اصول معتقدات دینی آنها نکشاند چرا که این شیوه کار صرف‌نظر از این که در مخاطب چه اثری بگذارد اساساً انحرافی است و دو طرف مبالغه را از اصل مطلب دور می‌کند."

قبل از هر چیز باید توجه کنیم که این دستور از پاریس صادر می‌شود و طبق آن کسی که معتقد به جدائی دین از دولت است باید این نظریه را با قدرت و شدت هرچه بیشتر در میان مردم عادی ترویج کند اما باید برحدار باشد که به هیچ قیمتی بحث و مجادله را به اصول معتقدات دینی آنها نکشاند چگونه یک روشنفکر معتقد به جدائی دین از دولت می‌تواند با حضور شبان‌روزی اختناق و مسانسور و زندان و بی‌قانونی تمام‌عیار نظام ولایت‌سلطنه فقیه نظر جدائی دین از دولت را آن هم با شدت و قدرت هرچه بیشتر و در میان مردم عادی ترویج کند؟ و چگونه این روشنفکر باید بدون تحلیل و تعریف دین و دولت و تجزیه اصول معتقدات دینی از پیرایه‌ها و خرافات و باورهای کهند

اجتماعی جامعه امروز ایران را به تقابیل اندیشه دینی و مذهبی بین فقهای فاسد و مستبد حاکم و اصلاح‌گران دینی کنند و آن را به قول ایشان به مثابه دعواهای درونی و خانوادگی تلقی کنند؟ آیا واقعاً اختلاف بین عده‌ای از روشنفکران سوسیالیست ایرانی با رهبران حزب توده در سال‌های بیست که منجر به انشعاب آن عده از حزب توده شد از مقوله دعواهای درونی خانوادگی بود و هم اساس و پایه‌ای در تلقی از مارکسیسم و جنبه تجربی و عملی آن در اتحادشوری و دنباله‌روی حزب دیگر کل حزب کمونیست چکسلواکی با کمونیست‌های طرفدار و تابع شوروی و درنتیجه برقناری او از رهبری حزب بوسیله تانک‌های ارتش سرخ نیز دعواهای درونی خانوادگی بود؟ و آقای مؤمنی معتقد است که وقتی خطی تام موجودیت خانواده را تهدید می‌کند این افراد

مردم ما مذهبی هستند در ترویج نظریه جدایی میان دولت و دین نباید به نحوی عمل کرد که احساسات آنها جریحه‌دار شود و از ما و شعار ما برمند...».

آقای مؤمنی به عنوان مثال از این روشنفکران فقط بندۀ را و نوشته‌های مرا برای مثال و استشهاد انتخاب می‌کنند اما در تمام تکه پاره‌هایی که از نوشته‌های من برای تایید نظر خود نقل می‌کنند هرگز نمی‌گویند که من در کجا این نوشته‌ها مردم را به تقویت و جانبداری مستقیم یا غیرمستقیم از اصلاح‌گران دینی دعوت کرده‌ام و یا در کجا نوشتم که در ترویج نظریه جدایی دین از دولت باید به نحوی عمل کرد که احساسات مذهبی مردم جریحه‌دار نشود.

اما شگفت‌کار که آقای مؤمنی بدون این که به نوشته خود در آغاز نوشته‌اش توجه کند؛ در پایان نوشته خود همان مطالبی را که بر سبیل طعن و ایراد از نوشته‌های من جعل می‌کند خود به روشنفکران معتقد ب جدایی دین از دولت توصیه می‌کند که "طرفداران دین از دولت باید افراد عادی را در معتقدات دینی‌شان آزاد بگذارند و مطلقاً وارد قلمرو خدا و مذهب در زندگی خصوصی آنان نشوند که در این صورت جایی برای جریحه‌دار کردن احساسات مذهبی مردم باقی نماند!" و "برحدر باشند که به هیچ قیمتی بحث و مجادله را به اصول معتقدات دینی آنها نکشاند".

از چه کس باید داوری خواست که بین من و آقای مؤمنی حرف‌های نگفته من و نوشتهٔ صریح ایشان، کدامیک از ما دو نفر همپای اصلاح‌گران دینی هستیم و کدامیک از ما دو نفر اسیر ذهنیات دینی نیستیم هنوز از اسارت رسوبات ایدتولوژی روزگار جوانی خلاص نشده‌ایم؛ که در زمینه این گونه گرفتاری‌ها تفاوتی بین تعصب مذهبی و تعصب مسلکی وجود ندارد.

از اومبرتو اکو فیلسوف عاصر ایتالیائی پرسیدند که شکل تازه‌ای از هشیاری در برابر تله‌های دستراستی‌های افراطی، مورد قبول تمام چپ‌ها نیست؛ نظر شما چیست؟، اومبرتو اکو جواب داد:

به طور کلی گروههایی از افراط در چپ‌گرایی به جای رسمیاند که نمی‌دانند زمین گرد است و بیش از حد نمی‌توان چپ‌روی کرد زیرا به دنبال افراطی‌ترین، تحریک‌آمیزترین و ابتکاری‌ترین اندیشه‌ها می‌توان دوید و دور زد و خود را در راست‌ترین جناح افراطی یافت. این وضعی است که بر سر بعضی‌ها آمده است.

اعتقاد به اصول معتقدات مذهبی خود و در عین اعتقاد به تضاد بین این اصول و حاکمیت دینی ولایت‌فقیه ملاها؛ چگونه می‌خواهند هم دین را بزرگ کنند و هم حاکمیت دینی را؟

آقای مؤمنی در این جملات دین را با حاکمیت دینی یکی مطرح می‌کند و دستور ریشه‌زنی می‌دهد. یعنی هم دین و هم حاکمیت دینی را باید از ریشه زد. اما در همان حال به روشنفکران می‌گوید از بحث

بنده راقم این سطور نه بینش تأله‌ی و مذهبی دارم و نه نسبت به دوری یا نزدیکی به حکومت اسلامی ولایت مطلقه فقیه بی تفاوت هستم ...

تفاوت آقای مؤمنی با اصلاح‌گران دینی در این است که اعتقاد به اصول دینی و احترام به این اصول برای اصلاح‌گران دینی در حکم استراتژی است و اما توصیه آقای مؤمنی در پرهیز روشنفکران از بحث در معتقدات دینی با مردم عادی یک تاکتیک است. و گناه بندۀ در این میان اینست که می‌گوییم ن اینکه حکومت دینی ملاها و نظام ولایت‌فقیه آنها و هر حکومت دین هم مسلکی و آسمانی و زینی که مدعی مالکیت همه حقیقت باشد با ریشه‌ها و خاستگاه‌های تاریخی و جامعه‌شناختی خود در تضاد است بلکه اساساً ادیان و ایدئولوژی‌ها چه آسمانی و چه زینی ملعون شرایط خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی زمانه خود هستند و وابستگی انسان به مذهب و شدت و غلاظت و یا رقت و لطافت این وابستگی به شرایط اجتماعی و مادی و معنوی هر فرد و هر جامعه مربوط می‌شود.

در این جا بی‌مناسبی نیست که بر سبیل عبرت‌آموزی درسی از بیمه‌قی را به تاریخ نویسان تکرار کنم که می‌فرماید: "احتیاط باید کردن نویسنده‌گران را در هر چه نویستد که از گفتار باز توان ایستاد و از نیشتن باز نتوان ایستاد و نبشه باز نتوان گردانید".

خلاصه آقای مؤمنی در صدر مقال اسلام موجود و اسلام موعود خود بدون ذکر مشخص مورد در نوشته من، به روشنفکرانی طعن می‌زنند که همپای شعبده‌بازانی دینی نظیر بازگان و سروش هستند کسانی از روشنفکران که بر این عقیده‌اند و آن را هم ترویج می‌کنند که از نظر سیاسی اولاً صلاح در این است که در جدالی که میان اصلاح‌طلبان دینی و روحانیت تیره‌اندیش حاکم درگرفته است، اولی‌ها تقویت شوند و ثانیاً از آن جا که

در باره اصول معتقدات دینی با مردم عادی به شدت پرهیز کنید و احساسات مذهبی آنها را جریحه‌دار نکنید. بنابراین طبق همین دستور برخلاف نظر اول خود حساب دین و اصول معتقدات دینی را از حاکمیت دینی جدا می‌کند، یعنی به روشنفکران می‌گوید مردم عادی را با اصول معتقدات دینی شان رها کنند. اما مگر طرفداران اصلاح دین جز این می‌کنند؟ مگر طرفداران اصلاح دین هم نظیر آقای مؤمنی اصول معتقدات مذهبی مردم عادی را از حاکمیتی که به عنوان دین بر آنها حکومت می‌کند جدا نمی‌کنند؟

اگر آقای مؤمنی برای اصول معتقدات مذهبی مردم قائل به حرمت و رعایت است، پس کدام ریشه را باید زد؟ و اگر ریشه از نظر ایشان اصول معتقدات مذهبی مردم عادی نیست بلکه حاکمیت دینی است، پس اختلاف ایشان با اصلاح‌گران دینی بر سر چیست؟ جز بر سر ایستاد که اصلاح‌گران دینی در چنگال عفریت و حشی حکومت آخوند جرأت می‌کنند که به هر ترتیب اصل و جوهر عقیده سیاسی-اجتماعی خود را بیان می‌کنند و به حکومت‌گران دینی می‌گویند و از این گفته‌ها می‌خواهند به مردم بفهمانند که حکومت دینی ملاها با اصول معتقدات مذهبی آنها و مردم عادی و مصالح سیاسی کشور تضاد دارد و آقای مؤمنی فارغ از فشار و وحشت ملاها از پاریس دستور ریشه‌زنی می‌دهد و در ضمن با احتیاط کامل به روشنفکران توصیه می‌کند که با شدت و قدرت به ترویج نظریه جدایی دین از دولت در میان مردم عادی پردازند اما با همان شدت از بحث در زینه اصول اعتقدات مذهبی آنها خود داری می‌کنند!

و در این میان این ادعا را بی‌جواب می‌گذارد که این اصلاح‌گران در عین

دین و دولت

در آثار میرزا آفاخان کرمانی

باقر مومنی

باطنی" را میگیرد.

در باره پیدایش دین میرزا آفاخان معتقد است که "ریشه اعتقاد و بیخ ادیان در هر قوم و ملت در زمان جمالت و نادانی کاشته شده است" (۳). به این ترتیب که جهل و نادانی بیش از همه موجب ترس انسان در برابر پدیده‌های محظوظ و هراس‌انگیز می‌شود و به همین دلیل است که انسان‌های اولیه علت هر پدیده "وحشتناکی" مانند صاعقه‌های عظیم و زلزله‌های سخت و گردابهای تند و طوفان‌های شدید و گرفتن ماه و افتتاب و آتش‌های ناگهانی" را نمی‌دانستند، از آن می‌ترسیدند و پیش آن نیاز میربدند. آنها در عین حال برای هریک از این پدیده‌ها رب‌التووعی قائل بودند و هریک از اینان را به نامی خطاب می‌کردند؛ از جمله "ملت ایران در زمان جمالت و خوش‌گری خویش چیزهای مسیب را دیو می‌نامیده و مر آنان را نیاز می‌نموده‌اند" (۴).

همزمان با پیدایش و تحول این اعتقادات در میان آدمیان، کسانی یافت شدند که در نیازها و نیایش خدایان غلو کردند. اینان "در جوانی ترک عیش و زندگانی در شهرها و کامرانی میان آدمیان را نموده، در مغاره‌های تاریک معتکف می‌شدند و کار خویش را منحصر به ستایش و نیایش دیوان میکردند" و سردم نیز به آنان اعتقاد پیدا کرده و "در هر بلیه برای اینان نیازها و قربانی‌ها برد و از ایشان چاره دفع بلایا و رفع رزایا در پیشگاه دیوان می‌جستند". کار کم به آن‌جا کشید که مردم اوامر و دستورات این گونه افراد را "وحی آسمانی و خود ایشان را نایب و دست نشاندگان دیوان جاودانی انگاشتند" (۵). این افراد، که بعدها این گونه گرفتند، برای مردم ستایش‌ها و نیایش‌های گوناگون مقرر داشتند، و کیشها و پرسش‌ها از همین جا پدیدار شد.

چنانچه ملاحظه می‌شود همان‌طور که

علت نیاز به این دو توضیح می‌دهد که اولاً اخلاق انسان‌ها بدون این دو قوه، هم از جهت معیشت و معاشرت و عادات متماضی و هم از بابت ضعف قوه عاقله" از حالت افتدا خارج می‌شود. ثانیاً "خیلی از قوای انسانیت که در کمون و غیب طبیعت انسان مخفی و نیمان است به واسطه قانون عدل و دین حق ظاهر و عیان می‌شود" و این دو مانند آب و مواد تقویتی است که "یاغبان بد درخت‌های میوه‌دار می‌دهد" و آنها را به بر و بار می‌نشاند (۱). از نظر میرزا آفاخان این نیاز به قانون و دین البته می‌تواند جاودانه نباشد و به گمان او پس از استقرار "ده هزار سال" تمدن در یک ملت، کاملاً امکان دارد که در آن ملت "طبع و خوی مستقیم تولید شود" و "تمام آن ملت به کمال طبیعی برسند" و در این صورت نیاز به قانون و دین از میان خواهد رفت. اما در هر صورت در زمانه ما و تا هزاران سال دیگر که چنین وضعی به وجود نیاید "تمام عالم یا محتاج به قانون عدلاند که یک مجلس و یک جمعیت قرار دهند و یا به یک دین حق که یک حکیم یا پیغمبر اساس آن را بگذارد".

اما نوع بینان‌گذاری "قانون عدل" و "دین حق" کاملاً به درجه تمدن هر جامعه بستگی دارد مثلاً "در ملل "غیرمتمند" و "وحشی" همیشه تأسیس اساس این دو "بر دست یک حکیم و پیغمبر شده است" و به این دلیل است که "ملل عالم هماره محتاج به نبی بوده‌اند"، مثل بودا و زردشت که در ملل هند و ایران ظهور کردند. اما ملل متمنه همان قانون عدل را به قوت شورا و غلبه آرا در ملت خود تأسیس می‌نمایند مانند جمهوریت فرانسه و پارلمان انگلیس که حالا متداول است (۲).

بعلاوه باید دانست که تأثیر دین و قانون هردو در ایجاد و افتدا در جامعه انسانی یکسان نیست به این معنی که "قانون حفظ و صیانت ظلم و تعدیات ظاهری را می‌نماید" و "دین" جلو اخلاق و صفات زشت نیز می‌گذرد که تمام ملت‌ها به "دو قوه معتقد" نیازمندند: یکی دین و دیگری سلطنت، و در مورد رابطه این دو می‌گوید: "سلطنت در واقع و حقیقت قوه جبریه و قدرت قهریه دین است"؛ و در

او بارها به صراحة و به تأکید می‌نویسد که تمام ملت‌ها به "دو قوه معتقد" نیازمندند: یکی دین و دیگری سلطنت، و در مورد رابطه این دو می‌گوید: "سلطنت در واقع و حقیقت قوه جبریه و قدرت قهریه دین است"؛ و در

یافته و دیگری سیمای آسمانی به خود گرفته است. بهترین مثال در این مورد توضیحاتی است که میرزا آقاخان در باره پیدایش خدا و پادشاه در ایران و ارتباط این دو با یکدیگر می‌دهد.

می‌گوید ایرانیان باستان برای "دیو"‌های خود "بزرگ" و رئیسی تصور نموده که تمام اینان لشگر او و در تحت اقتدار و فرمان اویندو او مرايانان را پادشاه است" و این بزرگ و رئیس را "مهادیو" نامیدند. بعدها این کلمه در زبان عرب به صورت "مخدادیو" درآمد که از یکسو به "خدیو" و از سوئی دیگر به "خدا" تغییر صورت داد. به هر حال اساس دین بر اعتقاد بیم و ترس از دیوان نهاده شده و اساس سلطنت از ترس و بیم دلاوران و مردان ستم‌کار و خونخواران".

با این‌همه میرزا آقاخان بر این باور است که این دو قوه برای حفظ جامعه بشری لازمند و ادعا می‌کند که "اصل قوه سلطنت و دین محض این حکمت در هر ملت وضع و تأسیس شده است" که تعادل میان ترس و ایم مردمان را حفظ کند و اگر این دو قوه نیاشد "طفیان و افراط قوای طبیعی ملت را بکلی خراب خواهد کرد" (۹).

اما در باره رابطه میان دو نیروی دین و پادشاهی باید دانست که دو قوه "سلطنت" و "مذهب" همیشه در ملل عالم بوده و این دو "بر آنها حکم می‌رانده" اند منتبا گاه جدا جدا استعمال می‌شدند، یعنی سلطان غیر از کهبد و مؤبد و پیغمبر بوده گاه باهم استعمال می‌گشته‌اند یعنی همان پادشاه خود، هم سلطان بوده، هم پیغمبر. برای مثال در عصر اول پادشاهی ایران یا عصر "آبادیان" که میرزا آقاخان آن را "عصر خرافات و اساطیر" می‌خواند (۱۰)، چون "قوه حکومت و دیانت هردو ضعیف بودند". پادشاهان ایران این دو قوه را مرکبا استعمال می‌کردند. بعضی از این پادشاهان مانند فریدون هنگام بازگشت از غار "اغلب" پاره‌ای احکام مخصوص می‌آوردند و به آسمان نسبت می‌دادند (۱۱) و به همین سبب بود که مردم آنان را از جنس دیگر" می‌پنداشتند و "پسر آسمان" می‌خوانند (۱۲) و "دستیار ایشان را آسمانی می‌دانستند" (۱۳) اما در دورانی پس از این، که میرزا آقاخان آن را "عصر دوم" مینامد، ایرانیان به فرشتگان اعتقاد آوردند و ترس‌شان از دیوان بریخت زیرا به قول او "همه کس در نسبت



دوران غارنشینی و بیابان‌گردی به علت نیاز به معاونت و یاری یکدیگر در یکجا جمع و ساکن شده "بنای زراعت و فلاحت را نهاده، تشکیل ده و قریه و مزرعه نموده، تأسیس حرفت و صنایع کرده، جمعیت‌ها و طایفه‌ها منعقد" کردند. این جمعیت‌ها طبیعتاً در باب معاملات و معاشرات ناچار محتاج به یک قرار و قانون و نظام و حکمی بودند، و البته هر قرار و قانون و حکمی مقرر و مقتن و حاکم می‌خواهد؛ و به این ترتیب بود که در هر ملت و طایفه‌ای "قرارگذار و حاکم" و یا "حکمران و پادشاهی" به وجود آمد که او هم مانند خدایان اساس فرمانروایی خود را بر "ترس و ایم" نهاد. و بر این اساس است که می‌بینیم حکمرانان و پادشاهان معمولاً مردانی "قوی‌پنجه و سطبربازو و گشاده‌سینه و دلاور و زورآور و شجاع و بی‌باک، چالاک سفاک، خونخوار غدار" هستند که فرمانروایی خود را در عین حال با "بخشنش نعمت و بندل مال که مایه جذب قلوب می‌شود" توان می‌کنند (۸). و اینها درست همان صفاتی است که غالب ادیان برای خدا و فرمانروای کل جهان قائل هستند. همین امر خود نشان میدهد که دو قدرت دینی و دنیاگی به همراه و به موازات یکدیگر و در پیوند با یکدیگر پدیدار شده‌اند، متنهای یکی صورت زمینی

لباس و غذا و عمارت و "صنعت و کلام و خط و سایر کارها و حرفتها" و عناصر و عوامل که در زندگی و معیشت مادی انسان‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند " تماماً ثمره و نتیجه افکار و کار ده بیست هزار ساله بنی آدم است که اندک اندک به هم پیوسته، اندیشه و خیال و "اعتقادات و عادات و کیش و آئین هر قوم و ملت هم ثمره و نتیجه افکار و کردار و روش و رفتارهای پیشینیان است" (۶).

اما دین‌ها و کیش‌ها و پرستش‌ها و نیاشن‌ها در تمدنی جهان و در میان همه انسان‌ها یکسان نبوده و یکسان هم نمانده و "به مرور ازمنه متعدد" و بر حسب شرایط تاریخی و اقلیمی و هم‌چنین "منش و خوی" که‌بیان و مغایبان که بعدها پیغمبران از میان آنان به ظهور پیوستند عقاید مذهبی صورت‌های گوناگون به خود گرفتند و بدین‌سان می‌توان گفت که اختلاف مذاهب و ادیان چیزی جز نتیجه اختلاف سلیقه و طبایع و رفتار "پندیت‌های هند" یا "سوبدان" ایرانی و "پیغمبران" سالمی نبوده که در عین حال گذشته و طبایع و نحوه زندگی مردمانی هم که به آنان گریویده‌اند اثر خود را در آنها به جا گذاشته است. بتایران اگر چه صورت ادیان به ظاهر متفاوت است، اما نباید فراموش کرد که "برهان طبیعی و دلیل تاریخی حالت تمام ملل و مذاهب عالم... و اساس اعتقدات و دین هندیان و رومیان و ایرانیان و مصریان و تمام جهانیان روی همین شالوده و پیکره شکل گرفته و تحول پیدا کرده است. خلاصه آنکه، تمام ملل و مذاهب عالم در اعتقاد به خدایان متعدد و نایان ایشان از آدمیان و فریضه شمردن فرمایشات ایشان و دین دانستن (آن) همه با هم متحد و متفق آمده در اساس دین و آئین با هم در این نکته مشارکت کرده‌اند... زیرا که هم به خدائی که ریشه او از ترس‌ها و هول‌ها و هراس‌ها، که از اشیاء مرعب و مهول و موحش حاصل شده بود، معتقدند؛ و به پیغمبرانی که آنان را مقریان درگاه و کارگذاران خدا و واسطه میان خویش و آنان دیده‌اند ایمان آورده‌اند و به آئین و دینی که آن نبی برای عجز و زاری در دادگاه خدایان تأسیس نموده گریویدند و آن کیش را باوریدند" (۷).

در مورد پادشاهی و دولت یا سلطنت نیز میرزا آقاخان آنرا مانند دین امری حادث و محصول دورانی میداند که جامعه پسری به مرحله معینی از تکامل گام نهاده است؛ باین معنی که انسان‌ها پس از

تنها قسم اول را مورد تصدیق و تأیید قرار میدهد و میگوید: "دین و آئین هر ملت باید مطابق خو و خصلت طبع آن ملت باشد و ممکن نیست که یک دوا برای دو مریض مختلف المرض سازگار و مفید افتد" (۲۲). زیرا به قول او "هرگاه کیشی موافق منش و موافق وضع معیشت ملتی تأسیس شود چه در تمدن، چه در اخلاق و چه در علوم و ترقی اسباب پیشرفت آن ملت گردد" (و ما) آن کیش را دین بهین و آن مذهب را آئین متبین دانیم و الا به هیچ که نشمرده سهل است **"آنرا طاعون مهلهکت و بلای مژمن می انکاریم"** (۲۳). و برای اثبات این حکم کافی است به اثرات دین اسلام در میان اعراب و ایرانیان نظری سطحی بیافتنیم تا متوجه شویم که چگونه این دین از یکسو سربلندی و ترقی اولی را فراهم کرده و از سوی دیگر موجب بیچارگی دومی شده است. سخن اوست که "کیش نتایج شفایخش در آن ملت خاک مذلت کشانید".

اما برای درک علت این اثرات متضاد در این دو قوم، ابتدا باید دانست که دین به منزله داروی بیماری‌های ملت‌هاست، و در این صورت هر دینی باید با امراض ملتی که آنرا می‌پنیرد موافق و درخور باشد تا بتواند تاثیر شفایخش در آن ملت داشته باشد و گرنه بیماری او را شدت خواهد بخشید. بر اساس این قانون پسیار پیش می‌آید که "یک دین به حال یک ملت مخصوص فایده کلی بخشد و دفع مرض نماید و همان (دین)" به عینه در ملت دیگر ضرر کلی داده بر مرض بیفزاید" (۲۴). و در مورّد اعراب و ایرانیان میدانیم که این دو ملت، هیچ شباهتی به یکدیگر ندارند: و به این ترتیب طبیعی است که ترویج یک دین در میان این دو ملت کاملاً متضاد و دقیقاً بمانند تجویز یک داروی واحد برای "دو مریض مختلف المرض" است (۲۵).

می‌دانیم که اسلام در میان قبایل بدوى عرب به وجود آمد و طبیعت و معیشت آنان کاملاً موافق و برای دفع "امراض ساریه مژمنه" آنان صد درصد مناسب بود و از همین رو آنان را به درجات عالی ترقی و ثروت رسانید. میرزا آقاخان برای اثبات این سخن خود در یک جا از زبان پیغمبر می‌گوید: "مرا خداوند بر عرب می‌معوثر کرده و فرمود تندیر قویاً اندز آباتهم فهم غافلون" (۲۶) و یا "اسلام دین من است که خدا از برای اصلاح حال ملت عرب قرار داده؛ و تندیر الضری و من میرزا آقاخان خود در خطابه‌های بعدی

نکبت برای ملت روى "خواهد داد" (۱۸). و در تاریخ حیات ملت‌ها بسیار اتفاق افتاده که "آنقدر قوای طبیعی قوم" و ملتی "در تحت اقتدار پادشاهی دیسپوت یا علمای فاناتیک" کاهیده شده که "دیگر هیچ جای تنفس طبیعی برای آن قوم و ملت باقی نمانده" و سرانجام هلاک و نابود شده‌اند. بهر تقدیر "همه این قوا، خواه پادشاه، خواه دین، خواه قوای ملت چرخه‌ای دستگاه طبیعی حقیقی" هستند و "هر کدام اگر نمی‌بود نظام طبیعی عالم بر هم میریخت" (۱۹). اما از سوی دیگر صرف وجود قوای سه‌گانه برای دوام و بقاء این نظام طبیعی ابدآ کفایت نمی‌کند و مشروط به آن است که میان آنها هماهنگی و سازگاری وجود داشته باشد. و تنها در این صورت است که علاوه بر حفظ نظام، ترقی ملت نیز تأمین و تضمین می‌شود.

در مورد نقش قوه طبیعی و موافق و مطابقت آن با ادیان و مذاهب، میرزا آقاخان نصل جدایی و نافذ و به بررسی نتایج وجود یا عدم این تطابق می‌پردازد. او ابتدا تذکر میدهد که "هر دین و کیش را مؤسس برای ملت مخصوص تأسیس کرده" و بنابراین اگر دین ملتی از جانب پیغمبر همان ملت آمده باشد، منطقاً میان قوه طبیعی آن ملت و کیش و آئین آنان هماهنگی وجود خواهد داشت" (۲۰). اما چرخ تاریخ همیشه به این نهج نگشته است؛ زیرا گاه اتفاق می‌افتد که یک کیش و مذهب بر یک ملتی به وسیله ملتی دیگر تحملی می‌شود و گاه هم پیش می‌آید که کیشی در آغاز با قوه طبیعی یک ملت متناسب بوده ولی در اثر گردش تاریخ دستخوش تغییر، و در نتیجه ناهماهنگی با آن شده است. در ارتباط با این مطلب، میرزا آقاخان مذاهب و ادیان را به سه قسم تقسیم می‌کند و چنین توضیح می‌دهد:

"قسم اول مذهب و عقیدت با طبیعت ملتی موافق" دارد که در این صورت "اسباب شوکت و ثروت و ترقی قوای" آن ملت می‌شود. "قسم دویم مذهب و اعتقاد مخالف طبیعت یک ملت" است که در چنین صورتی "فسارهای ناگوار و بارهای ناهموار بر طبیعت" آن ملت بار می‌کند و آن را "از ترقیات ذاتی و فطری خود باز" می‌دارد. و اما قسم سوم آن است که "یک عقیدت" با این که "موافق طبیعت یک ملت نیست" نه بر "سیر طبیعت" آن ملت سکته وارد می‌آورد و نه "مؤید و مقوی" آن خواهد بود" (۲۱).

به فرشتگان یکسان بودند و یک درجه داشتند و در نتیجه به این واسطه قوه سلطنت در ایران ضعیف شد" و مردم دیگر "اوامر پادشاهی را چندان وقوع نمی‌نمادند" (۱۴).

در مورد استعمال جدایانه قدرت پادشاهی و دیانت نیز دو صورت امکان‌پذیر بوده: یکی اینکه "حکم پادشاه بر مؤبد غلبه داشته" و دیگر آنکه "حکم مؤبد بر حکم پادشاه غالب بوده است" (۱۵).

میرزا آقاخان در مورد علل پیدایش این حالات و نتایج آنها توضیحی نمی‌دهد، اما در عوض به مطلبی می‌پردازد که خود آن را "جان و جوهر کلام" خود می‌خواند. این است که در برابر قوه پادشاهی و دینی قرار دارد و آن عبارت از یک "قوه طبیعی" است که در خود مردم و ملت و در وجود خود انسان‌ها نهفته است. این قوه طبیعی "قوهایست خلی بزرگ و نافذ که مدار عالم حیات بر آن و اساس هستی و زیست آدمی از آن است" (۱۶) و "قوه و قدرت و سلطنت" این قوه طبیعی که "تمام اساس کارخانه هستی را در گردش دارد" به همین نوح بر نظام جامعه انسانی نیز فرمان می‌راند.

خطابه دوازدهم کتاب میرزا آقاخان به بحث در باره این قوه طبیعی اختصاص داده شده و نویسنده "به خصوص از مخاطب خود درخواست می‌کند که "این خطابه را به دقت خوانده و با بصیرت در آن تفکر" نماید. می‌گوید "از آن زمان که دست قدرت... اساس باعظامت" کارخانه هستی را "تأسیس نمود" "قوه طبیعی" را "حاکم و کارگزار و کارپرداز" آن قرار داد (۱۷)، و همین قوه است که در عین حال حیات "هر قوم و ملت و شخص" را نیز به نظم در می‌آورد و به منزله "قوه بخاری است که در فابریک‌های فرنگ و دستگاه‌های رنگارانگ و شمن‌دوفر و جهاز دودی تمام چرخها را به حرکت در آورده می‌گردد".

در "ترکیب قوه دین و سلطنت با قوه طبیعت" چند شکل ممکن است پیش آید: یا این هر سه قوه با یکدیگر موافق و مطابق می‌افتند و یا "ضدیت و مخالفت" در میان آنها پیش می‌آید. اگر "قوه دین و سلطنت با قوه طبیعت ملت موافق و مطابقت داشته باشد... هزار گونه ترقی و سعادت" نصیب ملت می‌شود و اگر "این دو قوه با قوه طبیعی ضدیت و مخالفت پیدا" کنند "هر قسم بدیختی و تنزل و

است (۳۷). بر عکس، طایفه‌ای "زیر حجاب" تقدیم با ترس زیستند و جمیع اخلاق ایشان را ترس شمشیر تکفیر بر باد داده به اعلیٰ نقطه نفا و اصل شدند" (۳۸) و از لحاظ اخلاقی به درجه اسفل السافلین سقوط کردند. این سقوط اخلاقی حتی پس از برچیده شدن قدرت خلافت از ایران ادامه پیدا کرد زیرا "خوی عربی و طبع وحشی‌گری" در آنان نشست کرده و جایگزین شده است. از جمله خلق و خواهای پلید "نفاق و شقاق" و "کینه و عداوت و حقد و حسادت" است که در اثر تسلط اعراب "جزء طبع ایرانیان گشته" است (۳۹).

علاوه بر اینها به علت اختلاف جنسیت و مشربی که از قدیم "میان ایرانیان و اعراب وجود داشت، اقوام عرب تمام "کتب و تواریخ" ایران را به کلی از میان برداشتند" و جمیع کتب فرس قدیم و علوم ایرانیان را سوختند و در عوض قرآن نیست و "یک سطر علم مفید به حال ملت، چه از تجارت و چه از صناعت و چه از سیاست و طبابت" و غیره وجود ندارد (۴۱).

و اینک چراغ اقبال اهل ایران، که روزی "به انوار معارف و عرفان و ضیاء علوم و فنون و علو منزلت و سمو همت و شجاعت و غیرت و سروت نورانی بود" در کسالت و بطالت و خمودت و قلت غیرت و همت... ظلمانی... گشته" است (۴۲).

به این ترتیب میرزا آفاخان تمام تنزل اخلاقی و سقوط فرهنگی و عقیماندگی امروزی ایرانیان را از قافله تمدن، ناشی از تسلط اعراب و تأثیر تعالیم دین اسلام، که به زعم او یک دین عربی است، میداند و صریحاً اعلام میکنند که همین دین است که "شصت میلیون نفوس ایران را به پنج میلیون گدای رذل فقیر بدیخت بی‌خانمان و بی‌لباس و نان و سامان و منزل رسانیده" است (۴۳).

و در پایان با حسرت و دردمندی این آرزوی تحقق نایافته را به قلم می‌آورد که "ایکاشر پیغمبر از فارسیان ظاهر شده بود" (۴۴).

اما علی‌رغم همه این بحثها میرزا آفاخان از یکسو بر اساس اعتقادی که به ضرورت وجود مذهب در میان ملت‌ها دارد و مردم آنروزی ایران را نیز بینیاز از دین نمی‌داند و از سوی دیگر به موجب

عالی و فضای اقالیم سیعه میدان جولانگاه "آنان بود اما پس از آنکه دین اسلام، یعنی "دین مخالف طبیعت و خدای مجری و پیغمبر امی" (۳۳) را به زور شمشیر و بنادرگیر بدون هیچ گونه تأمل و تعقل، و حتی درک یک آیه از قرآن، پذیرفتند و بدون کوچکترین توجهی به فلسه و احکام و منظور و مقصد بیان‌گذار این دین به آن اعتقاد ورزیدند، برخلاف اعراب "طبیعت آنان آنقدر خراب شد" که اکنون "دو کلمه حرف موافق منطق یا صواب و مطابق عقول اولی الالباب در تمام عقاید ایشان نیست" (۳۴).

بهر حال به دنبال پذیرفتن اسلام، که به سقوط دولت با عظمت کیان و ویرانی شهرهای ایران و کشتار زنان و جوانان انجامید، "سه صفت و خوی رشت در... طبع ایرانیان پیدا شد: اول شک و شبیه نمودن در هر چیزی، حتی بدبیریات و محسوسات؛ دویم تصدیق بلاتصور و ایمان بدون تعقل که هر چیز را نفهمیده تصدیق کنند و نسبتی به باور نمایند... سوم تقدیم و توریه که در هر مورد دروغ بگویند و خلاف حق را «حق» جلوه بدھند و بر هر چیز دروغ قسم‌های غلط و شداد" بخورند (۳۵). به این ترتیب "ریشه‌های اخلاق فاسد" در همان عصر اول اسلام، یعنی از زمان فتح مدائن "تا انقراض پادشاهی عرب" در زمان مهدی‌عباسی، در مردم ایران ریشه دواینده" ترس و تفتین و تکفیر و حیله و تزویر" در این ملت جایگیر شد (۳۶).

از سوی دیگر از آنجا که کیش اسلام با طبیعت ایرانیان سازگاری نداشت اینان سعی کردند یا به کلی "سر از اطاعت شریعت غرایی محمدی" برتابند و یا به شکل‌های گوناگون رخنه در آن ایجاد کرده و آن را از اصل و ریخت بیندازند. یکی از این شکل‌ها ایجاد فرقه‌های مختلف بود که هر کدام ادعاهایی داشتند که همگی با اصول اسلام در تعارض بود. همگی با اصول اسلام می‌توان نام برد که معتقد بودند پیغمبر آخرالزمان به خصوص تازیان" و مبعوث بر ایشان بوده و پیامبری او برای امروزه ملت اسلام کافی نیست. یا "در روزی‌ها... که حصار متین اسلام را سوراخ کرده... قرآن را حرام" اعلام کردند؛ و یا همین "رفض و تشیع" که اصل ریشه آن در طبع ایرانیان بوده و بموجب آن "تمام یاران پیغمبر را شیعه ایرانی" می‌داند و سر از قید اطاعت همه ایشان بر می‌تابد و از اسلام تنها "همان علی و حوضش برای ایشان باقی مانده

حولها"، و سایر ملل عالم در قبول و عدم قبول اسلام مختارند" و "لا اکراه فی‌الدین" (۲۷). و در جای دیگر ادعا می‌کند که "خدا در صد جای قرآن بدین معنی اشارت فرموده" است. او پس از این تذکر به استناد آیات قرآن، و از جمله آیه "ما ارسلنا رسولًا الا بلسان قومه" می‌نویسد: "همه این آیات صریح است که بعثت نبی عربی از برای ملت و اصلاح حال عرب است، و الحق اصلاح هم فرموده است (۲۸).

"ملت عرب از علم و معرفت و دانائی و حکمت عاری بود" به نحوی که در قرآن در حق آنان آمده است که "الاعراب اشد کفرًا و نفاقاً" واجدر ان لایعلموا حدوداً انزل الله (۲۹). این ملت در زمان ظهور پیغمبر اسلام مردمی "وحشی و باریار" و "بیابان‌گرد و سوسنار خوار" بودند که به شتر چرانی اشتغال داشتند و مطلقاً بوئی از دانش و تمدن نبرده بودند و به همین دلیل قرأتی را که "خداآنند" بر این قوم "تنزیل" کرده با درجه تمدن آنها مطابق است. برای اثبات این که این "کلام مبارک" به قصد تأدیب و تربیت یک ملت وحشی باریار" و بی‌ادب و بی‌ناموس نازل شده کافی است به تمام احکام آن مراجعة کنیم که همگی در باره "غسل و طهارت یا قصة حجاب و حصنمtat یا تفصیل جنایت یا حد زنا و سرقت یا قصاص جانی یا تناقض خاطی (است)" زیرا که عرب جز به این حدود و تکالیف محتاج به حدود و تکلیف دیگری نبود" (۳۰). و همین موافقت و مطابقت شریعت محمدی با خلق و خوی از میزان معرفت و مدنیت او بود که "آن ملت بدوی را به چنان" اوج سعادت و آن "شتر چرانان را به چنان" اوج مظفریت رسانید" که قلمرو فرمانروائی خود را تا سرزمین اسپانیا در منتالیه اروبا گسترش دادند (۳۱).

اما خوی ایرانی از ده هزار سال پیش با طبع عربی کاملاً متفاوت بوده و کسانی که دین اسلام را برای هدایت این دولت به یکسان مناسب می‌دانند در واقع "پیغمبر را حکیم ندانسته و اعتراض بر خدا کردند" (۳۲). چنان که تاریخ نشان می‌دهد مردم ایران "در قرون ماضیه... سردفتر دانائی و عنوان منشور دانش و هوش" و در افق قدرت و شوکت و شجاعت و جلالت چون نیز اعظم طالع و مشرق" بودند و "عرضه

که از ادراک عقول مبرا است (﴿و﴾) نظام این عالم [را] بر وفق حکمت تمام چیده و قرار نهاده است" (۵۵). اما اینکه این قادر خالق "خدا" نام "چطور [است]" و چه کیفیت دارد و به چه حالت و صفت متصف است" از قوه درک انسان خارج است، و این عالم را "به چه طور و طرز آفریده و چه اسباب برای آفرینش تهیه و تدارک کرده جزو دین و شرط اسلام نیست" (۵۶).

"معاد یعنی از برای هر عمل خیر در محکمه عدل حق مكافات و از برای هر کردار رشت مجازاتی مقرر و مقدار است... دیگر آن جزا و سزا در کدام خانه و سرا است، در محکمه وجودان یا در این جهان یا عالم آخرت یا دیگر نشأت؟ ما را حق استفسار و استقصا نیست". یعنی، فقط می‌پذیریم که مكافات و مجازاتی وجود دارد ولی پذیرش این اصل به هیچ وجه ملازمه با وجود دنیای دیگر و یا قبول آن ندارد.

و بالاخره "عمل صالح عبارت از تعديل اخلاق و مالک و دارا شدن صفات خوب و خواهای مرغوب" (۵۷).

"قرة دويم عبادت است که آن عبارت از نیایش و نیاز و ستایش و خضوع برای خداوند بی انباز است" مانند "صلوه، صوم، ادعیه، مناجات و غیره و غیره". "این عبادات مخصوص ملت عرب و مفید به حال ایشان است" (۵۸) و ملت‌های پیشوافتهای مانند مردم ایران از اینها کاملاً بی‌نیازند.

توضیح آنکه اعراب بدبوی به علت زندگی شترچرانی کثیف بوده‌اند و وضع برای آنان به منزله شستشو و نظافت بوده است: یا روزه برای آن مقرر شده که عرب فقیر و بی‌چیز غذای خود را ذخیره کند و چون شب به خانه می‌آید پس از گرسنگی روزانه همان "نان ذرت و شیر شتر" به او لذت بخشید (۵۹). "مسئله حجاب و ستر" نیز برای ترویج "عفت و حصمت" در میان اعراب مطرح شده است زیرا "بی‌ناموسی و بی‌عصمتی در عرب به درجه‌ای شیوع داشت" که پدران غالباً کوکان خود را به فرزندی نمی‌پنیرفتند و به همین دلیل بود که حکم "الولد للفراش" "از مصدر نبوی" صادر شد (۶۰). علاوه بر این‌ها قرآن با آیات خود اعراب را به "شکر و قناعت و زهد و استقامت و بی‌رغبتی از دنیا و میل به آخرت" دعوت می‌کند زیرا اینان در اثر فقر به ثروت دیگران بخل و حسد می‌ورزیدند و این آیات برای آن نازل شده

فقط شامل فقه و اصول، اخبار و احادیث، کتب حکمت و عرفان و تفسیر قرآن و خلاصه تقریباً تمامی فرهنگ اسلامی شیعه را در بر میگیرد بلکه خود اصول اسلام و دستورات صریح قرآنی را نیز شامل می‌شود. به این ترتیب دین پیشنهادی او نه اسلامی است که فقط "فضللها و زیادتی‌ها" از آن زدوده شوند بلکه دینی است که موافق قانون تحول و تکامل و مطابق با زمانه و نحوه عیشت چنین دینی هیچ گونه شباهتی با اسلامی که تاکنون شناخته شده نداشته باشد. زیرا به قول او "در اصل عالم یک ترقی نوعی است که لایقطع آن ترقی رو به ارتقاء و بساطت و شوکت نتو می‌نماید" و از آنجا که "اعصار روز به روز متفاوت و مختلف می‌شود" "تکالیف و احکام و طبایع و صنایع و سیاست و بداعی اوضاع عالم تغییر کلی پیدا کرده است" (۵۲). براین قیاس و سیاق در جریان زمان "احکام و تکالیف دینی و دولتی مردم نیز بی‌شببه تغییرپذیر خواهد بود؛" چنان که تغییر هم کرده‌اند که گفته‌اند "کل یوم هو فی شأن" زیرا در صورت عدم تغییر هزاران خرابی و ویرانی بیار خواهد آورد همان طور که "احکام دین زردشت که در عصر کیانیان ملت ایران را به اوج سعادت رسانید همان احکام در عصر ساسانیان اسباب خرابی و ویرانی و بر باد دادن دولت و ملت ایران شد" (۵۳).

به هر حال برای شناخت اسلامی که میرزا آفاخان برای امروز مردم ایران پیشنهاد می‌کند بهتر است به تعریفی که خود او از این اسلام به دست می‌دهد مراجعه کنیم.

توضیح آنکه "اصل اساس حقیقی اسلام عبارت از آیات قرآن کریم است، و آن چه بر آن افزوده شده یا" افادات دیگران است که ابدأ مقصود خدا و غرض پیغمبر و معنی اسلام را ندانسته‌اند" و یا احادیثی "است" که از برای منافع شخصی و فواید و اغراض دانی و تشیید و تأیید قدرت این جهانی قدرتمندان به واسطه علمای رشت خوار و فقهای رذیل و خوار ساخته و پرداخته" شده‌اند (۵۴). اما آن چه در مفاد قرآن می‌توان گفت شامل دو فقره است:

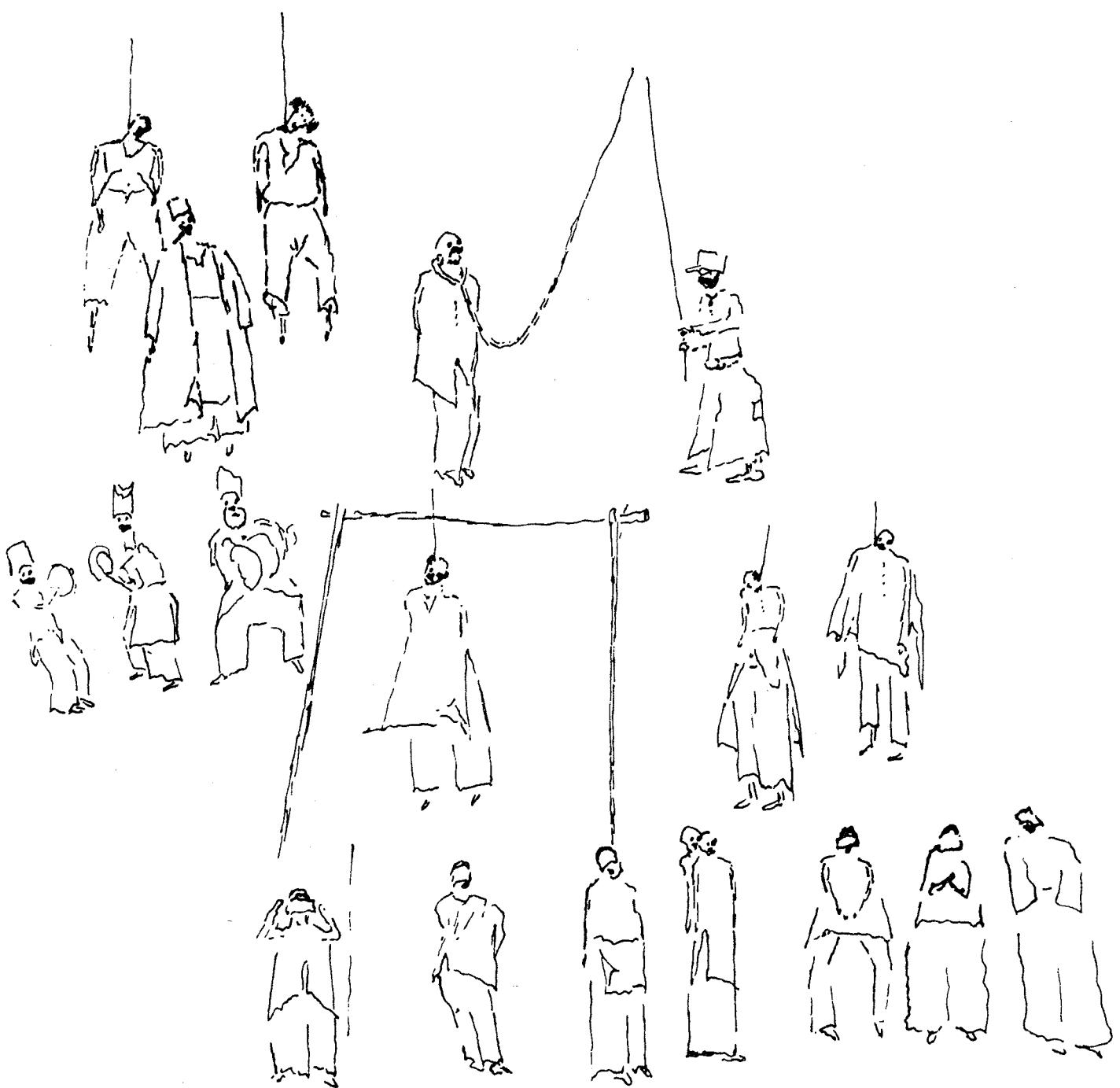
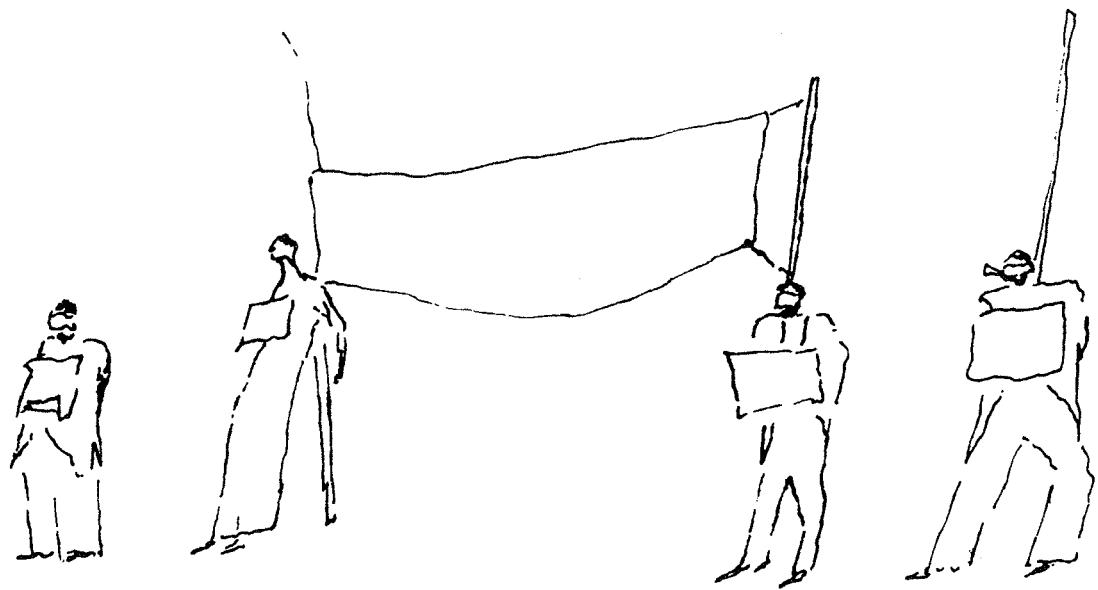
"قرة اول قرآن همواره به سه چیز دعوت مینماید: یکی اعتقاد به مبدأ، دیگری اعتقاد به معاد، سوم عمل صالح". "اما مبدأ (یعنی) این که اعتقاد نمائیم به یک قادر بی‌همتا و خالق بی‌مثل و توانا،

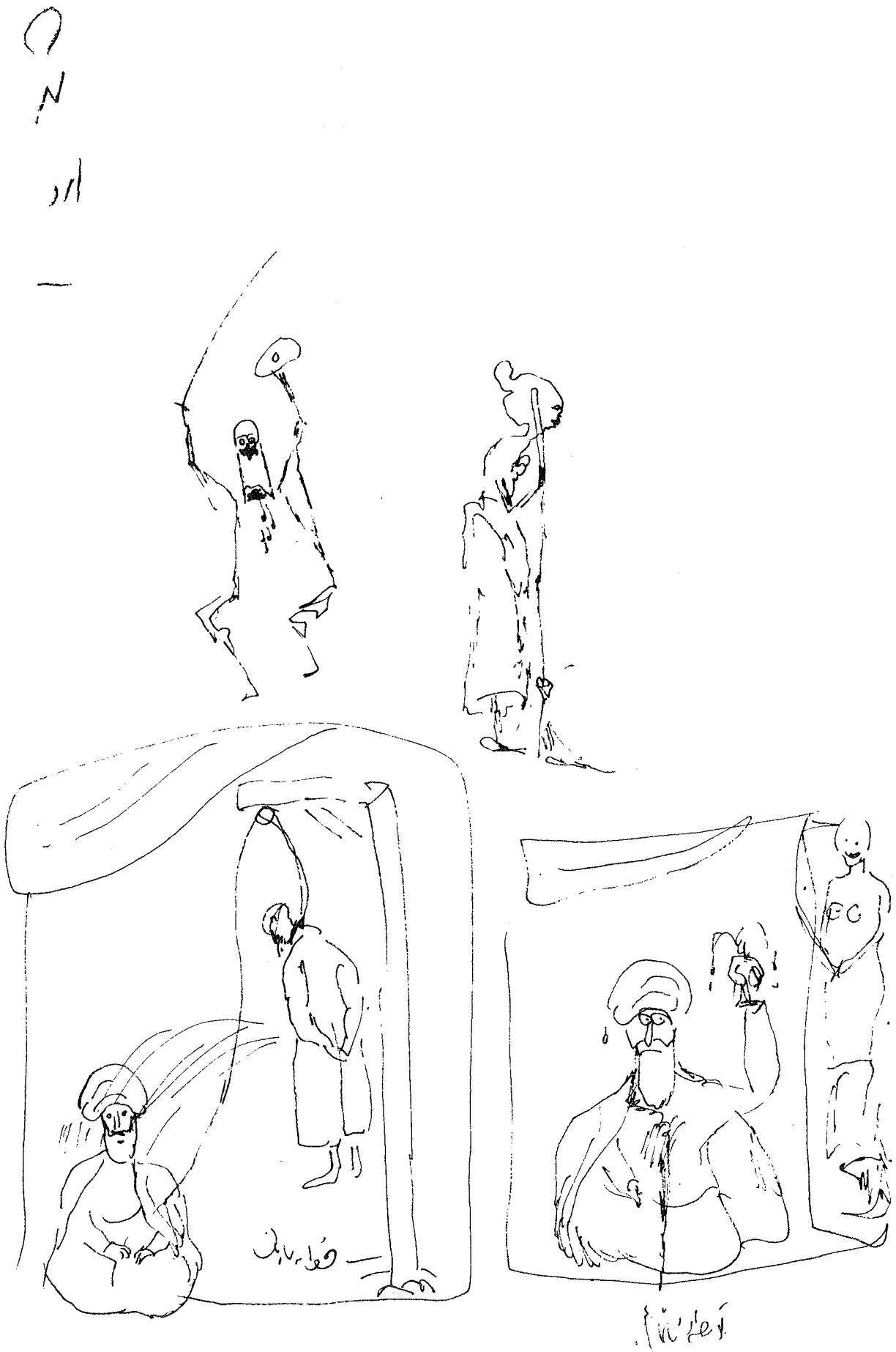
اینکه دین محمدی را از دیگر ادیان بهتر می‌شمارد به این نتیجه می‌رسد که ملت ایران به نوعی دین اسلام نیاز دارد؛ و همه این سخنان علی‌رغم این عقیده اوست که "تمام ادیان عالم بر اعتقاد به محال و جمع مابین اشیاء متضاد است" (۴۵).

استدلال او در ضرورت وجود دین عدم کفایت قانون است زیرا به عقیده او "قانون عدل، هرچه قوی هم باشد رفع اخلاق رشت باطنی یک ملت را نخواهد نمود" و به این سبب "هیچ وقت یک ملت از داشتن دین بی‌نیاز نخواهد شد". تنها وقتی ضرورت دین و نیاز به مذهب در ملتی از میان خواهد رفت که ده هزار سال در تمدن بسر برد و "تمام (افراد)" آن ملت به کمال طبیعی برسند" (۴۶). و نمونه چنین ملتی برای میرزا آفاخان ملت "حاکم على الاطلاق قانون مملکت است که جزای هر عمل را در کنارش گذارد" (و) "محکمه عدلیه و جزا (آنان) را از اعتقاد به روز جزا در آن سرا مستغنى ساخته است" (۴۷).

به هر حال اگر قرار باشد هر ملتی برای "سد اخلاق باطنی رشت" خود دینی انتخاب کند برای مردم ایران دینی بهتر از اسلام نخواهد بود. "طبع ایرانی باز راضی نمی‌شود که بالکلیه شریعت اسلام را انکار کند" (۴۸). او پیشتر هم در سزاگای شریعت محمدی در یکی از نوشته‌هایش اظهار نظر کرده بود که "مذهب اسلام جامع جمیع قوانین سیاسیه و معارف نافعه مدنیه است"، و البته بدون آوردن کمترین شاهدی، مدعی شده بود که "جمعی هوشمندان اروپائی" که بر "حقایق تاریخیه" آگاهی دارند اقرار و اعتراف دارند "که جمیع قوانین سیاسیه و مدنیه و تاریخیه آنها مقتبس از اسلام است" (۴۹). البته باید توجه داشت که اسلام مورد نظر میرزا آفاخان بهیچوجه دینی که امروز شناخته شده نیست زیرا به عقیده او "ابدا دین اسلام (امروزی)" شباخت به صورت اول که در صدر اسلام بود ندارد و به کلی تغییر نموده است" (۵۰). و شرط پذیرفتن اسلام این است که تمام "آن فضل‌لها و زیادتی‌های (را)" که از اغراض نفسانی در عصر پادشاهی بنی امیه و بنی عباس داخل عین الحیوه اسلام شده کنار بگذاریم زیرا نه تنها ابداً با عقل موافق نمیگردد بلکه مخالف هر آئین و کیش است" (۵۱).

اما آن "فضل‌لها و زیادتی‌ها" که میرزا آفاخان از آنها نام میبرد در واقع نه





نادانی علمای اسلام را مشاهده نموده عبرت گیرند" (۷۰).

میرزا آقاخان البته به از میان بردن کتب علمای اسلام اکتفا نمی‌کند و در جائی دیگر، ضمن تذکر این نکته که "تمام ادیان و مذاهب عالم «از جمله دین اسلام» پر از... افسانه‌های دروغ و قصه‌های خنک بی‌فروغ و قواعد مخالف عقل و قوانین مضبوط ملت" است (۷۱)، بی‌آنکه از قرآن و ترک ان سخنی بمعیان آورد، به اسارت هنود و "ذلت و رذالت" قوم یهود اشاره می‌کند و آن را ناشی از این می‌داند که اولی‌ها به کتاب مقدس خود و دومی‌ها به تورات چسبیده‌اند و حال آنکه "ملت نصارا" چون انجیل را بوسیله بر طاق کلیسا گذاشت‌اند به بالاترین مدارج ترقی رسیده‌اند.

به این ترتیب او سرانجام به این نتیجه رسد که در زمانه‌ما باید احکام پیغمبران و کتب دینی و جعلیات علمای دین را یکسره کنار گذاشت و به دنبال فیلسوفانی برآه افتاد که اینک کمر به در آوردن و برآنداختن "ریشه درخت ظلم و سلطنت دیست مطلقه و سیاست و حکمرانی ملاهای فاناتیک" بسته‌اند، و در کنار "انارشیست‌ها و نهیلیست‌ها و سوسیالیست‌ها" ثی قرار گرفت که "با کمال گرمی و حرارت" در کار نبرد برای از میان بردن "فقر و فاقهای هستند که از اثر مناعت و شناخت و ستم‌گری بی‌انصافان عالم پیدا شده است" (۷۲).

اول خرداد ۱۳۷۴

لازم به گفتن نیست که "پروردگار از عبادت بندگان" بی‌نیاز است (۶۶)، و عبادات "در صورتی که راجع به خیر و سعادت و رفاه حال خود عباد باشد محبوب خدا است و آلا مخالف شرع و مضاد با قانون خدا و متروک فطرت و منفور اهل عقل است" (۶۷).

چنان که ملاحظه می‌شود اسلامی که میرزا آقاخان برای ملت ایران پیشنهاد می‌کند هیچ شbahati به تعاریف رهبران مذهبی و حتی نص صریح قرآن ندارد. به عقیده او با رشد و تکامل علم در یک ملت "ظلمت موهومات عقاید مذهبی در ایشان کمتر می‌شود و سرانجام آن ملت به جائی می‌رسد که در میان آنان "جز برهان ابدًا ذکری از وهبیات و موهومات" باقی نمی‌ماند و "از تمام ملل و مذاهب یک ذره خرافات را به پیشیزی" نخواهد خردید (۶۸).

و برای ملت اسلام قدم اول در این راه آن است که حکمای خود را، که هنوز در باره "عروج پیغمبر آخرالزمان" و راجی می‌کنند و "در فضیلت حسن بصری بر شیخ شبستری" چانه می‌زنند، یکسره ترک گویند زیرا "ظلم و خرابی" این ملاها "به بیچارگان بیشتر از سلاطین ظلم و جور است" (۶۹)؛ و کتاب‌های بی‌بهای ایشان را، که از مباحث "طهارت و نجاست" ابناشته است، همه را یکسره بر آب بسپارند و تنها "از هر کتاب ایشان در آنتیک خانه دولتی یکی باقی گذاشته که کسانی که از بعد می‌ایند درجه حماقت و پایه خرافت و

تا تعدیل حرص و حسد و حسرت و طبیعت آنان را بنماید" (۶۱). قرآن هم چنین شامل قصص و حکایاتی است که به آن وسیله می‌خواهد "اخلاق زشت و طبایع ناهموار اعراب را متبدل کرده و فنا و ثبات و انصاف بدیشان بی‌اموزد" (۶۲).

البته از بعضی توضیحات میرزا آقاخان که در جای دیگر آمده می‌توان نتیجه گرفت که نیاز به احکام قرآنی و ضرورت اجرای عبادات در قوم عرب نیز ابدی نیست و مخصوص دوره‌ای از حیات اجتماعی این قوم بوده است زیرا به قول او "اساس نظام این عالم بزرگ بر ترقی شده روز به روز ملل و نحل عالم در ترقیات خود کسب شان و شرف و فخر و علو مینمایند" (۶۳) و به دانش و بینش بیشتری دست می‌یابند. در نتیجه "تکالیف و احکام" زمان وحشی‌گری از عهده آنان ساقط می‌شود زیرا در واقع علم و دانش و عقل و بینش هماره مخالف دین و کیش بوده است (و)... در هر ملت قوی علم زیاده می‌شود به همان درجه از اعتقادات مذهبی ایشان می‌کاهد" (۶۴). به همین دلیل است که "ملل متمنه" و پیشرفت‌های مانند ملت ایران نیازی به آن صوم و صلوه و این قصص و حکایات ندارند و به جای اجرای احکام شرعی، برای آنان کافی است که "تکالیف شان و شرف و اخلاق بزرگی و جلالت خود را از قرآن کریم استنباط نمایند" زیرا به علت وجود درجه بالای تمدن "هر طفل ایرانی طهارت و نجاست و پاکی و کثافت را تمیز می‌دهد" (۶۵) و

پانویس‌ها:

۱. ص ۱۱۳، خطابه سی و دوم از کتاب خطی "حدخطابه" نوشته میرزا آقاخان کرمانی در بایگانی University Library, Cambridge, D/20/JU 1936 Edward G. Brown
۲. ص ۱۱۴، خطابه سی و دوم، همانجا
۳. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همان کتاب خطابه ۶۱
۴. ص ۲۳ خطابه هفدهم، همانجا
۵. ص ۱۱۵ خطابه سی و دوم، صد خطابه ۲۵
۶. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همانجا
۷. ص ۲۶ خطابه سی و دوم، میرزا آقاخان کرمانی به کوشش بهرام چوبینه، انتشارات مرد امروز، آلمان، سپر ۱۳۷۰
۸. ص ۱۰۰ همان
۹. ص ۲۷ خطابه ۲۸
۱۰. ص ۱۱۵ خطابه سی و دوم، صد خطابه ۲۵
۱۱. ص ۹۷ خطابه بیست و پنجم همانجا
۱۲. ص ۸۳ خطابه بیست و هفتم، همانجا
۱۳. ص ۱۰۵ خطابه بیست و هشتم، همانجا
۱۴. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همان کتاب
۱۵. ص ۲۷ خطابه هفتم، همانجا
۱۶. ص ۳۹ خطابه دهم
۱۷. ص ۲۲ خطابه سیزدهم
۱۸. ص ۲۲ خطابه سیزدهم
۱۹. ص ۲۲ خطابه سیزدهم
۲۰. ص ۲۰۷ همانجا
۲۱. ص ۱۱۶ خطابه هفتم
۲۲. ص ۲۲ خطابه هفتم
۲۳. ص ۱۰۵ خطابه بیست و هشتم، همانجا
۲۴. ص ۲۲ خطابه هفتم
۲۵. ص ۱۰۰ خطابه بیست و هشتم، همانجا
۲۶. ص ۱۱۶ خطابه هفتم
۲۷. ص ۲۲ خطابه هفتم
۲۸. ص ۲۲ خطابه هفتم
۲۹. ص ۲۲ خطابه هفتم
۳۰. ص ۱۰۵ خطابه بیست و هشتم، همانجا
۳۱. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همانجا
۳۲. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همانجا
۳۳. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همانجا
۳۴. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همانجا
۳۵. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همانجا
۳۶. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همانجا
۳۷. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همانجا
۳۸. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همانجا
۳۹. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همانجا
۴۰. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همان کتاب
۴۱. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همان کتاب
۴۲. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همانجا
۴۳. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همانجا
۴۴. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همانجا
۴۵. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم، همان کتاب

همانجا ۴۵. ص ۹۲ خطابه بیست و هشتم، همانجا
۴۶. ص ۱۱۶ خطابه سی و دوم. ص ۴۷. ص ۱۳۳ سه مکتوب ۴۸. ص ۹۸ خطابه بیست و هشتم، صد خطابه ۴۹. ص ۲۳۶ آئینه سکندری ۵۰. ص ۹۸ خطابه بیست و هشتم، صد خطابه ۵۱. ص ۸۷ خطابه بیست و پنجم، همانجا ۵۲. ص ۶۲ خطابه هیجدهم، همانجا ۵۳. ص ۶۳ خطابه هیجدهم، همانجا ۵۵. ص ۱۱۷ خطابه سی و دوم، صد خطابه ۵۶. ص ۱۰۰ سه مکتوب ۵۷. ص ۱۱۷ خطابه سی و دوم، صد خطابه ۵۸. ص ۱۲۰ خطابه سی و دوم، صد خطابه ۵۹. ص ۱۱۸ خطابه سی و دوم، همانجا ۶۰. ص ۸۳ همانجا ۶۱. ص ۱۱۸ خطابه سی و دوم، صد خطابه ۶۲. ص ۱۱۹ خطابه سی و دوم، همانجا ۶۳. ص ۱۴۳ خطابه سی و دوم، همانجا ۶۴. ص ۸۵ بیست و پنجم، همانجا ۶۵. ص ۱۴۳ خطابه سی و دوم، همانجا ۶۶. ص ۱۱۹ خطابه سی و دوم، همانجا ۶۷. ص ۱۲۰ خطابه سی و سوم، همانجا ۶۸. ص ۱۳۴ سه مکتوب ۶۹. ص ۱۴۳ همانجا ۷۰. ص ۱۳۷ همان کتاب ۷۱. ص ۱۲۷ همان کتاب ۷۲. ص ۱۴۱ خطابه سی و هفتم، صد خطابه

هرگ چاوش پیر:

ارنست مندل



حمید حمید

سوسیالیست را نیز بعهده داشت. مندل بمدت بیش از ۲۰ سال در سینهارهای کارگری و اتحادیه‌های کارگران در سراسر اروپا مشارکت جدی داشت. طی این مدت هزاران فعال سیاسی و کارورز تئوریک چه در داخل بین‌الملل چهارم و چه در خارج از آن توسط او تربیت شدند. "جزوه" مقدمه‌ای بر اقتصاد مارکسیستی" که بهمین منظور و بعنوان اثری آموزشی نوشته شده بود، به بسیاری از زبانهای دنیا و از جمله فارسی ترجمه گردید و بیش از ۴۰۰,۰۰۰ نسخه آن بفروش رسید. میراث مندل در ادبیات مارکسیستی و بویژه آثار او در نقد جهان سرمایه‌داری، تحلیل اقتصاد سیاسی مارکسیسم و بویژه اثر اخیر او با عنوان "سرمایه‌داری متأخر" جزو شاهکارهای تفکر مارکسیستی است. اگر چه جهان سرمایه‌داری غرب، در تمام طول عمر مندل از هیچگونه محدودیتی علیه او دریغ نورزید، اما اندیشه او بعنوان بزرگترین اقتصاددان مارکسیست قرن ما، میلیونها انسان را در جهان سرمایه‌داری زیر تأثیر خود گرفت. "پنجاه سال انقلاب جهانی ۱۹۱۷-۱۹۶۷"، "سوالات انتقال از سرمایه‌داری به سوسیالیسم"، "تفکری مارکسیستی بیگانگی"، "سقوط دلار" رویکرد مارکسیستی بحران پول، "کنترل کارگران، شورای کارگران، خودمدیری کارگران"، "ظرفیت انقلابی طبقه کارگر"، "مارکسیسم انقلابی امروز"، "موجهای بلند تکامل سرمایه‌داری"، "تفکر اقتصادی کارل مارکس" و دهها کتاب و مقاله‌ای که از ارنست مندل بجا مانده بنحو روشنی مؤید این حقیقت است که جهان چهارم و نهضت مارکسیستی روزگار ما و بویژه جهان چهارم ایران به لحاظ تفسیر خردمندانه و مارکسیستی او از انقلاب ایران، معلمی بزرگ و اندیشمندی بی‌پیل را از دست داده است.

●

سال لیک سیتی، یوتا
۱۹۹۵ اکتبر

گروههای مبارزی که از جنگ جان سالم بدر برده بودند و تمامی دوستانشان در سراسر دنیا مندل را به رهبری بین‌الملل برگزیدند. او ضمن حفظ این مقام، بعنوان گزارشگر سیاست بین‌الملل، در هر یک از کنگره‌هایی که از دهدی پنجاه برگزار گردید نیز فعالیت داشت. با رشد برخوردهای سیاسی و بخصوص از سال ۱۹۶۸ مندل بعنوان یک شخصیت اجتماعی و سیاسی برجسته در نهضت تروتسکیستی در آمد و در این موقعیت بنحو پی‌گیری بدفاع از آراء و آرمان خویش در مقابل خلافخوانی‌هایی که از سوی جهانهای مختلف نهضت کارگری بعمل می‌آمد و علیه حملات نمایندگان سرمایه‌داری پرداخت. بدین ترتیب ارنست مندل از خویش شخصیتی را پرداخت که بعنوان مبارزی تمام عیار از سویی با کسانی چون شرلی ویلیامز از حزب کارگر بریتانیا، از سویی با کسانی چون سانتیاگو کاریلو از حزب کمونیست اسپانیا و از سویی با اقتصاددان سرمایه‌داری که نت گالبرایت بنحو آشتی‌نایپنیری پنجه درآفکند. ثمرة این بخش از زندگی سیاسی و فعالیت تئوریک مندل در کتاب او بنام "از استالینیسم تا کمونیسم اروپایی" بنحو روشنی بازتاب یافته است. بجرأت میتران گفت که این اثر مندل، یک نقد جامع از تکامل احزاب کمونیستی اروپایی در دهه هفتاد است.

در همانحال که فعالیت در بین‌الملل چهارم بصورت کار جدی و تمام عمری مندل درآمده بود در عین حال او بر گروههای سیاسی دیگری نیز که بیرون از بین‌الملل چهارم فرار داشتند تأثیر و نفوذی عمیق اعمال کرد. طی دهه‌های پنجاه و شصت، زمانی که تروتسکیستهای بلژیکی در چهارچوب حزب سوسیالیست فعال بودند، او بنحو خستگی‌نایپنیری در نهضت اتحادیه‌های کارگری درگیر بود و همزمان با آن مدیریت هفت‌نامه La Gauche ارگان جناح چهار حزب بین‌الملل زمانی که کنگره دوم جهانی ۱۹۴۹ مارکسیست، از گروه نامدارانی چون گرامشی، لوکاج، کرش و بلوخ در ماه آگوست سال ۱۹۹۵ در خانه شماره ۱۲۷ Rue Jos ۷۲ واقع در بروکسل بلژیک در سن ۷۲ سالگی درگذشت. او در ۵ آوریل ۱۹۷۳ در بلژیک متولد شد. تحصیلات دانشگاهی خویش را در دانشگاه آزاد بروکسل و دانشگاه سوربن آغاز کرد و از دانشگاه برلین با درجه دکتری فارغ‌التحصیل شد. در همین هنگام با ژیزا شولتز (Gisela Scholtz) از مشتاقان تفکر مارکس ازدواج کرد. مندل از سال ۱۹۷۰ به استادی دانشگاه‌های آزاد بروکسل و برلین پذیرفته شد و در سال ۱۹۷۸ استادی میهمان دانشگاه کبریج را عهده‌دار گردید. علاوه بر مقامات دانشگاهی، مندل از سال ۱۹۵۵ تا سال ۱۹۶۳ عضویت کمیسیون مطالعات اقتصادی فدراسیون اتحادیه کارگری بلژیک را نیز بعهده داشت.

ارنست مندل از سالهای جوانی یک مبارز سیاسی فعال بود. در سال ۱۹۳۹ بعنوان یک انقلابی پرشور ضمن عضویت در نهضت تروتسکیستی زادگاه خود به ایجاد نهضت زیرزمینی ضدفاشیسم اقدام کرد و تا سال ۱۹۴۱ بطور مداوم عضویت کمیته مرکزی سازمان انقلابی بلژیک را بعهده داشت. علاوه بر این، در تمام دوران اشغال بلژیک توسط نازیها، از اعضاء و مبارزان فعال گروه مقاومت بشمار می‌آمد. در سالهای مبارزه این گروه با اشغالگران نازی، مندل دو بار دستگیر شد که در نوبت نخست موقعاً به فرار گردید و در دستگیری مجدد، پس از محکمه در آلمان در سال ۱۹۴۴ در یک اردوگاه آلمانی زندانی گردید. مندل در فاصله دستگیری اول و دوم توانست در نخستین کنفرانس اروپایی زیرزمینی بخش بین‌الملل چهارم شرکت کند و در سال ۱۹۴۹ زمانی که کنگره دوم جهانی ۱۹۴۹ بین‌الملل چهارم مجدداً تشکیل گردید، آن

«من به خدا نیاز ندارم، زیرا نه بهشتی هی خواهم و نه دوزخی»

بادی از عزیزنیین

شاپور شیدا

اتحادیه نویسنده‌گان ترکیه می‌شود و در سال ۱۹۸۵ عضو باشگاه معتمد قلم (pen). آثارش از مرز صد کتاب می‌گذرند و در قالب مجموعه داستانهای کوتاه، رمان، نمایشنامه، خاطرات و داستان‌های حماسی و افسانه‌ای با تیراژ میلیونی در ترکیه و خارج از کشور، منتشر شده‌اند. نوشته‌هایش به ۹۱ زبان ترجمه شده و در ۴۲ کشور به فروش رسیده‌اند. چنین پرکاری خستگی‌ناپذیری، آthem در جامعه‌ای که اکثر جمعیت‌اش از فقر و بیسواندی رنج می‌برند و حکومت‌های خودکامه‌اش به شکار و آزار نویسنده‌گان می‌پردازند، بس شگفت‌آور و آموزende است. خود او در مقدمه‌ای بر زندگینامه‌اش "بچه استانبول"، بسال ۱۹۶۸، می‌نویسد:

"مردم از اینکه تا بحال بیش از دو هزار داستان نوشته‌ام، در شگفتند. در حقیقت چیز اعجاب‌آوری وجود ندارد. اگر خانواده‌ام که ناگزیر به حمایتشان هستم بجای ده نفر، بیست نفر بودند، می‌باشد بیش از چهار هزار داستان می‌نوشتم." (۳)

این همان زبان کنایه‌ایست که سراسر آثارش را در برمی‌گیرد و بیش از آنکه سبک و خواست او باشد، زائیده محیط‌ش است. او که ابتدا به شاعری روی آورده بود، بعد از نصیحت "ناظم حکمت" و بقول خودش "بخاطر احترام به شاعری"، آنرا بکناری می‌گذارد. بعد به قصد گریاندن خواننده، داستانی برای نشریه‌ای می‌فرستد که بعنوان داستانی خنده‌دار مورد استقبال قرار می‌گیرد. «این نخستین توهمندی من در عرصه نویسنده‌گی بود. خواننده‌های من به اکثر مطالبی که برای گریاندن‌شان نوشته‌ام، می‌خندند.» (۳)

بدین ترتیب طنز اجتماعی‌اش شکل

هستی؟

برای تحصیل به مدرسه پرورشگاه شهر وارد می‌شود که از قضا یکی از بهترین مدارس آن روزگار ترکیه است. بعد از آن به مدرسه نظام می‌رود و پس از فارغ‌التحصیلی تا سال ۱۹۴۴ که اخراج می‌شود، در ارتش می‌ماند. در همین اوان است که شروع به نویسنده‌گی می‌کند و انتشار پاره‌ای از داستان‌هایش در مطبوعات. دو سال بعد، بدنبال سرکوب و پیگرد "عناصر چپ"، بعد از ۱۷ روز بازجویی شدید، به ده ماه حبس محکوم می‌شود. این تازه آغاز اذیت و آزارهایی است که تا آخر عمر از جانب مقامات دولتی و نیروهای مرتاجع متوجه او می‌شوند. جمعاً شش سال از عمرش را پشت میله‌ها سپری می‌کند. از آن میان میتوان به موردی اشاره کرد.

در سال ۱۹۶۹ که بخاطر شکایت شاه ایران و ملک فاروق مصر، به شش ماه زندان محکوم می‌شود؛ گویا در داستانی به آنها توهین کرده بود. سال بعد از آن نیز به اتهام "ترجمه مقاله‌ای ناشایست از زبان فرانسه به ترکی" به ۱۶ ماه حبس و ۱۶ ماه تعطیل نشیری‌اش محکوم می‌شود. حال

آنکه او اصلاً زبان فرانسه نمی‌دانست! پس از آزادی، ماراتون تراژیک-کمدی‌اش را با سانسور چیان آغاز می‌کند که از سوی مقامات با تمدید و زندان و حتی سوزاندن کتاب‌ایش (۲) دنبال می‌شود و از جانب او با تغییر مدام نام نشریات و اسامی مستعار. مثلاً در مجله فکاهی "لاشخور"، بسال ۱۹۵۴، از دویست نام مستعار استفاده می‌کند.

تازه در سال ۱۹۶۵ است که به او پاسپورت و اجازه خروج از کشور می‌دهند. سفری به بلوک شرق می‌کند که طی آن جایزه بلغاری "خارپشت طلائی" را نصیب خود می‌سازد. در سال ۱۹۷۷ دبیر پدرش تشبیه می‌شود. شاید بدلیل نبود که از نام پدر استفاده می‌کند و نام خودش را که "نصرت" است در طوفانی که بعدها برپا می‌کند، از خاطره‌ها می‌برد. اما نام خانوادگی‌اش را خود انتخاب می‌کند. "نسین" به معنی "چه

می‌یابد؛ در حالیکه ۳۷ تن دیگر از روشنفکران ترک چنین بختی نداشتند و طعمه شعله‌های کور ارتبعان اسلامی می‌شوند.

انتشارات‌ترجمنه بخشی از کتاب آیه‌های شیطانی "محرك اصلی چنین تهاجمی بود. عزیز نسین همانند بسیاری از آزاداندیشان، اعتراض علیه ترویسم فکری فاشیست‌های مذهبی را وظیفه‌ای می‌بیند و رای چند و چون نوشت‌های "سلمان رشدی" از اینروست که جسورانه سینه سپر می‌کند. و باز سال گذشته در اعتراض به کشتار کردها به دست دولت ترکیه، هم پیمان با برخی دیگر از روشنفکران قدر علم می‌کند.

در مورد بنیادگرایی می‌گوید: «بنیادگرایی مفهومی منحصر به اسلام نیست . خطیر است که در تمامی مذاهب دنیا موجود است. تعصیب، صرف‌نظر از اینکه در چه مذهبی باشد، دشمن صلح، برداری و تمدن است».^(۵)

عزیز نسین آن چنان به زندگی و دنیای ما نزدیک بود که برای بسیاری از نوجوانان ما راهگشای ادبیات و طنز بود و حتی نویسنده‌ای ایرانی محسوب می‌شد. آثارش گنجینه‌ای است جهانی و زندگی‌ش منبع الهامی برای تمامی رهروان راه آزادی اندیشه.

اگر در تمام تاریخ بشر تنها یک نفر جاودانه پیدا بشود، برای راهنمائی به او رجوع خواهم کرد تا منهم جاودانه بشومن. اما بدون الگو چه میتوانم بکنم؟ گناه من نیست، منهم همانند هر کس دیگر خواهم مُرد. من چنان انسان‌ها را بی‌اندازه دوست دارم که حتی می‌توانم بر آنها خشم بگیرم».^(۶)

زیرنویسها:

۱- مصاحبه با آسوشیتدپرس به نقل از "ایران تایمز"، جمعه ۱۴ جولای ۱۹۹۵

۲- در سال ۱۹۶۲ معادل ۲۲۰ هزار دلار از کتاب‌پایش را بطرز مشکوکی در چاپخانه‌اش آتش زند.

3. Istanbul Boy (That's how it was but not how it's going to be), The autobiography of Aziz Nesin, Translated by Joseph S. Jacobson, University of Texas at Austin, Texas, 1977.

4. Turkish Stories from Four Decades, by Aziz Nesin, Selected and Translated by Louis Mitler, Three Continents Press, 1991.

۵- "نيويورك تايمز" ، ۷ جولای ۱۹۹۵

گزند حملات برنده او در امان مانده باشد و از آجاتیکه زبان انتقادیش طنز بود، در عین حال به تلطیف تأثیراتش می‌پرداخت؛ چنانکه خواننده در حالیکه از خنده اشکش جاری می‌شد، گزیز نمی‌یافت مگر اعتراف به کوتیبینی‌ها و ساده‌اندیشی‌های خویش. اینچنین است که نویسنده به طرح جدیترین مسائل می‌پردازد. داستان "چگونه پیرمرد را دوست داشتند" نمونه تکان‌دهنده‌ای است از مناسبات مایبن آدم‌ها. زمانیکه عشق نامتعارف پیرمردی به یک زن جوان چنان مورد هجوم نزدیکانش قرار می‌گیرد که دو عشوق را به ترک عشق وامی دارد و در انتهای داستان می‌خوانیم :

"پیرمرد همانند گذشته خود را در خانه‌اش محبوس می‌کند و در لاک خود فرو می‌رود. اکنون تمامی پسرها، دخترها، نوه‌ها، همسر سابق، فامیل دور و نزدیک، دوستان، همکاران و آشنایانش راضی بودند و هیچ‌کدامشان نه سراغش را می‌گرفتند و نه به او سری می‌زدند و نه نامه یا کارتی برایش می‌فرستادند. حال که او را از خوشبختی نجات داده بودند، رضایت خویش را بدست آورده بودند. در این هنگام بود که پیرمرد دانست براستی پیر است. او هفتاد سال احساس پیری نکرده بود، اما در آن دو ماه به اندازه هفتاد سال پیر شد".^(۷)

به رغم تأثیرات عمیقی که بر میلیون‌ها انسان گذاشته بود و با وجود اینکه تمام وقتش صرف طنزنویسی و کار ادبی می‌شد، از مشارکت در فعالیتهای انسان‌دوستانه غافل نمی‌شد و آنچه که بطور مشخص از عهده اش برمی‌آمد! به همین منظور در سال ۱۹۷۲ اقدام به تأسیس بنیادی کرد که بتواند هر سال از قبال فروش کتاب‌هایش، مخارج تحصیل چهار کودک یتیم را فراهم سازد.

عزیز نسین همانند بسیاری از روشنفکران دورانش، سوسیالیزم را چشم‌انداز نجات بشریت می‌دانست و بارها با خاطر اعتقادات مارکسیستی مورد تهاجم ارگان‌های دولتی و جریانات دست راستی قرار گرفته بود. خشن‌ترین شکل آن در سال ۱۹۹۳ اتفاق افتاد. زمانیکه نیروهای حزب‌الله‌ی شهر سیواس با همکاری مقامات شهری به قصد نابودیش محل اقامات او و سایر شرکت‌کنندگان در سمینار بزرگداشت شاعر ضداستبدادی قرن شانزدهم را به آتش می‌کشند، بطور معجزه‌آسانی که یادآور همان "جان سختی" دوران کودکیش است، از مرگ نجات

می‌گیرد. بدون تردید آشنایی و تماس مستقیمیش با فولکلور و قصه‌های ریشه‌دار جامعه‌اش، در شکل‌دهی، چنان زبانی تعیین‌کننده بوده است. سبکی که در اغلب داستان‌هایش دیده می‌شود و به فرم "بی معنی" شهرت می‌یابد، یادآور مثل‌ها و داستان‌هایی است همچون "ملانصر الدین" که در فرهنگ ما هم ریشه دارد. بیان ساده و تکرار زنجیروار اتفاقاتی که در حلقة آخری نتیجه می‌دهد، از همین فرهنگ گرفته شده و گاه بسیار شبیه داستان‌های کودکان می‌شود. باید افزود که عزیز نسین از محدود نویسنده‌گانی است که زبان گفتگو با توده‌های مردم را آموخته و اینچنین است که در شرایطی که مردم علیه تفكیر آته‌یستی و ضدمنهجه‌ی است و غالب روشنفکران متاثر از غرب در کنچ انزوا یا برج عاج اسیرند، آثار او مردمی می‌شوند. این در حالیست که از یکسو، هیچ‌چیز و هیچ‌کس، از مقامات دولتی و نظام حاکم گرفته تا اغنية و فقرا و روشنفکرها و سایر اشارات اجتماعی، از طنز گزندۀ او در امان نیستند و از سوی دیگر خود او بمتابة عنصری فعال و صریح‌الوجه به افشاء نابسامانی‌های سیاسی و اجتماعی دوران خویش می‌پردازد. او برخلاف تصور بسیاری کسان، راز موقفيت و مردمی شدن را در لایه‌شانی و کمزنگ کردن نظراتش نمی‌پند.

در نوشت‌هایش چنان حیطه گستره‌های از فرهنگ اجتماعی روزمره مردم را منعکس می‌کرد که هر بار اتفاق مضحکی رخ می‌داد، می‌گفتند "عزیز نسین می‌بایست آنرا بنویسد" و احتمال زیادی وجود داشت که او براستی آنرا در جایی نوشته باشد. او که چون "چارلی چاپلین" معتقد بود کمدمی باید با کمترین پیچش و اغراق به واقعیت زندگی مردم نزدیک شود، مواد کار خویش را از اتفاقات روزمره، وقایع اجتماعی و تجربیاتی می‌گرفت که هر شهروند ترک به نوعی مشاهده کرده بود. با به تمسخر کردن دیوان سالاری و دوروثی مقامات دولتی، نوعی آگاهی اجتماعی در میان مردم ایجاد کرده بود که روحیه مخالفت و بی‌اعتمادی نسبت به نظام حاکم، یکی از ثمراتش بود. از اینهم فراتر رفته و با ریشخندکردن عادات و عقاید پوچ اشارات مختلف اجتماع، آنها را به ضعفها و محدوده نگری‌هایشان واقف می‌کرد و در عوض باریک‌بینی و داشتن روحیه انتقادی را رواج می‌داد. نقطه ضعفی نبود که از

گزارشی از دادگاه میکونوس

کمیسیون چند روز پیش در برلن اعلام شد. نمایندگان احزاب حاکم یعنی CDU و SPD خیلی محتاطانه به سناتور برخورد کردند و این باعث شد که نماینده حزب سبزها گزارش ضمیمه‌ای تهیه کند، که در آن شدیداً سناتور داخلی مورد انتقاد قرار گرفته است و اعلام می‌شود که از مدت‌ها پیش از ترور، وی از وضعیت کاظم دارابی بعنوان یک فعال رژیم ایران و حزبالله خبر داشته ولی در کنترل او اهمال‌کاری شدیدی کرده است. از این گزارش احزاب PDS و FDP و در کمال تعجب در آخر SPD نیز به نوعی دفاع کردند.

علاوه بر متهمین حاضر در دادگاه، دو ایرانی دیگر به نام‌های محمد و شریف، و یک لبنانی به نام حیدر، بنا بر کیفرخواست دادستانی، مستقیماً در ترور میکونوس شرکت داشته‌اند که به احتمال زیاد موفق به فرار از آلمان شده‌اند. چند نفر به اصطلاح دیپلمات ایرانی به نام‌های مطلق‌تقریشی، گیلانی و غلامی نیز در این ارتباط ولی بی‌سر و صدا تعوض شده‌اند. علاوه بر این، دولت ایران در کیفرخواست دادستانی سراحتاً به عنوان عامل پشتپرده و هدایت‌کننده این ترور مطرح شده است.

ترتیب متهمین بنا بر حروف الفبای لاتین است و ربطی به اهمیت و یا نقش هر کدام در پرونده ندارد.

نقش متهم اول یعنی یوسف‌امین در ترور، بنا به اعترافات خودش، این بوده که در جریان حمله تروریست‌ها به رستوران میکونوس دم در ایستاده است. اینکه آیا او در این مورد راست گفته است یا دروغ هنوز معلوم نیست. اما او در جریان بازجویی‌های اولیه‌اش نزد پلیس و بازپرس اعترافات مفصلی در مورد سایر متهمین و راجع به تدارک و اجرای ترور و مسائل پشتپرده آن می‌کند که بخش اعظم آنها

بسیار می‌برد. او صاحب یک مغازه لباس‌شوئی بوده و علاوه بر آن در واردات و صادرات لباس و خواروبار با ایران کار می‌کرده است. وی در سال ۱۹۸۲ در حمله وحشیانه عوامل رژیم ایران به دانشجویان ایرانی اپوزیسیون در ماینس فعالانه شرکت داشت و به همین دلیل در یک دادگاه به ۸ ماه حبس تعليقی و اخراج از آلمان محکوم شد. اما با پادر میانی سفارت ایران، از اخراج او جلوگیری شد. او از سال‌های پیش مأمور کنترل و جاسوسی بر علیه افراد اپوزیسیون در خارج از کشور بود و برای وزارت اطلاعات و امنیت کشور (واواک) کار می‌کرد و تماس‌های گسترشده‌ای با سفارتخانه و کنسولگری ایران و از طریق دیگر با حزبالله‌های لبنان و حزب‌الله‌های سایر کشورها در آلمان داشت. او از مسئولین مسجدی واقع Koloniestr. در این روز برنداشمیت‌باوشن، وزیر امنیتی، در این روز برآمد و همانگ کننده سازمان‌های مشاور و هماهنگ کننده سازمان‌های امنیتی در آلمان، بعنوان شاهد به دادگاه آمده بود.

متهمین حاضر در دادگاه، یک ایرانی به نام کاظم دارابی، و چهار تن لبنانی به نام‌های یوسف امین، محمد عتریس، عطالله عیاد، و عباس راحیل هستند. این چهار لبنانی در طول سال ۱۹۸۹ و اوایل سال ۱۹۹۰ به آلمان آمده و تقاضای پناهندگی کرده بودند. همگی بیکارند و ۳ نفر از آنان علاوه بر شرکت در جنایت میکونوس، بخاراط موارد متعدد دزدی، کلاهبرداری، حمل اسلحه غیرمجاز و یا پس ندادن اتومبیل اجاره‌ای وغیره، تحت تعقیب و یا محکوم شده‌اند. آنها چه مستقیماً و چه از طریق کاظم دارابی در تماس منظم با کنسولگری ایران در برلین بوده‌اند. عباس راحیل و یوسف‌امین در ایران یک دوره آموخت نظامی دیده‌اند.

کاظم دارابی از سال ۱۹۸۰ در آلمان

دادگاه میکونوس از ۲۸ اکتبر ۱۹۹۳ کار خود را آغاز کرده است. ۵ متهم دادگاه در مجمع ۱۱ وکیل مدافع دارند. ۳ شاکی خصوصی نیز در مجمع ۳ وکیل دارند. علاوه بر این در دادگاه همواره ۲ منشی، ۴ مترجم عربی، ۲ مترجم فارسی، یک پزشک و تعداد زیادی مأمور انتظامی دادگاه، پلیس و محافظین شخصی حضور دارند.

تاکنون دو تظاهرات در مقابل دادگاه برگزار شده است. اولی در روز شروع دادگاه و علیه تروریسم دولتی جمهوری اسلامی، و دومی روز ۱۷ مارس ۱۹۹۴ در اعتراض به همکاری دولتهای آلمان و ایران در سطح سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی. در این روز برنداشمیت‌باوشن، وزیر امنیتی در آلمان، بعنوان شاهد به دادگاه آمده بود.

متهمین حاضر در دادگاه، یک ایرانی به نام کاظم دارابی، و چهار تن لبنانی به نام‌های یوسف امین، محمد عتریس، عطالله عیاد، و عباس راحیل هستند. این چهار لبنانی در طول سال ۱۹۸۹ و اوایل سال ۱۹۹۰ به آلمان آمده و تقاضای پناهندگی کرده بودند. همگی بیکارند و ۳ نفر از آنان علاوه بر شرکت در جنایت میکونوس، بخاراط موارد متعدد دزدی، کلاهبرداری، حمل اسلحه غیرمجاز و یا پس ندادن اتومبیل اجاره‌ای وغیره، تحت تعقیب و یا محکوم شده‌اند. آنها چه مستقیماً و چه از طریق کاظم دارابی در تماس منظم با کنسولگری ایران در برلین بوده‌اند. عباس راحیل و یوسف‌امین در ایران یک دوره آموخت نظامی دیده‌اند.

کاظم دارابی از سال ۱۹۸۰ در آلمان

جمهوری اسلامی ایران از چه طریقی از محل برگزاری و ساعت جلسه اطلاع حاصل نموده بود. حداقل چیزی که روش شده این است که عوامل رژیم و از جمله افرادی نظری نجانی و صدیقی از مدت‌ها پیش از آن با تعدادی از افرادی که خود را اپوزیسیون رژیم می‌دانند و از جمله با تئی چند از کسانی که در ارتباط با دعوت‌شدگان به آن جلسه بوده‌اند، تعاب برقرار کرده و آنها را از جمله تشویق به بازگشت به ایران می‌کرده‌اند.

شاهدانی که در ارتباط با متهمین بوده‌اند عمدتاً لبنانی و ترک و یا ایرانی هستند. نوع برخورد این شاهدین به سوالات و محتوى حرفهای آنان به روشنی نشان می‌دهد که برخورد تقریباً همه آنان از قبل به آنها دیکته شده است. اکثر آنها در دادگاه حرفهای دیگری، جز آنچه که در بازجویی‌های خود نزد پلیس گفتگویاند، می‌زنند و حرفهای گذشته خود را انکار می‌کنند و برای توجیه این مسئله یا می‌گویند که در گذشته از روی ترس آنها را گفته‌اند، و یا اینکه آن حرف‌ها را سوءتفاهم قلمداد کرده و تقصیر آن را به گردن مترجمین می‌اندازند. اینکه این عوض کردن حرف‌ها تا چه حد از طریق خرد این افراد توسط جمهوری اسلامی و یا تا چه حد زیر تهدید مستقیم این رژیم و عوامل آن صورت می‌گیرد، ممکن است در این و یا آن مورد خاص متفاوت باشد. اما تاکنون ۲ شاهد به نامهای محمد جراده و اسماعیل الموسوی در دادگاه به صراحت و روشنی مطرح کرده‌اند که خود و خانواده‌شان را به مرگ تهدید کرده‌اند و از آنها خواسته‌اند که حرفهای قبلی‌شان در نزد پلیس را پس بگیرند. جراده به همین دلیل حاضر نشد که در دادگاه به سوالات جواب دهد، ولی الموسوی حرفهای خود را در دادگاه نیز تکرار کرد. این شاهد که اکنون از حزب‌الله جدا شده، در سال‌های ۸۶-۸۷، همراه با متهمین ۱ و ۵، در ایران یک دوره مخصوص دیده است.

اعمال نفوذ رژیم روی شاهدان حتی تا درون سالن دادگاه هم ادامه پیدا می‌کند. به این صورت که شخصی که بعنوان خبرنگار رسمی جمهوری اسلامی ایران (ایرنا) در دادگاه مرتباً حضور دارد، در ساعات تنفس دادگاه به صورت فعال و پیگیر به مشاوره با این شاهدان می‌پردازد و رهنمودهای لازم را به آنها می‌دهد. این شخص یک حزب‌الله‌ای ایرانی به نام میشائل اسکاربرست‌ریش است که

تاکنون به هیچیک از سوالات دادگاه پاسخ نکته است. اتهام او رهبری کل عملیات و در اختیار گذاشتن پول و خانه‌هast.

متهم پنجم، عباس‌رحیل، متهم به تیراندازی به سوی مقتولین است و علاوه بر اعترافات امین و شهادت شاهدین بر علیه او، اثر کف دستش روی خشاب اسلحه کمری باقی مانده است. او نیز شرکت خود را در ترور انکار کرده و حاضر به پاسخ دادن به سوالات نیست. بنا به گفته تمام تیر خلاص به مغز حداقل یکی از مقتولین شلیک کرده است.

وکلای مدافع متهمین در ابتدای شروع دادگاه چند بار سعی کرده‌اند که به بهانه‌های مختلف جریان دادگاه را متوقف کرده و یا آنرا به تعویق بیندازند. این تاکتیک وکلاً عملاً در انتظای با سیاست دولت ایران بود که در آن زمان در تماس‌های مخفی‌اش با مقامات دولتی و امنیتی آلمان خواهان جلوگیری از تشکیل دادگاه شده بود.

متهمین ۲ و ۳ در ۲۸ آگوست ۹۵ از زندان افرادی آزاد شدند. دادستانی در تقاضای خود گفت که به نظر وی آنها گناهکارند، ولی چون دو سوم از زمان محکومیتی را که وی می‌خواهد برای آنها تقاضاً کند، در زندان بسر برده‌اند از نظر قانونی مجاز نیست که آنها بیشتر از این در زندان بمانند. دادگاه با شرایط سختی با این تقاضاً موافقت کرد.

نکته‌ای که در مورد وکلای دارابی به وضوح به چشم می‌خورد این است که آنها در بسیاری از موارد عملاً به دفاع از دولت ایران هم می‌پردازند و سعی می‌کنند که اتهامات وارد بر رژیم را رد کرده و یا کمزگ سازند، بطوریکه معلوم نیست که آیا آنها فقط وکیل مدافع دارابی‌اند و یا اینکه مدافع دارابی و دولت ایران!

بیشتر وقت دادگاه تاکنون صرف سوال و جواب با شاهدین شده است. شاهدان را بطور کلی می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: ۱- شاهدانی که در ارتباط با مقتولین بوده‌اند یعنی عمدتاً حاضرین در جلسه میکونوس و یا دعوت شدگان به این جلسه ۲- مأمورین انتظامی و قضایی که در بازجویی‌های قبلی متهمان و یا شاهدان حضور داشته‌اند و کارشناسان مختلف ۳- شاهدانی که در ارتباط با متهمان بوده‌اند.

در سوال و جواب‌هایی که تاکنون با دعوت‌شدگان به جلسه میکونوس بعمل آمده، هنوز روش نشده است که رژیم

در انطباق با مسایر شواهد و مدارک بوده و صحت خود را در عمل نشان داده‌اند و بر اساس این اطلاعات، چند تن دیگر از تروریست‌ها مبتداشی و دستگیر می‌شوند. او پس از مدتی اعترافات اولیه خود را پس گرفت و در دادگاه داستان دیگری سرهنگی کرد که شbahat بسیاری با حرفهای اولیه‌اش دارد ولی در این داستان او نام افراد حاضر در دادگاه کرده است، نام متهمن حاضر در دادگاه کرده است، در حالیکه نقش خود او به عنوان کسی که در ایستاده بوده پلاتیفیر مانده است. دم در ایستاده بوده پلاتیفیر مانده است.

علاوه بر این، در داستان جدید او به جای ایران، اسرائیل سر نخهای را در دست داشته است! بدین ترتیب تمام کوشش یوسفامین از ابتدای تشکیل دادگاه تاکنون این بوده که کاظم دارابی را به عنوان کسی جلوه دهد که هیچگونه رابطه‌ای با این ترور ندارد و در تمام مدت، بجای دفاع از خودش هم بخوبی می‌داند که هیچکس حرفهای او را باور نمی‌کند، او می‌خواهد به دارابی نشان دهد که حداقل تلاشش را برای جبران اعترافات گذشته‌اش انجام می‌دهد. این موضوع به خصوص نشان می‌دهد که یوسفامین از دارابی و در واقع از تروریسم دولتی جمهوری اسلامی و حزب‌الله خیلی بیشتر از پلیس و دستگاه قضائی آلمان هراس دارد. کاملاً روش است که او زندانی شدن در آلمان را به کشفت شدن خود و یا اعضای خانواده‌اش توسط حزب‌الله ترجیح می‌دهد.

متهم دوم، یعنی محمد عتریس، در ابتدا قرار بوده که راننده اتوبیل فرار باشد ولی بعداً بجای آن وظیفة تهیه پاسپورت برای امین و رحیل به عنده او گذاشته می‌شود. او به نقش خود در تسمیه پاسپورت اعتراف کرده و وانمود می‌کند که از موضوع ترور خبری نداشته است.

متهم سوم، یعنی عطاءالله عیاد طرح اولیه ترور را تهیه می‌کند و قرار براین بوده که خودش هم در آن شرکت عملی داشته باشد، اما بعداً از طرف دارابی کنار گذاشته می‌شود. نقشه طرح شده توسط او بدون تغییر در محتوى ولی با تغییراتی در مورد افراد شرکت کننده به مرحله اجرا در آمد. او در دادگاه مرتباً ادعای بی‌گناهی می‌کند اما تاکنون حاضر نشده است به سوالات دادگاه پاسخ گوید.

متهم چهارم، یعنی کاظم دارابی، نیز علی‌رغم تمام شواهد و مدارکی که در اختیار دادگاه قرار دارند، شرکت خود در این ترور را انکار می‌کند ولی او هم

ترور رهبران حزب دموکرات کردستان ایران را به دادگاه ارائه دادند. در چند ماه اخیر شاهدین همگی به دعوت وکلای دارابی بوده که به دادگاه احضار شده‌اند، که او را بی‌گناه جلوه دهنده و زندگی‌نامه جدیدی برای او از روزهای ۳ تا ۸ اکتبر ۹۲، روز دستگیری او ارائه دهنده است. ولی تاکنون حتی یک نفر از آنها تتواسته است جمله‌هایی را که در تقاضانامه‌های وکلای دارابی قید شده و آنها می‌باشند آنها را تأیید کنند، تأیید کرده و عملًا نشان دادند که دارابی در تقاضانامه‌های خود به دادگاه دروغ می‌گوید. این عمل باعث شد که وکلای دادگاه با علی فلاحیان رئیس سازمان امنیت ایران نبوده. علاوه بر این تقاضا کردند که محمد امانی فراهانی سرکنسول ایران در برلین نیز به عنوان شاهد در دادگاه حاضر شود که شهادت دهد هیچگاه مأموریت امنیتی به دارابی نداده است. چون این دو نفر "دیلمات" هستند باید دولت آلمان با حضور آنها در دادگاه به عنوان شاهد موافقت کنند. در ماه اکتوبر وزارت دادگستری آلمان در طی نامه‌ای به دادگاه که بسیار هم با زبان سنگینی نوشته شده بود، اعلام کرد که از نظر آنها آمدن این افراد به دادگاه کمکی به حل مشکل نمی‌کند و آمدن آنها به آلمان ممکن است موقعیت شهروندان آلمانی در ایران را به خطر اندازد. این اعتراف جالبی از طرف دولت آلمان در مورد حکومت ایران است.

چند شاهد دیگر قرار است از ایران، کانادا، و لبنان به دادگاه دعوت شوند که پیش‌بینی زمان پایان دادگاه را مشکل می‌کند. ولی به نظر نمی‌رسد که حتی طولانی شدن کار دادگاه کمک چندانی به متهمن اصلی یعنی دولت ایران و کاظم دارابی کند.

جمهوری اسلامی که بعنوان یک دولت تروریست شهرت جهانی دارد، برخورد فعلانه‌ای به جریان دادگاه دارد. در مقابل، عدم حضور اپوزیسیون و سازمان‌های دفاع از حقوق بشر که قربانیان بالقوه و بالفعل تروریسم اسلامی‌اند کاملاً بچشم می‌خورد. اگر قربانیان تروریسم، خود موضوع را پیگیرانه دنبال نکنند، چگونه می‌توان از دولت آلمان و رسانه‌های این کشور انتظاری بیش از این داشت؟

حمید - برلین سپتامبر ۹۵

داده نشده‌اند. تنها اطلاعی که BND در این مورد در ابتدای کار در اختیار کمیسیون ویژه میکنوس گذاشت اطلاعی بود که منجر به دستگیری این و رحیل شد و نماینده BND که بعنوان شاهد در دادگاه حضور یافت فقط اجازه داشت که در مورد اعتبار منبعی که این اطلاعات را به BND داده بود صحبت کند و در نتیجه به هیچ سوال دیگری جواب نمی‌داد.

در یکی از جلسات دادگاه، یکی از اعضای کمیسیون ویژه میکنوس شهادت داد که این کمیسیون از همان ساعت‌های اولیه پس از ترور بر این نظر بود که به احتمال قوی دولت ایران دستور دهنده و هدایت کننده این ترور بوده است. علیرغم آن در ابتدای امر مقامات مربوطه در مصاحبه‌ها و اطلاعیه‌های خود سعی کردند این ترور را به پ.کا.کا و یا به رقابت‌های درونی گروه‌های اپوزیسیون نسبت دهند.

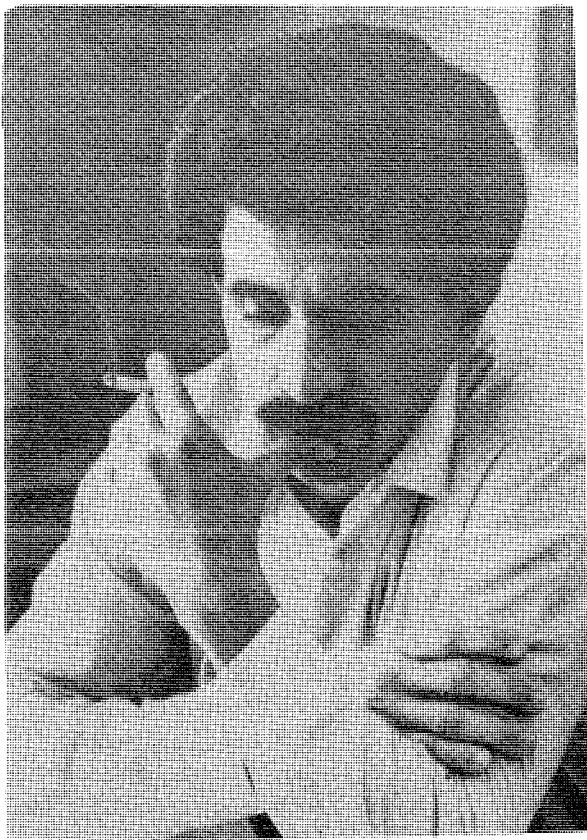
در اکتبر ۹۴ کلاوس گرونوهاله، مدیر سازمان اطلاعات و امنیت آلمان (BFV) به عنوان شاهد در دادگاه حاضر و اطلاعات مهمی در رابطه نقش دارابی به عنوان رابط حزب الله در آلمان، روابط او با سفارت ایران در بن و کنسولگری ایران در برلین ارائه داد. او گفت که چند تزن از امنوران سفارت ایران در روزهای ۷ و ۸ سپتامبر به برلین آمدند و راههای فرار و محل تجمع ایرانیان اپوزیسیون را ارزیابی کردند. وی گفت با توجه به گفته‌هایی در فلاحیان در اگوست ۹۲ در رابطه با حزب دمکرات کردستان ایران به احتمال زیاد نقش او در این ترور کاملاً مشهود است. این شاهد در ۲۸ سپتامبر ۹۵ بار دیگر به دادگاه آمد و به طور مفصل در مورد رابطه دارابی با کنسول سابق ایران، امانی فراهانی، گزارش داد. از آن جمله تماس تلفنی ای به تاریخ ۹۱/۴/۲۱، که در آن کنسول ایران به دارابی یک مأموریت جاسوسی امنیتی داد و او آنرا پذیرفت.

چند نفر متخصص آلمانی و ایرانی تاکنون در جلسات دادگاه حاضر شده‌اند که در مورد انگیزه‌های پیش‌تر پرده این ترور و علاقه ایران نسبت به ترور رهبران حزب دموکرات کردستان ایران نظر دهنده. از جمله آنها دکتر اودو اشتاین باخ رئیس مؤسسه شرق‌شناسی آلمان، متوجه گنجی، حسینی نماینده حزب دموکرات کردستان ایران در اروپا، پلیس و مسئول پیگیری قتل دکتر قاسملو در وین که هر کدام اطلاعات وسیعی در مورد علاقه ایران به

در جلسات اولیه دادگاه جزو تماشاچیان دادگاه بود و از بحث‌های مطرح شده در دادگاه یادداشت‌های مفصل تهیه می‌کرد. اما پس از آنکه دادگاه اعلام نمود که تماشاچیان حق یادداشت کردن ندارند و جلوی این کار را گرفت، او در عرض ۲۴ ساعت یک کارت خبرنگاری از خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران (ایران) دریافت کرد و بعنوان خبرنگار به حضور خود در دادگاه، برداشت پروتکل و سپس مشاوره با شاهدین ادامه داد. در یکی از جلسات دادگاه، رابطه‌گیری این شخص با یکی از شاهدین بطور مفصل از طرف رئیس دادگاه نیز مطرح شد و این موضوع برای همگان روشن شد.

تلاش‌های رژیم ایران برای تأثیر گذاشتن بر جریان دادگاه به هیچ وجه محدود به زیر نفوذ قرار دادن متهمن و شاهدان نیست، بلکه رژیم سعی می‌کند با استفاده از روابط گسترده و همه‌جانبه‌اش با دولت آلمان، از طریق دولت آلمان در جریان کار دادگاه مداخله کند. برند اشیمتباوثر، وزیر مشاور در دولت آلمان و هماهنگ کننده سازمان‌های امنیتی این کشور، در دادگاه به عنوان شاهد اعتراف نمود که در مذاکرات محروم‌هایی که او مدت کوتاهی قبل از نخستین جلسه دادگاه با فلاحیان، وزیر اطلاعات و امنیت کشور، داشت، فلاحیان چند بار از وی خواسته است که دولت آلمان در ازای کمک دولت ایران به آزادی گروگان‌های آلمانی در لبنان، جلوی تشکیل این دادگاه را بگیرد که ظاهراً در این زمینه توافق لازم به عمل نیامد. لازم به یادآوری است که اشیمتباوثر پیش از آن همواره و اکیداً انکار می‌کرد که این موضوع اصولاً در مذاکرات میان او و فلاحیان مطرح شده باشد. البته هنوز معلوم نیست که سایر جزئیات این مذاکرات چه بوده و چه بحث‌هایی بر سر این موضوع صورت گرفته‌است، چون اشیمتباوثر با اشاره به محدودیت اجازه صحبت‌شدن از پاسخ دادن به چنین سوالاتی خودداری می‌کرد. سازمان‌های اطلاعاتی و امنیتی زیر نظر او، یعنی BND و BFV نیز تاکنون از دادن اطلاعات، خودداری کرده‌اند. در حالیکه بعنوان مثال، در BFV گروه کار معینی در مورد تروریسم دولتی جمهوری اسلامی وجود دارد که تاکنون حداقل دو گزارش داخلی در این زمینه و در مورد نقش سفارت ایران در سازماندهی تروریسم تهیه کرده است، اما این گزارش‌ها تاکنون در اختیار دادگاه قرار

در جستجوی اصلت ادبی



سال بلوا : گامی به پیش، اما هنوز دریند، نقلید

شاپور شیدا

شخصی نیز وارد می‌شود. مقاطع زمانی در "خشم وهیاهو"، فصول کتاب را شکل می‌دهند. فصل سوم روز قبل و فصل چهارم روز بعد از فصل اول را می‌سازند و فصل دوم به ۱۸ سال قبل بازمی‌گردد. در "سمفونی مردگان" نیز ادامه "مومنان یکم" بعد از "مومنان چهارم" به خاطر گیج کردن خواننده یا اشتباه چاپی نیست!

از بافت کاراکترها، نحوه بیان داستان، نقش برش زمانی در تقدم فصول و تشابه کلی دو داستان که بگذریم، حتی در جزئیات گاهی چنان تشابه‌یار به چشم می‌خورد که ناگزیر واژه "نقلید" را در ذهن مجسم می‌سازد. فی‌المثل برخورد به ساعت و ساعت‌سازی شهر، که از قضا در هردو کتاب وجود دارند، خواننده را انگشت به دهان بر جای می‌گذارد (ص ۱۷ "سمفونی مردگان" یا پارگراف آخر را مقایسه کنید با ص ۷۸ تا ۷۹ ترجمه فارسی خشم و وهیاهو). خواننده آثار فالکنر می‌داند که زمان، مشغولیت فکری اصلی این نویسنده صاحب نام بوده و این موضوع شاید بیش از هرجایی دیگر در "خشم وهیاهو" برجسته می‌شود^(۳). "سمفونی مردگان" برخلاف ادعای نویسنده‌اش سبک و دیدگاه جدیدی هم راشه نمی‌دهد.

در "سال بلوا" ، اما نویسنده کوشش می‌کند خود را از نفوذ شدید فالکنر برهاند بلکه به بدعتی برسد. کتاب از

آنکه زاده توانائی‌ها و خلاقیت نویسنده باشد، برای آشنایان به ادبیات جهانی، تشابه قابل توجه به کتابی دیگر را -چه در سبک و چه در محتوى- تداعی می‌کند. هوشمنگ گلشیری در مصاحبه‌ای با نشریه آدینه از تأثیر پدیری "سمفونی مردگان" از کتاب "خشم و وهیاهو" ویلیام فالکنر ذکری به میان می‌آورد. شاید ویراستاری ترجمة فارسی کتاب فالکنر هم بی‌ارتباط به این نظریه گلشیری نباشد. ترجمه‌ای که خود محتاج نقدی جداگانه است. (۲)

"سمفونی مردگان" نه تنها در فرم، که گاه حتی در طرح پاره‌ای ایده‌ها چنان به "خشم وهیاهو" شبیه می‌شود که تأثیرپدیری، دیگر واژه مناسبی نیست. شاید تصادفی باشد که در نوشته آقای معروفی هم ماجراهی خاتوناده‌ای طرح می‌شود که بعد از مرگ پدر، زیر سایه مادر بیماری که بالاخره فوت می‌کند. در برادر و یک خواهر، هر یک زندگی کاملاً متفاوتی را دنبال می‌کنند. در هردو داستان یکی از برادرها بیمار است، دیگری روحًا در عذاب است و سومی در فکر پول و مال اندوزی است. خواهر هم که سری پر شور دارد و رابطه‌ای نزدیک با برادر دوم، سر به نیست می‌شود. اما حتی در فرم هم تمایز بسیار است. فالکنر در هر فصل، داستان را از زبان یکی از قهرمانانش نقل می‌کند. در "سمفونی مردگان" علاوه بر این گــگاه راوی سوم

عباس معروفی یکی از معدود نویسنده‌گان مطرحی است که در سال‌های پس از انقلاب از میان خیل بیشماری که به داستان نویسی روی آورده‌اند سر بر آورده است. معروفیت وی با رُمان "سمفونی مردگان" آغاز شد که به گفته خود نویسنده حاصل تلاشی بوده است برای دستیابی به هویت و جایگاهش در میان اهل قلم آن دیوار. معروفی که از "سل سوم" داستان نویسان ایرانی است، بلند پروازانه اعلام می‌دارد که: "حال سخت به رُمان تازه‌ام "سال بلوا" فکر می‌کنم. شاید پنج سال طول بکشد و شاید ده بار آنرا بنویسم و حذف کنم... اما سعی می‌کنم بهترین رُمان دنیا باشد" (۱) . باید دید که چه کرده است. اما پیش از آن لازم است تا اشاره‌ای به رُمان "سمفونی مردگان" بکنیم.

این اثر در قیاس با انبوه تلاش‌های شتابزده و کم محتوای نویسنده‌گان جوان بعد از انقلاب، بعلت برخورداری از ویژگی‌هایی، مورد توجه قرار می‌گیرد و مطرح می‌شود. این در شرایطی است که ضعف داستان نویسی ایران به ویژه در حیطه رُمان، غیرقابل انکار است و حتی با احتساب صاحبنامان نسل‌های پیشین، جز انگشت شماری، فارسی زبانان از رُمان‌های خوب و اصیل محروم بوده‌اند. بمحضی که خود نیازمند بررسی و نقد جدایگانی است. اما ویژگی‌های یاد شده کتاب قبل از

کرده و روایی ملکه کردن دخترش را در سر می‌پروراند. وعدهای که با خود به گور می‌برد و ناگزیر می‌شود که دختر و زنیش را در شهری غریب رها کند و دختر علی‌غم عشق به جوان کوزه‌گری به نام حسینا، به واسطه مادر به همسری دکتر معصوم در می‌آید که موجود پول پرست و پلیدی است. شهر در اشغال سواران روسی است. آقای ملکوم نماینده آلمانی‌هاست که کارگران جوان را برای ساختمان پلی که ساختنش ناممکن است، به کار گرفته و زیر پوشش طرح اقتصادی، مقاصد سیاسی دولتش را دنبال می‌کند. نیروهای دولتی سرهنگ آذری در مقابل یاغیان مثل برگ خزان به زین می‌افتد و سروان خسروی که جانشین تاختلف پدر نوش آفرین است حکومت شهر را در دست می‌گیرد و چون کاریکاتوری از قدرت، حکومت می‌کند. همه جریانات سیاسی نماینده‌ای دارند و فی‌المثل رزم آرا آخوند مشکوکی است که کارش قبله نمائی است. بخش اعظم کتاب مکالمات... و نکته پراکنی‌های این آدم‌هast. حسینا معشوق نوش آفرین، سردسته انقلابیون است که یک شبه شهر را پُر از اعلامیه‌های ضد حکومتی می‌کند؛ کوزه‌های باروت به شهربانی می‌اندازد؛ سر رزم آرای مرتبع را می‌برد و یکی از عوامل اصلی درافتادن با حکومت نظامی است. او در عین حال کوزه‌گری گوش‌گیر است که تمام دختران شهر را عاشق خود ساخته و کاری جز نشستن در گوشة میخانه و پاتیدن منزل نوش آفرین ندارد. همه جا صحبت اوست و سرهنگ خسروی و دکتر معصوم و حکومتی‌ها به خونش تشداند و برای سرش جایزه گذاشتند. اما دست کسی به او نمی‌رسد! ظاهرا در جستجوی برادرانش به آن دیار آمده و مجنون‌وار عاشق نوش آفرین شده (درست همانند داستانی که نوش آفرین شنیده بود) با این وجود حسینا عمیقاً درگیر مبارزه است. فیلسوفی که با هنر عاشقی و با عالمیانترین سنت‌های مردانه، قدمی در جمیت عشقش بر نمی‌دارد. قهرمان ایده‌آل، نویسنده است چرا که حضوری نمادین و غیر زمینی دارد و تا پای جان به مبارزه با زور و ناحقی برخاسته اما در عین حال عمیقاً در بند ابتدایی ترین سنت‌هast. (ستنی که به نظر می‌رسد از دید نویسنده ارزش محسوب می‌شود) (۶). و حضوری زمینی و عامی دارد. شاید درون‌مایه داستان و ذهنیت

مطالب مهمی نا گفته می‌مانند، با لابلای نهادن فصولی که راوی نقل می‌کند، بیشتر توضیحات داستان را که بر بستر ماجرایی تاریخی استوار است، گویا برای شیرفهیم کردن خواننده، می‌افزاید. این امر نه تنها هماهنگی و روای داستان را بهم می‌زند، بلکه با بیان انبوهی از نظریه پردازی‌های تاریخی و اجتماعی نویسنده از زبان راوی - که بد شیوه‌ای رثایستی نقل می‌شوند - چنان حفره‌هائی در داستان ایجاد می‌کند که تمامی تأثیرات احساسی فصل پیشین را زائل می‌کند. اما نویسنده‌ای که چنان دقیق و محاسبه‌گرانه حرکت می‌کند چطور ممکن است متوجه چنین حفره‌هائی نشود؟ پاسخ را در تعمید نویسنده می‌توان یافت. تعمیدی که از تصمیم به نوشتمن به سبک و سیاقی خاص سرچشمه می‌گیرد. مانند خیل وسیعی از نویسنده‌گان ما که فرضاً تصمیم می‌گیرند "سورثایستی" بنویسنند، آقای معروفی برآن است که سبکی ویژه خود بیافریند. داستانی که تماماً برمبانی و قایع تاریخی - اجتماعی سالهای جنگ دوم جهانی، در نقطه‌معینی از ایران جریان دارد و پُر است از اشارات مستقیم و تمثیلی به مسائل سیاسی و اجتماعی زمان، ناگهان مثلاً سورثایستی می‌شود.

پدرها و پسرها از سایه همیگر می‌ترسیدند و آن سال، پسری نوزده ساله در ییلاق سر پدرش را برید و قدرت را قبضه کرد. بچه‌های متولد شدند که در صورت‌شان فقط یک چشم داشتند، آن هم درست وسط پیشانی. زنی بچه دوسر زائید و خودش سر زا رفت. زنی بچه‌ای زائید که چهار دست و چهار پا داشت، به اختاپوس شبیدتر بود تا انسان. پدری دختر ده ساله‌اش را حامله کرد. جوان هیجده ساله‌ای به دوتا از خواهرهایش تجاوز کرده بود، و مردم آن سال به اندازه ده سال بچدار شدند...".

آوردن چنین قطعاتی در لابلای داستانی تاریخی جز وصله کاری برای "خلق" سیکی نو نمی‌تواند باشد. به خصوص که هر چه پیشتر می‌روم نظایر آن را بیشتر می‌بینیم. گوئی نویسنده عزم جزم کرده تا با بکارگیری هر آنچه از اینجا و آنجا فراگرفته، به هدف خویش نائل آید. برای روشن‌تر شدن این امر، خوب است که اشاره کوتاهی بکنیم به رثوس اصلی کتاب و قهرمانانش. (۵)

نوش آفرین قهرمان اصلی داستان، دختر سرهنگ نیلوفری است که بنا بر وعده رضاشاه از شیراز به سنگسر کوچ

هفت شب (فصل) تشکیل شده که یک در میان از زبان قهرمان اصلی داستان (نوش آفرین) و راوی نقل می‌شوند. در هر فصل، نویسنده آزادانه در زمان، حرکت می‌کند تا شرح ماجرا را بگوید. نکات ریز و درشت به گونه‌ای کنار هم چیزهای می‌شوند که به وضوح، دقت و محاسبه‌گری نویسنده در شکل‌دهی قالب داستان را نشان می‌دهد. از اینکه چرا هفت فصل (و نه مثلاً شش یا هشت داستان ایجاد می‌کند که تمامی تأثیرات احساسی فصل پیشین را زائل می‌کند. اما نویسنده‌ای که چنان دقیق و محاسبه‌گرانه حرکت می‌کند چطور ممکن است متوجه چنین حفره‌هائی نشود؟ پاسخ را در تعمید دار" در اولین جمله شش فصل نخست کتاب و یا زمانی که تصویر زنی گریان روی پله‌ها در فصول اول و آخر تکرار می‌شود... همه و همه به دقت محاسبه شده‌اند. با اینهمه معلوم نمی‌شود چه چیزی فصول را از یکدیگر متمایز می‌کند. چرا هر فصل به یک شب تشیه شده و فرضی اگر عنایین فصول را برداریم چه تغییری در روای داستان پیش می‌آید. واقعیت این است که اگر حتی در غالب موارد جای فصول را هم تغییر دهیم، محسوس نخواهد بود.

در داستان، دو حیطه متمایز به موازات یکدیگر پیش می‌روند. زمانی از زبان "نوش آفرین" نقل می‌شود قوی‌ترین قسمت‌های کتاب را در بر دارد و بیان حسایتیش گاه بسیار زیبا و شاعرانه می‌شود و می‌تواند با خواننده رابطه پرقرار سازد. نظری این قسمت از فصل اول:

"دل می‌خواست چرخ‌های کالسکه نخرخد، اسبها درجا بزنند، او همانظر ایستاده باشد، باد بوزد، و او فرصل نکند که موهای قشنگش را پس بزند. بی پروا بهش لبخند زدم و ناگاه دریافتم که او در مجسمگی اش ثبیت شده است. بی‌آنکه تکانی به شانداش بدهد، یا ابروهای کشیده‌اش را بالا بیاندازد. در سکون و سکوت خود خشک شده بود. اگر من بودم می‌گفتم عجب! اما او انگار سوت می‌زد".

"آن روز در باغ‌های درگزین راه نمی‌رفتم. پا بر روی ابرها می‌گذاشتم و ابرها مرا با خود می‌بردند و می‌رقساندند. دیگر به پروانه‌ها سرگرم نمی‌شدم. هیچ گلی را هم نمی‌چیدم. حتا کنار چشمدای که از زیر سنگها بیرون می‌زد و ماهی‌ها را خنک می‌کرد، نشستم، و به صورتم آب نزدم. گفتم شاید از یادم برود. مدام به خود می‌گفتم چه شکلی بود؟" (۶)

اما نویسنده که احتمالاً می‌پندارد



دانی جان ناپلئون و دیگر هیچ

نادر بکتاش

بالاخره کیارستمی عامل استکبار غرب است که گنده‌اش کرداند تا جمهوری اسلامی را بکویند، یا فراورده پول و نفوذ جمهوری اسلامی در محافل سینمایی غرب تا در ویترین قرارش دهند؛ شاید هم نتیجه هنرپرور جلوه دهند؟ شاید هم نتیجه همسوتی منافع ضد آمریکایی فرانسه و ایران است، اولی تاب رقابت در برابر سینمای آمریکا را ندارد بنابراین

پیش رو داشتیم. اینجاست که بازمی‌گردیم بد همان عامل اراده گرایانه نویسنده در خلق سبک و شیوه‌ای متفاوت و تعمیل آن بر داستان. امری که با عاریه‌گیری از این و آن و حسله کاری، نه تنها رویارویی احالت کار ادبی می‌ایستد، بلکه با سپردن عنان اختیار به دست عنصر ارادی و حساب‌گرانه، مانع شکوفائی حساسیت خودپو و خلاق نویسنده می‌شود و حاصل، کاری می‌شود تصنیعی و ناهمانگ همچون "سال بلوا". اثری که برغم برخی زیباتری‌هایش و گیراتی و کشنی که دارد، خیلی زود از خاطره‌ها محظوظ شده بود و چه بسا تأثیر ناخوشایند پاره‌ای از ایده‌های کهند و تحمیل شده بر داستان، یدک کش نام نویسنده شود. ●

۳۳۳

نویسنده در همین قهرمان تجلی یافته باشد، او نماد ذهنیتی مغشوش و پر ادعا است. مغشوش برای اینکه تصویری قابل قبول و خوانا از قهرمانش نمی‌دهد؛ و پر ادعا به این خاطر که تمام صفات برتر را بد قهرمانی داده است که جایگاهش در داستان روش نیست. او چیزی است متعلق مابین اسطوره، عشق و مبارزه.

یکی دیگر از ویژه‌گی‌های قهرمانان "سال بلوا"، سیاه و سفید بودنشان است. اگر حسینا نماد نیکی و مبارزه است، سرهنگ خسروی نماینده سرکوب و زور و حماقت است. با همه هارت و پورت‌هایش، نه فقط از دستگیری حسینا عاجز است بلکه به رغم همه تلاش‌هایش برای اینکه داری بپا کند، جز بزغاله‌ای را نمی‌تواند به دار بیآورد. آن هم در شرایطی که سربازان سرهنگ آذری دسته دسته راهی گورستان می‌شوند، بر پیشانی پاسبان‌ها خال هندی می‌زنند و حتی سربازان روسی به جرم زنا، یکی از افراد خود را دو شقد می‌کنند!

دکتر معصوم، شوهر نوش‌آفرین در پلیدی تا پای قربانی کردن همسر زیباش پیش می‌رود و برای کشتن حسینا آدم اجیر می‌کند. در مقابل، پدر نوش‌آفرین که روحش حضور دارد، افسری پاک و درستکار بوده که گول رضاشاہ را خورد و اصفهانی و آدمهای بد و خوب کاملاً متمایز است. در یک طرف آدم‌کشانی چون پسرهای آقاجانی هستند، و در طرف دیگر مردم شمر که از میانشان هیچ کس حاضر نیست در برپاتی دار به سروان خسروی یاری رساند. اگر نژادکی، شمیردار، زبون و الک دست و ترسیست، در عرض میرزا حسن رئیس، فهیمده و حق طلب است. در تمام کتاب اثری از انسانی با خصوصیات متفاوت و با درگیری‌های درونی به چشم نمی‌خورد.

در این میان قهرمان اصلی زنی است که قربانی بودنش به دست پدر یا مادر، و چه به عنوان زن دکتر معصوم یا معشوقه حسینا، تصویر می‌شود. تصویری که گه‌گاه بیانی زیبا و تحسین برانگیز می‌باشد. سوژه‌ای که نه فقط این کتاب، که کتاب‌های زیادی تا شاید نوری به عمق تراژدی‌اش افکنده شود. ای کاش نویسنده می‌توانست هم خود را روی آن متمرکز سازد و به جای تأکید بیش از حد بر مسائل تاریخی و اجتماعی و سیاسی، داستان را از زبان و بیان نوش‌آفرین بگوید، که در آن صورت داستانی به مراتب یکپارچه‌تر و دلنشیزتر

پاداش‌ها:
۱. آذینه ۴۲ - ۴۳، نوروز ۱۳۶۹ ص ۸۶

۲. بزرگترین ارادی که به ترجمه آقای صالح حسینی از "خشم و هیاهو" وارد است. حذف یا شاید ندیدن پیوستی است که فالکن در چاپ ۱۹۶۶ کتاب اضافه کرد و از آن به عنوان "کلید تمام کتاب" نام برد. این فصل توضیح تاریخچه خانواده بزرگ کامسون، از زمان مهاجرت به آمریکا، و شناساندن زمینه‌های اجتماعی و طبقاتی این خانواره است. به علاوه همه قهرمانان داستان معرفی می‌شوند و خواندن آن نقشی تعیین کننده در برطرف کردن ابهامات کتاب دارد. به ویژه اینها مربوط به فصل اول کتاب که از زبان برادر عقب افتاده نقل می‌شود و برای خواننده ناشناخته به فالکن چه بسا گیج کننده باشد. از این گذشتگی کتاب عمدتاً به شکل تقلیل قول جریان دارد و لمبه سیاه پوستان و جنوبی‌ها نقش تعیین کننده‌ای در ادای بطلاب دارد. امری که از دید خواننده ترجمه پنهان می‌ماند.

۳. به عنوان نمونه رجوع کنید به مقاله ترجمه شده "مقایم زمان در خشم و هیاهو" در انتها ترجمه فارسی.

۴. اقبالا ص ۱۸ نوش کردن چاپ درم.

۵. همانجا ص ۲۳۱

۶. همانجا در می ۲۷۵ - ۲۷۶ مکاتب‌ای بین در ع. میوق درمی‌گیرد و حسینا به نوش‌آفرین می‌گوید: "نر حالاً بتعلق به دکتر معصومی، خیابی دلم بی خواهد خوشبخت شوی". و در مقابل او که می‌گوید: "من روح مال توست"، ادامه می‌دهد: "جسمت مال دکتر معصوم است". کمی بعد، نوش‌آفرین به یاد می‌آورد: "چقدر ما شده بود و چقدر دلم می‌خواست یک کشیده مردانه بخوابند بیخ گوشم".

نیست که کیارستمی با شهرت و اعتبار جهانی که پیدا کرده و با تربیتونهایی که در اختیارش می‌گذارند، دقیقاً بد خاطر وجود استبداد در ایران و عدم امکان بروز عقاید سیاسی و فعل و انفعال حزبی، موقعیتی ویژه پیدا کرده و مورد قضاوتوی فراتر از یک قضاؤت صرف هنری قرار می‌گیرد. اما نباید فراسو شود که این کیارستمی باید جدا از فیلم‌هایش به عنوان یک شهرنوند، مورد بررسی و قضاؤت قرار گیرد و نظراتش (که تا اینجا غالباً محافظه‌کاران و عقبمانده بوده‌اند) محک بخورند و بیش از حد هم به آن اهمیت داده نشود. چنین برخوردی، مخلوط نکردن نظرات هنرمند با هنرشن و ارزیابی جدایگانه هر یک، مستندتر و مؤثرتر خواهد بود و امکان تاثیرگذاری روی او را هم بیشتر خواهد کرد. چرا که کیارستمی به عنوان ناچار می‌شود بعضاً حرفهایی را ایشان مساحبها می‌زنند در مصاحبات بعدی "تصحیح" کند مجمله به این دلیل است که دارد متوجه می‌شود که باید همپای سینماش جهانی شود و نمی‌تواند نظراتی (نسبت به زن و امثال‌هم) تا این حد عقبمانده نسبت به فرم‌های جهانی ارائه دهد و در ابراز عقیده پلیس و مقامات رژیم ایران را مد نظر داشته باشد. انگیزه اصلی طرح این مطلب برای من عشق به سینما یا علاقه‌ام به سینمای کیارستمی نیست، بدوا جلب توجه به اهمیت سیاست و تحزب است. لطفاً خانمها و آقایانی که خیلی مخالف جمهوری اسلامی هستند و کیارستمی را دوست ندارند چون نظرات مخالف رژیم ایران ارائه نمی‌دهد یا در فیلم‌هایش آنرا سرنگون نمی‌کند، به این مستله توجه کنند که سرنوشت جمهوری اسلامی و آزادی و سایر مسائل مهم جامعه در گرو فعالیت سیاسی گرایشات و احزاب سیاسی است. یقنة هنرمندان را ول کنند و اگر هم خود به سیاست علاقه‌ای ندارند حداقل به این افتکاش فکری-اجتماعی که از یک طرف به عدم درک هنر و ایجاد توقع معجزه و سیاره از هنرمند سی‌انجامد و از طرف دیگر تحریر و مخالفت بی‌منطق و عایرانه با سیاست را دامن می‌زند یاری نرسانند. اگر جایگاه سیاست و تحزب روشن شود و اهمیت لازم را در زندگی اجتماعی کسب کند، دیگر جوانب و اکثرهای مختلف زندگی جمعی هم، منجمله هنر و هنرمند، در جای خود قرار خواهد گرفت.

مورد ذیلمهای کیارستمی و این که به زعم من از نظر موضوع و سبک واجد اعتبار و ارزشی جهانی است توضیح داده‌ام. فکر نمی‌کنم ذاتی جان ناپلئون بتواند مشکل را حل کند و تعیین کند که بالاخره کار، کار انگلیسی‌هاست یا کار آخرند. طبیعتاً وقتی کسی یا چیزی به جلوی صحنه جایده، که در دوران ما جایده‌ای جهانی است، پرت شد هر کسی سعی خواهد کرد استفاده یا سوءاستفاده‌ای هم از آن بکند اما این امر ماهیت آن پدیده را تعیین نمی‌کند. گیر اصلی، صرفاً در شناخت درست سینمای کیارستمی نیست. بدوا باید درک درستی از جایگاه هنر در زندگی اجتماعی شکل بگیرد و دو جزء همیشه هنرمند، هنرمند و انسان مدنی، از هم تغییک شوند.

در سملکتی که تحزب سیاسی ممنوع است همه چیز سیاسی می‌شود. از شاعر و فوتیالیست و سینماگر و خواننده انتظار سی‌رود که سوچع خند رژیمی و خند استبدادی داشته باشند و افکار مترقبانه به نمایش بگذارند. هنر و هنرمند با معیارهای سیاسی سنجیده می‌شوند. سینما دوست با این امید به سینما می‌رود که صحنه یا دیالوگی علیه رژیم حاکم ببیند و بشنود. شعردوست با این توقع شعر می‌خواند که مخالفتی سیاسی در آن کشف کند. ردیف کردن شاعر و کشتنی‌گیر و خواننده توسط مجاهدین به عنوان سقایات عالیه شورای ملی مقاومت پاسخی به همین انتظارات و توقعات است. مجاهدین کاری به آگاهی و شعور ندارند، همه عقبماندگی‌ها و کج فهمی‌ها را به خدمت می‌گیرند و البته این را هم اضافه کنیم که نهایتاً مردم و افکار عمومی یک نیروی سیاسی را بر اساس مواضع و پراکتیکش قضاؤت می‌کنند. و گردد تمام هنرمندان جهان هم نمی‌توانند بی‌مایگی سیاسی یک حزب را جبران کنند، مورد مجاهدین این را نشان می‌دهند.

چنین پدیده‌ای در دنیا کراسی‌های غربی که تحزب و سیاست جا افتاده است به ندرت دیده می‌شود. کسی کاری به نظرات سیاسی شاعر و سینماگر و خواننده و رقص ندارد. اینها هر کدام بطرات خودشان را دارند و در سیاست مداخله نمی‌کنند و اگر هم بکنند تاثیر زیادی نمی‌گذارند و در حاشیه قرار می‌گیرند. برای درک سینمای کیارستمی باید خود فیلم‌های او را ملاک قضاؤت قرار داد و لاغر. با این وجود این سواله قابل انکار

کیارستمی را علم کرده و دوست هم فرضتی به دست آورده تا نشان دهد که می‌تواند "در همه عرصه‌ها" پوزه شیطان بزرگ را بد خاک بمالد. کایه دو سینمای ژوئیه اوت ۹۵ با عکس کیارستمی روی جلد و یک مجموعه مفصل ۲۰ صفحه‌ای در باره او و پخش تمام فیلم‌های این کارگردان در فستیوال لوکارنوی سوتیس در همان زمان، اوج مرفقیت‌های بین‌المللی کیارستمی بود. مطبوعات فرانسه هیچ خستی به خرج نمی‌دهند: "یکی از بزرگترین سینماگران جهان، "تابغه سینما" و امثال‌هم دیگر توضیحاتی رایج و سعملی شده‌اند. اما مطبوعات و مخالف ایرانی هنوز تنروانست‌اند کیارستمی را هضم کنند. جمهوری اسلامی در عین حال که سعی می‌کند از اعتبار و شهرتش استفاده کند بد او بی‌اعتماد و مشکوک است و بعد از هر عکسی که کنار او می‌گیرد پنجاه بار صلوات می‌فرستد و بد دور خودش فوت می‌کند: مطبوعات و مخالف اپوزیسیون در عین حال که اخبار مرفقیت‌های شان را "اعضنا و گروی به اجبار؛ منعکس می‌کنند این لقمه در گلوبیشن گیر کرده است و نمی‌دانند باید آن را فرو دهند یا پس بیندازند.

در این میان چیزی که کمتر سورد بحث و تعمق است خود سینمای کیارستمی است و در این رابطه مجلات سینمایی داخل کشور هم که "خودی" و درنتیجه قابل اعتمادتر هستند، چندان کمکی به این امر نکرده‌اند. حقیقت این است که سینمای کیارستمی چندان مورد علاقه متقیدین حرفه‌ای ایرانی نبوده است و اخیراً است که بد دنبال موقوفیت‌های بین‌المللی‌اش، توجه بیشتری به او می‌کنند. کیارستمی نه در سنت سینمای روش‌نگاری پیش از انقلاب جا می‌گیرد و نه در مقوله سینمای غربی مورد علاقه متقیدین سینمادوستان و متقیدین ایرانی اگرچه بیشتر از دوست‌داران سایر اشکال هنر با سینمای جهان آشنا هستند و اطلاعات و دانش و ذوقی منطبقتر با معیارهای جهانی دارند اما یا نیازهای زمانه را به سینمایی ستفاوت از سینمای غالب جهان در درک نمی‌کنند و یا این که بد کارگردان و سینمای ایرانی که می‌رسند معیارها و توقعات‌شان تغییر می‌کند. سایایا جیترای و کوروساوا و یلماز گونی حتی اگر غرب شناسانده باشد، دوست دارند اما به سینمای کیارستمی مشکوک هستند. من قبلاً در چند مورد نظراتم را در



زبانی نازه از تصویر

به مناسبت نمایش آثار رخشاد نورده در پاریس

آفرینش هنری پیامد سلسله‌ای از میان
کنش‌هایی چنان پرشمار و پیچیده است
که از دایره ادراک فراتر می‌رود

بیشل ریو

از ایرانی بودن در غرب مشخص می‌شود. رخشاد نورده در شمار نقاشانی است که زیر تاثیر این چندسوسدایی آثاری نوین و درخشنان آفریده است. در نمایشگاه نقاشی او که در چارچوب نمایشگاه‌های 'درهای باز' در محله سیزدهم پاریس به سپرستی شهرداری این محله برگزار شد، تابلوهایی با سیکهای گوناگون به نمایش در آمده بود.

در سری تابلوهایی که با به کار بستن سمبول‌های خطی نوین نقاشی شده‌اند، بیننده از بی‌رنگی تابلویی بنام 'رویا' که به سپیده سحری می‌ماند، به رنگ‌های قهوه‌ای تند در تابلوی 'نوروز خیالی' که برگ‌های خشک و ساقه‌های درختان نونهال را در پس زمینه‌ای برفی تداعی می‌کند، به مجموعه‌ای از شادترین رنگ‌ها در آخرین تابلوهای نقاش گذار می‌کند. رخشاد نورده در این مجموعه به آفرینش خطی بین دست یافته است.

تجربه تلفیق خط در نقاشی و کاربرد 'نشانه‌ها' در خطی ویژه آن در جزئیات سپس در تابلوهای مشهور کاندینسکی بنام 'سلسل' در سال ۱۹۲۵ می‌توان یافت. کاندینسکی در این تابلو در چهار سطر، با ترسیم نشانه‌ها و سمبول‌هایی که هرگز تکرار نمی‌شوند و نیز نهادن نقطه‌هایی به نشانه پایان یافتن جملات، خط درونی و فردی خود را خلق کرده است. خطی که بیشتر به هیروگلیف سی‌ماند. رخشاد نورده در کاربرد خط می‌نویسد^(۱) برای من هر نشانه نماینده

همراه بود، اما باید گفت که برخی از هنرمندان جوان را به بلوغی زودرس رسانید. بلوغی که زاییده برخورد سنت و تجدد بود و آنان را وا می‌داشت که تجربه‌های افراطی را پشت سر نهند و با دیدگاهی نوین هستی خویش و روابط انسان و جهان امروز را بازنگری کنند. بدین معنی دیگر نقاش امروز خود را در وضعیت وجودی (اگزیستانسیل) نویسی باز می‌باید و اجباری ندارد تا میان سنت‌های شرق و مکتب‌های غرب دست به گزینش زند. او با نگاه نازه می‌کوشد تا واقعیت جهان امروز و وضعیت وجودی و اندیشه‌گی خود را در آستانه قرن پیش‌تیرکم بیان کند. بیانی که زبان خاص خود را می‌طلبد. در این میان بیشتر نقاشان جوان ایرانی ریاض تجربید را برگردیده‌اند. گزینشی که ناخواسته میان نقاشان و بیننده‌گان آثارشان اختلاف و ناسازگاری ایجاد می‌کند. ریاض بیشتر آدمها نقاشی را از راه زیارت ویژه آن در کنمی‌کنند و کسان بسیاری زبان دیداری را پیچیده‌تر و گاه نارسانتر از زبان روایتی ادبیات می‌دانند. اما این پدیده که تا حدودی به نارسانی‌های آموزشی شر ایران مربوط می‌شود جزو سزاوار بعثتی جداگان است.

به گفته کاندینسکی هنرمند فرزند زمانه و قادر احسان است. نقاشان جوان و هنرمند ما نیز فرزندان تجربه ژرف زمان‌ای چندسوسدایی‌اند که در خطوط کلی اش با دوپارگی سنت و تجدد در ایران و نیز دوگانگی شخصیتی برخاسته

در دورانی که شعر بطور کلی و شعر نو بطور اخص به بیراهه می‌رود به نظر می‌رسد که زبان شاعرانه در سراسر ایران سترونی و بیمهودگی افتاده است. انواع دیگر بیان هنری زندگانی و شکوفانی تازه‌ای می‌یابند. همان گونه که دهه‌های ۴۱ و ۵۰ تا اواسط دهه ۶۰ دوران رشد شعر نو و خلق آثار شعری بکر و ماندنی بود و در سال‌های ۶۰ نشرنویسی در قالب رمان و داستان کوتاه راه تحول می‌پیمود. سال‌های اخیر را نیز می‌توان دوران رشد و شکوفانی هنرهای تجسمی دانست. هنرهایی که می‌کوشند تا زبان ویژه فضاهای ذهنی و بازتاب وضعیت‌های روانی و اوضاع و احوال اجتماعی اسرور باشند. پیداست که در این جستجو به هویت و خلاقیتی تازه دست می‌یابند. در دهه اخیر رشد و رونق ناشی و سینما در ایران چشمگیر بوده است. نسل امروز هنرمندان ایرانی از یکسو شاهد تقلید سطحی از هنر غرب در دوران پهلوی و از سوی دیگر ناظر بازگشت به خود و جستجوی هویت شرقی و ایرانی از خلاص سنت، تاریخ و دین در سال‌های بعد از انقلاب بوده است. بازگشته که بیشتر واکنشی بود در برابر تفسیری از غرب‌زدگی با این گمان که گویا هویت سنتی تاریخی ایرانیان از دست می‌رفت، این واکنش در نقاشی با تقلید و بازگشت به مینیاتور و تابلوهای قمه‌خانایی جلوه‌گر می‌شد. تجربه این کنش و واکنش و پیامدهای آن هرچند غالب با بی‌توجهی به گوهر هنر

ویژگی‌های مینیاتور، دوری آن از رئالیسم است هم چنین در آمیختگی خط (شعر) و تصویر و نیز واژه‌ها و رنگ‌هایی که مینیاتور را به صحت تئاتر نزدیک می‌کند".

بازگشت به گذشته و تلقیق آن با حس و حال درونی نقاش و نیز بیان هویت امروز او که زایده گذشته وی ولی متفاوت با آن است نقاش را به فرامدرنیسم می‌کشاند. برخلاف نظر برخی از منتقدین نفوذ اجتناب‌ناپذیر ایده‌های فرامدرنیسم که پیش از آنکه سبکی خاص باشد بر توصیف موقعیت امروز و انتقاد از آن مبنی است. در بسیاری از هنرمندان به تحول و خلق فرم‌های نوین منتهی شده است. بازگشت به تاریخ و سنت‌های هنری گذشته و راه‌جویی در آن همواره به نسخه‌برداری و تقلید صرف منتهی نمی‌شود، بلکه در آثاری چون "پرواز شماره ۵" به آفرینشی نوین از خط و تصویر و نیز در تابلوی "پوشیده" از رنگ‌های خیال‌انگیز و زنده و شکل‌های ظریف مینیاتوری به خلق کمپوزیسیون‌های آزاد و غنی می‌انجامد.

در سری تابلوهای "اتوبوس" جدایی قسمت زنانه و حالت زنان داخل اتوبوس چشمگیر است. در تابلوی سه‌بعدی "رساله" که به حالت پرچم بر پایه‌ای در میان آتلیه نصب شده است، بر یک سوی یوم خط ویژه نقاش و بر سوی دیگر آن قطعات ماشین شده رساله دانشگاهی اش به چشم می‌خورد. این تابلو مانند صفحه‌ای از یک کتاب است که با خطی آشنا نوشته شده ولی با ورق خوردن آن همه چیز دگرگون می‌شود و خواندن سوی دیگر صفحه به تغییل خواننده وابسته است.

رُخشداد نورده که نقاشی را از ۱۲ سالگی آغاز کرده در ۲۰ سالگی برای ادامه تحصیل به فرانسه آمده و دوره نقاشی و مدرسه هنرهای زیبای پاریس را در سال ۱۹۹۰ با موفقیت به پایان رسانیده و از آن پس هرسال در نمایشگاهی در پاریس شرکت کرده است.

وی در ژوئن ۱۹۹۵ در بی‌ینال "جام رنگ" شرکت جست و از میان ۲۰۰۰ نقاش شرکت کننده از تمامی نقاط فرانسه، به مقام اول رسید و جایزه "پلت طلایی" را از آن خود کرد. ●

۱. کلیه نقل قولها برگرفته از کتاب ساختار در نقاشی، نوشت رُخشداد نورده است که برگردان فارمی آن بزودی چاپ و منتشر می‌شود.

نورده در زمینه کار در ابعاد بزرگ می‌نویسد: "برای خلق این تابلوها قلم موهایی به طول یک متر تا یک متر و نیم ساختم... نیازمند پرداختن با ۴۰ سمت" نوشتن بود. اما نه نوشتن زبان مشترک جامعه، بلکه نگارش نقشی به شکل شعر فارسی که الفبای آفریده خود نگاشته باشم".

نقاشی در تابلوی "شعر" با ترتیب ستون‌های کوچکی از قطعات دراز و آزاد بوم بر گرد چوب‌های پایه‌دار لوله می‌شوند و به ترتیب و با سامان مصراع‌های شعر کلاسیک در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند، از دیدگاه کمپوزیسیون، بعد فضا را نیز بکار گرفته است که کمپوزیسیونی است از بیت‌های خاکستری سیاه پیا خاسته. رُخشداد در این باره می‌نویسد: "کاربرد فضا در رابطه با احساس شکل می‌گیرد... وقتی هنرمند فضایی می‌آفریند، شکل چنین فضایی در رابطه با نیاز درونی اش تجسم می‌یابد". و در تابلوی شعر این "شکل"، شکل مصراع‌های شعر کلاسیک فارسی دارد. نقاش بر آن است که شعر در دورانی از تاریخ ایران، درخشان‌ترین تبلور هنری ما بوده، امروز شعر نیازمند ساختار و بیانی تازه است.

تابلوی "شعر" گذشته از فرم فضایی و جدا از کاربرد رنگ‌های تیره، شکل‌هایی از زن را در پوشش‌های سیاه به نمایش می‌گذارد. پوششی برآمده از قرن‌های پیشین، بافت‌های سنت و نیز پدیده تحریم که بسان جدارهای آهنین زن را از فضا و دنیای بیرون جدا و متمایز می‌کند. ادغام فضاهای معماری و کمپوزیسیون شعر در نقاشی، نماد عصر نزدیکی علوم به یکدیگر و زایش رشته‌ها و مطالعات چندبعدی نیز هست. تابلوهای دیگر نمایشگاه اکثراً در قلمرو دو سبک جای می‌گیرند. پارهای از آنها با پس‌زمینه‌های یکدست، طرح‌هایی کوچک و رنگین را می‌نمایانند که یادآور مینیاتورهای قدیمی است. نورده می‌گوید: با مینیاتور در سال ۱۹۸۷ از طریق کتابی که هدیه پدرم بود آشنا شدم. نقاشان دوره صفویه به سبکی کامل و تمام در مینیاتور دست یافته بودند. کمپوزیسیون تابلوهای این دوره بسیار غنی و رنگ‌ها در تصاویر گویا است. در میان رنگ‌های شاد و بی‌نقش همانگی کامل به چشم می‌خورد و بیش از هر چیز طنزی قوی از پس تصاویر حتی هنگامیکه موضوع مینیاتور جنگ، و بدی و خشنوت است، نمایان می‌شود.

نورده در زمینه کار در ابعاد بزرگ می‌نویسد: "برای خلق این تابلوها قلم موهایی به طول یک متر تا یک متر و نیم ساختم... نیازمند پرداختن با ۴۰ سمت" نوشتن بود. اما نه نوشتن زبان مشترک جامعه، بلکه نگارش نقشی به شکل شعر فارسی که الفبای آفریده خود نگاشته باشم".

نقاشی در هر سه سنت جای دارد. در تابلوهای من نه تنها تصویر نمادین واقعیت و شکل اسکلت فرایافت‌ها بلکه ایدئوگرام چینی که ترسیم آن پیروی از حرکات صورت می‌گیرد وجود دارد... با این حال گاه الفبای فارسی را هم به کار می‌برم".

نورده در کار آفرینش آثار تجریدی (آبستره) و نیز نوآوری در سبک و شیوه کار تنها نیست. جریان نقاشی نوگرا در میان نقاشان ایرانی واقعیتی است که بنا به ضرورت‌های اجتماعی، تاریخی و فرهنگی رخ داده است. نوگرایی نقاشان امروز ناشی از تقلیدی سطحی از سبک‌های متدائل در غرب نیست، بلکه از نیازی فرهنگی سرچشمه می‌گیرد که در در بیان موقعیت‌های حسی و اندیشه‌ای به همراه داشته، رُخشداد نورده در این باره می‌گوید: "نقاشی‌های من زندگی ذهنی ام را بازگو می‌کنند". ولی بیننده در برای تابلوهای نورده خود را در جهانی باز می‌یابد که زبانش برای او بیگانه است و این خود موقعیت انسان امروز را در رویارویی با شتاب سراسام‌اور تحولات عصر ارتباطات چندساله‌ای و نیز در برخورد با ابزار ویژه آن یعنی دادپرداز (کامپیوتر)، که زبان آن همانا زبان این عصر می‌باشد تداعی می‌کند. با این حال تابلوهای رُخشداد مانند دیگر آثار هنری دارای ابعادی چندگانه است؛ در برخی از این آثار موسیقی و ریتم ویژه‌ای، بیننده را به خود جذب می‌کند. موسیقی‌ای که از آهنگ کلام، تکرار حرکت نگارش و چیزی فراتر از آن بر می‌اید.

رُخشداد نورده می‌گوید: "من از ریتم موجود در معماری ایران و نیز از برخی از آداب و رسوم و پدیده تکرار در آنها تأثیرپذیر شده‌ام". کمپوزیسیون تابلوها ملودی‌هایی است که با مشاهده تابلو مثلاً تابلوی "پرواز شماره ۵" با ابعاد ۳ در ۲/۵ متر حس می‌شود. این تابلو عظمت و شور سمفونی را یادآور می‌شود. سمفونی ناشنیده‌ای که موسیقی این زبان ویژه است.

از سرزمین عجایب:

تفکیک جنسی در اتوبوس‌ها بوای جلوگیری از هرگونه اختلال گناه.

مقام نبوت رسیدند، من هم گوسفندان خاندان خود را می‌چرانیدم. (۲)
اسام صادق (ع) هم فرموده است: خداوند هرگز پیامبری را مبعوث نکرد مگر اینکه او را به چوپانی گوسفندان گماشت، تا بدین وسیله سرپرستی و اداره زندگی انسان‌های مختلف را بیآموزد. (۳)

زیر نویس‌ها:

- ۱- سوره ضحی، آیه ۷.
- ۲- حیات محمد (ص)، ص. ۸۰.
- ۳- بحار الانوار، ج ۱۱، ص. ۶۵.

(کیهان، یکشنبه ۲۲ مرداد ۱۳۷۴)

نماینده ایران در بانک جهانی:

ایوان تاکنون حتی یک دلار از بانک جهانی وام نکرفته است.

در اجرای تعديل اقتصادی و از سوی صندوق جهانی پول، هیچ نسخه‌ای به ایران دیکته نشده است و تاکنون جمهوری اسلامی ایران یک دلار وام از بانک جهانی دریافت نکرده و آن‌چه در ایران اتفاق افتاده برنامه کارگزاران اقتصادی بوده است.

نماینده جمهوری اسلامی ایران در بانک جهانی، این مطلب را در جلسه شورای اداری استان گیلان عنوان کرد. وی گفت فقط ایران چند میلیون دلار پول به صورت بلاعوض در زمینه آلودگی هوای تهران، محیط زیست، مرکز آمار ایران و مدیریت برنامه‌ها و ۲۵۰ میلیون دلار وام برای بازسازی مناطق زلزله زده رودبار دریافت کرده است.

(کیهان، ۲۳ مرداد ۱۳۷۴)

سید علی خامنه‌ای در دیدار با مشولان خبرگزاری جمهوری اسلامی:

خبرها را باید آنچنان گفت که اطلاع از آن برای مردم مفید و لازم باشد و کشور از آن بهره‌مند شود. (کیهان، ۱۰ مهر ۱۳۷۴)

آیا من شهید شدم؟

- بعضی از اجسامی که اینجا می‌آورند نفس می‌کشند! این جمله را مستول معراج شهدای اهواز به یکی از نزدیکان ما گفته بود که پی‌گیر یافتن من بود. بالاخره معلوم شد شهید نشده‌ام و مرا به بیمارستان شمید نمازی شیراز منتقال داده‌ام.

در گرما گرم کربلای ۸، در جایگاه توب‌چی تانگ نشسته بودم و شلیک می‌کردم. چون قبلاً دستم توکش خورده بود، بعد از شلیک ۲۰ الی ۲۵ گلوله، دست مجرحوم بی‌حس شده بود و من برای صدا کردن یکی از بچه‌ها سر از دهلیز تانک پیرون آوردم که دیگر هیچ نفهمیم.

می‌گفتند مقداری از مغز روى تانک ریخته بود. مرا در میان سایر اجسام مطهر شهداء گذاشتند و به معراج فرستاده بودند. در مقر تیپ ۲۰ رمضان مراسم مفصلی در بزرگداشت شهادتم برگزار کردند در و دیوار تیپ را پارچه‌های یادبود نصب کردند و به قول معروف حلوای ما را خوردند.

اما من در حالت اغماء عالم دیگری داشتم. در آن روزهای که به هوش نبودم، محفل هوشیاران عالم ملکوت را دریافتتم. لحظاتی بهجهتزا و لذت‌بخش که از سخن این دنیا نبود بر من گذشت. غرق در زبانی و نورانیت بودم. اما تماشای این جلوه‌های توصیف ناشدنی تنها اندکی از اوقات آن ایام بود. تصاویری از دنیا و اهل آن وابستگی‌ها و دلبستگی‌های سمعول آن هم حضور داشت. چهره نخستین فرزندم که هنوز او را ندیده بودم، در آن لحظات فیض و بسط، تمایل مرا به بازگشت بیشتر می‌کرد.

سرانجام تمام رنگها در مقابل "رنگ تعلق" رنگ باختند و من برگشتم.

جانباز ۵۵ درصد احمد قربانی

(روزنامه کیهان دوشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۷۴)

آفتاب آمد دلیل آفتاب ... روزگار شباني

از روزگار شباني محمد (ص) تاریخ دقیقی نمی‌توان ارائه داد، اما شاید آیه: وجود کضال (۱) اشاره به گم شدن آن حضرت در بیابان به هنگام شباني او داشته باشد.

در تاریخ می‌خوانیم: روزگار شباني برای محمد (ص) در کودکی فرصلت مناسبی بود، تا او به دور از شهر و دیار، به فکر و اندیشه پیرزاده، زیرا او گوسفندان خانواده خود و مردم را می‌چراند، و به این کار افتخار هم می‌گرد و پیوسته می‌فرمود: خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نداشت، جز این که گوسفند چرانی هم کرده بود، حضرت موسی و داود هم پس از روزگار شباني به

معرفی

کتاب و نشریه

مجله، گاهنامه

* آرش، شماره ۵۱ مرداد ۱۳۷۴ با مقالات: کالبد شکافی یک جنایت، با تهاجم فرهنگی ا. در خارج از کشور مقابله کنیم، گزارشی از چین، فلسطین و بحران در جنبش ملی، کنگره جهانی مارکس، زنجیرهای خوشبختی در مدارس ایران و...»

* مهرگان، نشریه فرهنگی- سیاسی از انتشارات جامعه معلمان ایران، سال چهارم، شماره ۱ بهار ۷۴، ص. با مقالات: «همستگی و وحدت ملی تنها پشتونه نجات ماست»، «نظم ولایت فقیه در گرداد فساد و انحطاط»، «ادبیات معاصر ایران و تراژدی هویت!»...

* کبوود، فصلنامه ادبی، به سردبیری بهزاد کشمیریپور، شماره ۱۱-۱۲، مرداد ۷۴، ص. با داستان‌هایی از مهری یلفانی، محمود شکرالبری، مجتبی حسام، شهلا حمزایی و اشعاری از: امیرحسین افراشیابی، بهروز شیدا، بهزاد کشمیریپور، مجید نفیسی و...»

* پویش، نشریه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، دوره دوم، شماره ۲۲، تابستان ۷۴، ۱۷۱ ص. مقالات این شماره: سیاست «مهار دوجانبه آمریکا» و واکنش اپوزیسیون ایران، دین و سیاست در نظام دموکراسیک (علی سپهری)، آرمانگرatis، مصلحت‌اندیشی (حسین ابراهیمی)، کفرگویی در جهان کامپیوتزرزده و عصر انتقال اطلاعات (ف. شیوا)...

* نقد، در زمینه تئوری رادیکال جامعه، ویراستار ش. والانش، شماره ۱۶، مرداد ۷۴، ۱۴۴ ص.

اسلامی در اراده این کار تحقیقی عاشقانه راجع به سیاست، یا بر عکس ناییشی سیاسی راجع به عشق» است.

شعر

* از تیوباراتهای، پرویز خضرائی چاپ دوم، انتشارات سنبله، هامبورگ، ۱۳۷۲، ۲۳۶ ص. شاعر این کتاب را به همه آنها نثار کرده که «در راه رها شدن و رهایی بخشیدن اندیشیدند، جنگیدند و به خاک افتادند... به همه آنها که زیباترین و حماسی‌ترین شعرها را زندگی کردند». کتاب در دو دفتر تنظیم شده با شعرهای: «دوشمشیرانه»، «زنده، نه چون گیاه»، «از پشت پنجره کابوس»، «هست باز احمد و توماج و حمید» و...

* از پشت پنجه تبعید، پرویز خضرائی، انتشارات سنبله، هامبورگ، ۱۳۷۲، ۱۳۸ ص. کتاب مجموعه‌ای است از ۱۸ شعر: کنار شب، کودکی، بلوغ، شهمن، به کوه رفتن و...

واره نامه

* واره نامه انگلیسی - فارسی برای علوم انسانی، داریوش آشوری، ناشر: مرکز استناد و پژوهش‌های ایرانی (پاریس)، چاپ یکم، بهار ۷۴، ۴۴۶ ص. در مقدمه کتاب با عنوان «زبان علمی و زبان ادبی» آمده: «جدا کردن حساب زبان علمی از زبان ادبی، بیوژه زبان شاعرانه، و روشن کردن فرق بنیادی آن دو برای ما فارسی زبانان اهمیت بسیار دارد...».

تصحیح و پوزش

- در مقاله «چند نکته درباره تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی گرد» نوشته بهمن مشیرزاده که در شماره ۲ نقطعه چاپ شد چند اشتباه به شرح زیر اصلاح می‌شود:
- ۱- در سراسر مقاله نام آقای کن达尔نzan به غلط «کنداL نظام» آمده است.
 - ۲- در ص ۲۳ ستون ۳ سطر ۲ به جای «کامل ابن اثیر»، ابن اثیر در کامل درست است.
 - ۳- در ص ۲۴ ستون ۱ سطر ۲ به جای «المسالک و الممالک»، «صوره الارض» درست است.

در این شماره آمده: معمای تبیین (ش. والانش)، مقدمه‌ای بر پیش‌شرطهای معرفت‌شناسی (بهرام جناب)، تبیوب سه عنصر بناسخی در تفکر کارل مارکس (حمید حمید) و...

* پر، شماره ۱۱۵، مرداد ۷۴، ۵۰ ص. این شماره دربرگیرنده مقاالتیست از: علی سجادی (در خرقه از بیش منافق نتوان بود!)، مهدی قاسمی (درگذشت کریم سنجابی)، رامین احمدی (اعلامیه نویسی و صداقت اعتراض) کوروش هماینپور (تماشاچیان جنایت) و...

* آفتاب، مجله فرهنگی، اجتماعی و ادبی، با مستولیت ع. آرش، شماره ۱۳، شهریور ۷۴، ۳۸ ص. با مقالات: نظری اجمالی بر عوامل تاریخی و زمینهای تعoul ادبی در کار نیما، جمالزاده، هدایت (بیژن شیبانی)، علم و تکنولوژی در سال ۲۰۰۱ (رسول سرخابی) و...

* آهنگ مدارا، گاهنامه فرهنگی- اجتماعی، مدیر مستول سیدمصطفی آزمایش، شماره ۷۴، پاریس، ۴۲ ص. برخی از مقالات: کدام دموکراسی؟ ناب یا آینه‌ت؟! منشاء مشروعیت حکومت در نظام مردم‌سالار و نظام مردم‌ستیز و...

نقد و بودیسی

* ریشه‌های عقب ماندگی (سه مقاله)، دکتر مرتضی محیط، انتشارات سنبله، هامبورگ، چاپ اول، ژوئن ۹۵، ۱۱۱ ص. این عقب‌ماندگی، مقدمه‌ای بر ساخت اقتصادی اجتماعی ایران، چهره امپریالیسم در سالهای پایانی قرن بیستم، می‌باشد.

* برسی عقلانی حق، قانون و عدالت در اسلام . م. کوهیار. انتشارات خاوران. چاپ اول، پاریس، تابستان ۱۳۷۴. نویسنده بر آنست که از منظر عقل، یا بگفته خود، از دیدگاه انسان امروزی، حقوق و قوانین اسلامی را مورد مذاقه قرار دهد. اینویه از اسناد و مدارک تاریخی و...

ذندگی مردم از زبان رسانه‌های دولتی ایران

محیط زیست

رئیس موزک بهداشت شمال تهران:

تقویه یک طرح جامع برای دفعه
بهداشتی فاضلاب در تهران ضروری
است

سرمیس شهری: جریان فاضلاب
در نهرهای عمومی و سطح
کوچه‌ها و خیابان‌ها بويژه در
گرمای تابستان در برخی از نقاط
تهران سلامت و بهداشت عمومی
را به خطر انداخته است... رئیس
مرکز بهداشت شمال تهران اما
ازنود در شمال تهران برخی از
مناطق از جمله قیطریه، توانی و
آفریقا و تپه‌های امانیه با مشکل
دفع فاضلاب روپرو هستند که در

حال حاضر با توجه به بالا آمدن
سطح فاضلاب در سفرهای
زیزیمنی تپه‌های امانیه این مشکل
به مرحله خطرناک رسیده است.

در این منطقه با توجه به ساخت و
سازهای بلندمرتبه و شب تپه

فاضلاب به درون منازل مسکونی
راه یافته و در اثر پوسیده شدن
لوله‌های آب در اثر قرار گرفتن در

مجاہرات فاضلاب آلودگی آب
آشامیدنی نیز اهالی منطقه را
تهدید می‌کند... یکی از ساکنان

این منطقه... تأکید کرد که در
حال حاضر جریان فاضلاب با

توجه به ترکیبات شیمیایی و
اسیدی در زیر پی ساختمان‌ها
برگزار شد، بیان کرد و بر

ضورت تلاش همه‌جانبه در راه
توسعه اقامه نماز تاکید نمود...

کیهان ۶ تیر ۱۳۷۴

۴۵. نماز از زندانیان استان همدان

حافظ فرقان کریم هستند

... مدیرکل زندانهای استان

همدان با اعلام این مطلب به

خبرنگاران گفت: ما اعتقاد داریم

ارتقاء سطح فعالیت‌های فرهنگی

و تلاش در آشناسازی هرجه

بیشتر زندانیان با فرهنگ قرآنی

و نماز باعث هدایت زندانیان و

متبنیه شدن آنان می‌شود... وی

چفلوندی - بروجرد در دست

تصوفیه‌خانه این آب واقعاً غیر قابل
شرب می‌باشد. همچنین اکثر
خیابانها فاقد جدول بوده و
فاضلاب آن بیرون زده و بر اثر
گرفتگی فاضلاب اکثر میادین
تردد پر از این آب می‌شود.

جمهوری اسلامی ۶ تیر ۱۳۷۴

طرح آمرين به معروف در تهران

بزرگ اجوا شد

... در این طرح پرسنل انتظامی
ناحیه انتظامی تهران بزرگ با
حضور در سطح شهر هدایایی را
به منظور ارج نهادن به ارزشی‌ای
والای اسلامی به خواهران محجه
اهدا کردند. اکیپی‌ای ویژه ناحیه
انتظامی تهران بزرگ همچنین با
مراجعه به ادارات، سازمانها و
نهادهای واقع در سطح شهر
تهران اقدامات مشابهی را به
مرحله اجرا گذاشتند...

جمهوری اسلامی ۲۵ تیر ۱۳۷۴

نمایز جماعت در میادین زاهدان

برگزار می‌شود

... در راستای اشاعه فرهنگ خنی
و انسان ساز نماز و احیای
ارزشی‌ای والای این فریضه‌های
در میادین زاهدان نماز جماعت
برگزار می‌گردد. در اولین شب
اجرای این مراسم که از سوی
ستاد اجرائی امر به معروف در
میدان آزادی زاهدان برگزار شد...

حجت‌الاسلام ریانی یکی از
حجت‌الاسلام دینی کشی از
روحانیون سپاه ناحیه سیستان و
بلوچستان در این مراسم در
خصوص اهمیت بنیانی نماز و
توجه به آن به عنوان مهمترین
ناهی در مقابل منکرات سختانی
بیان داشت.

جمهوری اسلامی ۱۸ تیر ۱۳۷۴

حمل و نقل

**این جاده از ۲۰ سال پیش در دست
احداث است**

۲۰ سال است که جاده ارتباطی
متبنیه شدن آنان می‌شود... وی

آموزش و پرورش

بیش از ۶ هزار و ششصد
روستایی فاقد امکانات آموزشی و
خدمات رفاهی در استان خراسان
شناختی شده است. رئیس دفتر
مناطق محروم استان خراسان
ضمیم اعلام این خبر گفت: این
روستاهای فاقد آب آشاییدنی برق،
راه، اشتغال و طرحهای آموزشی
هستند. وی با اشاره به حجم
گسترده محرومیت در استان
خراسان افزود: از مجموع ۶ هزار
روستا دارای سکنه بیش از
سه‌هزار و پانصد روستا محروم
شناخته شده است...

کیهان ۱۵ تیر ۱۳۷۴

دوشوارهای ثبت نام در مدارس

قضیه ثبت‌نام در مدارس سال به
سال پیچیده‌تر می‌شود.

تفسیم‌بندی مدارس به دولتی و
نمونه مردمی و غیرانتفاعی،
گرایش معلمان به تدریس در
مدارس غیرانتفاعی به دلیل
اعتباری و اقتصادی و تهی شدن
مدارس دولتی از کادر آموزشی
 مجرب از سویی و تمایل خانواده‌ها
به ثبت‌نام فرزندانشان در مدارس
نمونه مردمی و غیرانتفاعی از
سوی دیگر ثبت‌نام را آرام آرام به
مشکلی بزرگ برای اداء تحصیل
آینده‌سازان کشور مبدل خواهد
کرد. برگزاری آزمونهای مختلف،
ایجاد شرایط گوناگون از قبیل
شرط معدل و برگزاری
مساحه‌های متعدد با دانش‌آموز،
صرف برای ثبت‌نام در مدرسه‌ای
که به ظاهر همه معلمان کارآزموده
در آن گرد آمداند، هم موجب

تحمیل اضطرابهای خارج از
آب آشامیدنی شهر اهواز
غیربهداشتی می‌باشد. این آب
همراه با آهک و نمک و رسوبات
دیگر خانواده‌ها نگرانی دیگری
را به آنان تحمیل کرده است...

همشهری ۱۱ شهریور ۱۳۷۴

١٥٦

نفرات بوقر پانزدهمین دوره
مسابقات سراسری قرآن و آذان
نیروی دریایی معرفی شدند
کیهان ۱۱ شهریور
بادداشت سینمایی بحران سینمایی
ایران

قسمت هفتم.
مهرداد فرید ... با مقایسه
آمارهای تعیینی در خصوص
رسانه‌های مورد استفاده در ایران
ملاحظه می‌کند که سینما در
کشورمان چقدر نحیف و رنجور
است. این در حالی است که همین
رسانه ضعیف در قیاس با سایر
رسانه‌ها بیش از همه مظلوم،
توسیعی خور و مورد سوءظن است.

دلیل آن نوع حساسیتی است که هم دولتمردان و هم مطبوعات و هم مردم نسبت به آن دارند! ... برخی مطبوعات حتی نسبت به موقوفیت‌های تاریخی سینمای ایران در عرصه‌های بین‌المللی بدینانه عمل میکنند. آنها اغلب، این موقوفیتها را در راستای تروطه‌های استکبار جهانی ارزیابی می‌کنند. اگر فیلمی باقیتیار تلتچ جامعه توجه کند آن را با شوری توطئه ارزیابی می‌کند و اگر به واقعیت‌های تلتچ بی‌توجه باشد، و سعی به سرگرم کردن مردم کرده باشد، آن را به عنوان فیلم فارسی محکوم می‌کند، اگر به هچکدام از این دو جنبه توجه نکند آن را متهم به روشنفکری می‌کنند! خلاصه برای محکومیت هر فیلمی بهانه‌ای در دست دارند چرا که آنها پیش از هر چیزی نسبت به این سینما بدین هستند! ولتمردان ما نیز با ایجاد انواع و قسم شیوه‌های نظارتی ثابت کردند نسبت به سینما و سینماگران بدینند! آنها چنان با شیوه‌های بوروکراسی دست و پای یلمسازان را بسته‌اند که سینماگران نتوانند کوچکترین حرکت خارج از خواسته مستولین اشته باشند، اینهمه آیا نشان از اعتمادی نسبت به سینما آن هم رس از گذشت هفده سال از قبال نیست؟...

سلام ۱۲ شهریور ۱۳۷۶ سینمای حوزه هنری به کجا میرود

نهایت مخصوص بیهوشی شبکه بهداشت و درمان بجهان این شهر را ترک گرد

... به گزارش خبرنگار ما با ترک
این متخصص که از اتباع
هندوستان است از این پس
بیمارانی که نیاز به عمل جراحی
دارند باید به مراکز استان و
شهرهای همچوar عزیمت نمایند.
شاپیان ذکر است با توجه به کثرت
مراجعین به بیمارستان و زیشگاه
بهمن و کبود و سایل نقلیه
جهت اعزام بیماران به شهر،
مردم با مشکلات زیادی مواجه
شده اند.

سید

در اجرای تأکید مقام معظم رهبری مبنی بر نشر فرهنگ قرآنی، توسط وزارت آموزش و پژوهش اولین مدرسه قرآن و عترت طی مهرماه سال جاری در تهران تأسیس و راهاندازی می شود...
کیهان ۲۴ مرداد ۱۳۷۴

استفاده رایگان حافظان و قاریان قرآن از اتوبوسهای شرکت واحد
تبریز

مشاور فرهنگی شهردار تبریز در این زمینه گفت: به منظور رعویج فرهنگ قرآنی در تبریز، سرای حافظان و قاریان ممتاز قرآن، کارت های ویژه استفاده ایگان از اتوبوسهای شرکت واحد سادر خواهد شد.

کیهان ۲۰ شهریور ۱۳۷۴
رئیس سازمان صدا و سیما در یازدهمین
گردهمایی سازمانی ائمه جمیع سراسر
کشور

لاریجانی گفت: ... حرکت
کاملی صدا و سیما بدون
تتمدداد از حوزه‌های علمیه میسر
سی شود و از این رو گسترش
وابط صدا و سیما و حوزه‌های
علمیه ضروری است. رئیس
سازمان صدا و سیما در ادامه به
ملکرکد این سازمان اشاره کرد و
گفت: در سال گذشته ۲۱۹۵
نامه در خصوص فریضه نماز از
مریق صدای جمهوری اسلامی
ران پخش شده است...

کیهان ۲۱ شهریور ۱۳۷۴

شانه تخم مرغ از ۳ هزار ریال به ۴ هزار و ۸۰۰ ریال افزایش یافت.

سلام ۲ شهریور ۳۷۴
گزارش بازک مرکزی از تحول در
هزینه خانوارهای شهری از سال
۷۲ ۱۳۷۳ تا

سرمیس خبری متوسط هزینه سالیانه یک خانوار شهری به تیمیت جاری از مبلغ ۱۵۷ هزار و ۴۵۵ تومان در سال ۱۳۶۳ ب ۶۳۷ هزار و ۶۶۲ تومان در سال ۱۳۷۷ افزایش یافته است...
سلام ۱۵ شهریور ۱۳۷۴

یهد آشت و درمان

آمار بیماران گلیوی در کشور
سالانه ۲۰ درصد افزایش می یابد
کیهان ۱۷ تیر ۱۳۷۴

عاون فرهنگستان علوم پزشکی:
میلیونها دلار تجهیزات تحقیقاتی در
ایران بلاستفاده مانده است
دکتر محمد رضا زالی عاون
مرنگستان علوم پزشکی: ... در
حال حاضر میلیونها دلار از
تجهیزات تحقیقاتی به علت نقص
نتی و یا عدم وجود تکنیسین
سرای راهاندازی بدون استفاده
مانده است...

کیهان ۱۹ شهریور ۱۳۷۴
نوشتار به گفته مسئولین محلی
ها بیمارستان شهرستان شوشتر
تلیل نداشت متخصص بیهوشی
ماق عمل با مشکل مواجه شده
ست...

سلام ۲۰ شهریور ۱۳۷۴
بوراسگان- خبرنگار کیهان مردم
بوراسگان از نبودن کلینیک
بانه‌روزی و مرکز فوریتیهای
رضشکی در رنج و نگرانی بس
برند. در این شهر چنانچه
دید به فوریتیهای پزشکی نیاز
شته باشد بخاطر نبودن مرکز
رثاپنس دچار ناراحتیهای
ساعف می‌شود و چه بسا چgar
طر جدیتر بشود. از سوی
مگر مجروحان ناشی از
ساده‌فهای جاده خوراسگان‌نایین
بخاطر عدم دسترسی، سریع به

کز اورژانس گاه جانشان از
مت می‌رود ...

احداث است. چندی کار بدی
است که مردم بر این باورند
سالهای دیگر همچنان باید در
انتظار اتمام ساخت این جاده
باشند... از سوی دیگر خرابی این
راه حادثه‌آفرین شده است. چندی
پیش مینی بوس حامل عده‌ای از
فرهنگیان و اهالی آسرده که به
 محل کار خود می‌رفتند، در اثر
ناهمواری و صعبالبعور بودن
مسیر به دره سقوط کرد. در این
حادثه تلغی و جبران ناپذیر راننده
مینی بوس و یکی از فرهنگیان
جان خود را از دست دادند.

کیهان ۱۸ تیر ۱۳۹۷

وعدد ها را فراموش نکنیم ... وزارت کشاورزی اعلام می کند که «۹۰ درصد مواد غذایی مورد نیاز در داخل کشور تولید می شود»، وزارت پست و تلگراف و تلفن با افتخار می گوید که «در سال جاری هر ۳۸ ثانیه یک خط تلفن در کشور دایر شده است»، نرخ بیکاری از ۱۵/۹ به ۱۱/۴ درصد رسیده است و بانکها یکی پس از دیگری از افزایش سپرده گذاری مردم خبر میدهند و ... با در نظر گرفتن تمامی موارد اعلام شده در مورد افزایش تولید، افزایش سپرده گذاری و ... بایستی میزان تورم نیز در مقابل نسبت به گذشته در حد کمتری خود را نشان دهد، اما متأسفانه علی رغم این مستله که میزان دقیق تورم در سال جاری از سوی مسئولان اعلام نشده است، شخصیات بانک مرکزی در خصوص عده فروشی کالاهای در روزی بهشت ماه سال جاری نسبت به مدت مشابه در سال قبل بیش از ۶۰ درصد افزایش نشان میدهد و این مستله ارتباطی مستقیم با زندگی مردم علی شخصیت زندگی قشر حقوق بگیر جامعه دارد ...

... طی یک هفته اخیر قیمت هر کیلوگرم مرغ از ۳ هزار و ۸۰۰ ریال به ۴ هزار و ۱۰۰ ریال و هر

تبليغ اشتغال دارند.
جمهوری اسلامی ۶ تیر ۱۳۷۴
مسابقات استانی قرآن کویت
دانش آموزان آذربایجان شرقی آغاز
شد
جمهوری اسلامی ۷ تیر ۱۳۷۴

سرکوب

رأي دادگاه در مورد ۴ پرونده
مطبوعاتی اعلام شد

سرویس اجتماعی: ... علی نظری مدیر مسئول هفته‌نامه ارزش به استناد اصل ۲۳ قانون اساسی و مواد ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ قانون مطبوعات و مواد ۱۴۰ و ۱۴۱ قانون تعزیرات اسلامی و با رعایت مواد ۴۷ و ۴۸ قانون مجازات اسلامی به ۶ ماه حبس و محرومیت از مشاغل مطبوعاتی محکوم شد. همچنین علی محمد خرمی مدیر نشریه گزارش هفتة با استناد به اصول فوق الذکر از قانون اساسی و قانون تعزیرات و با رعایت اصل ۲۲ و ۲۵ مجازات اسلامی به لحاظ فقدان سباقه کیفری به تحمل ۶ ماه حبس و محرومیت از مشاغل مطبوعاتی به مدت یک سال محکوم شد که مدت محکومیت حبس از تاریخ محرومیت برای مدت سه سال تعلیق می‌شود.

مهری ۱ شهریور ۱۳۷۴
امیدوارم قوه قضائیه با برخورد قانونی با عاملین آتشسوزی کتابپردازی من آمین، نشان بدهد که در اجرای قانون استوار و ثابت قدم است.

سلام ۱۴ شهریور ۱۳۷۴

جدی است. باور کنید!

نماینده قوه مقننه در کمیسیون ماده ۱۰ قانون احزاب در گفتگو با خبرنگاران: هیچکس در ایران بخاطر مخالفت با دولت و مسئولان از فعالیت منع نشده است

علی موحدی ساوجی عضو کمیسیون ماده ده قانون احزاب دیروز اعلام کرد: هیچ کس در ایران بخاطر مخالفت با دولت و مسئولین از فعالیت منع نشده است

کشور آغاز شد...
جمهوری اسلامی ۲۱ تیر ۱۳۷۴
توسط مراکز پژوهش اسلامی جمعیت هلال احمر
۲۰ خانه قرآن در کشور ایجاد شده است
جمهوری اسلامی ۲۱ تیر ۱۳۷۴

پخش مسابقات حفظ و قرائت قرآن
کریم از تلویزیون سوسایر غنا به همت رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در «اکرا» پایتخت غنا یک دوره مسابقه سراسری حفظ و قرائت قرآن برگزار گردید...
جمهوری اسلامی ۷ تیر ۱۳۷۴
دانشگاه قرآن زاهدان در سال جدید ۸۰ نقر داشتند
دانشجویان دانشگاه قرآن از امکانات تحصیلی رایگان و امکانات رفاهی و خوابگاه و سلف سرویس بهره‌مند هستند...

جمهوری اسلامی ۲۱ تیر ۱۳۷۴
آمادگی سازمان تبلیغات استان
مرکزی برای آموزش قابستانی
هزار دانش آموز

... مسئول سازمان تبلیغات اسلامی استان مرکزی دیگر برنامه‌های سال جاری سازمان را در زمینه تشكیل دوره‌های تربیت معلم قرآن در سطوح عالی و برگزاری شب شعر و نمایشگاه هنرهای تجسمی ذکر نمود و افزود: در سال جاری در اجرای طرح هجرت و به منظور بالا بردن سطح فرهنگی روستائیان مناطق، تعدادی از برادران روحانی به روستاهای محروم استان عزیمت نموده‌اند...

جمهوری اسلامی ۱۵ تیر ۱۳۷۴
۲۰ مرکز فرهنگی در شهرستان ساوه

... مسئول سازمان تبلیغات اسلامی شهرستان ساوه ضمن اعلام مطلب فوق افزود: ... بهره‌گیری از ۸۰ مریب در رشته‌های قرآن، احکام، عقاید، خطاطی، اخلاق، قصه‌های قرائی، اردوهای تفریحی، زیارتی و مسابقات فعالیت دارند. وی ضمن

ثبت ارزیابی نمودن طرح هجرت گفت: تعدادی از روحا نیون در قالب طرح هجرت در شهر و روستا در ایام تابستان به امر

میرجاج دانش آموز کلاس سوم دیستان با معدل ۲۰ و عضو پایگاه مقاومت شمیبد رجایی آموزش و پژوهش استان سمنان که موفق به حفظ ۱/۵ جزء از قرآن کریم شده است. حافظ توحید افضلی دانش آموز کلاس چهارم دیستان با معدل ۱۹/۸۵ عضو پایگاه امام جعفر صادق(ع) که موفق به حفظ ۲ جزء از قرآن کریم شده است...

جمهوری اسلامی ۲۵ تیر ۱۳۷۴
معرفی حافظان و قاریان خردسال
و نوجوان گرمان
... راضیه که در کلاس چهارم ابتدایی تحصیل می‌کند با حفظ ۲/۵ جزء از قرآن کریم ... مهندی نگارستانی کلاس پنجم حافظ حفظ ۳/۵ جزء از قرآن کریم می‌باشد...

جمهوری اسلامی ۲۱ تیر ۱۳۷۴
کودک ۵/۵ ساله سوادگوهی حافظ
جمهوری اسلامی ۲۱ تیر ۱۳۷۴
برگزاری مراسم شیعی با قرآن و تحلیل از ۶۰ خواهر مجده ادارات و سازمانها در ستاد فرماندهی

نیروی انتظامی
جمهوری اسلامی ۲۴ تیر ۱۳۷۴
مدیر کل بنیاد شهید شهر قوه از بزرگ فرهنگ عمومی شهر قوه هیچ تناسبی با ارزشها ای اقلاب اسلامی ندارد

جمهوری اسلامی ۲۱ تیر ۱۳۷۴
دومین گنگره علمی تخصصی دائرة المعارف فقه در قم برگزار خواهد شد

جمهوری اسلامی ۲۱ تیر ۱۳۷۴
اقامه نماز اول وقت در ادارات
سمنان مورود تأکید قرار گرفت
جمهوری اسلامی ۲۱ تیر ۱۳۷۴
برگزاری نهمین شب شعر عاشورا

... شایان ذکر است که موضوع نهمین شب شعر عاشورا سوگسروده‌های شعر ایران پیرامون شخصیت و نقش حضرت «قاسم» و « عمر بن جناده» است.

جمهوری اسلامی ۱۵ تیر ۱۳۷۴
رقابت پیش از دو هزار قاری و حافظ در نیروی زمینی
مرحله مقدماتی مسابقات حفظ و قرائت قرآن کریم با شرکت بیش از دو هزار قاری از ۲۵ یگان عمدۀ نیروی زمینی در سراسر

«تقد سینما» عنوان یک فصلنامه‌ی سینمایی است که از سوی «حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی» منتشر می‌شود... حضور افرادی در ردیف «محمد رضا اصلانی» کارگردان سینمای پیش از انقلاب با گرایش‌های شبه روشنفکری در صدر شورای نویسنده‌گان(!) «تقد سینما» براستی پیش از آنکه شگفتی و تعجب خواننده را برانگیزد، موجب تأسف بسیار می‌گردد...

جمع تقویت دینی در کیهان ۲ شهریور

آموزش و پژوهش تشکیل می‌شود
رامسر-خبرنگار کیهان: برای مقابله با تهاجم فرهنگی غرب و احیای فرهنگ قرآن و اهل بیت (ع) در بین نونهالان و جوانان مجمع تقویت دینی در آموزش و پژورش تشکیل می‌شود...

کیهان ۳۱ مرداد ۱۳۷۴
وزیر فرهنگ و آموزش عالی:
فرهنگ اسلامی باید بر دانشگاهها حاکم باشد

سرویس آموزشی و هنری: فرهنگ اسلامی و ولایت فقیه به عنوان یک اصل مسلم باید بر جو دانشگاه‌های کشور حاکم باشد. گزینش استاد باید طبق ملاک‌های مورد تاکید امام راحل و رهبر معظم انقلاب صورت بگیرد... دانشگاه‌های ما تا اسلامی شدن فاصله زیادی دارند... وزیر فرهنگ و آموزش عالی سپس یادآور شد: برای گزینش استاد در این انقلاب شرط داریم و ضوابط آن را امام راحل و رهبر معظم باما تاکید کرده‌اند. استادی را که در سر کلاس درس ارزشیای دین و انقلاب را زیر سوال ببرد از دانشگاه طرد می‌کنیم حتی اگر بالاترین مدارج علمی را داشته باشد...

کیهان ۲۹ مرداد ۱۳۷۴
معرفی حافظان خردسال استان سمنان
در این هفته با دو حافظ خردسال آشنا می‌شویم. حافظ محمد حسین

کار و کارگری

کار و بیکاری

همدان. معاون اشتغال وزارت کار اعلام کرد که استان کرمانشاه بالاترین نرخ بیکاری و استان یزد پائین‌ترین نرخ بیکاری را دارند. مهندس سرخو همچنین گفت: طی سه سال اخیر یک میلیون و ۱۳۰ هزار نفر جویای کار در ادارات کار و امور اجتماعی سراسر کشور ثبت نام کردند که قریب به ۱۶۰ هزار نفر به کار گمارده شده‌اند. وی گفت: ۲۰ درصد جویندگان کار در سال گذشته را خانم‌ها تشکیل می‌دهند. وی افزود: بالاترین نرخ بیکاری با ۲۳ درصد مربوط به استان کرمانشاه و کمترین نرخ بیکاری با ۴۵ درصد مربوط به استان یزد است. معاونت اشتغال وزارت کار و امور اجتماعی در خصوص تشکیل ستادی به ریاست معاون اول ریاست جمهوری ارائه طرح‌هایی برای جویندگان کار گفت: با تأکیدات هیئت دولت در خصوص توجه به مستله اشتغال و کاهش بیکاری در کشور ستادی به ریاست آقای حبیبی معاون اول ریاست جمهوری و عضویت ۱۳ نفر از اعضای دولت تشکیل شد...

کیهان ۱۰ مرداد ۱۳۷۴

بیکاری و هدر رفتن انرژی نیروهای جوان به عنوان معطل اجتماعی در استان اردبیل بیش از گذشته‌ها افزایش یافته است. این پدیده در حالیست که اردبیل از منابع غنی کشاورزی و معدنی خاص برخوردار است. تجمع همه روزه خیل بیکاران در مراکز

جرأت نمی‌کنند منازل خود را ترک نمایند و متاسفانه نیروی انتظامی نیز حضور موثری در این شهرک ندارد.

سلام ۱۴ شهریور ۱۳۷۴
انتشار گاز گلر در آستانه ۲۱ کشنه و ۲۰۰ مسومون بر جای گذاشت ... گاز کلر احتمالاً بر اثر گرم شدن کپسول یا غیر استاندارد بودن آن نشت کرده است...
جمهوری اسلامی ۲۵ تیر ۱۳۷۴

نحوه دستم رئیم

شمارش معموس برای شکست
افتخار پوشالی آهونیکا آغاز شده است

بخش خبری: اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت) با انتشار بیانیه‌ای قطعنامه پایانی اجلاس سران کشورهای صنعتی جهان در هالیفاکس را محکوم کرد... در بیانیه مذکور با... اصرار بر پیگیری حکم الٰهی و فتوای تاریخی حضرت امام(ره) در وجوب اعدام سلمان رشدی مرتد آمده است: ما دانشجویان مسلمان دانشگاه‌های سراسر کشور ضمن تاکید مجدد بر لزوم پیگیری رهنماهی حضرت امام(ره) و مقام بعض رهبری در مبارزه بی‌امان با آمریکای سلطجه‌جو و غاصبان قدس شریف و اصرار بر اجرای حکم الٰهی اعدام سلمان رشدی مرتد هرگونه عقب‌نشینی، تسامح و اعلام مواضع ضعیف و تردید‌آیین در این خصوص را محکوم می‌نماییم...

جمهوری اسلامی ۵ تیر ۱۳۷۴
هر ایرانی که بخاطر نظام در خارج از کشور زندانی شود آزاده محسوب می‌شود

شیراز. خبرگزاری جمهوری اسلامی: مسئول رسیدگی به امور آزادگان فارس گفت: هرگز در خارج از کشور به خاطر نظام جمهوری اسلامی حداقل ۶ ماه زندانی شده باشد، آزاده به شمار می‌اید... این افراد با تشخیص کمیته ویژه‌ای در امور آزادگان باشیستی در برابر «مقاویت دلیران» زندانی شده باشند...

فقر و خرومیت

السلام تا کنون چه اقداماتی برای بازسازی آبادان و خرمشهر و دیگر مناطق آسیب دیده از جنگ صورت گرفته است؟ ... سلام: طبق اظهارات مسئولان بازسازی ۸۰٪ کار بازسازی انجام شده است و حتی در مناطقی مثل خرمشهر کارهای انجام شده است که قبل از جنگ هم در خرمشهر چنین کارهای انجام نشده است، ...

سلام ۱۴ شهریور ۱۳۷۴
«شیال» شهروند خرمشهری: ۱۰ بچه دارم و بیکار هستم. زن در کنار شط نوشابه و بیخ می‌فروشد، یکی از بچه‌ها پنج کلاس درس خواند و از مدرسه فرار کرد، چونکه کشش و شلوار نداشت، رضا «فرزنده دیگر» هم یک کلاس خواند و فرار کرد. درس‌خواندن خرج دارد، شلوار و کفش و لباس لازم دارد.

یکی از ساکنان خرمشهر: وضع

مدارس خرمشهر بسیار بد است، یکی از پسرهای من در بروجرد، شاگرد اول کلاس پنجم بود، ولی در اینجا دو سال است که مردود می‌شود!

... در خرمشهر زندگی زیر صفر است، بعضی از خانواده‌ها نان خشک هم برای خوردن ندارند.

یکی از ساکنان خرمشهر: پس از چهار سال کسی به ما نمی‌گوید که شما چه کسی هستید، چه کار می‌کنید، کجا زندگی می‌کنید، در این خرابه‌ها چه کار می‌کنید و...؟

... یک شهروند خرمشهری: زندگی برای ما ظلم، گرسنگی، گرما و سختی است. هر چه

بدبختی اسب مال ماست ما به

گرسنگی عادت کرده‌ایم...

سلام ۱۲ تیر ۱۳۷۴

ناآمنی در جاهمه

السلام امنیت شهرک اندیشه در شهریار به هیچ عنوان مناسب نیست و ساکنان این شهر از ترس سارقان

و افراد و گروهها بر اساس قانون چه با پرونده یا بدون پرونده اعم از موافق و مخالف می‌توانند فعالیت کنند...

کیهان ۱۸ مرداد ۱۳۷۴

گناباد-خبرنگار کیهان مردم گناباد پس از چهار سال انتظار، سرانجام صاحب تلفن شدند و پنجهزار تلفن به مقاضیان واگذار شد اما این تلفنها سبب ایجاد زحمت و ناراحتی شده است زیرا فقط ارتباط داخلی برقرار می‌کنند آنهم برای زمانی اندک، هنگام مکالمه هم خط روی خط روی خط می‌افتد و گاه در نتیجه خود به خود قطع می‌شود. در این حال برقراری ارتباط با خارج از شهر بس دشوار و گاه غیر ممکن است. شهروندان می‌گویند بدین ترتیب مفترض تسمیلات تلفن در اینجا به عکس شده و در کار روزمره باعث ایجاد اختلال و وقه شده است.

کیهان ۲۸ مرداد ۱۳۷۴

سرپرست هیأت گارشنسان سازمان بهداشت جهانی: موقفيت جمهوری اسلامی ایران در برقه‌های بهداشتی باورگردان فیسبت

زنجان-خبرنگار کیهان: توفیق جمهوری اسلامی ایران در برنامه‌های بهداشتی فوق العاده عالی و غیر قابل باور است و این کشور می‌تواند در منطقه الگوی سایر کشورهای اسلامی باشد. دکتر سیداصغر علیشاه سرپرست پاکستانی هیأت اعزامی سازمان جهانی بهداشت که از مراکز بهداشتی استان زنجان بازدید می‌کرد، این مطلب را اعلام داشت. وی یوشش بسیار بالای مرابت از کودکان زیر ۵ سال، مادران باردار، کنترل جمیت و واکسیناسیون کودکان و مادران ایران را در جهان بی‌نظیر و در سطح بالاتر قلمداد کرد. وی بزرگترین عامل این موقفيت را تعهد سیاسی دولت در راستای تأمین سلامت جامعه دانست. هیأت مذکور از مدیران ارشد و کارشناسان بهداشتی پاکستان تشکیل یافته است. کیهان ۲۵ مرداد ۱۳۷۴

نمونه انتخاب و به جامعه صنعتی کشور معرفی خواهد شد. محسن خواجه نوری معاون تنظیم روابط کار وزارت کار و امور اجتماعی با اعلام این مطلب به تشریح ضرورت رعایت و اجرای موارد حفاظتی و اینمی در کارگاهها پرداخت و اجرای آن طرح را گامی مهم در جهت تشویق بیشتر کارفرمایان و حرکتی موثر در جهت گسترش فرهنگ حفاظت و اینمی در کارگاهها عنوان کرد.

کیهان ۲۴ تیر ۱۳۷۴

۳ کارگر بر اثر حوادث ناشی از کار جان باختند

سه کارگر به علت حوادث ناشی از کار جان خود را از دست دادند. به گزارش روابط عمومی وزارت کار و امور اجتماعی، بر اساس گزارش‌های رسیده از اداره کار بازرسی این وزارت‌خانه در روز دوشنبه گذشته هشت مورد حادثه ناشی از کار در کشور رخ داد که از این تعداد سه مورد منجر به فوت، یک مورد قطع عضویت و چهار مورد مصدومیت بوده است. در این گزارش از کارفرمایان و کارگران خواسته شده تا نسبت به رعایت نکات اینمی توجه بیشتری بنمایند.

کیهان ۲۱ تیر ۱۳۷۴

فقدان خدمات اینمی باعث مرگ کارگر جوشکاری در چاه شد

کارگری هنگام جوشکاری در چاه، کارگران گروه صنعتی بنز خاور، به عمق آن سقوط کرد و کشته شد. روز یکشنبه ۲۶ شهریور، در شد. ... وی علی اکبر ملکان نام داشت و در عمق ۲۰ متری چاهی و اخراج منظم و پیاپی کارگران، واقع در میدان شهید عراقی، مشغول جوشکاری روی لوله پمپ آب بود که بر اثر استنشاق بخارات متضاد شده از عمل جوشکاری و نرسیدن هوا بیهوده شد و از سکوی در عمق ۲۳ متری این چاه قرار داشت سقوط کرد و در درم جان سپرد.

کیهان ۲۶ مرداد ۱۳۷۴

(از آنجاییکه اخبار اعتصابات کارگری در رسانه‌های داخلی انکاوسی ندارد، به منظور اشاعه فرهنگ حفاظت و اینمی در کارگاهها و تشویق روزنامه‌های خارج کشور برگرفته شده کارفرمایان واحدهای کارگری است)

فعالیت‌های اقتصادی (اعم از صنعتی و غیرصنعتی) در منازل هستند که از این رقم یک میلیون و ۲۸۶ هزار و ۵۴۱ خانوار فعالیت صنعتی می‌باشند و بین ۳۲۲/۹۸ (درصد) دارای فعالیت صنعتی می‌باشند و بین ۶۷/۱ تا یک درصد خانوارها به فعالیت خدماتی در منازل می‌پردازند. به گفته رئیس مرکز آمار ایران در شهر تهران حدود ۳۰۰ هزار کارگاه فعالیت دارند.

کیهان ۲ مرداد ۱۳۷۴

اعتصابات

اعتصاب دو کارخانه نساجی قائم

شور

اعتصاب نشست کارگران کارخانه ریسندگی قائم شهر (شاهی) که از جمعه گذشته آغاز شده بود با هجوم ساموران امنیتی و سپاه پاسداران درهم کوییدن، پارها اعتراض کردند. ... در اوایل مردادماه جاری ۵۰۰ کارگر کارخانه اسلام به همراه خانواده نساجی قائم شهر که اینمی به بخش خصوصی فروخته شده و همینطور کارگرانی که چند ماه است مستمزد خود را دریافت نکرده‌اند در خیابان اصلی شهر به زمین نشستند و الله اکبر سردادند.

کیهان ۲۳ شهریور ۱۳۷۴

در اعتراض به اخراج و پرداخت نشدن حقوق

کارگران گروه صنعتی بنز خاور
دست به اعتصاب زدند
کارگران گروه صنعتی بنز خاور، به عمق آن سقوط کرد و کشته شد. روز یکشنبه ۲۶ شهریور، در شد. ... وی علی اکبر ملکان نام داشت و در عمق ۲۰ متری چاهی و اخراج منظم و پیاپی کارگران، دست به اعتصاب زدند.... بنز خاور، اولین کارخانه موتور کارگران را برای راهاندازی این محدود ۲ میلیون دلار است، به سازمان تأمین اجتماعی در سال ۱۳۵۵ معادل ۲ درصد حقوق کارگران را برای راهاندازی این دانشگاه کسر کرده است و لی تاکنون از سوی این سازمان اقدام مثبتی در این زمینه انجام نگرفته است.

ایران زمین ۳ مهر ۱۳۷۴

محیط کار و آیمنی

واحدهای کارگری نمونه کشور معرفی شدند.

به گفته اینمی از اعصابات کارگری سرویس اقتصادی رئیس مرکز آمار ایران گفت: یک میلیون و ۳۰۸ هزار و ۴۰۸ خانوار دارای

دولت به بخش خصوصی و اکنون شده بود مجدداً به مالکیت دولت درآمد. مجید آخوندزاده مدیر کل صنایع استان گیلان روز یکشنبه ۲۲/۹۸ (درصد) دارای فعالیت صنعتی می‌باشند و بین ۶۷/۱ تا یک درصد خانوارها به فعالیت خدماتی در منازل می‌پردازند. وی گفته: مدیران واحدهای صنایع چوب اسلام و کارخانه تولیدی پوشک نازپوش از سوی وزارت صنایع خلخ یید و دلایل آن اشاره‌ای نکرد. منابع آگاه می‌گویند: واحدهای کارخانه چوب اسلام و کارخانه نازپوش از سوی دو سال اخیر منشاً اختلافاتی بین کارگران این واحدها و مسوولان شهری این بوده است. کارگران این واحدها از ابتدای امسال نسبت به آنچه که سومه‌مدیریت و عدم پرداخت حقوق و مستمزد، تلاش مدیران برای تعطیلی کشانند و فروش اموال کارخانه‌ها و بیکارشدن کارگران می‌نمایند، پارها اعتراض کردند. ... در اوایل مردادماه جاری ۵۰۰ کارگر کارخانه اسلام به همراه خانواده گرفته است... در حال حاضر نیروی بی‌کار یک شهر، معادل کل نیروهای بیکار کشور در سال‌های ۶۰ تا ۶۵ شده است...

شهرهای استان برای استغلال از یک سو و مهاجرت نیروهای سرگردان بخاطر عدم دستیابی به کار به دیگر شهرها برای گذران زندگی نشانه بارز از معضل بیکاری در داخل اربیل است. کیهان ۲۱ تیر ۱۳۷۴ مشهد سالانه حدود ۲۴ هزار نیروی جدید به جمعیت کاری استان خراسان افزوده می‌شود. مهندس مفیدی استاندار خراسان ضمن بیان این مطلب افزود: ظرفیت‌های موجود استان قادر به جذب کلیه نیروهای جدید کاری نیست. وی افزود: در حال حاضر سالانه حدود ۱۵۰ هزار نفر به جمعیت خراسان افزوده می‌شود.

دیبر کل خانه کارگر خواستار توجه بیشتر به مسئله استغلال در گشور شد

... ایوا افزود: متاسفانه طی دو سال اخیر تعداد مقاومیان کار از تعداد فرستندهای شغلی سبقت خود جاده رشت به آستانه را دراعتراض به وجود مشکلات مختلف در کارخانه ساعتها مسدود کردند.

کیهان ۲۲ مرداد ۱۳۷۴

دیبر کل خانه کارگر تا پایان امسال

راه اندازی می‌شود

دیبر کل خانه کارگر ایران حق عضویت خود را در سازمان بین‌المللی کار گاهش می‌دهد.

سرمیس اقتصادی: بجهمیوری اسلامی ایران ظرف سال‌های آینده حق عضویت خود را در سازمان بین‌المللی کار که در حال حاضر حدود ۲ میلیون دلار است، به نصف کاهش خواهد داد. این مطلب از سوی علیرضا مجحوب دیبر کل خانه کارگر جمهوری اسلامی ایران پس از بازگشت از هشتاد و دو میلیون اجلاس سازمان بین‌المللی کار اعلام شد.

کیهان ۵ تیر ۱۳۷۴

دو کارخانه فروخته شده مجدداً به مالکیت دولت درآمد

رشت خبرگزاری جمهوری اسلامی... به گفته منابع آگاه دو واحد تولیدی در گیلان که در اجرای سیاستهای خصوصی سازی

ذن و ذن مستبری

ایجاد پایگاههای قضایی ویژه زنان در دستگاه قضائی

... خانم بزدی ... گفت: « این دفتر با هدف بهتر آگاه کردن باتوان از حقوق قانونی و شرعاً آنان، انجام تحقیقات و مطالعات لازم در رابطه با مشکلات زنان و علل مراجعه آنان به مراجع قضائی همچنین تسهیل در مراجعت آنان به مراجع قضائی تشکیل شده است. » کیهان ۳ تیر ۱۳۷۴

مستمری زنان و گوکان

بی سرپرست دو برابر می شود دکتر جزايري گفت براساس قانون مذکور میزان مستمری زنان و کوکان بی سرپرست حدود ۲ برابر میزان مستمری فعلی افزایش می یابد. رئیس سازمان بهزیستی کشور در ادامه گفت طی برنامه ۵ ساله دوم خدمات توانبخشی این سازمان، به بخش خصوصی واگذار می شود. همشهری ۱۱ شهریور ۱۳۷۴

ورزش

فرشته عدل، مسئول انجمن شنا: « تمرینات تیم ملی شنا به دلیل کمبود بودجه به صورت مقطعي برگزار می شود و به دلیل همین کمبود بودجه ما قادر نیستیم که هنوز مریبان تیم ملی را تامین کنیم. من معتقدم که با توجه به تمام تبلیغاتی که می شود ما هنوز توانستیدیم هیچ کار اصولی برای این رشتہ از ورزش باشان بکنیم. من درباره رشتہ شنا می گویم که اگر بچه های ما در دوره دوم نتوانند موفقیتی کسب کنند نه به دلیل عدم توانایی آنها بلکه به این دلیل است که آن برنامه هایی را که ما باید تحت عنوان تمرینات تیم ملی به ورزشکاران بدینیم، به دلیل عدم امکانات نفی توأمی ارائه کنیم. » زن دوز ۱۴ مرداد ۱۳۷۴

نقش دختران

در المپیادهای جهانی
دانش آموزان ایرانی، در سی و ششین المپیاد جهانی ریاضی که در شهر تورنتو کانادا برگزار شد، با کسب ۲ مدال طلا و ۳ مدال نقره و یک مدال برنز، به مقام هشتم رسیدند. در این

آلودگی محیط زیست و دفتر امور زنان نهاد ریاست جمهوری می باشدند. » زن دوز ۴ شهریور ۱۳۷۴

زنان روستا

انتشار خبرنامه دفتر ترویج فعالیتهای زنان روستایی

این خبرنامه که در حال حاضر به صورت تکریقی منتشر شده است، قرار است به صورت ماهانه در اختیار مخاطبان قرار گیرد. مخاطبان نشریه کارشناسان و کارکنانی هستند که ... در زمینه آموزش زنان روستایی و افزایش درآمد آنان به خدمات اشتغال دارند.

زن دوز خرداد و تیر ۱۳۷۴
بورسی نقش و جایگاه زنان روستائی

اصفهان - اولین کنگره کارشناسان دفاتر ترویج فعالیتهای زنان روستایی سراسر کشور در مجتمع کمال چادگان با حضور شهلا حبیبی، فاطمه هاشمی رئیس دفتر همیستگی زنان مسلمان ... و نمایندگانی از یونیسف و کارشناسان این دفاتر برگزار شد. دکتر معروفی رئیس دفتر توسعه فعالیتهای زنان روستایی گفت: « حدود یک چهارم جمعیت کشور ما را زنان روستایی تشکیل می دهند که آنان علاوه بر دارا بودن نقش موثر در مراحل مختلف تولید محصولات کشاورزی و دامی، در فعالیتی پس از تولید و تبدیل محصول نقش اساسی دارند. وی زود: دفتر توسعه فعالیتهای زنان روستایی تنته دفتر رسم موجود دولتی برای بهبود وضعیت زنان روستایی است که به نیت افزایش دانش و آگاهی های کشاورزی زنان روستایی تشکیل شده است. » کیهان ۱۱ تیر ۱۳۷۴

زن و قانون
طرح کمیسیون امور خانواده و دش

طرح کمیسیون امور خانواده که برای سومین بار در مجلس شورای اسلامی مورد رسیدگی قرار گرفته بود، به تصویب نرسید. زن دوز ۱۴ مرداد ۱۳۷۴

مسئل اجتماعی، سیاسی و اخلاقی و خانوادگی زنان آثار خود را به دفتر این جشنواره ارسال دارند. هشتمبری ۱۹ مرداد ۱۳۷۴

زنان حزب الله

برادران و خواهران حزب الله تهران جمع کثیری از خواهران و برادران بسیجی و حزب الله تهران در میدان ولیعصر در حمایت از مبارزه با مفاسد اجتماعی و ترویج فرضه امن به معروف و نمی از منکر و دفاع از ارزشها تجمع کردند... در خاتمه قطعنامه ای قرائت شد: ... حزب الله از وجود لالبالی گری د بی بندو باری و بدحجابی و سایر مظاهر هنر حريم ارزش های اسلامی در اماكن عمومی، ... با ابراز نارضایتی از عملکرد ضعیف برخی دستگاه های اجرایی و قضایی حمایت خود را از بیانات آیت ... جنتی اعلام نموده و انتظار دارد سایر مقامات مسئول را در میدان اجیای ارزش های اسلامی ... مشاهده نماید. کیهان ۱۶ مرداد ۱۳۷۴

فعالیت های سیاسی

سینهار تعاون، زن و اشتغال با پیام هاشمی رفسنجانی سینهار یکروزه « تعاون، زن و اشتغال » در تبریز برگزار شد. در پخشی از پیام آمده است: « تمامی مشاغل برای اشتغال زنان در ایران مجاز بوده و هم اینک زنان کشورمان بوده و هم اینک زنان کشورمان علاوه بر ادای وظیفه اداره خانواده، در بسیاری از مشاغل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی همگام با مردان در صحنه حضور فعال دادند. » کیهان ۱۷ تیر ۱۳۷۴

نشست کارگاهی مشارکت زنان در حفظ محیط زیست

دستور کار گروهای پنجمگانه نشست کارگاهی عبارتند از: « حفاظت محیط زیست و بازیافت مواد، حفاظت و بهره وری از منابع طبیعی، کشاورزی پایدار، آلودگی آب و هوا و صرفه به مقام و مصرف انرژی ». مجریان طرح اسلامی مورد رسیدگی قرار گرفته بود، به تصویب نرسید. زن دوز ۱۴ مرداد ۱۳۷۴

الگوی زن مسلمان

اراه الگوی زن ایرانی بای جوامع بحران زده حیاتی است شملا حبیبی مشاور رئیس جمهور در امور زنان در جمع نمایندگی های سیاسی ارائه الگوهای روش از نقش خانوادگی و اجتماعی زن مسلمان ایران، در روند تدوین استراتژی های جهانی برای جوامع بحران زده فعلی را حیاتی دانست. کیهان ۱۰ مرداد ۱۳۷۴

آپارتاژهای جنسی

افتتاح پیست دوچرخه سواری زنان در مجموعه فرهنگی - ورزشی چیتگر یک پیست سرعت و استقامت برای تمرینات مردان در نظر گرفته شده و از سه ماه پیش، علی رغم مشکلاتی که بر سر راه ورزش زنان قرار دارد، پیست کوچکی به وسعت یک کیلومتر برای دوچرخه سواری بانوان اختصاص یافته است. زن دوز خرداد و تیر ۱۳۷۴

نخستین جشنواره تئاتر بانوان

برگزار شد
بنظور رشد و شکوفایی استعدادهای زنان هنرمند در امور نمایشی و توجه به مقام و شخصیت زن اولین جشنواره تئاتر بانوان برگزار شد. بانوان نویسنده و یا کارگردان نمایشنامه می توانند با موضوع اصلی حول محور

تشکیل کارگاه آموزشی زنان کلیمی ایران در کنفرانس جهانی زن

خانم حمیدین در کنار این کارگاه بخشی از فعالیت‌های زنان کلیمی در ایران را به نمایش گذاشت. سازمان کلیمی ایران یکی از پنج سازمان غیر دولتی زنان اقلیت مذهبی در ایران است که فعالیت در کنفرانس سازمانهای غیر دولتی زنان جهان شرکت کرده است.

دن دوز ۱۸ شهریور ۱۳۷۴

تشريع جایگاه زنان در جمهوری اسلامی

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی موضع شایندگان سازمانهای غیر دولتی زنان جمهوری اسلامی ایران توانست مخالفان نظام را که در این گردهمایی حاضر بودند، در موضع انفعای قرار دهد. مخالفان مایوسانه به یخش اطلاعیه در این گردهمایی پرداختند ... این گروه همچنین سعی در برهم زدن جلسه پرسش و پاسخ داشتند که علی‌رغم این تلاش نمایندگان سازمانهای غیر دولتی جمهوری اسلامی ایران به خوبی توانستند این جلسه را برگزار کنند. در پایان این گردهمایی نمایندگان سازمانهای غیر دولتی زنان ایران با در دست گرفتن پرچم جمهوری اسلامی ایران، سرود ای ایران را سر دادند که مورد توجه حاضرین قرار گرفت.

دن دوز ۱۸ شهریور ۱۳۷۴

سازمانهای اسلامی زنان

سوه استفاده از تفاوتبندی زنان در مخصوصات و سینما و محکوم کردند حدود بیست سازمان اسلامی غیر دولتی زنان با انتشار بیانیه مشترکی در چهارمین کنفرانس جهانی زن در پکن تبلیغات غرب را برای آزادی جنسی محکوم کردند. از جمله اعضاء کنندگان این بیانیه انجمن اسلامی پزشکان و جامعه زنان جمهوری اسلامی ایران، جامعه زنان محقق مسلمان و شورای همبستگی ورزش زنان کشورهای اسلامی و بنیاد حضرت خدیجه هستند.

دن دوز ۱ مهر ۱۳۷۴

مسائل زنان ۲ - انجمن زنان پژوهشگر مسلمان ۳ - دفتر هماهنگی سازمانهای غیر دولتی زنان ۴ - انجمن مامایی زنان ۵ - تعاونی زنان روسایی ۶ - جمعیت زنان جمهوری اسلامی ۷ - موسسه زن ارمنی (هاپیگن) ۸ - مرکز بازاریابی داخلی و بین‌المللی برای تولیدات زنان ۹ - جامعه زینب ۱۰ - انجمن بانوان و دوشیزگان کلیمی ۱۱ - جمعیت شهید بنت‌البیضی ۱۲ - بنیاد زینب کبری ۱۳ - انجمن زنان زرتشتی انجمن هبستگی زنان ۱۴ - موسسه اسلامی زنان ۱۵ - انجمن هبستگی زنان ۱۶ - زنان خرداد و تیر ۱۳۷۴

تشکیل کارگاه آموزشی هیئت اعزامی جمهوری اسلامی

... در این کارگاه آموزشی دکتر محمد جواد لاریجانی نماینده مجلس شورای اسلامی نیز طی سخنرانی گفت: «ممترین توصیه‌ای که به خواهان و برادران دارد، این است که اگر در یک مجمع جهانی شرکت می‌کنید بدانید که ما به هیچ کس بدهی نداریم و هیچ کس از ما حق طلبکاری ندارد و لزومی ندارد که ما موضوعی داشته باشیم که بخواهیم خود را توجیه کنیم...»

دن دوز ۲۸ مرداد ۱۳۷۴

بوگزاری سوئین گردهمایی علی سازمانهای غیر دولتی زنان

... خانم حبیبی پیرامون چگونگی فعالیت سازمانهای غیر دولتی زنان ایران در پکن گفت: «ما زمینه‌ای را فراهم آورده‌ایم که سازمانهای غیر دولتی زنان در ایران گردهم آیند و تجارت خوب و شیوه‌های موفق خود را در اختیار یکیگر قرار دهند، حتی زمینه‌ای را فراهم آورده‌ایم که این تحریبات بین سازمانهای غیر دولتی زنان در داخل و سازمانهای خارج از کشور تبادل شود.» خانم حبیبی در ادامه گفت: «سازمانهای

غیردولتی که در پکن ... باید توجه داشته باشند که این آزادی عمل را در اتخاذ بهترین روش و سلیقه دارند ولی این سلیقه‌ها و روشها باید ضروری به اتحاد ملی وارد شوند.»

دن دوز ۷ مرداد ۱۳۷۴

گردهمایی‌های منطقه‌ای را عاملی مهم در اجرای برنامه کنفرانس قاهره و تدارک و آمادگی چهارمین کنفرانس جهانی زنان در پکن داشت... شمشاد احمد دبیر کل اکو گفت: «ده کشور اطلاعات بین‌المللی ۴ مرداد ۱۳۷۴

موقیت دانش آموزان ایرانی شرکت کننده در هفتمین بیانیه بین‌المللی افزایشیک در شهر ایندهوفن هلند در رقابت با دانش‌آموزان ۵۶ کشور جهان موفق به دریافت مдал نقره و برنز شدند...

اجلاس وزیران امور زنان جنبش عدم تعهد

وزرای امور زنان کشورهای عضو جنبش عدم تعهد با صدور بیانیه‌ای در پکن بر مبارزه با فقر، بی‌سادی و خشونت علیه زنان تاکید کردند. شهلا حبیبی گفت: «خانواده به عنوان نهاد و پایه جامعه نقش مهمی در توسعه و اینده سازی دارد و در این راستا آموزش و توجه به امور اخلاقی را نمی‌توان نادیده گرفت.»

دن دوز ۱۷ تیر ۱۳۷۴

بوگزیدگان دختو در گنگور

اسامی نفرات برتر گنگور سراسری سال ۷۴ اعلام شد. در میان برگزیدگان این دوره که ۱۲ نفر می‌باشند ۲ دختر با رتبه‌های اول و دوم ... در رشته علوم انسانی و هنر هستند

دن دوز ۱۰ تیر ۱۳۷۴

فعالیت‌های بین‌المللی

دیدار هیات پارلمانی ایران با

بی‌نظیر بوتو

در حاشیه برگزاری نخستین کنفرانس نمایندگان زن عضو مجالس قانونگذاری کشورهای اسلامی که در اسلام آباد پاکستان جریان دارد، هیات پارلمانی ... با بی‌نظیر بوتو نخست وزیر پاکستان دیدار و گفتگو کرد. هیات پارلمانی در این دیدار ضرورت بحث برروی خط مشی‌ها و سیاستهای اصولی و کلان کشورهای اسلامی برای طرح در چهارمین کنگره جهانی زن در پکن را مورد تاکید قرار داد و آمادگی مجلس شورای اسلامی را برای برگزاری دومین کنفرانس بانوان عضو پارلمانهای کشورهای اسلامی اعلام کرد.

همشهری ۱۶ شهریور ۱۳۷۴

مسائل زنان ۱۰ کشور در کنفرانس

تهران

با حضور وزرای بهداشت ده کشور عضو اکو در تهران کنفرانس موقعیت و سلامت زنان کشورهای عضو اکو گشایش یافت. در مراسم گشایش این کنفرانس شده‌اند. این سازمانها عبارتند از: ۱ مرکز مطالعات و تحقیقات اجرایی این صندوق برگزاری این

Synopsis of Articles in This Issue

After This Bitter Experience!

Khosro Ashtiani

Despite the deteriorating socio-economic conditions and the deepening political contradictions, the Islamic Republic of Iran continues to exist and has not yet exhausted all its ruling capacities. The factors which have kept the regime in power are discussed by Khosro Ashtiani.

Censorship in Iran

Ahmad Karimi Hakkak

Ahmad Karimi Hakkak provides an excellent review of the history of censorship in contemporary Iran. In this descriptive and analytical article written for Encyclopedia Iranica and translated to Persian by Nasser Mohajer, Karimi Hakkak argues that "perhaps the greatest single difference between censorship imposed by the monarchy and that of the fundamentalist theocracy is the shift in emphasis from prohibitive to prescriptive censorship."

Two Regimes, Two Experiences

Nasser Rahmaninejad

By recounting two of his direct experiences, exiled Iranian playwright and director Nasser Rahmaninejad vividly demonstrates the modus operandi of censorship in theater and compares the Shah's regime with that of the Islamic Republic.

The Problems of Publishing Under the Islamic Republic of Iran

A Irani

The criteria for obtaining permission, restrictions set on editors, direct censorship, and political and economic pressure by the government, frequent attacks of club-wielding gangs and other obstacles in the way of non-governmental publications are recounted by a veteran publisher.

The Labyrinth of "Islamic Cinema"

Youssef Anam

The conditions in which movies are made, censored and remade to meet the standards of Islamic Cinema are discussed by Iranian filmmaker Youssef Anam.

"For The Sake of Expediency!"

Pegahh

"Pegahh" argues that young journalists first experience censorship and self censorship under the pretext of

expediency. It is with this motto that they too begin censoring the reports and articles of newcomers.

Censorship And Self Censorship

Ali Mahjoub

In a psychoanalytical reflection, Ali Mahjoub goes beyond the political dimensions of censorship and talks about its implications on individual behaviors in a closed society.

The Fourth U.N. World Conference on Women

Mahnaz Matin

Mahnaz Matin evaluates the discussions, decisions and agreements of the Beijing conference and explains why the Islamic Republic of Iran and other religious states, oppose some fundamental rights of women. This article is followed by two eyewitness reports from the NGO conference, one filed by S.Hadawie, and the other by P.Azad.

A Mirror on The O. J. Simpson Trial

Bahman Siavoushan

Bahman Siavoushan argues that more than anything, the Simpson trial brought to the surface many deep rooted problems of American society: woman battering, the institutional racism of the Los Angeles Police Department and the fact that justice can be bought.

A Second Look!

Ardeshir Mohassess

Ardeshir Mohassess revisits Iranian history from the Constitutional Revolution of 1905 to the anti-Shah revolution of 1979 and sees the closed cycle of revenge and physical elimination.

Iran's State Terrorism on Trial

M. Hamid

On September 17, 1992, four prominent members of the Iranian opposition were gunned down in Berlin, Germany. The working order of the trial, which has been in session since October 23, 1993, the machinations of the Islamic Republic of Iran, as well as aspects of its terror network outside Iran are discussed by M. Hamid.

The Enlightenment And The Invention of Civil Society

Nasser Etemadi

Nasser Etemadi argues that the harbingers of the Age of Enlightenment believed that

civil society was tantamount to a free society and created by the voluntary efforts of conscious and cooperative individuals.

". . . And The Earth Is Round"

A A Hajsaidjavadi

In response to Bagher Momeni's "The Existing and Promised Islam," Ali Asghar Hajsaidjavadi writes that Islam should be looked at from a historical perspective, and that opposition to the Islamic theocracy in Iran should not prevent one from seeing different Islamic currents or schools of thought.

Mirza Agha Khan Kermani

Bagher Momeni

On the one hundredth anniversary of the murder of Mirza Aghakhan Kermani, a leading intellectual of Iran's Age of Enlightenment, Bagher Momeni reviews Mirza Aghakhan's writings and shows that he not only believed in the separation of state from religious institutions, but proposed that Islam itself must be changed and modernize itself along with the changes of society and science.

Death of an Old Herald: Ernest Mandel

Hamid Hamid

Iranian philosopher in exile Hamid Hamid, examines the political and intellectual activities of one of the leading radical theorists of our time, who passed away on July 20, 1995.

Homage to Aziz Nesin

Shapour Sheida

Shapour Sheida reviews the life and works of the great Turkish satirist Aziz Nesin, whose short stories influenced two generations of Iranian intellectuals.

In Search of Originality in Literature

Shapour Sheida

In a literary review, S. Sheida critically evaluates "The Year of Turmoil," the latest novel of Abbas Maroofi, a best seller in Iran.

Kiarostami's Cinema

Nader Backash

Nader Backash ponders upon the movies of Kiarostami, an Iranian director whose films are well received in Paris and other European capitals, in light of the changes in the Iranian cinema.

NOGHTEH

Contents:

After This Bitter Experience!

Khosro Ashtiani

Censorship in Iran

Ahmad Karimi Hakkak

Two Regimes, Two Experiences

Nasser Rahmaninejad

Problems of Publishing Under the Islamic Republic of Iran

A. Irani

The Labyrinth of "Islamic Cinema"

Youssef Anam

Censorship And Self Censorship

Ali Mahjoub

"For The Sake of Expediency!"

Peghah

The Fourth U.N. World Conference on Women

Mahnaz Matin

A Mirror on The O.J. Simpson Trial

Bahman Siavoushan

A Second Look!

Ardeshir Mohassess

The Enlightenment And The Invention of Civil Society

Nasser Etemadi

"...And The Earth Is Round"

A.A. Hajsaidjavadi

Mirza Agha Khan Kermani

Bagher Momeni

Death of an Old Herald: Ernest Mandel

Hamid Hamid

Homage to Aziz Nesin

Shapour Sheida

Iran's State Terrorism on Trial

M. Hamid

In Search of Originality in Literature

Shapour Sheida

Kiarostami's Cinema

Nader Backash

New Books

Clips from Iranian Newspapers